

تجلي قرآن

در

عصر علم

(نگاهی تطبیقی به اعجاز علمی قرآن
کریم در پرتو علوم جدید)

عبدالرؤف مخلص هروی استاد دانشکدهء شرعیات دانشگاه هرات افغانستان

رسالهء علمی برای ارتقا به رتبهء دانشیار

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي
أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ
الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ فصلت/53



سنی بوک - کتابخانہ مجازی اہل سنت

www.SunniBook.net

فهرست مطالب

7	پیشگفتار.....
11	خلاصهء مبحث.....
14	مقدمه.....
15	راز جاودانگی اعجاز قرآن:.....
16	اهمیت مبحث اعجاز علمی قرآن کریم:.....
20	اهداف انتخاب موضوع:.....
28	پیشینهء مباحث اعجاز قرآن:.....
37	نگاهی کلی به آیات علمی قرآن کریم.....
37	1. ستونهای غیرمرئی آسمان:.....
38	2. حرکت منظم اجرام آسمانی:.....
39	3. وجود برزخ در میان دریاها:.....
41	4. ربُّ المشارق والمغارب:.....
46	5. زوجیت در همه چیز:.....
47	آغاز آفرینش.....
47	(1).....
49	مادهء اصلی آفرینش.....
49	(2).....
50	پایان کار آسمان و زمین.....
50	(3).....
58	موقعیت نجوم در پرتو آیاتی از سورهء نحل.....
62	نظام دقیق ماه و خورشید.....
62	(1).....
63	تقویم هجری قمری.....
63	(2).....

66	انشقاق نجومی قمر
69	لنگر گاه‌های زمین
70	روند تکامل زمین
72	غلاف آبی زمین
76	آهن و منافع آن
79	خواب، برون فگنی موقت روح است
82	جن زده‌گی یا مساس روحی
85	از علم حرکت یا دینامیک
88	مظاهر اعجاز در اثبات علمی تئوری معاد
89	1- از لاشعور انسان:
92	2- موضوع گفتار:
95	3- قضیه اعمال انسان:
98	سحر رنگها
101	وراثت صفات یا ژنتیک
103	از علم تغذیه
104	تقویم انسان
111	شگفتیهای سلول زنده
118	جنس نوزاد
120	تطور جنین
130	پروتئین نباتی و حیوانی
133	از علم جیولوجی
135	عالم مرئی و عالم نامرئی
138	از عالم روح
146	« وَمَا تَحْتَ الثَّرَى »
147	دمندگان افسون و حسادت حسود
150	وسوسهء جن و انس

154	آرامش روان
158	[وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ]
163	[وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ]
168	[وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَءَ . . .]
173	[وَجَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ]
177	«اسراف نکنید»
181	[وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا]
183	آیاتی دیگر در مورد کرویّت زمین
186	دوران زمین و حرکت کوهها
187	فراگیری اسماء
187	(1)
188	آدم شنید و سپس سخن گفت
188	(2)
191	عذاب دوزخ و پوست انسان
193	عصر یخبندان
194	«نشانهء روز را روشنی بخش گردانیدیم»
196	از دیاد عددی بشر و معجزاتی دیگر از علم تاریخ
196	(1)
198	(2)
199	(3)
202	اعجازی دیگر در عالم نباتات
206	[ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ]
208	استخوانهای انسان
213	«کتاراکتا»
214	[وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ]
217	اتم و کوچکتر از آن

220 توازن محیر العقول در کرهء زمین
227 شنود از آسمان
231 رازهای دیگری در آسمانها و زمین
233 سفر به سوی فضا
238 زندگی و زندگان در آسمان
242 اتّساع مستمرّ کائنات
244 نظر شیخ محمد عبده و مناقشهء آن
245 کاستن از اطراف زمین
246 وسائل ترانسپورتی جدید
246 مأموریت بادها
248 نتیجه گیری
251 پایان
271 فهرست منابع

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

{ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا } «آیا در معانی قرآن نمی اندیشند؟ زیرا اگر از جانب غیر خدا می بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می یافتند» [نساء / 82].

بیگمان کتابی که هزار و چهارصد سال قبل در بیشتر از هزار آیه، از اموری سخن بگوید که به راز آفرینش انسان، چگونگی شکل‌گیری ابرها، نقش باده‌ها در تعاملات هستی، ویژگی‌های زمین، مأموریت کوه‌ها، ساختار هندسی آسمانها و بسی دیگر از پدیده‌های طبیعی می‌پردازند و سپس در هیچ یک از عبارات و اشارات خود پیرامون این امور، با حقایق علمی جدید تصادم هم نکند؛ سزاوار آن می‌باشد تا دانشوران منصف در پیشگاه آن با کمال احترام وخضوع بایستند.

آری! موضوع به یک یا چند آیه محدود از قرآن تعلق نمی‌گیرد تا مترددان و شک برانگیزان بتوانند حقایق و روشنگری‌های علمی قرآن را به تصادف نسبت دهند بلکه قضیه به بخش بزرگی از آیات قرآن کریم که نزدیک به یک ششم آن را احتوا می‌کند مربوط می‌شود. اعجاز قرآن در اینجاست که علم جدید با تمام سلطه و شکوهی که دارد نتوانسته است چیزی از اشارات یا عبارات علمی آن را رد نماید.

مگر می‌توان کتابی را به چالش کشید که گوینده و فرودآورنده آن آفریدگار کائنات بزرگ است و خود بر حقانیت آن گواه بوده و آن را به علم خویش نازل کرده است؟:

{لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا} «لیکن خدا به حقانیت آنچه بر تو نازل کرده است گواهی

می دهد. او آن را به علم خویش نازل کرده است؛ و فرشتگان نیز گواهی می دهند. و کافی است که خدا گواه باشد» [نساء / 166].

در اینجا می‌خواهم به پنج نکته مهم که می‌تواند جایگاه مبحث اعجاز علمی قرآن کریم در عرصه علوم تجربی را از منظر کاربردی آن بهتر روشن کند به طور مختصر اشاره کنم:

1- آشنایی با بعد علمی اعجاز قرآن، در دل‌های مسلمانان اثر بلیغی برجای می‌گذارد؛ زیرا وقتی این حقایق درخشان را در کتابی که به آن ایمان دارند ببینند، ابهت و عظمت این کتاب، بیش از پیش در اعماق جان و روانشان رسوخ یافته و موجب تمسک بیشتر آنها به آموزه‌های این کتاب هدایت و نور خواهد گردید.

2- در عصر حاضر که با انکشاف ظرفیتها و تبلور ابزارهای معلوماتی، روند مبادله علوم و معارف از سیالیتی ویژه برخوردار گردیده است، پخش اندیشه‌های تردید برانگیز پیرامون حقانیت رسالت‌های آسمانی و از آن جمله رسالت محمدی (ص) نیز رواج و رونق روز افزون یافته است. طبیعی است که مقابله با این موج فقط با زبان علم میسر است. بنابراین ارائه حقایق علمی از سوی یک پیامبر امّی و کتاب نخوانده، آن هم در عصری که هیچ نشانه‌ای از انکشاف علوم تجربی در آن وجود نداشته است می‌تواند بستری مناسب برای اقناع منصفان قرار گرفته و گواه قاطع راستی و درستی رسالت اسلام باشد و هم از این روی به عنوان سدی استوار در برابر این موج ستیزنده بایستد.

3- گشودن مبحث اعجاز علمی قرآن کریم، زمینه‌ی روشن برای معطوف ساختن نگاه‌ها به وجهه علمی کلیت اسلام است؛ زیرا وقتی قرآن به عنوان سند اصلی این دین با مقوله علم تا بدانجا پیوند تنگاتنگ داشته باشد که بارزترین انکشافات علمی جدید را تفسیر نماید، بدیهی است که برآیند این امر، درخشش این حقیقت خواهد بود که: اساسا اسلام خود، دین علم است.

4- پرداختن قرآن به علوم تجربی و طبیعی می‌تواند بهترین مشوّق و انگیزه برای مسلمانان باشد تا مسیر پژوهشهای علمی را پی گرفته و به پیشرفت

معرفتی و علمی دست یابند و بزرگترین چالش دنیای اسلام را که همانا عقب ماندگی در عرصه علوم است درمان کنند. چنانکه این عامل نقش خود را در عصر اولیه طلایی اسلام که مسلمانان هم از نظر فهم و هم در عمل به قرآن نزدیکتر بودند به درستی ایفا کرد و جهان اسلام در دوران خلافت‌های اموی و عباسی شاهد یک رستاخیز علمی فراگیر گشت؛ به طوری که رنسانس اسلامی پیش درآمدی برای رنسانس اروپا شد و تمدن اسلامی با دو ویژگی «معنویت» توأم با «مدنیت» پا به عرصه وجود گذاشت.

5- اعجاز علمی قرآن کریم، ابزار مؤثر نوینی برای آشنا ساختن غیر مسلمانان به حقیقت اسلام است که می تواند پنجره جدیدی به سوی افق‌های این دین به رویشان بگشاید. از آن روی که عصر، عصر علم است و زبان دعوت در عصر علم هم چیزی جز از سنخ علوم نتواند بود. به همین دلیل است که هر جا مسلمانان با زبان علم سخن گفته اند، گوش‌های شنوای بیشتری برای این پیام روشنی بخش دل و جان یافته اند. پس پرداختن به بُعد علم در قرآن می‌تواند حقیقت فراموش شده‌ای را احیا نماید و آن این است که تعریف حقیقی اسلام آن چیزی نیست که غرض ورزان با قراردادن آن تحت تابلوی خشونت، از آن ارائه می کنند.

امیدوارم این کتاب بتواند در محیطی چون دانشگاه که اساسا بستر زایش و پردازش علوم است از این پنج نکته آینه داری نموده و به محصلان ما فرصت تولید نگره‌ی جدید به سوی قرآن را فراهم گرداند.

در اینجا لازم می دانم از استاد ارجمند جناب پوهنوال غلام یحیی فرهنگ که راهنمایی این رساله را قبل نمودند، از جناب پوهندوی دکتور محمد نعیم اسد رئیس پوهنتون هرات که مشوقم برای تدوین این رساله در این موضوع خاص گردیده و با نوشتن تقریظی، ارزش طرح این مبحث را برجسته‌تر نمودند. از معاونت محترم علمی، آمریت محترم دیپارتمنت تعلیمات اسلامی و ریاست محترم پوهنخی شرعیات پوهنتون هرات به خاطر فراهم ساختن زمینه طرح این مبحث، تشکر و سپاسگزاری نمایم. پروردگار متعال به همه جزای خیر عنایت فرماید.

پوهنيار عبد الرؤوف مخلص

خلاصهء مبحث

معجزهء علمی قرآن کریم در چندین بُعد و چند میدان برای دانشوران قابل ظهور است: در لفظ و بیان قرآن؛

در اخبار قرآن از امور غیب و خبرهای آینده؛ در قوانین و برنامه‌های قرآن به عنوان سنگ بنای شریعت اسلامی؛ و در بسی از ابعاد دیگر... اما این کتاب بیشتر به حوزهء اعجاز علمی قرآن پرداخته است.

اصطلاح «اعجاز علمی» در عصر ما بیشتر برای بازتاب اکتشافاتی در عرصهء علوم تجربی و حسی به کار گرفته شده که آیاتی از قرآن، پیشاپیش آینه دار آن بوده است.

آنچه اعجاز علمی قرآن را از دیگر انواع اعجازی آن متمایز می‌سازد، اهمیت بیشتر این مبحث نسبت به دیگر وجوه اعجازی قرآن نیست بلکه اهمیت و جاذبهء پیام و اعجاز روحی و انسانی قرآن که در طول قرن‌ها امت اسلامی را به سوی خود کشانده است پیوسته بیشتر از دیگر ابعاد آن بوده و خواهد بود.

پس در واقع تمایز اعجاز علمی قرآن با دیگر ابعاد اعجازی آن در مصداقیّت علوم تجربی است؛ مصداقیّتی که نزد بعضی در مقایسه با دیگر میادین معرفت بشری تا مرز مطلقیت جلو رفته است. این مصداقیّت بر این پایبست استوار است که علم تجربی توانسته است در قلهء هرم معرفتی عصر ما قرار گرفته و در هر آنچه صحیح یا در نهایت خطا آلود می‌باشد، جامهء مرجعیت را بر تن کند.

کوشش این کتاب معطوف بر آن است که با ارائهء تفسیر تطابقی آیاتی از قرآن با این مرجعیت - که هم اکنون به بخش واقعی ملموسی از زندگی مسلمانان و غیر آنها تبدیل گردیده است - تعاملی منطقی برقرار کند.

با این وجود، کتاب حاضر تفسیر علمی قرآن کریم نیست. مأموریت تفسیر علمی، توظیف همهء معارف در دسترس انسان در هر عصر و در همه زمینه های علم - اعم از پژوهشی و تطبیقی آن - برای بهتر فهمیدن

متن قرآن است. بنابراین، تفسیر کوششی بشری برای حسن فهم دلالت‌های قرآنی است.

در میدان تفسیر، مفسر اجباری ندارد تا فقط از حقایق علمی سخن بگوید بلکه مادام که او با نیتی پاک به عرصه تفسیر کلام الله قدم می‌گذارد، و مادام که او به علوم آلی لازم در عرصه تفسیر قرآن مجهز است، می‌تواند از همه حقایق، نظریات و دریافتهای خود که چه بسا کثیری از آنها نسبی بیرون می‌آیند، در کار تفسیر بهره گیرد. در حالی که حوزه اعجاز علمی، منطقه چلنج و تحدی است.

پژوهشگر قرآنی در گستره اعجاز برآن است تا برای قاطبه مردم - اعم از مسلمین و غیر مسلمین - ثابت کند که کتاب نازل شده قبل از هزار و چهار صد سال بر پیامبری امی و بر امتی که غالب آنان نیز امی بوده اند، حاوی حقایقی از جهان هستی است که بشر بعد از قرن‌ها و پس از تلاش‌های دامنه دار، به کُنه آنها پی برده است.

نکته مهم در اینجا این است که به عکس تفسیر، در جایگاه اثبات اعجاز جز حقایق علمی قاطعی که علم به کرانه قطعیت آنها رسیده است دیگر مقولات به کار برده نمی‌شود؛ چه اگر فرضیه‌ها و نظریات در معرض تغییر و تبدیل، در این عرصه به کار برده شود، قضیه تحدی با چالش رو به رو شده و از اساس متزلزل خواهد گردید.

بنابراین، سعی مؤلف در این کتاب بر آن است تا این حقیقت نشان داده شود که علم همه جا به دنبال حقایق قرآن در حرکت بوده و اخبار و حقایق قرآن در عصر انفجار معلوماتی، در حال تجلی است.

گفتنی است که آیات قرآن در زمینه کونی از هزار آیه تجاوز می‌کند که بنده در مباحث مطرح شده، بیش از دوصد آیه در این ارتباط را با استناد به مراجع موثق، به بررسی گرفته‌ام. این مباحث عمدتاً عرصه انسانشناسی، علوم نجومی، عرصه جیولوجی، عالم ارواح، علم اقتصاد، علم زیست‌شناسی و جلوه‌های دیگری از علوم مختلفه‌ی را در بر می‌گیرد که ره آورد بشری در آنها منطبق با معارف و مفاهیم قرآنی است.

با اذعان به اینکه آیات قرآنی که از کائنات، ساختارها، پدیده ها و تطورات آن سخن می گویند، در سیاق اخبار مستقیم علمی به انسان قرار ندارند از آن روی که همه آنها به اجتهاد و پژوهش خود انسان در گذار قرن ها وا گذاشته شده است؛ و با اذعان به اینکه همه این آیات در مقام استدلال به قدرت آفریدگار بزرگ در عرصه ابداع، ربوبیت، اقتدار او بر اعاده و باز آفرینی و احاطه کامل وی بر امور عالم نازل شده اند؛ آری! با اذعان به این و آن حقیقت اما البته معارف مرتبط با اعجاز علمی، پیام روشن همه آنهاست.

همین بُعد مشخص از قضیه است که مؤلف در این کتاب همه جا آن را به مثابه يك هدف راهبردی دنبال کرده است.

مقدمه

خدای عزوجل بر اساس نظریه «خالقیت» برای هدایت و راهیابی انسان به سوی کمالات انسانی‌اش، پیامبرانی را مبعوث کرد و هر پیامبر را به سلاح معجزه‌ی مسلح نمود تا این معجزه بتواند گواهی روشن بر حقانیت دعوت آن پیامبر در میان امتش باشد.

با نگرشی کوتاه به تاریخ دعوت انبیای عظام علیهم افضل الصلاة والسلام در عصرهای مختلف، این حقیقت را به وضوح درمی‌یابیم که معجزات پیامبران در هر عصر از سنخ اموری بوده‌اند که مردم آن عصر در آن امور، نبوغ و آگاهی بالایی داشته‌اند؛ زیرا درک این حقیقت که معجزه آن پیامبر، خارق و شکننده توانمندیهای بشری است، فقط از این راه امکان ظهور می‌یافته است از آن روی که «تحدی» یا هم‌آوردخواهی در امری که مردم در آن از نبوغ و توانایی برخوردار نباشند، در واقع تحدی به شمار نمی‌آید. مثلاً اگر ما قهرمان وزنه‌برداری جهان را با مرد عادی که هیچ مهارتی در این فن ندارد، به مبارزه فراخوانیم این امر به هیچ وجه تحدی شمرده نمی‌شود به این دلیل که آن شخص عادی در این فن هیچ مهارت و آشنایی‌ای نداشته است. اما اگر دو قهرمان هم‌تراز از قهرمانان جهان را با هم رو در رو گردانیم، در اینجا است که معنی «تحدی» در میان آنها به درستی تحقق پیدا می‌کند.

بنابراین، معجزه یک پیامبر به علاوه آنکه باید شکننده قوانین بشری و خارج از حوزه توانمندیهای آن باشد در عین زمان باید از سنخ اموری نیز باشد که در عصر آن پیامبر، مردم و یا نخبگانی از آنان، در آن به نبوغ و کمال بشری رسیده باشند. از اینها گذشته، اسباب و ابزارهای آن تحدی نیز می‌باید برای هم‌آورد خواهان فراهم باشد. به این معنی که مخاطبان معجزه به وسایل مورد نیاز برای مبارزه با آن نیز باید دسترسی داشته باشند و سپس آن وسایل در میدان مبارزه با آن معجزه به کار افتد ولی سرانجام در برابر آن ناتوان گردد.

البته مثال‌های صریح در این باره؛ معجزات ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام است که همه به ویژگیهای آنها آشنا هستیم.

تردیدی نیست که پیامبر خاتم در عصر بلوغ عقلی بشر به رسالت مبعوث گردیدند. آری؛ در شب خجسته‌ای از شب‌های ماه رمضان سال (610 م) وحی الهی بر پیامبر امی^ع نازل شد و تعجب‌برانگیز نبود که اولین پیغام وحی، ایشان را به خواندن دستور داده و بحث علم و

شاخص‌ترین ابزار تولید آن؛ یعنی «قلم» را به میان می‌کشید که این خود بدون شک اعلام صریح این حقیقت به تاریخ بود که بشر وارد عصر جدیدی گردیده است که عصر «علم» است.

بر همین مبنی است که معجزه پیامبر خاتم «کتاب» است؛ کتاب بزرگ خدای دانا و توانا که ابعاد و جوانب اعجازی آن فراتر از حد و حصر بشر می‌باشد. کتابی که معجزه است در لفظ و معنی، در امروز و فردا، در ادب و بلاغت، در ترکیب و ترتیب، در علوم و معارف، در برنامه و شریعت، در پاسخگویی همیشگی به نیازهای معنوی و مادی بشر، در اصلاح عقاید، اصلاح عبادات، اصلاح اخلاق، اصلاح اجتماع، اصلاح سیاست و اصلاح اقتصاد.

و در حوزه آزادی؛ آزادی خرد و اندیشه، آزادی شعور و ضمیر و آزادی روح و روان از بند هر نوع بندگی و بردگی ذلت‌آور برای غیر پروردگار یکتا.

و معجزه است در عرصه خبر؛ یعنی اخبار از امور غیبی و تاریخی، از گذشته‌های دور تا آینده‌های دور و نزدیک.

و معجزه است در تأثیرگذاری خارق‌العاده بر فطرت و روان بشر و بالاخره معجزه است در عرصه علوم هستی‌شناسی و تجربی که موضوع بحث این کتاب می‌باشد.

راز جاودانگی اعجاز قرآن:

بایسته ذکر است که معجزه قرآن با معجزات پیامبران پیشین از چندین وجه، تمایز اساسی و جوهری دارد که مهم‌ترین وجه تمایز، جاودانه‌گی آن است؛ زیرا معجزات پیامبران گذشته این حقیقت را که آن پیامبران فرستادگان خدای عزوجلّ اند، با خرق قوانین هستی به اثبات رسانده و سپس با مرگ آن پیامبران هم به پایان می‌رسیده‌اند؛ بناءً هر کس آن معجزات را دیده است، به آنها ایمان آورده و هر کس هم که آنها را ندیده است، آن معجزات برایش حکم خبری را داشته و دارد که به گذشته مربوط است و دیگر اثری عملی از آنها مشهود نیست.

اما معجزه قرآن جاودانه است؛ با گذشت روزگاران از بین نمی‌رود و با رحلت رسول اکرم ع هم به پایان نیامده است بلکه با حضور اعجاز‌گرانه خود برای همیشه در صحنه زمان و زندگی حاضر است؛ هر منکری را به تحدیّ فرا می‌خواند و هر انسانی را در هر عصر و هر نسلی که زندگی می‌کند، به راه خیر و هدایت و رستگاری رهنمون می‌شود. این معجزه جاویدان است تا در گذار زمان هیچ کس را بر فرو گذاشت این دین که پایانبخش ادیان و شرایع آسمانی است، عذری باقی نماند.

راز جاودانگی اعجاز قرآن و پایان پذیری معجزات پیامبران پیشین در این حقیقت نهفته است که معجزات گذشته، فعلی از افعال خدای سبحان بوده‌اند و فعل خدای سبحان ممکن است بعد از اجرا به پایان برسد. مثلاً دریا برای موسی ۱ شکافته شد و سپس به طبیعت اصلی خود باز گشت. آتش ابراهیم ۲ را نسوزاند و لی بعد از به پایان رسیدن معجزه، مجدداً به خاصیت اولیه خود بازگشت. اما معجزه پیامبر ما فعلی از افعال الهی نیست بلکه صفتی از اوصاف او تعالی است که عبارت از صفت «کلام» می‌باشد. فعل در صورتی باقی می‌ماند که فاعل آن را ابقا نماید اما صفت تا آنگاه باقی است که موصوف خود باقی باشد. پس از این روی است که خدای حیّ لا یموت، برای همیشه به این معجزه که نه تنها فعلی از افعالش بلکه صفتی از اوصافش نیز می‌باشد، جاودانگی بخشیده است.

اهمیت مبحث اعجاز علمی قرآن کریم:

یکی از الزامات جاودانه گی رسالت قرآن این است که قرآن باید برای هر نسل و هر عصر، عطاها و بخشش‌های نوینی داشته باشد؛ عطاهایی که نسل‌های گذشته را از آنها بهره بالاستقلال نبوده است، از آن روی که قرآن رهنمود الهی برای همه جهانیان است که پیام آن به عصر و نسلی خاص و امتی معین محدود نیست. پس اگر داده‌های قرآن تجدد پذیر نبوده و در گذار اعصار و قرون، مستمراً متطور نشود و مثلاً در یک قرن به اتمام رسد، بی‌گمان قرآن دچار انجماد و ایستایی می‌شود و در آن صورت نسلها و قرنهای بعدی باید بر خوان گذشتگان نشسته و خود بهره‌های نوینی از این مائده پروردگار نداشته باشند؛ حال آنکه زمان، حرکت و تطور، راه خود را می‌روند و به ره‌آورد گذشته نه فقط قانع نیستند که آن ره‌آورد برایشان کافی و وافی نیز نمی‌باشد.

پس یکی از ملزومات اعجاز قرآن، سیالیت و تجدد پذیری مفاهیم آن است. عطای اعجازی قرآن متجدّد و مائده فیاض آن در همیشه زمان سخی و بخشنده است؛ هرگز انجماد نپذیرفته و قادر است تا برای هر نسل داده‌هایی را پیشکش نماید که با موهبت‌های آن برای عصرهای گذشته، متفاوت باشد.

در اینجا است که به اهمیت طرح مبحث اعجاز علمی قرآن کریم متوجّه می‌شویم؛ زیرا مفاهیم علمی قرآن کریم درست همان بستری است که عنصر تجدد و باز تولید مفاهیم در آن به روشنی نمایان است.

نکته بسیار مهم در اینجا این است که موهبت‌ها و عطا‌های تجددپذیر علمی قرآن البته در عین یک آیه نمایان است و صرف نظر از متغیّرات زمان، مکان و انسان، همچنان برای همیشه شناور می‌باشد. یعنی ما آیاتی از قرآن را داریم که هر روز در معنی و مبنای علمی خود، ابعاد و اعماق جدیدی را برای ما موهبت می‌کنند؛ ابعاد و اعماقی که انسان عصر اولیّه نزول قرآن نمی‌توانسته به فهم و درک جامعی از آنها دست یابد. البته این بخش از آیات قرآن جدا از آیاتی اند که به برنامه عبادی و امور حلال و حرام یعنی حوزه‌ای تعلق می‌گیرند که کمتر متغیّر بوده و بیشتر به ثبات گرایش دارند؛ بلکه این آیات از زمره آیات کونی اند که به حوزه آفرینش انسان و طبیعت، به آفاق و انفس ارتباط گرفته و در این میادین سیر می‌کنند. یعنی در حوزه و گستره‌ای که عقل بشر در هنگام نزول قرآن، آمادگی و توانایی فهم دقیق حقایق محیط بر آنها را نداشته است؛ حقایقی مانند کرویت زمین، پوشش جوی زمین، نسبیت زمان، نظام‌های دقیق و پیچیده منظور شده در متن آفرینش... و بسی از قوانین اساسی هستی که قرآن کریم بدانها پرداخته است؛ قوانین بزرگ کونی که انسان به هر حال از آنها بهره‌مند می‌شود؛ چه به آنها علم داشته باشد و چه نداشته باشد چرا که در تأثیرگذاری و بهره‌دهی آنها، آگاهی یا عدم آگاهی انسان منشأ اثر نیست.

به همین دلیل تفسیر دقیق این قضایای علمی برای معاصران نزول قرآن کریم، هرگز ضروری نبوده است. و لذا ملاحظه می‌کنیم که رسول خدا ع از برابر آیاتی اینگونه، گذری بی‌درنگ کرده و محتوای آنها را به عقل بشری وا گذاشته اند تا هر نسلی فراخور حجم ادراکات علمی و عقلی خود، از آنها بهره گیرد.

معجزه قرآن در اینجا دقیقاً این است که برای هر عقلی، به اندازه حجم آن یعنی به همان مقدار که وی را ارضا نماید، می‌بخشد. به همین جهت می‌بینیم که مردم کم سواد فاقد دانش، در قرآن گم شده خود را می‌یابند، انسانهای متوسط و اندکمایه نیز مفاهیمی را در قرآن توانند یافت که ارضایشان نماید، افراد متبحر و متخصص در علوم مختلف نیز اعجاز قرآن را آنگونه در می‌یابند که با حیرت و اعجاب تمام در برابر آن درنگ می‌کنند. که من در این کتاب نمونه‌هایی از این دست را معرفی کرده‌ام.

پس از آنجا که قرآن برای همیشه آماده عطا و بخشش است، بناءً خدای عزوجلّ انسان را به تدبّر، تفکر و تأمل در این کتاب بزرگش فرا خوانده است؛ جایی که می‌فرماید:

[كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ]

«کتابی است مبارک که آن را بر تو نازل کرده ایم تا در آیات آن بیندیشند» [ص/29]

[أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا]

«مگر به آیات قرآن نمی‌اندیشند، یا که بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است؟» [محمد/24]

این بدان جهت است که عقل بشر به بسیاری از حقایق اعجازی قرآن پی نمی‌برد مگر آنگاه که در آنها به تأمل و پژوهش پردازد. پس قرآن برای همیشه آماده است تا جان و روان و خرد انسان را از فیضان معانی معجزآسای عقلی، علمی، و عرفانی خویش بهره‌مند گرداند.

قطعاً دعوت پروردگار بزرگ از انسان به تأمل در کتاب معجزش، خود نشانهء روشن پایان‌ناپذیری اقیانوس بیکرانهء موهبت‌های وی در این کتاب است، در غیر آن اگر همه عطا‌های قرآن در بُعد عقیدتی و عبادی و نهایتاً ایمانی آن خلاصه می‌شد، دیگر پروردگار بزرگ این فراخوان عام را اعلام نمی‌کرد بلکه در یک کلام می‌گفت: اینک قرآن به عنوان نظامنامهء عقیدتی و برنامهء زندگی تقدیم شما می‌گردد و شما را به کاوش در محتوای آن کاری نیست؛ زیرا این فرمان الهی است و باید بدون تأمل و تفکر آن را بپذیرید!

شگفت اینک دعوت الهی به تأمل و تفکر در قرآن کریم که کتاب «مقروء» وی است، با دعوت و فراخوان مکرر و مؤکدش به تأمل در طبیعت و کائنات که کتاب «منظور» وی می‌باشد همراه می‌شود؛ زیرا خدای سبحان در آیات عدیده‌یی به ما دستور می‌دهد که کتاب کائناتش را نیز بگشاییم و در آن به کاوش و تأمل پردازیم چه شکی نیست که هر ورق‌یی از کتاب منظور کائنات وی، راهی و علامه‌یی و ایمائی است به سوی حرفی، کلمه‌یی و آیه‌یی از کتاب مقروءش.

از این روی است که تأمل در آیات کونی پروردگار متعال، امری واجب بلکه فرض ذمه‌ء هر انسان مکلفی است:

[إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ. الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ]

«مسلمان در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای صاحبان خرد نشانه‌های (قانع‌کننده) است. همان‌آنکه خدا را (در همه احوال) ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند.

(که): پروردگارا! اینها را بیهوده نیافریده ای،
منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان
بدار» [آل عمران/190-191]

به همین جهت است که بایک نگاه اجمالی به قرآن کریم، در می یابیم که (35) آیه در این
کتاب الهی ما را به تأمل و تدبّر در آنچه می آموزیم فراخوانده و بیشتر از (50) آیه ما را به
نگرش در زمین و تأمل در ملکوت آسمانها و تمام عرصه گاه کائنات دعوت می نماید. این
دعوت، مسلماً دعوت صریحی است به سوی علم.

و کدامین کتاب مانند قرآن از علما به گونه یی تجلیل و تکریم نموده است که بگوید:

[إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ]

«از بندگان خدا فقط دانشمندانند که از او پروا
دارند» [فاطر/28]

البته نباید تصوّر شود که این آیه فقط ناظر بر علمای دینی و مذهبی است؛ زیرا این آیه بعد
از آیه (27) سوره فاطر آمده است که می گوید:

**[أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ
ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ
مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ. وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ
وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ
الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ]**

«آیا ندیده ای که خدا از آسمان آبی فرود آورد و
(به وسیله) آن میوه هایی که رنگهای آن گونه گون است
بیرون آوردیم؟ و از برخی کوه ها راه ها (و رگه های)
سفید و گلگون به رنگهای مختلف و سیاه پر رنگ
آوردیم. و از بندگان خدا فقط دانشمندان (و دانیان
اند) که از او پروا می دارند. آری! خدا غالب آمرزنده
است» [فاطر/27-28]

چنانکه ملاحظه می کنیم، سیاق آیه به روشنی ناظر بر دانشمندان عرصه علوم هستی شناسی
است که علمای واقعی دین نیز می توانند از زمره آنان به حساب آیند.

البته قضیه فقط به همین جا ختم نمی شود، بلکه خدای عزوجل این دانشمندان را بعد از
فرشتگان خود به عنوان شاهدان توحید خویش نیز معرفی کرده است، جایی که می فرماید:

**[شَهِدُ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ
قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ]**

«خدا که همواره به عدل قیام دارد، گواهی می دهد
که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان (او) و
دانشوران (نیز گواهی می دهند که) جز او که توانا
و حکیم است، هیچ معبودی نیست» [آل عمران/18]

اهداف انتخاب موضوع:

پیش از آنکه مستقیماً به اهداف انتخاب موضوع بپردازم بی‌مناسبت نیست تا بر زیرساخت‌های ضرورت رویکرد قرآن به آیات علمی که می‌تواند ما را به طور طبیعی وارد هدفمندیهای روشن و ضرورت مبرهن طرح این مبحث بسازد، اشاره‌ای گذرا داشته باشم: در بررسی زیرساختهای المام و انهماک قرآن به آیات علمی، سه نکته مهم را متبازر می‌یابیم:

1. خدای سبحان در علم قدیم خویش می‌دانست که بعد از گذشت چند قرن از نزول قرآن، گروهی از انسانها خواهند آمد تا بگویند که با ظهور عصر علم، دیگر عصر ایمان به پایان آمده است. لذا برای وارونه ساختن این پندار، خدای متعال در قرآن کریم خود آیاتی را نازل نمود تا این گروه از مردم را به عجز و درماندگی واداشته و برایشان ثابت سازد که کتاب بزرگ وی چهارده قرن قبل، عصر علمی را که ایشان از آن سخن می‌گویند در تابلوی آیات کونی خویش به تصویر کشیده است؛ به طوری که بشر قرن‌ها بعد از آن توانسته است معانی آیات علمی قرآن را نه به طور جامع و مطلق، بلکه در چهارچوبی محدود کشف نماید. هم از این روی در آیه (53) سوره مبارکه «فصلت» می‌فرماید:

[سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنََّّهُ الْحَقُّ]

«به زودی آیات و نشانه‌های خود را در آفاق و انفس بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است»

در اینجا باید به معنی حرف سین در «سَنُرِيهِمْ» که مفید استقبال است توجه داشته باشیم. یعنی: ما در آینده این آیات و نشانه‌ها را برای بشر روشن خواهیم ساخت، که البته این آینده در آیه کریمه پایانه‌ای معین نداشته و پیام آن برای همه نسلها و عصرها تا قیام قیامت باقی است.

2. شکی نیست که دعوت اسلامی برای انسانها فقط ویژه قوم عرب نبوده بلکه دعوتی است برای کافه بشریت؛ از آن روی که پروردگار متعال پیامبر گرامی ما را برخلاف سایر پیامبران که هر یک به سوی قوم و ملتی معین فرستاده می‌شدند، برای عامه بشر مبعوث گردانید و ایشان را خاتم همه پیامبران ساخت. چنانکه در آیه (107) (سوره «انبیا» می‌فرماید:

[وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ]

«و ما نفرستادیم تو را ای پیامبر، مگر رحمتی برای عالمیان»

و در آیه (28) سوره «سبا» می‌فرماید:

[وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا]

«ما نفرستادیم تو را، جز بشارتگر و هشدار دهنده برای تمام مردم»

و در آیه (158) سوره «اعراف» می‌فرماید:

[قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا]

«بگو: ای مردم! بی‌گمان من فرستاده‌ام خدایم به سوي تمامی شما»

روشن است که «اعجاز بلاغی قرآن» فقط می‌تواند قومیت عرب را ارضا و اقناع نماید در حالی که تبلیغ پیام اسلام برای مردم غیر عرب، قطعاً مستوجب آن است تا در جهت اقناع ایشان به معجزه پیامبر اسلام و راهی دیگر وجود داشته باشد؛ چه ترجمه قرآن به زبانهای دیگر، اعجاز بلاغی آن را که کلاً به نصّ عربی وابسته است، به زبان دیگری انتقال نمی‌دهد و بناءً ترجمه قرآن نمی‌تواند تنها راه اقناع مردم غیر عرب نسبت به حقایق آن باشد.

هرچند این امر که ترجمه قرآن می‌تواند ارزشهای اسلام را برای مردم غیر عرب روشن گرداند، حقیقتی است آشکار؛ ولی این امر به خودی خود بسنده نیست چرا که ادیان دیگر نیز به سوی بسی از این ارزشها فرا خوانده‌اند. بناءً پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا ما واقعاً می‌توانیم از همه مردم دنیا بخواهیم زبان عربی را فرا گیرند تا با اعجاز بلاغی و ادبی قرآن آشنا شوند؟ قطعاً تحقق بخشیدن به این پیشنهاد اگر غیر ممکن نباشد، کاری سخت دشوار است.

پس از آنجا که قرآن معجزه پیامبری است که برای عموم مردم برانگیخته شده است بنابراین، معجزه‌اش نیز باید علاوه بر بُعد بلاغی دارای ابعاد دیگر اعجازی نیز باشد تا این ابعاد اعجازی برهان قاطعی بر حقایق قرآن برای مردم غیر عرب زبان نیز تلقی شود. بی‌گمان «اعجاز علمی قرآن» یکی از این ابعاد است.

3. اعجاز قرآن در عرصه علمی بیشتر در این حقیقت متباز می‌شود که قرآن در عصر خمودگی و خموشی علمی بشر نازل شده و معلومات بشر آن عصر، در گستره علوم طبیعی، کونی و سایر میادین علم بسیار اندک و اغلب خطاآمیز بوده است. مثلاً بشر قبل از عصر رسالت، آسمان را سقف زمین می‌پنداشت و ستارگان را میخ‌های

نقره‌ای درخشان کوبیده بر این سقف و یا قندیل‌هایی که در فضا معلّق اند. بشر در آن عصر خورشید را ساکن و بی حرکت، زمین را سوار بر یکی از شاخ‌های «گاو مادر» و زلزله‌ها را معلول انتقال زمین از یک شاخ گاو به شاخ دیگر آن می‌پنداشت. و بدین گونه افکار و اندیشه‌های خرافی دیگر.

در چنان عصری، قرآن می‌آید و در عرصه علوم آفاقی و انفسی آیاتی را که از ابتدا تا انتها و تا بی‌انتهای جلوه‌بخشای حق و صدق و معرفت اند به نمایش می‌گذارد و باز بر زبان پیامبر اُمّی که هرگز نمی‌خوانده و نمی‌نوشته است؛ چنانکه به هیچ مکتب و معلّم و آموزشگاهی هم نرفته است. آری! این آیات معجز علمی بر قلب مردی نازل می‌شود که در نوجوانی چوپان گوسفندان و در دوران جوانی کارگر امور تجاری در کاروان بوده است. چنانکه خدای متعال در آیه (48) سوره «عنکبوت» می‌فرماید:

[وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّ بِيَمِينِكَ إِذًا لَا رِتَابٍ الْمُبِطُونَ]

«و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی‌خواندی و با دست هیچ کتابی را نمی‌نوشتی، وگرنه باطل‌اندیشان قطعاً به شک در می‌افتادند»

شهید سید قطب «رح» صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» در بحثی روشنگرانه پیرامون تصحیح نگرش به آیات علمی قرآن کریم و اهداف آن، می‌نویسد:

«شکی نیست که قرآن کتاب هدایت انسان است. قرآن برای تحقق این هدف اساسی، در صدد ایجاد جهانی‌نی خاص، نظام خاص و جامعه‌ی خاص می‌باشد. در صدد ایجاد امت جدیدی در روی زمین است که نقش ویژه خود در رهبری بشریت به سوی شاهراه حق و خیر و فضیلت را بر عهده گرفته و نمونه معینی از جامعه انسانی را که در مکتب‌ها و نظامهای بشری تکرار نشده است، پدیدار گرداند. بنابراین، هدف اصلی قرآن پرداختن به علوم و معارف گونی نبوده و اعجاز علمی آن نیز کل ابعاد اعجازی قرآن را در بر نمی‌گیرد. به همین دلیل است که قرآن نیامده است تا کتابی در علم نجوم یا کیمیا یا طب باشد؛ آنگونه که بعضی از هواداران قرآن از آن می‌طلبند. یا چنانکه در جانب دیگر، برخی از دشمنان قرآن می‌خواهند تا آن را به پندار خود در سنگر مقابل این علوم قرار دهند! بی‌تردید هر دو نوع کوشش در این راستا، چه از سوی دوستان و چه از جانب دشمنان قرآن، نمایانگر درکی نادرست از طبیعت این کتاب و مأموریت اصلی آن می‌باشد.

پس وقتی ما به میدان اعجاز علمی قرآن کریم وارد می‌شویم، باید بر این حقیقت تأکید بگذاریم که مأموریت اصلی و موضوع اساسی قرآن همانا «انسان» است. وظیفه قرآن این است تا چهارچوبهای بنیادین یک جهانبینی کلی از نظام هستی و رابطه آن با آفریدگار آن را پی افکنده و جایگاه انسان در این میان را معرفی نماید. آنگاه بر اساس این بینش‌ها و نگرش‌ها، یعنی بر اساس این جهانبینی کلی، برنامه‌ای را برای زندگی به وجود آورد که به انسان میدان دهد تا تمام نیروها و توانمندیهای خود و از جمله توانمندی عقلی و علمی‌اش را در عرصه شناخت هستی به کار اندازد و در همان حدود و ثغوری که برایش تعیین شده است به بحث و بررسی، کاوش و پژوهش، تحقیق و تفسیر و تجربه و تطبیق پرداخته و به آن نتایج و باورهایی که می‌تواند برسد، برسد؛ نتایجی که بالطبع نه نهایی هستند و نه هم مطلق و غیر شکننده. پس اگر قرآن به میادین علم می‌رود تا کلیدهای اصلی مفاهیم کلی در عرصه علوم کونی و تجربی را به دست انسان بدهد، در واقع خود این امر، حرکتی در راستای هدفمندی یاد شده است و اما هرگز نباید فراموش کرد که رهیافتهای علمی قرآن در این بُعد از ابعاد اعجازی نیز نهایتاً به آن قله‌یی که نامش «ایمان» است منتهی می‌شود.

بنابراین، موضوع محوری قرآن همانا خود «انسان» است؛ انسان با دیدگاه‌ها و باورمندیهای خود، با مشاعر و ادراکات خود، با روش‌ها و رفتارهای خود و با روابط و علائق خود. اما علوم مادی و نوآوری در عالم ماده، با ابزارها و راهکارهای گونه‌گون آن؛ موقوف به عقل انسان، تجارب، اکتشافات، فرضیات و نظریات اوست تا خود در این عرصه، منطبق با توانمندیهای خویش پیش بتازد.

سپس نویسنده می‌افزاید: «من از ساده‌لوحی بعضی از مسلمانانی که عاشق و دلسوخته خدمتگذاری به قرآن اند در شگفتم؛ آنانی که به انگیزه دفاع از قرآن یا خدمت به آن و دقیقاً تحت تأثیر زرق و برقهای خیره‌کننده علوم و تکنولوژی جدید، تلاش می‌کنند تا چیزهایی را بر قرآن بیفزایند که از قرآن نیست و اموری را بر آن تحمیل نمایند که هرگز مقصود قرآن نبوده است. کسانی که می‌کوشند تا قرآن را کتابی در علوم طب، کیمیا، نجوم و... معرفی نمایند، گویی با این کار خود قرآن را بزرگ و باشکوه می‌گردانند!!

این عده از مسلمانان ساده‌لوح باید بدانند که اولاً قرآن در موضوع خود کتاب کاملی است و ثانیاً اینکه موضوع آن بزرگتر از همه این علوم می‌باشد زیرا موضوع آن خود انسان است؛ انسانی که این علوم را کشف می‌کند و از آنها بهره می‌گیرد. شکی نیست که تحقیق و پژوهش،

تجربه و تطبیق و اکتشاف و نوآوری، از توانمندیها و ویژگیهای عقل انسان است، در حالی که قرآن بنای کلیت این انسان را بر عهده دارد؛ بنای مجموعهء شخصیت آن، ضمیر آن و نیز عقل و اندیشه آن را. چنانکه قرآن عهده دار بنای جامعهء انسانی نیز هست، جامعه‌یی که به این انسان اجازه دهد تا از امکانات به ودیعت گذاشته شده در اندرون وجود خویش، به درستی بهره گیرد. و بعد از آنکه انسانی سالم متولد شد و جامعهء سالم به وجود آمد طبیعی است که آن وقت قرآن به او میدان می‌دهد تا در عرصهء پژوهش و تحقیق جلو آمده به نتایجی درست یا نادرست دست یابد؛ در حالی که موازین و ملاک‌های بینش و تفکر صحیح را نیز برای وی تأمین و تضمین نموده است.

همچنان جواز ندارد که ما حقایق علمی نهایی و معجزات علمی را که این کتاب الهی در راه ایجاد یک جهانبینی درست از طبیعت هستی، طبیعت هماهنگی و انسجام میان اجزای آن و نهایتاً ارتباط یکپارچه آن با آفرینندهء یکتایش ارائه می‌کند، به فرضیه‌ها و نظریه‌های عقلی بشر و یا حتی به آنچه که «حقایق علمی» نامیده می‌شوند و از طریق تجربیات قاطع بشری به دست می‌آیند وابسته بسازیم؛ چه حقایق و آیات علمی قرآن، حقایقی نهایی، قاطع و مطلق اند از آنجا که سرچشمه آنها، عقلی است ازلی و ابدی که بر ازل و بر ابد احاطه دارد، چه او خود آفریننده هستی است و بنابراین علم و معرفتش نیز در بند زمان و مکان نمی‌باشد. در حالی که ره‌آوردهای عقلی انسان - هر چند هم که از پشتوانهء ابزارهای نوین برخوردار باشند - حقایقی غیر نهایی، غیر قطعی و به چهارچوب تجربیات و ابزارهای ناقص بشری محدود می‌باشند و به طبیعت حال؛ پیوسته در معرض تغییر، تعدیل و نقص قرار دارند و حتی در معرض اینکه رأساً به عقب برگردند!

لیکن این سخن بدین معنی نیست که ما از آنچه علم در عرصهء آفاق و انفس؛ یعنی در عرصهء انسانشناسی و هستی‌شناسی برای فهم روشن‌تر معانی و آیات قرآن و اثبات حقایق ایمانی آن به ما ارائه می‌کند و این داده‌ها در واقع تفسیری هر چند کم‌رنگ، ناقص و متغیر از اعجاز آیات علمی قرآن را به دست می‌دهند، تماماً چشم پوشیده و از آنها بهره نگیریم، قطعاً ما چنین چیزی را توصیه نمی‌کنیم.

در واقع برای تحقق همین مرام است که کتاب حاضر تدوین شده است. بنابراین مؤلف قطعاً بر سر آن نیست تا در این کتاب، قرآن کریم را به وسیلهء علم بشر اثبات نموده و یا با علم بشری

بر صحت و حَقانیت آن استدلال کند؛ زیرا در حقیقت این علم است که برای اثبات خود نیازمند استمداد از کتاب خدای علیم می‌باشد.

پس اگر در این رساله از اکتشافات علمی بشر سخن به میان می‌آید - که فراوان هم به میان می‌آید - غایهء اساسی از این بیان، نزدیک ساختن معانی و مفاهیم اعجازی آیات علمی قرآن به اذهان بشر و به تبع آن متبلور ساختن حَقانیت این کتاب الهی است. با ایمان راسخ به این حقیقت که میان علم «صحیح» و وحی «صریح» هیچ نوع تصادمی وجود نداشته و چنین تقابلی هرگز ممکن نیست مگر آنگاه که تئوری علمی نادرست بوده و یا فهم ما از قرآن، فهمی مغلوط و خطاآمیز باشد. و کسانی که نگارنده با بهره‌گیری از آثارشان این کتاب را به تألیف آورده است، هرگز مدعی چنین عصمتی نبوده و نمی‌توانند خود را از این نقص تبرئه نمایند.

به عبارتی دیگر، مطابقت آیات قرآن کریم با اکتشافات جدید علمی - که محور بحث این کتاب می‌باشد - مبتنی بر این حقیقت است که علم جدید در پاره‌یی از موارد توانسته است از روی رازهای علمی و اعجازی آیاتی از قرآن پرده بردارد؛ و هم از این روی علم جدید توانسته است مضامین و مفاهیم سودمندی را در راستای تفسیر اشارات قرآنی در بارهء این موضوعات، در اختیار ما قرار دهد. حال اگر بررسیهای علمی آینده بشر، پدیده‌ای از پدیده‌های علم جدید یا موضوعی از موضوعات آن را به طور کلی یا جزئی ابطال نمود، این امر مطلقاً به صداقت و حَقانیت قرآن لطمه‌یی نمی‌زند؛ بلکه معنی واقعی چنین تحوّل‌ی این است که مفسّر قرآن در آن مقطع خاص، در کوشش خود برای تفسیر یک اشارهء مجمل قرآنی، ناکام بوده است.

بلی؛ قرآن برنامهء هدایت انسان است و در این راستاست که آیات این کتاب معجز، سرشار از اشارات و بیانات علمی در هر دو میدان علوم آفاقی و انفسی می‌باشند تا دریچه‌های جدیدی را بر روی عقل جستجوگر انسان به سوی افق‌های هدایت و ایمان بگشایند. هم از این روی است که الفاظ و مشتقات «علم» بیشتر از (160) بار در قرآن کریم تکرار گردیده و در حدود (750) آیه از مجموع کل آیات آن؛ آیات علمی و بقیّه به ابعاد تشریع، عبادات، عقاید، تکالیف، معاملات، قصص، امثال... مربوط می‌باشد.

از آنچه گفتیم اهداف انتخاب موضوع این رساله که در بالا به مؤلفه‌های عمده آن پرداخته شد در چند نکتهء آتی خلاصه می‌شود:

1- با نگاهی به میراث علمی گرانسنگ تاریخ تفسیر و علوم قرآن، این واقعیت در همان بادی امر به دیده می‌آید که حجم عظیم تفاسیر قرآنی از نخستین تفسیر جامع قرآن

کریم - تفسیر طبری - گرفته تا آخرین تفاسیری که در اوایل نیمه اول قرن سیزدهم هجری تألیف شده است، کتابهایی اند که هیچ یک آنها نه تماماً و به طور همه جانبه در بُعد تبیین اعجاز علمی قرآن کریم پاسخگوی داده ها و دریافتهای نوین از آیات قرآن می باشند و نه عمدتاً جوابگوی همه مطالبات مخاطبان حال حاضر قرآن کریم. دلیل آن به طور روشن در این نکته متباز است که قرآن در عین اینکه فرازمانی، فراجهانی، فرا تاریخی و فراتر از تحولات مقطعی می باشد اما برای همیشه با زمان و سیر تحولات و انکشافات زندگی و جهان در حال حرکت و سیالیت است چرا که کتاب همیشه خدای متعال برای همیشه بشر می باشد. حال آنکه تجارب و برداشتهای بشری غیر ماثور، همواره در معرض نسخ، انجماد و ایستایی قرار دارند و چه بسا اگر از پاره جهات به کلیت یک موضوع ناظر باشند، اما در بُعدی دیگر نتوانند افقهای جدید را تماماً برتابانند. البته این امر نه از ارزش میراث علمی بشر می کاهد و نه به جنبه های کاربردی آن در حیات و هستی لطمه وارد می کند چرا که قضیه در اینجا قضیه «نسبیت» است. در بسی از موارد چنین می شود که قضایای علمی ناشی از تجارب بشری، در پیوند با معارف الهی جاودانه و بدون تاریخ مصرف می شوند ولی در پاره ای از موارد هم آن فهم ها و دریافتهای تاریخ مصرف دارند. تازه اندیشه هایی هم که تاریخ مصرف دارند به درد بازخوانی مجدد می خورند و گاه در نسبت ظروف بشری که از انسانی تا انسانی دیگر متفاوت است، کارایی و اثربخشی خاص خود را نیز ممکن است دارا باشند.

لذا تکرار و تأکید می کنم که میراث علمی مربوط به حوزه فهم بشری از آیات قرآن؛ از نظر فراگیری، ژرفا، تنوع، تکثر و گستره موضوعی همیشه کارا، مفید و اثربخش اند در عین اینکه نیاز به امتداد و تکامل داشته و ممکن است در ظروف و شرایطی پاسخگو نباشند. مثلاً روشن است که کتاب تفسیر فخر رازی به تصنیف آمده در ده قرن قبل، پیش از جهش علمی و خیزش تمدنی عصر حاضر تدوین شده است. بنابراین اگر این کتاب نتواند از توافق و تلائم دقیق و روشنی که میان نصوص کتاب و سنت و اکتشافات علمی جدید در حوزه هستی شناسی پدیدار شده است خبر دهد - که قطعاً هم نمی تواند - این امر مسلماً نقصی در تفسیر کبیر رازی به شمار نمی رود، به این دلیل که این کتاب بر حقایق مفهومی آیات قرآن منطبق با ظرف فکری عصر خود ناطق بوده و از ویژگی سیالیت ذاتی و جوهری متن قرآن کریم که از مختصات اعجازی آن می باشد در همان برهه مشخص، آینه داری نموده است

و حالا آمده است تا بگوید: من پلکان صعود به معراج مفاهیم پایان ناپذیر قرآنی را تا بدینجا برافراشته‌ام؛ پس بر آن فراز آید اما از این فراز تا فرازهای ناشناخته بعدی و تا بی نهایت، دیگر مال من نیست؛ این شما و زور گامهای تفکر و نفس نفس لحظه‌های تأمل و اندیشه تان، ولی من همچنان در پشت سر حامی و جانمایه راهتان هستم و همهء تاریخ را در وراثتان با شما خواهم ماند.

2- تفسیر آیات علمی قرآن از منظر علم جدید و همراه و همپا با انکشافات زمان در واقع همان تداوم پیام و اعجاز قرآن در عرصهء بخشندگی مفهومی و معرفتی است. البته این امر مسئولیت قرآن پژوهان مسلمان را در عصر حاضر که عصر انفجار معرفتی و معلوماتی بشر است دوچندان می سازد. رسالهء حاضر کوششی متواضعانه در این راستاست.

3- قوانین و برنامه های دینی برای جامعهء بشری همواره از حکمتهایی ارزنده برخوردار می باشند که شارع حکیم، فهم بسی از این حکمتها را به عقل بشر وا گذاشته است. روشن است که عقل فقط از دریچهء علم می تواند به این رموز پی ببرد. پس تفسیر آیات علمی قرآن کریم خود رازگشای حکمتهای قرآنی می باشد. مانند آنچه که علم جدیداً از حکمتهای روزه، رمضان، زیانهای گوشت خوک، شراب و امثال آن پرده برداری نموده است. این رساله نیز در بسی از عناوین خود همین هدف را دنبال خواهد کرد.

4- استحکام تهدابهای ایمانی در دلهای مسلمانان از طریق بارورسازی اندیشهء آنها با مفاهیم و حقایق علمی برخاسته از متن و روح قرآن، هدفی والا و گرانمایه است که جامعهء علمی بویژه نهادهای اکادمیک باید در جهت آن گامهای برانندهای بردارند. بدون تردید یکی از زمینه های این استحکام و باروری، بیان امتداد و پیوستگی برهانهای قرآن از عصر رسالت تا عصر اکتشافات علمی و تا فراسوی آن می باشد. پس اگر معاصران پیامبر اکرم P بسیاری از معجزات ایشان را به چشم سر دیده اند اینک خدای عزوجل به مردم عصر ما و عصرهای دیگر، معجزات روشن قرآن را که متناسب با ایجابات عصرشان نیز می باشد نشان داده و از این طریق راهی به سوی درک بیشتر حقایق قرآن می گشاید. این یکی دیگر از اهدافی است که رسالهء حاضر به دنبال تحقق آن می باشد.

5- خدای متعال نگرش در پدیده های هستی را که علوم تجربی بر بنیاد آن استوار اند، راهی به سوی ایمان به خود و ارزشهای دین خویش قرار داده است، اما گاه دیده شده

که این نگرش در محیط های سنتی دینی و مراکزی که از آن نمایندگی می کنند نه تنها به زاویه افول پیوسته است بلکه حتی به نوعی دغدغه آمیز نیز با آن تعامل می شود. از این است که پیوند میان جامعه سنتی دینی و کانونهای روشنفکری که دانشگاه، محور آنها محسوب می شود گاه دچار گسست و گاه انقطاع کامل گردیده است. طبیعی است که محیطهای اکادمیک از این نظر که بتوانند این گسلها را به شیوه اصولی مرمت نمایند، مسئولیت سنگینی بر عهده دارند. پس این رساله شاید بتواند نگاه طالب علمی را که از محیط سنتی با افقی بسته به پوهنخی های شرعیات گام می گذارد نسبت به مقوله ارتباط علوم جدید با نصوص دینی، متحول گردانیده و ب آینه داری از همسنخی دو مقوله «علم» و «دین»، نشان دهد که خاستگاه «علم» و «دین» هر دو، یک چیز بوده و هر دو در نهایت یک هدفمندی را دنبال می کنند.

6- مضامین این کتاب که ناظر بر ارائه تفسیری علمی از آیات کونی قرآن کریم می باشد، نه تنها یکی از منابع اساسی ممد درسی در دیپارتمنت تفسیر و حدیث پوهنخی های شرعیات پوهنتونهای کشور بوده می تواند بلکه مطابق کریکولم مرتبه جدید، از منابع مستقیم مفردات درسی مضمون ثقافت اسلامی در همه پوهنخی ها نیز به حساب می آید. از این روی، نیاز مبرم به تألیف چنین اثری که هر چند در نوع خود ممکن است منحصر به فرد نباشد ولی با پژوهش گسترده ای که به هم آمده است یقیناً در حیز آن تواند بود که راهگشای خوبی برای استادان و محصلان عزیز در این زمینه تلقی شود، بیش از پیش ملموس و محسوس است.

پس ضمن سپاس از مراجع محترم اکادمیک برای تأیید سر فصلها و عنوان کلی این رساله، امیدوارم اهدافی که از ارائه آن مطمح نظر می باشد به تحقق پیوسته، چراغ راه انجمن دانشگاهیان و دانش پژوهان عزیز علاقه مند به عرصه علوم و معارف قرآن قرار گیرد.

پیشینه مباحث اعجاز قرآن:

پیشینه پرداختن به موضوع «اعجاز» قرآن کریم به مثابه یک سر فصل مستقل در علوم قرآنی، به قرن اول هجری بر می گردد.

نخستین بار دانشمندان عرصه علوم قرآنی در طبقه صحابه و تابعین مانند عبد الله ابن عباس، عبد الله ابن مسعود، ابو موسی اشعری، زید بن ثابت، مجاهد بن جبر، عکرمه، طاؤس، عطاء بن ابی رباح و ... بودند که در ذیل تفسیر مفردات قرآن، این موضوع را بر جسته ساختند.

سپس این بُعد از ابعاد علوم قرآن از طریق دانشمندان علم تفسیر در قرن دوم هجری تا بدانجا بارور ساخته شد که اعجاز قرآن به عنوان یک علم از شاخه های علوم قرآن جایگاه خود را به درستی پیدا کرد. با گذشت زمان بررسی ها پیرامون اعجاز قرآن گسترده و گسترده تر شد. در این مرحله از تطوّر، وجوه و ابعاد اعجاز قرآن هر یک به طور جداگانه مطمح بحث دانشمندان قرار گرفت و سر فصلهایی چون: «اعجاز لغوی قرآن»، «اعجاز بلاغی قرآن»، «اعجاز بیانی قرآن»، «اعجاز تاریخی قرآن»، «اعجاز تشریعی قرآن»، «اعجاز غیبی قرآن» ... در چهارچوب مبحث کلی «اعجاز قرآن» تدوین شد. قرن دوم هجری همچنان شاهد نظریهء اعجازی جدیدی به نام اعجاز قرآن به وسیلهء «صرفه» بود که این نظریه از سوی نظام (ت 224 ه ق) مطرح شد و ابوعثمان عمرو بن بحر الجاحظ (ت 255 ه ق) در این باره کتابی را به نام «نظم القرآن» تألیف کرد که با تأسف هیچ نسخه ای از آن هم اکنون در دسترس نیست.

شیخ محمد ابوزهره (رح) می گوید: «نخستین کتابی که در موضوع اعجاز بیانی قرآن نوشته شد، کتاب «نظم القرآن» جاحظ بود. او در این کتاب به بلاغت، ایجاز، حذف، زوائد، فصول، استعارات، تشبیهات و ... قرآن پرداخت».

در اوایل قرن سوم هجری ابو عبد الله محمد بن یزید واسطی (ت 306 ه ق) کتاب دیگری در موضوع اعجاز قرآن را به نام «اعجاز القرآن فی نظم و تألیفه» به رشتهء تحریر در آورد. مصطفی صادق رافعی این کتاب را در موضوع اعجاز بیانی قرآن سرآمد دوران خود دانسته می گوید: «نخستین کتابی که شرح اعجاز بیانی قرآن را به درستی پرداخت، کتاب «اعجاز القرآن» ابی عبد الله محمد بن یزید واسطی بود».

سپس قرن چهارم هجری فرارسید و در این قرن بود که ابو الحسن علی بن عیسی الرمانی (ت 386 ه ق) رسالهء کوتاهی تحت عنوان: «النُّکْت فی اعجاز القرآن» را به رشتهء تحریر در آورد که با وجود کوچکی حجم، اما در آن هفت بعد از ابعاد اعجازی قرآن به درستی بیان شده است، با آنکه اهتمام بیشتر وی در این کتاب به بعد اعجاز بلاغی قرآن

معطوف بوده است. او اعجاز بلاغی قرآن را به سه طبقه و ده نوع دسته بندی می‌کند..

هم در این قرن بود که ابوسلیمان حمد بن محمد بن ابراهیم خطابی (ت 388ه ق) کتاب دیگری در اعجاز قرآن را به نام «البيان في اعجاز القرآن» تصنیف کرد که به علاوه ساختار بدیعی نظم قرآن به اعجاز معنوی آن نیز پرداخت.

پس از آن، یکی از مشهورترین کسانی که در اواخر قرن سوم هجری در موضوع اعجاز قرآن کتاب نوشت، امام ابوبکر محمد بن طیب باقلانی (ت 403 ه ق) بود که کتابش «اعجاز القرآن» تا کنون نیز ابهت علمی خود را در دنیای علوم قرآن محفوظ نگه داشته است.

در همین قرن بود که قاضی عبد الجبار احمد بن خليل بن عبد الله، کتاب دایره المعارفی خود به نام «المغنی فی ابواب التوحید و العدل» را تألیف نمود که یک جلد کامل قطور از مجلدات بیست گانه آن - یعنی جلد شانزدهم - به بررسی اعجاز قرآن اختصاص دارد.

در قرن پنجم هجری ابو محمد علی بن احمد بن حزم ظاهری (ت 456ه ق) فصلی از جلد سوم کتاب معروف خود: «الفصل في الملل و الأهواء و النحل» را به بیان اعجاز قرآن اختصاص داد که در آن از وجوه اعجاز به اختصار سخن رفته است.

همچنان در قرن پنجم، امام ابوبکر عبد القاهر بن عبد الرحمن جرجانی (ت 471 ه ق) کتاب مشهور خود در اعجاز قرآن «دلایل الإعجاز» را که پیرامون ابعاد اعجازی قرآن روشنی افکنده است تألیف نمود. این کتاب نیز هم سطح کتاب اعجاز باقلانی و حتی در پاره‌ای از موارد، فراتر از آن قرار داشته و تا به امروز تسلط علمی خود در حوزه های علمی جهان اسلام را حفظ کرده است. او همچنان رساله دیگری در اعجاز قرآن را که بیشتر ناظر بر تجلیات عینی اعجاز آن در عصر نبوی است تحت عنوان «الرسالة الشافية في اعجاز القرآن» منتشر نمود.

در قرن ششم هجری قاضی عیاض بن موسی الیحصبی (ت 544 ه ق) فصلی از کتاب مشهورش: «الشفای بتعریف حقوق المصطفی» را به بررسی اعجاز قرآن اختصاص داد. کتاب «شفای» قاضی عیاض هم اکنون نیز در مدارس علمی شبه قاره هند، کشور ما و بسی دیگر

از نقاط دنیای اسلام جزء کتب درسی دورهء تخصص در علم کلام اسلامی به شمار می رود.

از آن پس در گذار قرنهای متوالی مؤلفات در موضوع اعجاز قرآن از نظر تعدد و تنوع به حدی بسیار شد که مشکل است بتوان همهء آنها را جدا از یک تحقیق مستقل به احصا درآورد. از این رو به ذکر برجسته ترینها در این عرصه اکتفا می نمایم:

از برجسته ترینهای قرن ششم هجری در این زمینه کتاب: «نهاية الإيجاز في د راية الإعجاز» امام فخر الدین رازی (ت 604 هـ)، و کتاب «مفتاح العلوم» أبویعقوب یوسف بن أبی بکر محمد بن علی السکاکی (ت سنه 626 هـ) است.

در قرن هفتم هجری برجسته ترین کار در این عرصه کتاب تفسیر أبوعبد الله محمد بن أحمد الأنصاری القرطبی (ت سنه 671 هـ) است که فصلی جامع از آن را در مقدمهء تفسیر معروفش: «الجامع لأحكام القرآن» به موضوع اعجاز از زوایای مختلف آن اختصاص داده است.

در قرن هشتم هجری بدر الدین زرکشی (ت 794 هـ) کتاب معروفش «البرهان في علوم القرآن» را در موضوع علوم و اعجاز قرآن به رشتهء تحریر در آورد که این کتاب نیز جزء کتابهای مرجع در این موضوع در توالی قرون تا به امروز بوده است.

در قرن نهم هجری برهان الدین بن عمر البقاعی (ت سنه 885 هـ) در بررسی اعجاز قرآن روش تطبیقی را در پیش گرفته و کتاب مشهورش «نظم الدرر في تناسب الآيات والسور» را به رشتهء تألیف در آورد که در آن اسرار قرآن و مناسبات میان آیات و سوره ها به شیوایی بیان شده است.

قرن دهم هجری شاهد تکاوری دیگر از تکاوران این میدان است؛ او کسی جز حافظ جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی (ت سنه 911 هـ) نیست که کتاب زبده اش: «الإتقان في علوم القرآن» را در این مبحث منتشر ساخت. این کتاب از جامع ترین پژوهشها در موضوع اعجاز و علوم قرآن به شمار می رود؛ به طوری که هشتاد مبحث از مباحث علوم قرآن را در بر گرفته است.

روند تألیف در اعجاز قرآن آهنگ حرکت خود را به تناسب پیشرفت یا رکود علوم در شهرهای معروف اقماری خلافت اسلامی همچنان تا قرن سیزدهم هجری

حفظ کرد و در این قرن بود که علامه شهاب الدین آلوسی (ت 1270 هـ ق) تفسیره دایره المعارفی خود: «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی» را به رشته تحریر درآورد. این کتاب فی الواقع تکانه یی جدید در عرصه پژوهشهای قرآنی به شمار می رود و در جای جای این تفسیر ارجمنده به موضوع اعجاز قرآن پرداخته شده است.

در قرن چهاردهم هجری مصطفی صادق الرافعی (ت سنة 1356 هـ ق) در کتاب ارزشمند خود: «إعجاز القرآن والبلاغة النبویة» به قضیه اعجاز جلوه های نوینی بخشید.

بعد از رافعی بسیاری دیگر کار های برازنده ای عظیمی در این سلسله برآوردند که از آن جمله اند: شیخ محمد عبد العظیم الزرقانی و کتابش: «مناهل العرفان فی علوم القرآن»؛ شیخ محمد عبد الله دراز و کتابش: «النبأ العظیم»؛ شیخ بدیع الزمان نورسی و کتابش: «إشارات الإعجاز فی مظاهر الإیجاز» از «کلیات رسائل النور»؛ شیخ محمد أبوزهره و کتابش: «المعجزة الكبرى»؛ دکتوره عائشه عبد الرحمن و کتابش: «الإعجاز البیانی للقرآن»؛ شیخ محمد متولی الشعراوی و کتابش: «معجزة القرآن الکریم»؛ دکتور هارون یحیی و مجموعه دایرة المعارفی اش... و ده ها رساله علمی دانشگاهی دیگر که به موضوع اعجاز علمی قرآن کریم از ابعاد و جوانب مختلف آن پرداخته اند.

به این ترتیب ملاحظه می کنیم که در گذار تاریخ مشعشع اسلام، چه در دوره های پویایی آهنگ علم و چه در دوره های فتور علمی، هیچ عصری از عصرها از عنایت به موضوع اعجاز قرآن در بعد تألیف، تحقیق و تصنیف بی بهره نمانده است که این مدد علمی پیایی، به ذات خود اثری از آثار اعجاز قرآن کریم به شمار می رود.

اما باید خاطر نشان سازم که اعجاز علمی قرآن کریم از منظر علوم تجربی، یعنی موضوع رساله علمی این حقیر، از پژوهشهای قرآنی بکری است که در گذشته بسان دیگر ابعاد اعجاز قرآن مانند «اعجاز بلاغی»، «اعجاز تشریعی»، «اعجاز روحی»... چندان مورد توجه دانشمندان و محققان علوم قرآنی قرار نگرفته و مطرح بحث نبوده است. دلیل آن هم روشن است؛ زیرا

انکشاف معرفتی بشر در حوزه علوم تجربی، دستاورد تمدن نوخاسته‌ای است که بشر با روی هم انباشتن میراث علمی چند قرن قبل، در قرن بیستم بدان دست یافته است.

بنابراین توجّه اساسی و متمرکز به موضوع «اعجاز علمی قرآن کریم از منظر علوم تجربی» در ربع اخیر قرن بیستم آغاز شد، به طوری که مؤسسات و نهادهای ویژه‌ای در جهان اسلام، این مبحث را سرفصل اهتمام و عنایت خویش قرار داده، به منظور گشایش افقهای آن؛ سمینارها، کنفرانسها و مجالس علمی عدیده‌ای برگزار نمودند. در پی تشکیل این نهادها بود که توجّه پژوهشگران علوم قرآنی به این عرصه جلب گردیده و در این رابطه آثار متعددی تألیف و منتشر نیز شد.

در اینجا به مهمترین مؤسساتی که در سطح جهانی به قضیه اعجاز علمی قرآن کریم از منظر علوم تجربی خدمت کرده اند، به طور فهرستوار اشاره می‌نمایم:

1- الهيئة العالمية للإعجاز العلمي في القرآن و السنة النبوية - رابطة العالم الإسلامي - مكة المكرمة.

2- المجلس الأعلى للشؤون الإسلامية - مصر.

3- اللجنة المصرية للإعجاز العلمي في القرآن الكريم والسنة النبوية المطهرة.

4- المنظمة الإسلامية للعلوم الطبية بالكويت.

5 - الأكاديمية الإسلامية للعلوم که مقر آن در عمان است.

6 - کمیته بنگله دیشی إعجاز علمی در قرآن کریم وسنت نبوی - دانشگاه چیتاگونگ.

7- مرکز پژوهشهای اعجاز علمی در قرآن وسنت نبوی - بنگله دیش.

8- بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی - ایران - خراسان رضوی.

9- المعهد الدولي للفکر الإسلامي - واشنگتن - امریکا.

گفتنی است که برای بررسی افقهای اعجازی قرآن کریم تا کنون سیمینارهای بین المللی متعددی نیز در شماری از کشورهای اسلامی و غیر اسلامی

دایر شده است. از کشورهای اسلامی می توان از این کشورها نام برد:

مصر، سعودی، اردن، بحرین، امارات عربی متحده، قطر، کویت، سودان، مالیزیا، اندونیزیا، ترکیه و ایران.

و از کشور های غیر اسلامی: استرالیا، بریتانیا، ایرلند، آلمان، هلند، سوئیس و ایتالیا.

چنانکه موضوع اعجاز علمی قرآن کریم در شماری از کانالهای ماهواره ای به مناسبتهای معین یا به عنوان یک قضیهء معتنی به مستقل نیز مطرح بحث بوده و می باشد؛ از جمله این شبکه ها: شبکهء الجزیره، کانال ثقافی مصر، کانال تنویر مصر، شبکهء ماهواره ای ابوظبی و شبکهء ماهواره-ای «إقرأ».

و بالاخره موضوع اعجاز علمی قرآن کریم و سنت نبوی جایگاه خود را در شبکهء معلوماتی بین

المللی «انترنت» نیز احراز نموده و هم اکنون چندین سایت بزرگ در این عرصه فعالیت دارند

که از جمله می توان به سایتهای مرجع در در فهرست منابع این رساله اشاره کرد.

ضوابط، مواد و شیوهء تحقیق در این رساله:

از آنجا که راه جستن به عرصهء تفسیر قرآن در موضوع بکری مانند بررسی تطبیقی آیات علمی قرآن کریم در پرتو علوم تجربی، چنان دشوار و در عین حال حسّاس و خطیر است که منابع، روشمندی، ضابطه ها و ملاکهای خاص خود را می طلبد از این روی، بنده برای وارد شدن به فضای بررسی تطابق آیات علمی قرآن کریم با ره آوردهای علم جدید، ضوابط و ملاکهای آتی را که مورد عنایت ویژهء قرآن پژوهان معاصر قرار داشته است تا حد ممکن رعایت نموده ام:

1- به کار گرفتن حقایق ثابتی که علم قطعیت آنها را به رسمیت شناخته است در میدان مقارنهء تطبیقی با آیات قرآن و پرهیز از فرضیه ها و نظریه هایی که مورد قبول ضابطه مند جوامع علمی قرار نگرفته است.

2- پرهیز از تکدّف و زیاده روی در امر اثبات تطابق آیات قرآن با فرضیه های علمی از راه تأویلات و توجیهات بعیده ای که اساساً با مصداقیّت علمی هماوایی ندارند.

- 3- لزوم توجه به ساختارهای اساسی زبان عرب و بررسی قضایای علمی قرآن بر پایست قواعد و روشهای بیانی آن.
- 4- توجه به اسباب نزول، ناسخ و منسوخ و تفسیرهای منقول از شخص پیامبر (p)، اصحاب کرام تابعین و بزرگان مفسرین.
- 5- عنایت ممکن به آخرین ره آوردهای علوم در حوزه علوم طبیعی و تجربی در بررسی آیات علمی قرآن.
- 6- حرمت گذاشتن به تخصص علمی و عدم ورود و ابراز نظر عندی و اقتضائی در قضایای علمی تخصصی؛ چرا که ابراز نظر پیرامون تطابق علمی آیات قرآن با دقایق علمی جدید در حوزه علوم طبیعی کار این حقیر که در این بُعد تخصصی ندارم، نمی باشد از این روی این اباحت را با پشتوانه منابع تخصصی ارزشمند، علمی و مستندی که در فهرست منابع قید نموده ام بارور ساخته و همه جا استنتاجات مباحث را به نظریات علمی متخصصان امر ارجاع داده ام.
- 7- از آنجا که توجه به مبحث اعجاز علمی قرآن کریم اساساً در حوزه علمی و دانشگاهی عرب زبان شکل گرفته، پرورانده شده و تکامل یافته است و از سویی منابع در باره این موضوع به زبان فارسی در دسترس بنده نبود و منابع موجود به زبانهای دیگر جز زبان عربی نیز برایم قابل استفاده نمی باشد لذا غالب اتکایم در این مبحث بر منابع عربی؛ اعم از کتب، مجلات و سایتهای انترنتی عربی زبانی بوده است که در فهرست بدانها ارجاع داده ام.
- 8- با عنایت به شیوه طرح مفاهیم در قرآن کریم، روش ترتیب عناوین بیشتر ناظر بر تنوع موضوعی مطالب می باشد. پس از آنجا که از توالی عناوین بر اساس وحدت موضوع تعمداً صرف نظر نموده ام، طبیعی است که خواننده، عناوین مربوط به یک بُعد از ابعاد اعجازی قرآن کریم را چه بسا در اوّل، وسط، یا آخر کتاب مرور نموده و باز در جایی دیگر، از نگاه و زاویه یی دیگری به همان موضوع رو به رو شود. اما به هر حال، تسلسل و انسجام لازم در طرح مباحث، در آن حدی که تناسق ذهنی خواننده را تأمین نموده بتواند، رعایت گردیده است.
- 9- با آنکه کتاب حاضر، حاوی مطالب متنوعی پیرامون اعجاز علمی آیات قرآن کریم می باشد اما هرگز یک کار جامع در این زمینه نیست. پس آنچه در این کتاب ارائه می شود، فقط قطره یی از اقیانوس بی کران اعجاز علمی قرآن کریم است و بنابراین نه کسانی که نگارنده از آثارشان در این تألیف بهره برده است، دعوی احاطه بر این اقیانوس را دارند و نه هم هیچ بشر دیگری می تواند در برابر این کتاب معجز الهی، چنین داعیه یی را بنانهد.

پروردگار بزرگ این کتاب را وسیله تقویت ایمان مؤمنان گردانیده، آن را برای رضای خویش از ترتیب دهنده آن بپذیرد و رحمت و مغفرت بی پایان خود را شامل حال وی و جمله پیروان قرآن گرداند.

آمین یا رب العالمین

نگاهی کلی به آیات علمی قرآن کریم

به طور کلی می‌توان آیاتی را که به بُعد اعجاز علمی قرآن کریم ارتباط می‌گیرند، به دو نوع تقسیم کرد:

نوع اول: آیاتی اند که بشر قبل از انکشافات علمی عصر حاضر، از آنها شناخت و آگاهی سطحی داشته است؛ هر چند که به تمام ابعاد و اعماق آن آشنا نبوده است.
نوع دوم: آیاتی اند که انسان عصر قدیم، مطلقاً از مفاهیم مطروحه در آنها هیچ شناخت و معرفتی نداشته است.

در ارتباط با نوع نخست از این آیات که قدیمیان از آن معرفت و شناخت جزئی داشته اند و این معرفت نسبت به شناخت‌های جدیدی که انسان امروز به فضل اختراعات جدید علمی از همان موضوعات کسب نموده، بسیار ناقص بوده است، باید گفت که: قرآن کریم اولاً این بخش از موضوعات را به زبان علمی مطرح نموده است، در حالی که علم در عصر نزول قرآن به کشف آنها موفق نگردیده بود. و ثانیاً: قرآن کریم در تبیین آیاتی این گونه، کلمات و تعبیراتی را به کار گرفته است که با نحوه نگرش و شناخت قدما از همان موضوعات نیز سازگار بوده است. چه اگر قرآن در آن عصر به زبان تکنیکی علم جدید سخن می‌گفت، این امر قطعاً موجب اختلاف تلقی و برداشت میان پیشینیان می‌گردید و در چنین حالتی، هدف حقیقی از نزول قرآن کریم که همانا اصلاح و هدایت نوع انسان است، تحت الشعاع این قضیه قرار می‌گرفت. اینک به بیان مثال‌هایی از نوع نخست می‌پردازیم:

1. ستونهای غیر مرئی آسمان:

خدای بزرگ در آیه دوم سوره مبارکه رعد می‌فرماید:

«اللّٰهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا»

«خداوند ذاتی است که آسمانها را بدون ستون‌هایی که شما آنها را ببینید، برافراشت»

این آیه کریمه با نحوه نگرش قدما به آسمانها مطابقت دارد؛ زیرا مردم قدیم بالای سر خود دنیای بزرگی را مشاهده می‌کردند که به خودی خود بر پاست و هیچگونه پایه و ستونی هم ندارد. امروز در عصر جدید نیز ملاحظه می‌کنیم که مردم زمان ما تفسیر مشاهدات خود را در

این آیهء مبارکه می تواند یافت؛ مشاهداتی که از یکسو نشان دهندهء این امر است که اجرام آسمانی ظاهراً بدون هیچ ستونی در فضای بی نهایت بر پا می باشند، اما از سوی دیگر برای آنها ستونهای غیر مرئی وجود دارد که این ستونها در قانون جاذبه تمثیل و تعریف می شوند.

آری! در واقع این نیروی عظیم جاذبه است که به اجرام آسمانی کمک می کند تا در جغرافیای معین خود باقی مانده و در مدارهایی منظم سیر نمایند.

اگر دقت کنیم، تعبیر قرآن از قانون جاذبه به «ستونهای غیر مرئی» تعبیر معجزانه یی است؛ چه اگر قرآن کریم کتاب پروردگار بزرگ نمی بود، در آن صورت هزار و چهارصد سال قبل که هیچ انسانی در روی زمین به وجود ستونی برای اجرام آسمانی معتقد نبود و حتی هیچ نظریه یی هم در این رابطه وجود نداشت، دیگر به ذکر جملهء «بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوْنَهَا» که برای مخاطبان قرآن در عصر بعثت، معنی و مفهوم خاصی را به همراه نداشت، هیچ لزومی احساس نمی شد. اما از آنجا که قرآن کریم تنها کتاب عصر بعثت نیست، بلکه کتاب معجز پروردگار تا یوم القیامه است بنابراین، تعبیر علمی به کار گرفته شده در آن نیز تا روز قیامت کارآیی خود را محفوظ نگه می دارند.

2. حرکت منظم اجرام آسمانی:

قرآن کریم در آیهء (40) سورهء مبارکهء یس در بارهء خورشید و ماه می گوید:

[وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ]

«هر کدام آنها در سپهری شناور اند»

انسان عصر قدیم، حرکت ستارگان را مشاهده می کرد و می دید که این موجودات آسمانی، در زمان معینی از یکدیگر فاصله گرفته یا به همدیگر نزدیک می شوند. از این روی، تعبیر قرآنی فوق الذکر برای خورشید و ماه، هیچ تعجب یا استعادی را در میان مخاطبانش بر نمی انگیخت.

اما ره آوردهای علمی جدید، به این تعبیرات جامهء نوینی پوشانده و ابعاد و اعماق جدیدی را بر آن افزود. چه آنگونه که مشاهدات و مطالعات جدید علمی نشان دادند، قرآن نه فقط برای حرکت این اجرام آسمانی تعبیرات دقیقی را به کار گرفته است، بلکه حتی با این تعبیرات، کلیدهای اصلی بحث های نجومی و نجومی را نیز در اختیار دانش نوین بشری قرار داده است.

طوری که همه می دانیم، قرآن کریم در زمانی نازل گردید که علم نجوم به حقایق مطرح شده در قرآن به این ارتباط، دسترسی پیدا نکرده بود، بلکه بررسیهای علمای نجوم چندین قرن پس از نزول قرآن ادامه یافت تا سرانجام با اختراع آلات و ابزاری چون رصدخانه ها و تلسکوپها،

بشر به یافته‌های جدیدی از دانش نجومی دست پیدا کرد و آنگاه به همان جایی رسید که قرآن کریم قرن‌ها قبل از آن مطرح کرده بود.

هنگامی که گالیله در سال 1609م به اختراع تلسکوبی موفق گردید که می‌توانست اجسام واقع شده در فاصله‌های دور را سی‌بار و سطح آنها را هزار بار به ساحه دید انسان نزدیکتر سازد، درست در این زمان بود که دانش نجوم امکان علمی آن را یافت که به پاره‌یی از حقایق مهم در این زمینه دست پیدا نماید و از جمله به این حقیقت که خورشید بر مدار خاص خود شناور است. چه با ترصد خورشید به وسیله این تلسکوب، وجود مناطق سیاهی در کره فوق‌الذکر به مشاهده رسید که این مناطق از یک کناره قرص خورشید به کناره دیگر آن در حال انتقال و حرکت بوده، سپس به مدت دو هفته کاملاً ناپدید می‌گردیدند و باز مجدداً ظاهر می‌شدند. گالیله از طریق این مشاهدات، به این نتیجه دست یافت که خورشید بر مدار خود حرکت دورانی دارد. با ترصد سیارات دیگر نیز ثابت شد که زمین نیز دارای حرکت دورانی است و آنگونه که قبلاً پنداشته می‌شد ساکن و بی حرکت نمی‌باشد. به همین ترتیب دیری نگذشت که حرکت دورانی هر یک از خورشید و ماه در مدارهای مخصوص آنها نیز ثابت گردید و بر مبنای این رهیافتها این حقیقت که هرگز متصور نیست تا خورشید بتواند مهتاب را دریافته و خود را به آن برساند، به اثبات رسید.

پس چرا نباید به اعجاز علمی قرآن کریم باور کنیم، در حالی که حدود 1039 سال قبل از آنکه گالیله و همکارانش به این نتایج نجومی دست پیدا کنند، قرآن کریم در آیه 40 از سوره مبارکه یس به صراحت بیان کرد که:

[لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ
سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِيْ نُجُومٍ يَسْبَحُونَ]

«نه در گردش منظم عالم، خورشید را شاید که به ماه فرا رسد و نه شب بر روز سبقت می‌گیرد و هر یک در مدار معینی در فضای بی‌پایان شناورند»
چنانکه قرآن یک‌هزار و چهارصد سال قبل، نه فقط در یک آیه، بلکه در آیات عدیده‌ای که بعداً روی آنها مروری خواهیم داشت، حرکت دورانی منظم زمین را نیز به اثبات رساند.

3. وجود برزخ در میان دریاها:

قرآن کریم در سوره‌های «فرقان» و «رحمان» قانونی را که مخصوص آب است، ذکر می‌کند. در آیه 53 سوره فرقان می‌گوید:

[وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ
أَجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا]

«و اوست ذاتي که دو دریا را به هم درآمیخت که این یکی دارای آب گوارا و شیرین و آن دیگر، شور و تلخ است و بین این دو آب در حین به هم آمیختن آنها واسطه و حایلی قرار دارد تا همیشه از هم جدا باشند»

و در آیات 19 و 20 سوره رحمان می گوید:

[مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ]

«اوست ذاتي که دو دریای شور و شیرین را به هم در آمیخت، به نحوی که در میان آنها پردهء حایلی قرار داد که به هم در نمی آمیزند»

بیگمان پدیدهء طبیعی که قرآن در این آیات از آن یاد می کند، از قدیم ترین عصرها تا کنون نزد انسان شناخته شده بوده است؛ این پدیدهء طبیعی می گوید: هر گاه دو رودخانه در یک گذرگاه آبی با همدیگر یک جا شوند، آب یک رودخانه با آب دیگری در هم نمی آمیزد.

به طور مثال در شهر چانگام واقع پاکستان شرقی، دو رودخانه با هم یکجا شده و سپس مسیر خود را به سوی شهر اراکان در کشور برمه طی می کنند، وقتی هر بیننده یی به سوی این رودخانه بنگرد، خط فاصلی را به عنوان مرز میان دو رودخانه در میان آنها مشاهده می کند و بدین گونه ملاحظه می نماید که هر یک از این رودخانه ها، استقلال خویش را به گونه یی محسوس حفظ کرده اند. جالب توجه است که در یک پهلوی این رودخانه آب شیرین و در پهلوی دیگر آن آب، نمکین می باشد. نگارنده نیز در کشور پاکستان جریان مستقل دو رودخانهء مختلف را که با هم یکجا می شوند، ولی هر کدام آنها استقلال خود را به وسیلهء یک خط فاصل نشان می دهند، بالای پل اتک که مرز فاصل میان ولایت سرحد و ولایت پنجاب پاکستان است مشاهده نموده است. رودخانهء اتک از کوه های کشور ما افغانستان سرچشمه می گیرد و رودخانهء دیگر از کوه های سرزمین پاکستان. این دو رودخانه دقیقاً در نزدیک پل اتک که در میان راه پیشاور و اسلام آباد قرار گرفته با هم یکجا می شوند و شما از فراز پل در حال عبور این خط فاصل را آشکارا مشاهده می کنید. البته تمام رودخانه هایی که به سواحل دریاها نزدیک اند، نیز عین وضعیت را دارا می باشند.

انسان که گفتیم، این پدیده در نزد انسانهای قدیم نیز شناخته شده بود، اما بشر قانون مربوط به آن را فقط از چند دهه به این سو کشف کرد؛ زیرا مشاهدات و تجارب علمی نشان دادند که در اینجا قانونی هست که اشیاء سیال را در تحت ضابطهء خاصی نگه می دارد که آن را به نام

«کشش سطحی» می‌نامند؛ این قانون حکم می‌کند که دو مایع سیال به دلیل اختلاف و تفاوتی که در کیفیت جذب و ذوبان آنها وجود دارد، در همدیگر آمیخته و یا به تعبیر دقیق‌تر ذوب نشوند. علم جدید از این قانون که قرآن از آن به عنوان «برزخ» تعبیر نموده، فراوان بهره برده است. هرچند ما با همه اطمینان گفته نمی‌توانیم که مراد از «برزخ» در قرآن کریم، همان قانون «کشش سطحی» بی است که در میان دو آب وجود داشته و مانع در هم آمیختن یک آب با آب دیگر می‌شود، اما کشف این قانون مسلماً در راستای تفسیر آیات قرآنی فوق‌الذکر قرار دارد.

قانون برزخ یا به تعبیر جدید «کشش سطحی» را می‌توانیم با مثال ساده‌ی بیشتر روشن سازیم: شما مثلاً وقتی پیاله‌ی را پر از آب می‌کنید، این پیاله لبریز نمی‌شود مگر آنگاه که آب از سطح پیاله به یک اندازه معینی بالاتر برود، چرا؟ به دلیل اینکه همانگاه که اجزای مایع سیال، بالاتر از سطح پیاله چیزی را نمی‌یابند که به آن اتصال یابند، واپس به ما تحت خود بر می‌گردند و در این زمان است که پردهء ظاهراً نرم و ظریفی بر سطح آب ایجاد می‌شود و همین پرده است که آب را تا حد یک فاصله معین، از بیرون ریختن از پیاله مانع می‌گردد. این پرده برخلاف آنچه ظاهراً دیده می‌شود، چندان هم نرم نیست و به درجه‌ی قوی می‌باشد که اگر شما سوزنی از آهن را بالای آن بگذارید، به آب داخل پیاله غوطه‌ور نمی‌شود. چنانچه همین پرده است که مانع اختلاط آب و روغن، و آب شیرین و آب شور با یکدیگر نیز می‌شود.

4. رَبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ:

خدای سبحان در کتاب بزرگ خود می‌فرماید:

[رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ]

«پروردگار مشرق و مغرب» [شعرا/28]

[رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ]

«پروردگار مشرقین و مغربین» [الرحمن/17]

[رَبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ]

«پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها» [معارج/40]

ملاحظه می‌کنیم که در آیهء اول، مشرق و مغرب به لفظ مفرد، در آیهء دوم به صیغهء تشبیه و در آیهء سوم به صیغهء جمع ذکر شده‌اند.

اکنون اگر ما هر یک از این آیات را فراخور حجم تفکر عقلی بشر در هنگام نزول آن تفسیر کنیم، می‌بینیم که:

1. در آیه اول: مفهوم مشرق عبارت از جهت طلوع خورشید، و مفهوم مغرب جهت غروب آن است. پس هنگامی که خدای سبحان می گوید: «پروردگار مشرق و مغرب»؛ دیگر در اینجا میان عقل بشر زمان بعثت و آیه مبارکه تعارضی پدیدار نمی شود.

بعد از آن، اگر از دید معاصران نزول قرآن به آیه دوم یعنی: [رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ] نگاه کنیم، ملاحظه می کنیم که تفسیر آن در عصر نزول قرآن به دو معنی کاربرد دارد؛ یکی جهت شرق، و دیگری مکان معین طلوع گاه خورشید. به همین گونه «مغرب» نیز دارای دو معنی است: یکی جهت مغرب و دیگری مکان معین غروب گاه خورشید. یعنی اینکه از دیدگاه عقل بشر در عصر نزول قرآن، آیه مبارکه یی که (مشرقین و مغربین) را به لفظ تشبیه ذکر نموده، دو معنای جهات مشرق و مغرب و دو مکان معین طلوع و غروب خورشید را - هر دو - در خود جمع نموده است که این تفسیر، همان برداشت متعارف از آیه فوق در زمان نزول قرآن کریم می باشد.

2. اما چون به [رَبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ] می رسیم، می بینیم که تفسیر آن در وقت نزول آیه مبارکه این است که: هر سرزمینی از خود طلوعگاه و غروبگاه مخصوصی دارد و خداوند ذوالجلال است که فرمانفرمای همه این طلوعگاهها و غروبگاههاست. ولی اگر از عصر نزول قرآن کریم گذر کرده و به این آیات از دیدگاه مفاهیم علمی معاصر نظر اندازیم، ملاحظه می کنیم که تفسیر معاصر این آیات، با تفسیر زمان نزول آنها اختلاف مفهومی پیدا می کند.

ابتدا از [رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ] آغاز می کنیم؛ آیه کریمه در اینجا به معنی عام خود تفسیر می شود لیکن از این عمومیت که بگذریم، می بینیم که خدای متعال در این آیه، کلمه «مشرق» را به کلمه «مغرب» پیوسته گردانیده است. البته تفسیر دقیق علمی این تقارن این است که در واقع امر، بدون مغرب، مشرقی وجود ندارد که کرویت زمین این امر را حتمی می گرداند. یعنی در عین وقتی که خورشید از یک جهت غروب می کند، در عین همان لحظه از جهت دیگر آن طلوع می نماید. بنا براین، وقتی خدای عزوجل می گوید: «پروردگار مشرق و مغرب»؛ و نمی گوید: «پروردگار مشرق و پروردگار مغرب»، این دقیقاً بدان معنی است که برای مغرب مفهوم جداگانه یی از مشرق قائل نمی شود بلکه این دو را کاملاً با همدیگر پیوند می زند. پس معنی این تقارن دقیقاً این است که طلوع و غروب هر دو در یک زمان انجام می گیرند. یعنی در

عین زمان که خورشید در یک سرزمین غروب می کند، در قلمرو دیگری طلوع نموده است؛ تفسیر و دیدگاهی که با برداشتهای عقلی بشر در هنگام نزول قرآن بیگانه است، چرا که عقیده حاکم در عصر نزول قرآن این بود که مشرق و مغرب، دو جهت کاملاً جداگانه‌یی بوده و تماماً در مقابل همدیگر قرار دارند. پس ملاحظه می کنیم که قرآن کریم در این آیه، معنایی را به اذهان بشر معاصر نزول خویش القا می کند که تماماً با دیدگاه آنان همخوانی دارد در عین حالی که با جدیدترین دستاوردهای دانش زمان ما نیز تفسیر می شود.

بعد از این، به آیه کریمه: [رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ] می‌رسیم و از زاویه علم جدید با این سؤال رو به رو می‌شویم که چرا قرآن کریم در این آیه هر کدام از «مشرقیین» و «مغربیین» را بالاستقلال به صیغه تثنیه ذکر کرده است و باز به علاوه اینکه مشرقین و مغربین را به صیغه تثنیه آورده، کلمه «رب» را نیز در آغاز هر صیغه به طور جداگانه ذکر نموده است که این امر، مفید استقلال و تباین آنهاست؟

در پاسخ باید گفت: اگر ما به کره زمین بنگریم می‌بینیم که این کره در واقع به دو بخش تقسیم شده است، که نیم آن روشن و نیمه دیگر آن در عین زمان تاریک است. نیمه روشن آن از خود طلوعگاه و غروبگاهی دارد، در حالی که نیمه تاریک آن در تاریکی دیجوری خود شناور است. و چون کره تماماً دور زند، باز نیمه تاریک آن با خورشید رو به رو می‌شود در حالی که نیمه روشن آن در تاریکی مطلق فرو رفته است. بنابراین نیم کره‌یی که تاریک بوده است، از خود مشرقی دارد. و نیم کره‌یی که در روشنی به سر می‌برده است، در تاریکی شناور می‌گردد. بنابراین، زمین در عمومیت خود، دارای دو مشرق است؛ مشرقی که خورشید از آن نیم کره را روشن می‌کند و مغربی در عین حال. و وقتی کره تماماً دور می‌خورد و نیم کره دیگر آن می‌آید، باز این نیمه از خود مشرق و مغرب جداگانه‌یی دارد. به این ترتیب، آیه: [رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ] به ما می‌گوید که نیم کره‌یی که در تاریکی شناور است، دارای مشرق و مغربی نیست در عین حالی که نیمه روشن آن را مشرق و مغربی است. و چون وضع منعکس شود، این نیمه دیگر صاحب مشرق و مغرب می‌شود در حالی که نیمه اول، باز مشرق و مغرب خود را از دست می‌دهد. پس با این حساب است که کره زمین، در عمومیت خود، دارای دو مشرق و دو مغرب جداگانه می‌باشد.

و چون به: [رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ] می‌رسیم، می‌بینیم که با تقدم حاصله در علم نجوم، این حقیقت دیگر روشن می‌باشد که ما در هیچ کشوری از کشورهای جهان، مشرق و مغرب

واحدی نداریم بلکه این مشارق و مغارب متعدد و بی شمار اند که در هر جایی از زمین وجود دارند؛ زیرا در واقع امر، زاویه طلوع در مکانهای مختلف تغییر می کند. و به همین ترتیب زاویه غروب نیز؛ اما حسّ انسان ظاهراً این امر را درک نمی کند. در حالی که اگر ما به کره زمین بنگریم، در می یابیم که در هر جزئی از یک ثانیه، مشرقی است که خورشید در آن بر شهری طلوع می کند در عین حال که از شهری دیگر غروب نموده است. یعنی در واقع ما برای هر منطقه از جهان، میلیونها مشرق و مغرب داشته و به طور قطع می دانیم که مشرق و مغرب حتی در یک کشور واحد هم، در ایام یک سال دو بار تکرار نمی شود و خورشید هرگز بر یک شهر از عین مکانی که دیروز از آن طلوع نموده، طلوع نمی کند. هرچند جهت طلوع نیز یکی است اما مسلماً زاویه آن در هر روز فرق می کند؛ و همچنین است غروب. همین اختلاف البته، در فصول مختلفه سال نیز حاکم می باشد. یعنی طلوع خورشید در زمستان، با طلوع آن در بهار و خزان متفاوت است. و چنین چیزی ممکن نیست مگر اینکه زمین در هر سال یک بار بر محور خورشید حرکت دورانی داشته باشد. در واقع همین حرکت است که برای هر روز، مشرق و مغرب جداگانه، یا زاویه های طلوع و غروب جداگانه، بلکه حتی وقت های جداگانه و مختلف ایجاد می کند؛ به طوری که وقت هر روز با وقت روز دیگر تفاوت دارد.

به جای اینکه برای اثبات این حقیقت به پیچیدگی های علم نجوم وارد شویم، بهترین مثال برای ما همین روزه ماه رمضان است. ملاحظه می کنیم که ما در ماه مبارک رمضان، در افطار هر روز، مغرب جداگانه ای از روز دیگر داریم. و همچنین در خودداری از اکل و شرب، طلوع دیگری غیر از طلوع روز قبل. اوقات نماز نیز در هر روز نسبت به روز دیگر فرق می کند که اینها همه تابع حرکت زمین بر محور خورشید است.

دقیقاً در اینجا است که ما به عمق مفهوم علمی آیه کریمه [رَبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ] آشنا می شویم و در برابر اعجاز علمی این سه آیه مبارکه که با سه گونه تعبیر از یک حقیقت که همانا طلوع و غروب خورشید است، نازل گردیده اند و هر یک از نظر علمی در نهایت دقت قرار دارند، خیره می مانیم.

شیخ محمد متولی الشعراوی که مبحث فوق را در کتاب خود: «معجزة القرآن الکریم» باز نموده است، بعد از تبیین این حقیقت می گوید:

«من می خواهم در اینجا روی این نکته تأکید نمایم که داده های قرآن در آیه اول، یعنی: [رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ]، داده های آن در آیه دوم یعنی: [رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ] را

ملغی و بی اعتبار قرار نداده است. و باز داده‌های این هر دو آیه، عطا و بخشش آن در آیه سوم، یعنی: [رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ] را مخدوش نگردانیده است بلکه هر آیه در جای خود، عطا و دهشی مستفیض و عظیم را برای بشریت ارمغان می‌کند.

حتی تقدم علمیی که بسیاری از مفاهیم متعارف و دیدگاه‌های سنتی در عرصه علوم هستی‌شناسی را تغییر داده است، هر گز نتوانسته معنی این آیات را تغییر دهد بلکه تماماً با آنها هماهنگ گردیده است. او می‌افزاید: در اینجا سخنی را به خاطر می‌آورم که در یکی از نسخ خطی قدیمی خوانده بودم. نویسنده این مخطوطه می‌گوید: «ای زمان! که در تو هست همه زمانها!» معنای این سخن این است که «زمان» در کائنات یک امر نسبی است. مثلاً وقتی من در اینجا در محله «الحسین» قاهره نماز ظهر را ادا می‌کنم، مردمی دیگر در بعضی از جاهای دیگر دنیا در عین زمان نماز عصر را برگزار می‌نمایند، جمعی دیگر در یک جای سوم نماز مغرب را. جمعی چهارم در جای دیگری نماز عشا را و جمعی پنجم در جایی دیگر، نماز صبح را. یعنی اینکه در روی زمین در یک وقت واحد، جهت ادای نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشا و بامداد، برای خدای عزوجلّ اذان و اقامه خوانده می‌شود و از این روی، در تمام اوقات و لحظات زمان، ذکر و نیایش حق تعالی جاری است».

این فقط سه آیه از آیات قرآن کریم است که مرزهای زمان را درنور دیده و با تقدم علمی بشر، دقت در تعبیر و معانی آن روشن گردیده است به طوری که این آیات در هنگام نزول قرآن عطا و بخششی داشته‌اند، امروز عطای دیگری دارند و ای چه بسا که در زمانهای آینده و بعد از تقدم بیشتر علم، باز بخششها و دریافتهای مجدد دیگری داشته باشند؛ از آن رو که عطایای قرآن همیشه متجدّد و متطور می‌باشد.

اعجاز قرآن کریم در اینجا این است که برای هر عصر و هر نسل، عطایای خاص خود را داراست و نیاز هر عقل را نیز، مطابق ظرف و محمل آن برآورده می‌کند بدون آنکه این کار، با حقیقت علمیی در تناقض باشد و یا با حقایق هستی در تضاد. تضاد حقایق هستی با حقایق قرآن از آن رو منتفی است که فاعل در حقیقت خدای متعال است، خالق نیز هم اوست و گوینده نیز خود او می‌باشد. و این، خود یکی از نواحی اختلاف قرآن کریم در معجزاتش با کتب آسمانی دیگر است؛ امری که شیخ شعراوی در ابواب دیگر کتابش از آن به تفصیل سخن گفته و ما را در این رساله مجال باز کردن بیشتر آن نیست.

5. زوجیت در همه چیز:

به مثالی دیگر در این زمینه توجه کنید:

پروردگار متعال در آیه 49 سوره ذاریات می‌فرماید:

[وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ]

«و از هر چیزی دو گونه (نر و ماده) آفریدیم تا شاید که شما عبرت گیرید»

معاصران نزول قرآن کریم، از این آیه مبارکه چنین استنباط می‌کردند که پروردگار متعال به قدرت مطلقه خود، اشیای متنوع را در تقابل با هم آفریده است.

از حسن تابعی روایت شده است که نامبرده، «زوجین» را به شب و روز، آسمان و زمین، ماه و خورشید، بر و بحر و زندگی و مرگ تفسیر نموده و در این راستا اشیای دیگری را نیز بر می‌شمرد و نهایتاً هر کدام آنها را زوج دیگری معرفی کرده و در آخر می‌گوید: فقط خدای عزوجل است که فرد بوده و هیچ مثل و مانندی ندارد اما بقیه کائنات همه در برابر خود مقابلی دارند.

با آنکه این گونه برداشت نیز از آیه کریمه نوعاً صحیح است، اما علم جدید می‌آید تا از آیه کریمه تفسیر علمی نوینی ارائه نماید؛ و آن این است که: زوجین در این آیه بر حقیقت خود حمل می‌شود. یعنی اینکه مراد از آن، دو جنس مخالف از نظر نری و ماده‌گی می‌باشد؛ زیرا هیچ چیز در دایره هستی نیست مگر اینکه نر و ماده‌یی دارد؛ اعم از انسان، حیوان، نبات، جماد و غیره... چه آنها که ما می‌دانیم و می‌شناسیم و چه آنها که ما نمی‌دانیم. چنانکه جدیدترین تئوری در مورد اصل و بنیاد آفرینش نیز می‌گوید: بنیاد تمام کائنات متشکل از دو زوج است که این دو زوج به زبان علم جدید، عبارت از «الکترون» و «پروتون» می‌باشند.

بلی؛ همه موجودات، چه آنها که ما می‌شناسیم و چه آنها که نمی‌شناسیم، از زندگی به شیوه زوجیت یا نرینه‌گی و مادینه‌گی برخوردار اند. چنانکه آیه کریمه 36 سوره یس نیز می‌گوید:

[سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ]

[وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ]

«پاک خدایی که از آنچه زمین می‌رویاند و نیز از خودشان، و از آنچه نمی‌دانند، همه را نر و ماده گردانیده است»

البته این اعجاز خیره‌کننده علمی دیگری از اعجازهای قرآن است که علم جدید با تمام خضوع در برابر آن ایستاده است.

و از نوع دوم:

در نوع دوم از آیات متعلق به اعجاز علمی قرآن کریم، با آیاتی رو به رو می‌شویم که تا ظهور نهضت‌های علمی اخیر بشر، انسان قدیم، انسان عصر بعثت و بعد از آن نیز، از موضوعات مطرح شده در آنها مطلقاً هیچگونه شناخت و معرفتی نداشته است. بنابراین قرآن کریم با طرح این موضوعات و ارائه این قوانین علمی، در واقع از اسرار بسیار مهمی پرده برداشته است که اکتشافات علمی جدید به تفسیر آنها کمک شایانی نموده‌اند.

البته در عناوین بعد با طرح نمونه‌های بیشتری از این دست و به طور عام، به هر دو نوع از انواع اعجاز علمی قرآن کریم خواهیم پرداخت.

آغاز آفرینش

(1)

باز هم به سراغ علم نجوم می‌رویم:

قرآن کریم در باره آغاز و پایان دنیای مادی، تئوری معین و روشنی را مطرح می‌کند؛ تئوری که در واقع انسان عصر حاضر تا یک قرن قبل، از آن کم‌ترین شناختی هم نداشته است، اما انسان قدیم که حتی نمی‌توان گفت: راه یافتن این تئوری یا بخش‌هایی از آن به ساحه تعقل آن، ممکن و متصور بوده است!

آری؛ علم جدید آمده است تا بر این جنبه از اعجاز قرآن کریم نیز گواه باشد.

قرآن در آیه مبارکه 30 سوره انبیا در باره آغاز آفرینش دنیا می‌گوید:

[أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا]

«آیا کافران ندیده‌اند که آسمانها و زمین بسته بودند و ما آنها را بشکافتیم و توسعه دادیم»
همچنان در آیه مبارکه 104 از همین سوره، در ارتباط با پایان یافتن کار دنیای مادی می‌گوید:

[يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا
أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ]

«روزی که آسمانها را مانند طومار درهم پیچیم و به حال اول آفرینش آن بازگردانیم»

بنا بر تفسیری که این آیات ارائه می‌دارند، جهان هستی در آغاز کار بسیار به هم فشرده و متراکم بوده و پس از آن مرحله اولیه، عملیه توسعه و امتداد آن در فضا آغاز شده است. لیکن به رغم این توسعه و تمدد، جمع کردن و درهم فشردن دوباره آن در یک محدوده کوچک مکانی ممکن است و نه تنها که ممکن است بلکه حتمی و قطعی نیز می‌باشد.

اکنون باید دید که علم جدید در باره این قانون مطرح شده در قرآن، یعنی تئوری آغاز و پایان آفرینش مادی، چه می‌گوید؟

با ملاحظه نظریات جدید علمی در این باره، درمی‌یابیم که آخرین رهیافتهای علم جدید بر عین نظریه قرآنی تکیه می‌نماید.

دانشمندان علوم طبیعی در روند بررسی‌ها و مشاهدات خود پیرامون پدیده‌های هستی، به این نتیجه رسیده‌اند که ماده در آغاز امر، جامد و ساکن بوده است. همچنین در آغاز امر، ماده شکل گاز مشتعل بسیار درهم فشرده و متراکمی را داشته و دست کم پنج بلیون سال قبل، بر اثر انفجار بسیار شدیدی که در آن رونما گردیده، به توسعه و امتداد در پیرامون خویش آغاز نموده است. بناءً تمدد ماده یک امر حتمی بوده و بر اساس این قانون طبیعت که می‌گوید: نیروی جاذبه در اجزای این ماده به سبب دور شدن آن اجزا از یکدیگر، تدریجاً کم می‌شود و هم از این روی، مسافت میان آنها نیز به نحو قابل ملاحظه‌یی زیاده‌تر گردیده و این مسافت توسعه می‌یابد، تمدد و گسترش هستی همچنان ادامه دارد.

دانشمندان علوم نجومی اضافه می‌کنند:

دائره ماده در آغاز امر، حدود (1000) میلیون سال نوری وسعت داشته است که این دائره هم اکنون نسبت به دائره اولیه آن، بیش از ده برابر توسعه یافته و عملیه توسعه و امتداد آن بی هیچ توقفی همچنان ادامه دارد.

پروفسور «آیدنگتون» در این باره می‌گوید:

«کهکشانها و ستارگان را در عملیه توسعه مستمر آنها می‌توان به نقاشیهای گل و بوته‌یی تشبیه کرد که این نقشها بر روی بالونی از پلاستیک به تصویر کشیده شده باشند و این بالون پیوسته به وسیله دستگاه پمپ بادی، پمپاژ شود. به این ترتیب است که کرات فضایی با حرکات دینامیکی و جوهری خویش، پیوسته از یکدیگر دور می‌شوند، که این عملیه در حقیقت روند «توسعه هستی» را تمثیل می‌نماید».

شایان ذکر است که در ارتباط با اصل توسعه کائنات نیز قرآن کریم در سوره «ذاریات» بیان اعجازی روشنی دارد که این مبحث نیز تحت عنوان مستقلی در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته است.

این یک بُعد از ابعاد تئوری قرآنی آغاز آفرینش است که علم جدید با همه قوت پشت سر آن ایستاده است.

ماده اصلی آفرینش

(2)

در بُعد دیگر این تئوری ملاحظه می کنیم که قرآن کریم، عنصر اصلی تشکیل دهنده ماده را که اساس و قوام آفرینش هستی گردیده و سپس به عملیه «توسعه» پیوسته است، عنصر «دخان» می داند. از نظر قرآن، دخان یا دود و گاز متراکم، عنصر تشکیل دهنده هسته ماده ابتدایی است.

قرآن در آیه 11 سوره مبارکه فصلت می گوید:

[ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ]

«و آنگاه به خلقت آسمانها توجه کامل نمود و در حالی که آسمانها دودی بیش نبود، پس به امر تکوینی خویش فرمود که ای آسمان و زمین همه به سویی خدا در اطاعت فرمان حق به شوق و رغبت یا به جبر و کراهت بشتابید، آنها عرضه داشتند، با کمال میل به سویی تو میشتابیم»

اکنون بینیم که نظر علم جدید در این باره چیست؟

دقیق ترین نظریه‌ی که علم جدید در رابطه با عنصر اصلی تشکیل دهنده ماده ابتدایی آفرینش به آن دست یافته است، اثبات کننده این حقیقت است که کائنات در اصل، متشکل از عنصر «سدیم» متراکم در فضا بوده است که این ماده بعداً به اجزا و بخش‌های دیگری تقسیم گردیده و خورشید، ستارگان و زمین با حجم و کمیت‌های جداگانه خود از این اجزا شکل گرفته اند.

علم جدید از آغاز دست‌یابی به این نظریه در تلاش آن بود تا ماهیت واقعی عنصر سدیم را بشناسد و در این راستا تعاریف چندی برای این عنصر ارائه گردید. بعضی از آرای اولیه در

تعریف آن گفتند: سدیم، گاز مشتعلی است که در درجه حرارت بالایی قرار دارد ولی این ارتفاع حرارت در آن، به حدی نمی‌رسد که ماده را به نیرو و انرژی تبدیل کند. به عبارتی دیگر، می‌توان گفت که این گاز در مرحله ماقبل اشتعال خود قرار دارد. این بررسی‌ها همچنان ادامه یافت و با پیشرفت‌های بعدی ثابت گردید که سدیم در واقع عبارت از مواد سختی است که در حالت گسست کامل قرار گرفته باشند. باز هم این نظریات راه خود را به جلو گشود و گشود تا آنکه اخیراً دانشمندان به طور قطع به حقیقت علمی سدیم دست یافته و به اتفاق آراء گفتند: سدیم گاز معلقی است که در آن مواد صلب و سختی وجود دارد.

بنابراین تنها لفظی که از نظر علمی اطلاق آن بر این ماده ممکن است، همانا تعبیر «دخان» می‌باشد که محتوی گاز و ماده سخت مذکور است. بناءً این کشف علمی، گواه دیگری بر اعجاز علمی قرآن کریم می‌باشد.

پایان کار آسمان و زمین

(3)

باز هم در علم نجوم باقی می‌مانیم.

خدای بزرگ در آیه 104 سوره مبارکه انبیا می‌فرماید:

[يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِّلِ لِكُتُبٍ]

«روز هنگامه بزرگ، آسمانها را مانند طومار

در هم می‌پیچیم»

این آیه مبارکه به روشنی یکی از مظاهر به پایان رسیدن عمر دنیای مادی را بیان نموده و می‌گوید: اجرام و پدیده‌های آسمانی، در هنگامه محشر چونان طوماری در هم پیچانده می‌شوند.

اکنون بینیم موقف علم جدید در ارتباط با این آیه قرآنی چیست؟ آیا از دیدگاه علم جدید امکان اینکه مظاهر و پدیده‌های هستی در هم پیچانده شوند، متصور است یا خیر؟ با ملاحظه یافته‌ها و ره‌آوردهای علم جدید در این باره، ملاحظه می‌کنیم که علم آمده است تا در این میدان نیز بر اعجاز علمی قرآن کریم گواهی دهد.

انسان از قدیم‌الایام با مشاهده ستارگان به چشم سر می‌دید که این موجودات آسمانی، در حال سیر و سفر از همدیگر فاصله می‌گیرند با آنکه در عین حال، مشاهده با چشم غیر مسلح این ستارگان را بسیار نزدیک به هم نشان می‌دهد. در حالی که واقعیت غیر از این است، چه در

حقیقت امر ستارگان به مسافت‌های قیاسی و به شکل حیرت‌آوری از هم دور اند و ما فقط به این دلیل آنها را نزدیک به هم می‌بینیم که فاصله آنها از زمین بسیار زیاد است. یافته‌های بشر در عصر حاضر به همین حد متوقف نمانده بلکه امروزه بشر علاوه بر دانستن این اجسام آسمانی که ما آنها را در زمانهای قدیم کامل‌الجسامه می‌پنداشتیم، اکثراً دارای فضاهای خالی می‌باشند و این فضاهای خالی، به علاوه فضای بیرونی، در داخل ماهیت ترکیبی آنها نیز نهفته است.

بشر با بهره‌گیری از دانش نوین هم اکنون این حقیقت را نیز می‌داند که هر جسم مادی پیرامون نظام مشخص داخلی خویش حرکت دورانی دارد. درست همانند نظام شمسی که پیرامون آن سیارگان زیادی در چرخش‌اند. که از نمونه‌های قابل ذکر در این رابطه حرکت منظم نظام اتم می‌باشد با این تفاوت که مافضای خالی را در نظام شمسی مشاهده می‌کنیم، اما از مشاهده فضای خالی نظام اتمی به دلیل کوچکی بی‌نهایت حجم آن ناتوانیم؛ چه کوچکی حجم اتم تا به آنجاست که در حال حاضر حتی مشاهده کامل این نظام نیز با تمام ابزارهای علمی موجود برای بشر محال به نظر می‌رسد. با این وصف همه می‌دانیم که اتم نام مجموعه‌یی از الکترونهاست که به همدیگر متصل و چسبیده نیستند، بلکه در میان آنها خالی‌گاه‌های نسبی بزرگی وجود دارد. به طور مثال، اگر ما قطعه‌یی از آهن را در نظر بگیریم در ظاهر امر مشاهده می‌کنیم که ذرات آن شدیداً به هم چسبیده و متصل‌اند، در حالی که الکترون‌ها در یک واحد اتم بیشتر از حجم 100000000

بر 1 از مساحت آن را اشغال نمی‌کنند و مساحت باقی‌مانده، در واقع میدانهای خالی درون اتم را تشکیل می‌دهد به طوری که اگر ما یک تصویر بزرگ‌شده از دو جزء الکترون و پروتون اتم را مشاهده کنیم، قطعاً خواهیم دید که فاصله میان این دو جزء، نزدیک به 350 یارد می‌باشد.

معنی این سخن آن است که تمام موجودات مادی حتی آن اجسامی که در ظاهر امر بسیار متراکم و به هم چسبیده هم به نظر می‌رسند، در داخل ترکیب وجودی خویش، محتوی فضاهای خالی می‌باشند. در نتیجه اگر ما بتوانیم این فضاهای خالی را از میان برداریم، اجسام مادی به طور بی‌نهایتی در هم پیچیده می‌شوند، که بشر در مواردی و از آن جمله تولید بمب اتمی توانسته است این فضاهای داخلی را به طور نسبی در درون اجسام، متراکم و محدود گرداند.

این چنین است که دانشمندان نجومی نهایتاً به این نتیجه می‌رسند که اگر ما به طور مثال جسم یک انسانی را که دارای سه متر قد باشد، از فضاهای خالی داخل وجودش تجرید کنیم، کمیت باقی مانده وجود آن به حدی ناچیز است که حتی قابل ذکر هم نمی‌باشد. به همین ترتیب اگر ما بتوانیم همه چیز موجود در کائنات را به نحوی درهم بیچانیم که فضای داخلی و اندرونی آنها نابود گردد، در آن صورت حجم کلی کائنات لایتناهی کنونی بیشتر از حجم سی برابر قطر کره خورشید نخواهد بود! در حالی که وسعت فعلی کائنات به اندازه‌ی است که دورترین کهکشانهای کشف شده در فضای لایتناهی میلیونها سال نوری از خورشید ما فاصله دارد. به این معنی که موجودیت فعلی کائنات از نظر وسعت هرگز با بزرگترین کهکشانها و اجرام هم قابل مقایسه نمی‌باشد چه رسد به خورشید که حتی اگر هم سی برابر شود، در فضای لایتناهی و در مقایسه با اجرام لایتناهی ذره بسیار ناچیزی نیز به حساب نمی‌آید.

بنابراین، علم جدید و رهیافت‌های آن همه بسیج شده‌اند تا تفسیر علمی آیه مبارکه فوق را در حد بشری آن به تصویر کشیده و رازی از رازهای عظیم به پایان رسیدن آفرینش مادی دنیای کنونی را در راستای تعبیرات قرآنی و منطبق با عقاید حقه اسلامی آشکار گردانند.

امروزه در سایه دست آوردهای علمی، تفسیر آیه [يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ] نه تنها مشکل نیست، بلکه اگر بتوانیم بگوییم که پروردگار بزرگ در هنگامه بزرگ «قیامت» کار دنیا را با روش قانونمندیهای خلقت و در کمربند همان سنت‌های بدوی آفرینش خویش یکسره می‌نماید، در این صورت می‌توانیم بگوییم که ره آورد علم در این رابطه نیز خود، تفسیر عینی آیه مبارکه فوق می‌باشد.

اکنون به دیدگاه قرآن کریم در رابطه با پایان کار زمین می‌پردازیم.

ابتدا می‌بینیم یافته‌های علمی بشر در این زمینه چیست؟

قبل از اینکه بشر به عصر تکنولوژی قدم بگذارد، مادی‌گرایان و ملحدانی که به ادیان الهی باور نداشتند، عقیده به پایان یافتن عمر زمین و به طور عام، پایان یافتن کار خلقت مادی را نوعی خرافه می‌پنداشتند. اما با پیشرفت‌های علمی این پندارهای کهنه فرو ریخت و اکنون در روشنائی علم، هیچ کسی منکر عقیده دینی پایان یافتن عمر زمین و کائنات نیست.

نظریات اولیه دانشمندان در باره پایان کار زمین بر این پایه بنا یافته بود که چون ادامه حیات و موجودیت زمین مستقیماً به نور و انرژی خورشید وابسته است و خورشید هم به مرور زمان گرما و انرژی خود را از دست می‌دهد، پس بنابراین همان وقتی که انرژی خورشید به

حدی از تنزل برسد که خورشید دیگر نتواند زمین را با عناصر حیات بخش خویش مدد رساند، همان وقت هم پایان کار زمین فرا خواهد رسید. چه قطع پیوندهای اکمالاتی میان زمین و خورشید، می تواند به سرعت فاتحه زمین را بخواند؛ از آن رو که زمین بدون خورشید قطعاً به ادامه حیات قادر نیست.

اما این فرضیه دیر زمانی پایدار نماند، چه یافته های جدیدتر علمی ثابت ساختند که خورشید به صورت خودجوش خویشتن را نوسازی می کند. پس حد اقل تا میلیون ها سال خطر پایان یافتن انرژی خورشیدی متصور نیست و هم بر این اساس، ترس از فقدان منابع حیات بخش برای زمین هم به این زودیها بی مورد می باشد.

با سست شدن پایه های این فرضیه، دانشمندان از احتمال سقوط زمین در کره خورشید صحبت نمودند. بایسته یادآوری است که علم نجوم نظریه سقوط زمین در کره خورشید و در نتیجه سوختن کامل آن را در کام امواج شعله های مذاب این آتشفشان عظیم را، به طور کلی رد نمی کند اما به دلیل اینکه زمین نیز همچون سیارات دیگر مجموعه شمسی، بر محور خورشید حرکت می کند و سیستم این حرکت به گونه ای دقیق و منظم است که آن را از سقوط در کام خورشید نجات می دهد، پس نظریه سقوط زمین در خورشید نیز از قوت چندانی برخوردار نیست.

سپس نظریه دیگری ظهور کرد که می گفت:

حرکت میلیاردها سیاره در اطراف و اکناف آسمان، بالاخره روزی به برخورد یک و یا چندین سیاره به زمین منجر خواهد گردید، و اگر چنین تصادمی رونما گردد، بدون شک کار زمین یکسره خواهد شد. اما باز هم یافته های جدیدتر علمی ثابت ساختند که این نظریه نیز بی پایه است، چه در حرکت و دوران تمام سیارگان، نیروی جاذبه با دقتی بی مانند طوری حکمفرماست که از وقوع چنین برخوردی جلوگیری می نماید. علاوه بر این، فضای کائنات مستمراً چنان در حال توسعه می باشد که این توسعه فراتر از حوصله تصور عقل است. پس با این توسعه عظیم همیشه گی در فضای دورانی سیارگان، مجال برای یکی از آنها آنگونه تنگ نمی شود که در اثر آن، برخورد و تصادمی رونما گردد.

«جیمس جینز» دانشمند بزرگ نجومی در این باره می گوید: «زمین ما منسوب به یک مستعمره کوچکی است که در یک گوشه دور افتاده از فضای لایتناهی واقع شده است. موطن

ما که وقتی بر روی آن سفر می‌کنیم، کرهء عظیم و هولناکی به نظر ما می‌آید، چیزی جز یک ذرهء بی‌نهایت کوچک غبار مانند، در فضای بیکرانه و دهشتناک نجومی نیست»

«لورد اوپری» در ارتباط با توسعهء کائنات می‌گوید: «چنانکه عقل‌های ما از تصویر و تصور ابتدای ازل و انتهای ابد ناتوان است، همچنان اندیشه‌های ما از تخیل اولین و آخرین مکان نیز ناتوان می‌باشد. جهات چهارگانه همه بی‌نهایت‌اند؛ بالای هر فرازی فرازهایی برتر، و بر زیر هر سراسیمه‌ای، شیب‌های بی‌نهایت دیگر وجود دارد».

پس روشن است که این وسعت بی‌نهایت کائنات، از تصادم ستارگان و سیارگان با زمین جلوگیری می‌نماید به طوری که اگر بخواهیم احتمال چنین تصادمی را مطرح نماییم، باید بگوییم که احتمال تصادم سیارهء دیگری با زمین، همانند احتمال تصادم یک کشتی در خلیج فارس با کشتی دیگری در دریای مدیترانه است. بنابراین، نظریهء پایان یافتن عمر زمین به دلیل برخورد آن با سیارات دیگر، نیز نظریهء مسلطی نیست.

آخرین و جدیدترین حقیقت علمی که در قضیهء پایان یافتن عمر زمین و آسمان بر کرسی داوری نشسته است، خود را تا حدی به حقایق مطرح شده در قرآن در این رابطه هماهنگ گردانیده است. این حقیقت علمی مبتنی بر کشف عناصر «اشعاعی» می‌باشد که با این عناصر در هم شکستن اتم میسر می‌شود؛ عملیه‌ی که به نوبهء خود، زایندهء نیروی عظیم ویرانگری است، که از آزاد شدن بعضی از نیوترون‌ها به قصد درهم شکستن اتمهای دیگر پدید می‌آید و اتم‌های دیگری که خود بالنوبه به درهم شکستن مجموعه‌ی دیگر پرداخته و در نهایت پدیده‌ی را به وجود می‌آورند که دانشمندان آن را «تأثیر متقابل مسلسل» نامیده‌اند. این عملیه به طور بالفعل در عنصر «یورانیوم» که سبب به وجود آمدن بمب اتمی گردید، تجربه شده است.

در اینجا نیروی دیگری هم هست که از عملیهء متضاد آزاد شدن اتمها پدید می‌آید. این عملیه عبارت است از تداخل دو اتم در یکدیگر برای ساختن یک اتم سنگین وزن‌تر؛ آنسان که در بمب هیدروژن رونما گردید. همین عملیه ایجاد بمب هیدروژنی است که به گونهء مستمر و مسلسل در خورشید رونما می‌شود. پس دلیل اینکه کرهء خورشید همیشه در حال جوشش شعله‌های مذاب آتش می‌باشد، نیز در همین امر نهفته است.

آنچه در دانش نوین مورد اعتراف همگان می‌باشد، تشکیل اتم از الکتریستهء مثبت یا پروتون و الکتریستهء منفی یا الکترون است. پروتون و الکترون در تعداد با همدیگر مساوی می‌باشند و گاهی در ترکیب اتم بار الکتریکی متعادل‌تری به وجود می‌آید که اسم آن نوترون

است. حلقات علمی در اواخر سال 1955 میلادی اعلام کردند که یکی از دانشمندان اتمی به نام «ارنست لورنس» به کشف خطرناک جدیدی دست یافته است که همانا موجودیت بار الکتریکی از جنس «پروتون» می باشد با این تفاوت که این بار الکتریکی منفی است نه مثبت. این پروتون دارای بار منفی الکتریکی، طبقه‌یی را پیرامون کره زمین در سطوح بالایی جو تشکیل داده است. نکته نه‌ای مهم این است که وجود این بار وسیع الکتریکی مغایر با طبیعت، خطرناکترین پدیده‌یی است که ممکن است عقل بشری تصور آن را بنماید؛ زیرا اگر ذره‌یی از ذرات یک عنصر بنیادین درهم شکسته شود، با در نظر داشت وجود این پدیده غیر طبیعی، از درهم شکستن فقط یک ذره یا یک اتم، همان عملیه «تأثیر متقابل مسلسل» به وجود می آید و از آنجا که آب در ترکیب همه مواد داخل است، اگر چنین اتفاق افتد که جزئی از آب به دوبخش ترکیبی خود، یعنی هیدروژن و اکسیژن منقسم شود و یک اتم از اتمهای آن در هم بشکند، نتیجه چه خواهد بود؟ شکی نیست که هیدروژن، گاز مشتعلی است و اکسیژن رها شده هم به اشتعال آن کمک می کند، پس اگر ذرات اکسیژن رها شوند، هیدروژن به گاز مشتعل بی‌مهری تبدیل خواهد شد. معنی این عملیه آن است که در کمتر از یک چشم به هم زدن، آب همه دریاها، اقیانوس‌ها و جویبارها به آتش مشتعل و سرکشی مبدل خواهد گشت.

خوب آیا پایان زمین با همین روند هم‌نوا خواهد بود؟

به طور حتم می‌توان گفت که چنین خواهد شد؛ زیرا قرآن کریم در آیات 6 و 7 سوره طور می‌گوید:

[وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ، إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ]

«قسم به دریا‌های آتش فروزان، البته عذاب

پروردگارت بر کافران واقع خواهد شد»

و در آیه 6 سوره تکویر می‌گوید:

[وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ]

«و هنگامی که دریاها چون آتش شعله‌ور گردند»

و در آیه 3 سوره انفطار می‌گوید:

[وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ]

«و هنگامی که دریاها منفجر گردند»

و چون دو اتم از اتمهای هیدروژن با هم ترکیب شوند، از ترکیب آنها «هلیوم» به وجود

می‌آید و از وجود هلیوم، آتشفشان عظیم بی‌کرانه‌یی پدید خواهد آمد که تمام عرصه کائنات

را در بر خواهد گرفت و در آن زمان است که آسمان هم یکپارچه آتش می‌شود. چنانکه قرآن کریم در آیه 37 سوره رحمن می‌گوید:

[فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ]
 «آنگاه که آسمان شکافته شود تا چون گل سرخ‌گون
 و چون روغن مذاب و روان گردد»
 و در آیات 8 و 9 سوره معارج می‌گوید:
 [يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ، وَتَكُونُ الْجِبَالُ
 كَالْعِهْنِ]

«روزی که آسمان فلز گداخته شود و کوه‌ها چون
 پشم زده شود»

و در آیات 15 و 16 همین سوره می‌گوید:
 [كَلَّا إِنَّهَا لَنُظَى، نَزَّاعَةً لِّلشَّوَى]
 «نه چنان است که می‌پندارند، بلکه آتش دوزخ بر
 آنها شعله‌ور است تا سر و صورت و اندامشان را
 بسوزاند»
 و در آیه 77 سوره نحل می‌گوید:

[وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ
 اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ]

«کار قیامت به مانند چشم بر هم زدن، یا
 نزدیک‌تر از آن بیش نیست و البته خداوند بر همه
 چیز تواناست»

آیات مبارکه فوق، پیام صریح و روشنی دارند که حقایق مطرح شده علمی فوق، تفسیر
 آنها را کاملاً مبرهن ساخته است.

و اما آیه اخیر واضح می‌سازد که جریان به پایان رسیدن مرحله کنونی خلقت کائنات،
 بسیار سریع و فقط در یک آن واحد است و بیش از یک لحظه کوچک زمانی را که به اندازه
 یک چشم بر هم زدن یا حتی کمتر از آن خواهد بود، در بر نمی‌گیرد.

پس باید دید، دیدگاه علم در این رابطه چیست؟

از نظر دانش نوین، اگر به هر دلیلی یک پروتون منفی از آسمان با یک پروتون مثبت در
 یکی از اتمها تماس پیدا نماید، در آن صورت هرگز نمی‌توان میزان و محدوده ویرانی ناگهانی
 را که با سرعتی خارق‌العاده، همه کائنات را در بر خواهد گرفت، تصور نمود؛ چه در صورت
 وقوع همچو حالتی، ویرانی در حقیقت اصل «واحد آفرینش» را که انسان، حیوان، نبات، زمین،
 آسمان و کائنات مادی ... می‌باشند، در نشانگاه خود قرار داده است.

بلی؛ علم اثبات می کند که چنین احتمالی عامل به پایان پیوستن وجود زمین می باشد. و روشن است که هر پدیده‌یی از این قبیل نیز نمی تواند فقط به زمین محدود بماند؛ زیرا آفرینش، سلسله به هم پیوسته و زنجیره نهایت منسجمی است و از آنجا که ویرانی در درون اتمهای آفرینش زمین و آسمان انجام می گیرد بنابراین، شکی نیست که این عملیه بیش از یک لحظه بسیار بسیار اندکی را در بر نخواهد گرفت.

قرآن کریم این حالت را در اولین آیات سوره انفطار چنین توصیف می نماید:

[إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ، وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ،
وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ]

«هنگامی که آسمان شکافته شود و هنگامی که ستارگان فرو ریزند و زمانی که دریاها منفجر گردند»

همچنین در سوره انشقاق می فرماید:

[إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ، وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ، وَإِذَا
الْأَرْضُ مُدَّتْ، وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ]

«هنگامی که آسمان شکافته شود و به فرمان حق گوش فرا دهد و سزد که فرمان او را پذیرد و هنگامی که زمین منبسط ساخته شود و هر چه درون دل داشته همه را بیرون افکند»

آری؛ ویران ساختن آسمان و زمین و کائنات با همه این عظمت خویش، در برابر قدرت مطلقه پروردگار یک عملیه ساده بیش نیست. و هرچند پروردگار بزرگ در امور تکوینی - ایجاداً و عدماً - از توسل به اسباب بی نیاز است چه کائنات همه فرمانبر بی چون و چرای اراده و امر او می باشند، اما علم در اینجا می آید تا گواهی بر حقانیت اعتقادات دینی باشد. و از نظر عقیدتی هم هیچ اشکالی ندارد که جریان ویرانسازی کائنات که قرآن حتی اشکال و تصاویر آن را نیز در تابلوهای این چنین روشن به تصویر کشیده است، فقط با توقف دادن و یا دگرگون ساختن یک جزء کوچک و بی مقدار از نظام قانونمندی حرکت اتمها باشد.

قرآن کریم در بخشی از تصویرپردازی صحنه‌های هولناک به پایان آوردن آفرینش کنونی

مادی، در اولین آیات سوره حج می گوید:

[يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ، يَوْمَ تَرْوُنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ]

«ای مردمان! خداترس و پرهیزگار باشید که زلزله روز قیامت حادثه بسیار بزرگ و واقعه سختی خواهد بود، آن روز هنگامه بزرگ و سختی را مشاهده می‌کنید. روزی که هر زن شیرده از هول طفل خود را فراموش کند و هر آستان بار حمل خود را بیفکند و مردم را از وحشت آن روز بیخود و مست بنگری. در صورتی که مست نیستند و لیکن عذاب خداوند بسیار سخت است»

اما در ارتباط با میزان عذابی که از جریان در هم ریختن و ویران ساختن آفرینش بر پا

می‌شود، در آیات 11 تا 14 سوره معارج می‌فرماید:

[يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بَبْنِيهِ،
وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ، وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ، وَمَنْ فِي الْأَرْضِ
جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ]

«مجرمین در آن روز دوست دارند و آرزو می‌کند که کاش توانستی فرزندان، همسر، برادر و هم خویشان قبيله اش را که همیشه حمایتش کردند و هم هر که را که در روی زمین است، فدای خود گرداند و از آن عذاب نجات یابد»

و در آیات 33 تا 37 سوره عبس می‌فرماید:

[فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاعَةُ، يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ،
وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ، وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ، لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ
شَأْنٌ يُغْنِيهِ]

«آنگاه که آن فریاد و صدای تکان دهنده به گوش ایشان رسید، آن روز روزی است که هر شخص از برادرش می‌گریزد و از مادر و پدرش و از زن و فرزندان، در آن روز هر کس چنان گرفتار کار خود است که به هیچ کس نپردازد»

تصویرهای هولناک عظیمی که هرگز دانشمندان نتوانسته اند به این دقت و با این حالت زنده، آن را توصیف نمایند هر چند در این باب سخنها رانده و تصویرها هم کشیده اند.

موقعیت نجوم در پرتو آیاتی از سوره نحل

خدای عزوجل در سوره نحل گوشه‌یی از فضل و احسان خود بر بندگانش را بر می‌شمارد و بدون شک در هر یک از آیات این سوره، معانی بس عمیق علمی نهفته است؛ از جمله در آیات 5-8 که می‌فرماید:

[وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنْفَعٌ وَمِنْهَا
تَأْكُلُونَ، وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ،

وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ إِلَّا بِشَقِّ
الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَّءُوفٌ رَّحِيمٌ، وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ
وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ]

«و چهارپایان را برای انتفاع نوع بشر خلق کرد،
برای شما در آن رفاهیت و منافع است و از گوشت
آنها غذا می‌خورید و در آنها برای شما زیبایی
است، آنگاه که آنها را از چراگاه برمی‌گردانید و
هنگامی که آنها را به چراگاه می‌برید. و بارهای
شما را به شهری می‌برند که جز با مشقت بدن‌ها بدان
نمی‌توانستید برسید، قطعاً پروردگار شما رؤوف و
مهربان است و اسب و شتر و الاغ را برای سواری و
تجمل مسخر شما گردانید و چیزهایی دیگری هم که
هنوز نمی‌دانید برای (سواری) شما می‌آفریند»
سپس به رحمت و فضل خویش در فرود آوردن آب از آسمان اشاره نموده و می‌فرماید:

[هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ
وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ، يُنْثِي لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ
وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ]
«اوست خدایی که از آسمان برای شما آب نازل کرد
تا از آن بیاشامید و درختان را پرورش دهید تا
شما از میوه آن و حیوانات از برگ و سبزه‌اش
برخوردار شوند و هم زراعت‌های شما از آن آب باران
بروید، درختان خرما و زیتون و انگور و از همه
انواع میوه‌جات»

آیات سوره همچنان در راستای توضیح نعمت‌های الهی جلو می‌روند:

[وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
وَالنَّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ
يَعْقِلُونَ]

«و هم شب و روز و خورشید و ماه را برای
زندگانی شما در گردون مسخر ساخت و ستارگان آسمان
را به فرمان خویش مسخر ساخت، در این کار
نشانه‌های قدرت خدا برای اهل خرد پدیدار است»
[وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا
وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا]

«و اوست خدایی که دریا را برای شما مسخر کرد
تا از گوشت (آبزیان حلال) آن تغذیه کنید و از
زیورها و مواد موجود در آن استخراج کرده و تن را
بیارایید»

سپس در ادامه آیات فوق‌الذکر، انواع دیگری از فضل و رحمت خویش را بر مردم آشکار ساخته و می‌فرماید:

[وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَاراً
وَسُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ، وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ]

«و نیز کوه‌های بزرگ در زمین بنهاد تا از اضطراب و ناامنی در روی زمین برهید و جویبارها و راه‌ها را آفرید تا شما را رهنمون باشند و نشانه‌های رهنمای دیگر و همچنین آنها با ستارگان رهنمون می‌شوند»

قرآن در این آیه مبارکه در باب ذکر منافع خلقت کوه‌ها، آنها را لنگرگاه‌های زمین معرفی می‌کند که این خود معجزه علمی آیه مبارکه در عصر رسالت است؛ چه در زمانی که بشر به عصر اکتشافات علمی قدم نگذاشته بود، این آیه به روشنی بر حرکت زمین تأکید نهاد. علاوه بر این، قرآن در این آیه بر این حقیقت تصریح می‌نماید که کوه‌ها، جویبارها و راه‌ها؛ علامات فارقه‌یی برای مردم اند تا مقاصد حرکت و سیر و سفر خویش را گم نکنند. ملاحظه می‌کنیم که ستارگان نیز در این آیه به عنوان تابلوهای راهنما معرفی گردیده‌اند.

در حقیقت این تنها آیه‌یی از قرآن نیست که ستارگان را به عنوان تابلوهای راهنما معرفی می‌کند، بلکه آیات دیگری در قرآن کریم نیز به این حقیقت پرداخته‌اند؛ از جمله آیه مبارکه 97 سوره انعام که می‌گوید:

[وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ]

«اوست خدایی که ستارگان را برای رهنمایی شما در تاریکی‌های بر و بحر بیافرید البته ما آیات خود را برای اهل فهم به تفصیل بیان نموده ایم»
به راستی که قرآن با این دو آیه کریمه، صدها سال از علم بشری پیشی گرفته است. هرچند قبل از بیان این حقیقت توسط قرآن نیز، عقیده بر آن بود که ستارگان در شب‌های غیر مهتابی با روشنایی کمی که می‌پراکنند، اندکی از تاریکی شب را شگافته و در نتیجه به عنوان راهنما عمل می‌کنند، مگر پیشرفت‌های علم نجوم ثابت ساخت که نقش نور آنها در این رابطه، تمامت قضیه نبوده و نیست.

آری؛ بررسی‌ها و ره‌آوردهای علم نجوم ثابت ساخت که ترتیب و موقعیت ستارگان در آسمان از پنج‌هزار سال قبل تا اکنون یکسان بوده است و در آینده نیز این ترتیب پا بر جا خواهد ماند. پس آنچه که در طول این مدت دستخوش تغییر بوده است، زمین و سیارات خورد و ریزه

دیگر می‌باشند. علمای نجوم می‌گویند: سیارات عشایر آسمان‌اند و هیچ آدرس ثابت کوکی ندارند؛ چنانکه عشایر زمین نیز همیشه در حال نقل و انتقال بوده و دارای آدرس ثابتی نمی‌باشند. بنابراین، ستارگان با موقعیت‌های ثابت نجومی که دارند، می‌توانند در هنگام شب به خوبی نقش تابلوهای راهنما را برای ساکنان زمین ایفا نمایند و این نقش بیشتر مربوط به موقعیت‌های ثابت آنان است تا نور و روشنی اندکی که می‌پراکنند. پس قرآن نخستین کتابی است که به اهمیت بالغه ستارگان و وظایف آنها در این مورد اشاره کرده است.

دانشمند نجومی پروفیسور «سیر جیمس جنیز» در باره ستارگان می‌گوید: «اگر ما بخواهیم آدرس خانه‌یی را در یک شهر جويا شویم، نخست از اسم خیابان و سپس از شماره خانه‌یی که در آن واقع شده است پرسش می‌کنیم، اما در این میان تعداد دیگری از خانه‌ها هستند که به دلیل شهرت زیاد خود، دارای اسما و عناوین مخصوص به خود می‌باشند. وضعیت ستارگان نیز چنین است؛ بعضی از ستارگان مشهور که دارای درخشش خاصی می‌باشند، نامهای مخصوص به خود را دارند، مانند ستاره «شعری یمانی»، ستاره رخشان «سماک»، ستاره «عیوق»، ستاره «نسر»^۱ و امثال آن از ستاره‌های رخشنده دیگر. اما بعضی از ستارگان همچون اکثریت منازل موجود در یک شهر، دارای اسم، شماره و آدرس تنظیم شده‌یی می‌باشند. مانند ستاره «27 ولف»، که این شماره‌گذاری با اعداد، بعد از تمام شدن حروف الفبا انجام گرفته است. حتی آن تعداد از ستارگان مشهوری که دارای نامهای مخصوص به خود نیز می‌باشند، نیز در جدول آدرس‌ها قرار داده شده‌اند.

اما ستارگان ضعیفی که جز با تلسکوپ قابل رؤیت نمی‌باشند، نیز جدول جداگانه و نقشه مخصوص آدرس‌های خود را دارند و اماکن آنها در آسمان دقیقاً مشخص ساخته شده است. مانند ستاره «359 ولف» که معنی آن ستاره «359» در جدول نجومی «ولف» است.

به همین ترتیب آسمان از منظر ستارگان، به بیست منطقه مشخص تقسیم گردیده است که همه این مناطق دارای نقشه‌ها، جدول‌ها و آدرس‌های معین خود بوده و دقیقاً با مقیاس درجه‌بندی مشخص ساخته شده‌اند.

بنابراین، ستارگان و موقعیت‌های آنها، مهمترین علائمی هستند که ناخدایان کشتیهای بحری و هدایت‌کنندگان وسایل بری، طیاره‌ها در فضا و حتی کوچیان در صحرا از رؤیت آنها راه خویش را پیدا می‌کنند. و چه بسیار قافله‌های دریایی که چون دستگاه‌های راهیاب آنها از

^۱ نامها عربی می‌باشند.

کار می‌افتد و خط سیر خویش را گم می‌کنند، تنها راه نجات آنها از سرگردانی و گمراهی، ستارگان آسمان اند. و چه بسیار مسافرانی که در مسیر قاره‌ها مقصد خویش را گم کرده‌اند و سرانجام این ستاره‌گان بوده‌اند که گم کرده راهان را به راه و مقصد شان رهنمون گردیده‌اند. و این چنین است که تحصیل و تدریس علوم نجومی و دانش ستاره‌شناسی، امروزه از مهمترین مواد درسی کالج‌ها و دانشکده‌های کشتی‌رانی و راه و ترابری می‌باشد. و این چنین است که علم جدید با زبان روشنی بر حقانیت قرآن کریم گواهی می‌دهد.

و آنگاه که قرآن کریم چهارده قرن قبل گفت:

[وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ]

«و مردم در تاریکی‌های بر و بحر به وسیلهٔ ستارگان رهبری می‌شوند» [النحل/16]

هدف قرآن این بود تا انظار را به سوی علم نجوم جلب نموده و انسان جستجوگر را به راه صحیح آن رهنمون گردد و قبل از آنکه بشر بخواهد در بارهٔ ستارگان به خود زحمت کاوش و پژوهش بدهد، کلیات دانش نجومی را به حیث مسلمات این علم در اختیار بشر قرار داده و روشن سازد که ستارگان همچون علائم ترافیکی ثابتی در موقعیت‌های معین خود قرار دارند و آمادهٔ راهنمایی رهپویان منازل و مقاصد دریاها و بیابانها می‌باشند.

نظام دقیق ماه و خورشید

(1)

قرآن کریم در عصری نازل گردید که دانش نجومی هنوز موفق به کشف حقایق علمی زیادی نگردیده بود و چندین قرن بعد از نزول قرآن بود که تکاپوهای دانشمندان توانست بخش کوچکی را از آنچه قرآن در این میدان مطرح نموده است، درنوردد. با پیشرفت‌های علمی، رفته رفته اعماق و ابعاد آیات قرآنی در این زمینه روشن و روشتر گردید، از جمله آیه 5 سورة الرحمن که می‌گوید:

[الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ]

«خورشید و ماه بر اساس نظام و محاسبهٔ دقیق حرکت می‌کنند»

و برای اولین بار بود که بشر دانست؛ اندازه و چگونگی وصول گرما و نور آفتاب به زمین، یک روند اتفاقی نبوده بلکه با حساب و کتاب دقیق و منظمی انجام می‌گیرند. پدیده‌هایی که خود نمودار روشن عظمت آفریدگار و قدرت بی‌پایان وی می‌باشند.

اکنون بیایم تا گوشه‌یی از این نظام دقیق را به روایت علم که همیشه بهترین مفسر آیات علمی قرآن کریم می‌باشد، با هم مرور نماییم.

دانشمند بزرگ علم نجوم «جیمس جینز» در این باره می‌گوید: «همه چیز در خورشید، با شدت تمام در حال حرکت و جوشش است. سطح خورشید آتشفشان همیشه جوشانی است که غلیان آن هرگز آرامش نمی‌شناسد. عمق داخلی آن، نیروگاه عظیم تولید انرژی است که هرگز از شتاب نمی‌افتد و در نتیجه جریان عظیم حرارت در آن، به طور انفجار آمیزی از عمق به سطح در حال فوران است؛ پدیده‌یی که نه تنها جریان تابش اشعه‌ء خورشید را ایجاد می‌نماید بلکه زبانه‌های عظیم انفجاری و شعله‌های آتش مذاب آن را تا فاصله صد‌ها هزار مایل از سطح آن به فضای بیرونی پرتاب می‌کند که تصویربرداری از این حالات تا اکنون چندین بار ممکن گردیده است؛ از جمله تصاویری که در ماه عقرب سال (1385) از انفجارات پیاپی توفانهای خورشید گرفته شد. در تصویربرداری یکی دیگر از این حالات (آفتاب گرفتگی سال 1919) مشخص گردید که عرض این زبانه‌های انفجاری (350000) مایل و ارتفاع آن (475000) مایل می‌باشد. همچنین آشکار شد که قطر خورشید (109) برابر قطر زمین است و این می‌رساند که در مقابل هر مایل مکعبی از قطر زمین، نزدیک به یک و نیم میلیون مایل از قطر خورشید قرار دارد. در جهه حرارت در قلب خورشید بیست و نه میلیون درجه فارنهایت و فشار آن به (264) میلیون تن در هر اینچ مربع می‌رسد. با این حساب، اگر حرارت خورشید بدون مانع به زمین برسد، قیامت کبری بر پا خواهد گشت. از این جهت خداوند بزرگ بر گرداگرد خورشید طبقات و لایه‌های حائل را قرار داده است که این طبقات حائل اجازه نمی‌دهند تا حرارت خورشید بیشتر از مقیاس دو جزء از یک میلیون جزء از نیروی کلی آن، به زمین برسد.

با این حساب، آیا به تعبیر قرآن کریم، بر خورشید و ماه یک نظام محاسباتی دقیق حکمفرما نیست؟ و آیا این آیه خود نمایانگر اجاز این کتاب مبین نمی‌باشد؟

تقویم هجری قمری

(2)

[الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ]

از مهمترین حساب‌های دقیق و نظامهای پیچیده‌یی که پروردگار بزرگ در ماه و خورشید گنجانیده است، پدیدهء «زمان» است. بدون شک سنجش زمان طبیعی از مهمترین لوازم و

ضروریاتی است که سامانهء زندگی بر پایهء آن تنظیم می‌شود. اهمیت زمان را وقتی بهتر می‌شناسیم که زندگی را بدون زمان تصور کنیم! بنابراین، علاوه بر اینکه زمان مقیاسی، در تنظیم و ساماندهی زندگی بشر تأثیر حیاتی دارد، به همان پیمانه، زمان و سیله یی در خدمت علم نیز هست.

مثلاً قدیمی‌ترین صخره در منطقهء کیستون ایالات متحدهء امریکا که جدیداً کشف گردیده است، دارای یک بلیون و 460 میلیون سال عمر می‌باشد و انتظار می‌رود که این کشف به شناخت تاریخ زمین کمک کند.

بلی؛ اصولاً چرخ حرکت حیات و بهره‌گیری از نعمات زندگی با پدیدهء زمان ارتباطی گسست‌ناپذیر دارد و استقرار حیات و تنظیم آن بدون زمان ناممکن است.

شاید این پرسش به وجود آید که زمان طبیعی چیست؟ زمان طبیعی عبارت از حرکت خورشید است. به این ترتیب که طلوعگاه، درخشش صبحگاهی خورشید است، چاشت گاه، زمانی است که خورشید در بلندترین نقطهء آسمان قرار می‌گیرد و غروب گاه هم لحظه‌یی که خورشید در پشت سر افق ناپدید می‌شود. و در میان دو درخشش آفتاب، یا در میان دو چاشتگاه، یا در میان دو غروبگاه، یک روز کامل قرار دارد که عبارت از 24 ساعت است. این از حساب روز، و اما حساب ماه را هم از حرکت مهتاب دریافت می‌کنیم. به این ترتیب که فاصلهء زمانی میان ظهور مهتاب در یک دوره با ظهور مجددش در دورهء دیگر، بیست و نه و نیم روز است، که این خود تعیین‌کنندهء زمان ماه می‌باشد.

آری؛ هر انسانی می‌تواند با نگاه کردن به خورشید در هر لحظه‌یی از روز، حدس بزند که که در کدام ساعت تقریبی از روز قرار دارد، اما نگاه کردن به خورشید نمی‌تواند مشکل تقویمی روزها را حل کند و این موضوع کار مهتاب است. به طوری که یک نگاه گذرا به مهتاب ما را در حدود تقریبی روزها قرار می‌دهد. و این چنین است که خورشید مأموریت تعیین زمانی ساعات، و ماه مأموریت تعیین زمانی روزها را بر عهده دارند.

اما آنچه که در این بحث از منظر ما مهم است، توجه به این حقیقت می‌باشد که بر اساس نگرش‌های دقیق علمی، تنها تقویم طبیعی زمان، تقویم هجری قمری یعنی «تقویم اسلامی» است. اگر باور ندارید، اینک لحظه یی به تقویم مصنوعی تاریخ که به وسیلهء انسان ساخته شده است تأمل کنید:

انسان متمدن در عصر حاضر تلاش کرد تا برای خویش تقویم زمانی خاصی را وضع کند، از این رو دانشمندان غربی با محاسبه اینکه زمین در ظرف مدت 360 روز و پنج ساعت و 48 دقیقه و 46 ثانیه یک بار بر محور خورشید می چرخد، سال خورشیدی را بر ماه قمری تقسیم نمودند. اما از این عملیه نتیجه مساوی عدد 12 که عدد ماه‌های سال است و اساس حساب زمانی می باشد بدست نیامد. پس آنها ناچار شدند تا بعضی از ماه‌ها را 30 روز و بعضی دیگر را 31 روز قرارداده و از روی اجبار ماه فیبروری را گاهی 28 روز و گاهی 29 روز به شمار آورند. اما علی رغم همه این تلاش‌های قانون‌شکنانه باز هم آنها با دردهای دیگری و از جمله با اختلال در میعاد زمانی حلول سال و اختلال در ایام هفته روبه‌رو گردیدند.

مثلاً اگر شخصی درست در نیمه شب 31 دسامبر در منزلش در نیویورک، رو به روی تلویزیون بنشیند، شاهد خواهد بود که نیویورک لحظه حلول سال نو را جشن گرفته و تلویزیون پخش مراسم تحویل سال را آغاز کرده است، اما وقتی این شخص کانال تلویزیونی شیکاگو را مشاهده کند، می بیند که در همین ساعت معین در شیکاگو از حلول سال جدید هیچ خبری نیست و شیکاگو یک ساعت بعد از آن حلول سال نو را اعلام می کند. و باز همین طور از شیکاگو که به «انفرس» برود، می بیند که تلویزیون «انفرس» درست در ساعت 2 صبحگاه اول جنوری، حلول سال جدید را اعلام می کند و اما سانفرانسیسکو، باز یک ساعت دیرتر و درست در ساعت 3 صبح گاه اول جنوری. و از سانفرانسیسکو که به هاوایی برود، می بیند که حلول سال جدید در آن درست در ساعت پنج و نیم بامداد اعلان شده است.

در نتیجه این وضعیت، مسافر دریا باید هر از چند گاه یک بار، عقربه ساعت خود را جلو و یا عقب ببرد. و گاهی حتی اتفاق می افتد که این مسافر بیچاره، نان شبش را در شامگاه روز چهار شنبه صرف می کند، اما وقتی صبح از خواب برمی خیزد، باز مشاهده می کند که یک بار دیگر روز چهار شنبه از نو آغاز شده است. گویی او در یک هفته دو روز چهارشنبه را از سر گذرانیده است. از ناحیه دیگر، گاهی اتفاق می افتد که این مسافر می رود تا شب روز چهارشنبه را در غرفه خود در همان کشتی بخوابد، اما هنگامی که بیدار می شود، خود را در روز جمعه می یابد و به این ترتیب در هفته او گویا روز پنجشنبه گم شده است!! که این امر به خطوط عرض البلد و اختلاف عنصر زمانی برمی گردد که انسان کوشیده است با دست بردن به آن، برای خود تقویم وضع نماید و در نتیجه، این دخالت بی جا او را بدینسان دچار گمراهی و سرگردانی ساخته است. و در اینجا است که به صحت و دقت عجیب تقویم هجری قمری پی می بریم.

بلی؛ در ماه قمری حساب و کتاب دقیق و بی مانندی حکمفرماست و هم از این رو است که بشر می‌باید حساب و کتاب دقیق سال و ماه، هفته و روز خود را از این نظام زمانی دریافت نماید، در غیر آنچنان می‌شود که خواندیم؛ روزهای مکرر در هفته و هفته‌های بدون روز! ابتدالی که انسان متمدن غرب درگیر آن گردیده است. انسانی که گویی می‌پندارد حتی می‌تواند در سیستم زمان هم دخالت کند. و اینجاست که یک بار دیگر، در برابر اعجاز علمی قرآن کریم سر تواضع و تسلیم فرود می‌آوریم و مشخصاً در پیشگاه آیهء مبارکهء 5 سورهء یونس که می‌گوید:

[هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ]

«اوست خدایی که آفتاب را رخشان و ماه را تبان نمود و سیر و سفر ماه را در منازل معین کرد تا بدین وسیله شمارهء سالها و حساب ایام را (برای امر معاد و نظم معاش خود) بدانید. این ها را خدا جز به حق و مصلحت نظام خلق نیافریده و خداوند آیات خود را برای اهل علم و معرفت به تفصیل بیان می‌فرماید»

انشقاق نجومی قمر

در سال 1610 میلادی، گالیله کشف کرد که سیارهء «زحل» با سه طبقهء دایروی محاط گردیده است که این طبقات دایروی، نوعی کمربند را پیرامون آن تشکیل داده‌اند. یافته‌های بعدی نشان داد که وجود طبقات دایروی به سیارهء زحل منحصر نبوده، بلکه سیارات دیگری نیز وجود دارند که دارای همچو طبقات دایروی شکل می‌باشند. در سال 1750م یک تن از علمای دانش نجومی به نام «رایت» گفت که این حلقات دایروی پیرامون زحل، در واقع عبارت از تعدادی سیارات بی نهایت کوچک اند که بر محور آن می‌چرخند. تا آنکه با اختراع آلات و ابزار پیشرفته‌تر نجومی، علم جدید در این رابطه به یک نظریه قاطع‌تر دست یافت و حجت دانش نجوم «سیر جیمس جینز» در کتاب خود: «ستارگان در سیر و سفرهایشان» با استناد به نظریات علمی «ماکسویل» گفت: «این حلقات دایروی از نقطه نظر علمی شگفت‌ترین اجرام آسمانی می‌باشند. یافته‌های جدید دانش نجومی نشان می‌دهد که این حلقات، قطعاتی کوچک از یک جسم بزرگتری هستند که روزگاری یک قمر عادی کامل الوجود از اعمار زحل بوده است و این قمر رفته رفته به منطقهء خطر زحل داخل گردیده و در

نتیجه پارچه پارچه و قطعه قطعه شده است؛ زیرا این منطقه خطر، محدوده‌یی است که هیچ جسم کوچکتري از زحل وارد آن نمی‌شود مگر اینکه خرد و پارچه گردیده و قطعه قطعه می‌شود. سرگذشت این قمر زحلی نیز درست همانند سرگذشت سیاره بزرگتر دیگری است که در زمانهای بسیار دور گذشته به جوار خورشید به پناه آمده بود، اما خورشید آن را پارچه پارچه ساخته و از آن خانواده فعلی خویش (مجموعه شمسی) را تشکیل داد. همچنین زحل نیز نزدیک‌ترین قمر به خود را به میلیونها قطعه کوچک پارچه پارچه نموده و از این قطعات، حلقات دایروی پیرامون خویش را تشکیل داده است.

جیمس جینز ادامه می‌دهد: «بنابراین، هیچ گریزگاهی از تکرار این وضعیت در قمر ما نیز در آینده‌های دور وجود ندارد، چه شکی نیست که قمر ما اندک اندک به زمین نزدیک و نزدیکتر می‌گردد و این نزدیکی در نهایت به سرحدی خواهد رسید که برای سلامتی قمر بسیار خطرناک است و در این هنگام است که قضای الهی کار خود را می‌کند و آنگاه قمر شق گردیده، پارچه پارچه می‌شود و به این ترتیب، زمین ما از داشتن قمر خود بی‌نصیب می‌گردد. البته زمین در این هنگام همانند زحل از قمر پارچه پارچه شده خود، حلقات دایروی کمر بندمانندی را به دور خویش تشکیل می‌دهد و این حلقات نه فقط نوری همانند نور قمر فعلی را به زمین خواهند فرستاد، بلکه در طول تمام شب‌های سال، زمین ما همانند شب‌های مهتابی 14 و 15 منور خواهد بود».

بحث‌ها و بررسیهای نجومی باز هم در باره این نظریه استمرار یافت و در نهایت این نتیجه به دست آمد که بلی؛ به راستی هم قمر ما اکنون در همان مسیر و مداری قرار ندارد که در هنگام تشکیل مجموعه شمسی در آن قرار داشته است، بلکه از آن هنگام تا اکنون، قمر به زمین بسیار نزدیکتر گردیده است و هر چند این نزدیکی بسیار به کندی پیش می‌رود، اما با توالی زمان، سرانجام قمر به منطقه‌یی وارد خواهد شد که بر نیروی جاذبه‌یی که آن را در فاصله بی‌خطر از زمین قرار داده است، غلبه خواهد کرد. البته نخستین نشانه ورود قمر به منطقه خطر، عبارت خواهد بود از زلزله‌های ویرانگر در داخل قمر که این زلزله‌ها روز به روز با نزدیک شدن بیشتر آن به زمین، شدید و شدیدتر گردیده و شکل هولناکی را به خود خواهد گرفت و در نهایت به شق شدن آن خواهد انجامید.

شایان ذکر است که از نقطه نظر علمی هیچ استبعادی ندارد که پارچه پارچه شدن قمر، بر قوه جاذبه کواکب و اجرام دیگر آسمانی که جاذبه قمر در نگهداشت آنها مؤثر است، نیز

تأثیر منفی به جای گذاشته و نهایتاً موجب اختلال در حالات و حرکات آنها گردد و باز این اختلال در نیروهای جاذبه میان سیارات و کواکب دیگر، می‌تواند به نوبه خود منجر به سقوط آنها به سوی زمین، یا سقوط زمین در خورشید و یا حتی هر احتمال خطرناک و نابودکننده دیگری بشود که هرگز در تصور ما نمی‌گنجد.

پس آیا شق شدن قمر با این کیفیت، خود دلیل نزدیکی قیامت نمی‌باشد؟ و سرانجام آیا این خود گواه حَقانیت قرآن کریم و تفسیر آیه اول سوره قمر نیست که پروردگار متعال در آن می‌فرماید:

[اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ]

«قیامت نزدیک شد و قمر شق گردید»

به راستی کدام کتاب، کدام نظریه علمی و کدام دانشمند توانسته است یک هزار و چهارصد سال قبل، از حقیقت «شق القمر» سخنی به میان آورد؟ آیا قرآن در عین حالی که بی نیاز از گواهی و پشتیبانی علم است با این معجزات علمی خویش، بر یاوه‌های مخالفان و معاندان این دین مبین مهر ابطال نمی‌کوبد؟

≡ ≡ ≡

در اینجا توضیحاً اضافه می‌نمایم که معجزه «شق القمر» به نقلی صحیح الاسناد در بخاری و مسلم و کتابهای دیگر حدیث روایت شده است. از جمله این روایات، یکی هم روایت حضرت عبدالله بن مسعود (رض) است که خود از شهود عینی این حادثه خارق‌العاده بود. اما به رغم صحت این روایات، در باره قضیه شق شدن نجومی قمر که آیه مبارکه آن را به عنوان نشانه نزدیکی قیامت ذکر کرده است، و رویداد شق شدن آن در عهد نبوی، میان دانشمندان و مفسران اسلامی بحث و کنکاش وجود داشته است.

امام رازی در «تفسیر کبیر» خود بر آن است که «شق القمر» در آینده اتفاق خواهد افتاد و ذکر آن به صیغه ماضی، از فنون بلاغی قرآن کریم است که احیاناً حوادث و رویدادهایی را که در آینده به وجود می‌آیند، با فعل ماضی (زمان گذشته) بیان می‌نماید که این به معنی تأکید بیشتر بر وقوع حتمی آن حوادث در آینده است. دلیل این مدعا آنکه تعبیر فوق در قرآن کریم نمونه‌های فراوان دیگری نیز دارد. مثلاً در آیه اول از سوره مبارکه نحل می‌فرماید:

[أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ]

«قیامت آمد و شتابزده آن را جویا مشوید»

که فعل «أتی» با آنکه فعل ماضی (زمان گذشته) است، اما در اینجا مفید معنی استقبال (آینده) می‌باشد.

امام حسن بصری رح نیز به همین عقیده است، چنانکه ابوحیان اندلسی به نقل از وی می‌گوید: «معنی آیهء مبارکه این است که چون قیامت فرا رسد، قمر نیز بعد از نفخهء دوم شق می‌شود».

اما تعداد بیشتری از علما به این عقیده اند که «قمر» در عهد رسالت شق گردیده و این معجزه در برابر اجتماع بزرگی از مسلمانان و مشرکان در منطقهء «منی» در مکه مکرمه رونما شده است. بعضی از مفسران در مقام توفیق میان دو رأی می‌گویند که معجزهء شق القمر در عهد رسالت با تصرف بصری واقع گردید. که امام ابوحامد غزالی و شاه ولی الله دهلوی از این شمارند. این مفسران انشقاق قمر را در عهد رسالت به معنی انشقاق ظاهری یا انقسام نوری دانسته و انشقاق آن در آینده را از نوع انشقاق نجومی که نشانهء برپایی قیامت می‌باشد، تفسیر نموده اند.

لنگرگاه‌های زمین

باز هم در زمین می‌مانیم.

در قرآن کریم این موضوع چندین بار مطرح گردیده است که کوه‌ها به منظور حفظ توازن زمین، در نقش لنگرگاه‌هایی برای آن آفریده شده‌اند. از جمله در آیهء 10 سوره لقمان می‌خوانیم:

[وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ]

«و در روی زمین کوه‌های بزرگ بنهاد تا از اضطراب برهید»

باید گفت که دانش بشری در سیزده قرن گذشته، نسبت به این حقیقت کمترین رهتوشه‌یی نداشته است، اما جغرافیادانان امروز با این حقیقت به خوبی آشنا بوده و آن را تحت عنوان قانون توازن «Isostasy» معرفی نموده اند. لیکن به رغم این، هنوز هم علم جدید نسبت به شناخت کامل رازهای این قانون، مرحلهء ابتدایی شاگردی خویش را پشت سر می‌گذرانند. استاد «انگلن» در این رابطه می‌گوید:

«آنچه ما هم اکنون می‌دانیم، فقط این است که مادهء قرار گرفته بر سطح زمین دارای وزن کمتری است، در حالی که جای مادهء سنگین وزن‌تر را خندق‌های بزرگ خالی گرفته‌اند که اکنون ما آنها را به شکل دریاها می‌بینیم و به این ترتیب است که بلندی و چغری، متقابلاً توانسته‌اند توازن زمین را حفظ نمایند».

دانشمند دیگری از محققان علم جغرافیا می‌گوید: «در دریاها نیز وادی‌هایی مانند وادی‌های موجود در خشکه وجود دارد، با این تفاوت که وادی‌های موجود در دریا از وادی‌های برّی بسیار عمیقتر بوده و وادی‌های بحری از میدان تجربه انسان نیز تا حدی دورتر اند. اما پاره‌یی از مشاهدات نشان‌دهنده وجود مغاره‌هایی بسیار عمیق در دریاها می‌باشد که بعضی از آنها در عمق 35 هزار فوت از سطح بحر قرار گرفته اند و البته این اندازه عمق، از ارتفاع بزرگترین کوه‌های دنیا نیز بیشتر است. پس چه بسا که شما در درون این دریا‌های پهناور، وادی‌هایی را بیابید که مثلاً اگر در یکی از آنها قله «اورست» از سلسله جبال «همالیا» را بگذارند، هنوز هم قسمت فوقانی آن از سطح بحر به مسافت یک مایل ارتفاع خواهد داشت. قابل ذکر است که ارتفاع قله «اورست» 29002 قدم می‌باشد».

«پدیده حیرت‌آورتر این است که این خندق‌های بحری به جای آنکه در مرکز یا قسمت‌های مرکزی دریاها قرار داشته باشند، در نزدیکی سواحل برّی قرار گرفته اند. از این رو چه کسی می‌تواند میزان فشار عظیم و هولناکی را که این مغاره‌های فرورفته در اعماق دریاها به وجود آورده اند، اندازه و یا تخمین نماید؟ بنابراین، معلومات در این رابطه فقط می‌توانند این حقیقت را با کمال روشنی اعلام دارند که نزدیکی میان این وادی‌های دریایی با جزایر و مناطق ساحلی و نیز مناطق آتشفشانی، نشان‌دهنده یک نوع علاقه و ارتباط صریح میان ارتفاع عمودی کوه‌ها و چقرمی عمودی خندق‌های دریایی می‌باشد. این ارتباط یقیناً بیانگر این واقعیت است که توازن زمین براساس بلندیها و پستیهای سطح آن در اجزای مختلفه برّی و بحری تنظیم گردیده است». امری که در حقیقت فرازهای جدیدی از اعجاز علمی آیه 10 سوره لقمان را جلوه گر می‌سازد:

[وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ]
«و در روی زمین کوه‌های بزرگ بنهاد تا از
اضطراب برهید»

روند تکامل زمین

و باز هم در زمین باقی می‌مانیم.

قرآن کریم در آیات 30 و 31 سوره نازعات می‌گوید:

[وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا، أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا
وَمَرْعَاهَا]

«و زمین را بعد از خلقت آسمان بگسترانید و از آن آب و گیاه پدید آورد»
 آیه کریمه فوق، به وضاحت می‌رساند که زمین از آغاز امر خلقت به شکل کنونی خود نبوده، بلکه مدت زمان طولانی بر آن گذشته است که خدای عزوجل آن را در طی این مدت هموار و آماده بهره‌برداری ساخته است.

آیه کریمه به طوری شگفت‌انگیز با جدیدترین اکتشافات علمی تفسیر می‌شود، چه تازه‌ترین ره‌آوردهای علم جدید با این آیه مبارکه انطباق کامل دارند. این ره‌آورد جدید علم، همانا «تئوری دورشدن قاره‌ها از یکدیگر» یا «Theory Of Drifting Contionents» می‌باشد. خلاصه آنچه را که این تئوری مطرح ساخته، عبارت از این است که قاره‌های کره زمین در زمانی از زمانها اجزای به هم چسبیده یکدیگر بوده‌اند و سپس آرام آرام به پارچه‌شدن و دورگردیدن از همدیگر آغاز نموده و به این ترتیب تدریجاً قاره‌های جداگانه‌یی را که دریاها و اقیانوس‌های بزرگ در میان آنها حایل گردیده است، تشکیل داده‌اند. این نظریه برای اولین بار در سال 1915م و درست در هنگامی مطرح گردید که متخصص و کارشناس مشهور علم «طبقات الارض» استاد «فرید واگنر» آلمانی چنین اعلام نمود: «اگر ماتمام قاره‌ها را به همدیگر نزدیک گردانیم، این قاره‌ها طوری با هم متصل و پیوسته می‌گردند که یک پیکر واحد و همسان را تشکیل می‌دهند، بی آنکه در میان آنها کمترین فاصله و یا شکاف ناهمگونی قرارداشته باشد. درست همانگونه که در بازیهای معما گونهء موسوم به «Jigsawpuzzle» رونما می‌گردد».

شواهد و قراین زیاد علمی وجود دارد که به تئوری دانشمند آلمانی فوق الذکر قوت و قطعیت می‌بخشد. از جمله این شواهد وجود کوه‌های همانند و یکسان در سواحل دریا‌های مختلف است، کوه‌های که عمر زمینی آنها نیز یکی می‌باشد. نشانهء دیگر عبارت از وجود حیوانات، نباتات و ماهیهای همانند و هم خانواده در این سواحل دور از همدیگر است. البته همین مشاهدات است که دانشمند مشهور علم نباتات پرفسور «رونالد گود» را وا داشته تا در کتاب «جغرافیای گل‌های نباتی» «Geography Flowering Plants» چنین بگوید: «دانشمندان علم نباتات به اتفاق تئوری را که می‌گوید: بخش‌های مختلفهء زمین روزگاری به یکدیگر پیوسته بوده‌اند، پذیرفته‌اند چه بدون پذیرش این تئوری، تفسیر پدیدهء وجود نباتات همانند در قاره‌های مختلف نیز ناممکن می‌شود».

شواهد علمی فوق به تنهایی کافی بود تا تئوری «پیوستگی قاره‌ها» را قطعی سازد، اما بعد از اکتشافات علم جاذبه فسیلی «Fossil Magnetism» دیگر هیچ جای تردید و درنگی در مورد علمی بودن تئوری فوق الذکر باقی نماند؛ زیرا دانشمندان فوسیل شناس بعد از بررسی فوسیل‌ها و سنگواره‌های مختلف، این توانمندی را پیدا کردند تا موقعیت هر سرزمینی را که در آن اشیا و اجسام به سنگواره‌های فوسیلی تبدیل شده اند، مشخص گردانند. چنانکه بررسیهای علم فوسیل شناسی با قوانین «جاذبیت زمینی» نیز مورد تأیید قرار گرفته است؛ قوانینی که اثبات می‌کند بخش‌ها و قاره‌های مختلف زمین در روزگاران بسیار دور، نه در مکانهای فعلی خود بلکه درست در مکانهایی قرار داشته اند که تئوری «دور شدن قاره‌ها از همدیگر» آنها را مشخص گردانیده است.

پروفسور «بلاکیت» استاد علوم طبیعی در فاکولتهء سلطنتی لندن در این رابطه می‌گوید: «بررسی سنگ‌هایی در کشور هند نشان می‌دهد که این سنگها در حدود هفتاد میلیون سال قبل، در جنوب خط استوا قرار داشته اند. به همین ترتیب، بررسی کوه‌های جنوب افریقا نشان‌دهنده این حقیقت است که قارهء افریقا، سیصد میلیون سال قبل، از قطب جنوب جدا شده است».¹

بلی عزیزان! باید گفت که آیهء (31) سورهء مبارکهء نازعات که محور بحث این حلقهء ماست، در توصیف تطوّر تکاملی زمین، واژهء «دحو» را به کار گرفته است که معنی آن هموار کردن و پراکنده ساختن است. چنانکه اعراب می‌گویند: «دَحَا الْمَطَرُ الْحَصَى - باران سنگریزه‌ها را هموار و پراکنده ساخت». و این البته عین همان مفهوم انگلیسی «Drift» را می‌رساند که در امر تعبیر از تئوری جدید جغرافیایی فوق، به کار گرفته شده است.

بناءً با این توافق تکان‌دهندهء علم جدید با متن آیهء مبارکه، حتی شکاک‌ترین انسانهای روی زمین هم نمی‌توانند به این حقیقت ایمان نیاورند که این کلام معجز بیان، فقط می‌تواند از نزد ذاتی صادر شود که با علم و قدرت لایزال خویش، بر گذشته، حال و آینده به طور یکسان احاطه دارد. سبحانک یارب!

غلاف آبی زمین

¹ در صورت امکان، به نقشه‌های جغرافیایی مراجعه نمایید که دانشمندان جغرافیا بر اساس تئوری «پیوستگی قاره‌ها» تهیه نموده‌اند. این نقشه‌ها مراحل مختلف عمر زمین را از سیصد میلیون سال تا امروز به طور مقایسه‌ی نشان داده‌اند.

تا از سوره «نازعات» بیرون نشده‌ایم، باز هم به سراغ آیات معجز علمی دیگری در این سوره می‌رویم، و این بار هم اگر چه نه در خود زمین، اما در پیرامون آن باقی می‌مانیم. خدای عزوجل در این سوره، داستان آفرینش زمین و آسمان را بیان می‌کند. آیه (30) از این سوره می‌گوید: زمین بعد از آنکه شب و روز در آن به وجود آمد، شکل تقریباً بیضوی را به خود گرفت. آیه (31) می‌گوید: بعد از آن مرحله بود که نخست آب و سپس گیاهان در زمین آفریده شدند:

[أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا]

«از زمین آب و چراگاه‌های آن را بیرون آورد»
سپس بعد از این مرحله بود که کوه‌ها ایجاد گردید، چه در آیه 32 می‌خوانیم:

[وَالْجِبَالِ أَرْسَاهَا]

«سپس کوه‌ها را استوار گردانید»

اکنون ببینیم که نظر علم جدید در این باره چیست؟

در یک نگاه اجمالی ملاحظه می‌کنیم که بررسی‌های دانشمندان پس از سالها عین نتایجی را به همراه آورده که قرآن کریم چهارده قرن قبل آن را مطرح نموده است. علم جدید می‌گوید که زمین بعد از جدا شدن از اصل خود، سرد گردید و بخار آبی که پیرامون آن به وجود آمده بود، کثافت و سنگینی بیشتری پیدا کرد تا آنکه سرانجام از آن بارانها و سیلابها پدیدار گردیدند. بارانها، سبزه‌ها و نباتات را پدید آوردند و سیلابهای ویرانگر نیز، وادیها و دره‌ها را ایجاد نمودند؛ عملیه‌ی که خود منجر به پدید آمدن کوه‌ها گردید. در این تطوّر سنگهای زیادی نیز ذوب شدند که تل‌ها و تپه‌ها را به وجود آوردند و سرانجام با پدید آمدن آب، زمینه پیدایش حیات در روی زمین مساعد گردید.

ملاحظه می‌کنیم که اکتشافات علم در این زمینه، گام به گام در راستای مفاهیم قرآن به پیش می‌رود.

≡ ≡ ≡

پیشینیان تصور می‌کردند که آب فقط در چشمه‌سارها، جویبارها و نباتات موجود است و مواد سخت و جامد فاقد آب اند بناءً هرگز ممکن نیست که این مواد محتوی آب باشند. ولی تجربیات آزمایشگاهی نشان داد که در هر چیز، نسبت معینی از رطوبت موجود است که این نسبت در سبزیجات و نباتات تا 95٪ و در مواد جامد و سخت تا حدود یک درصد در حال نوسان می‌باشد. اما آیا تجربیات آزمایشگاهی، همان تفسیر عینی آیه مبارکه 74 سوره بقره و آیه 18 سوره مؤمنون نمی‌باشد؟

در آیه نخست می‌خوانیم:

[وَإِنَّ مِنْ الْجِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ]

«و از برخی سنگ‌ها آب نهرها می‌جوشد و نیز از بعضی دیگر که بشکافند آب بیرون می‌آید»
این آیه هزار و چهار صد سال قبل از تجربیات علمی بشر، اثبات کرده است که در هر چیز و حتی در سنگ هم نسبت معینی از آب وجود دارد، چرا که از نظر قرآن، خدای متعال آب را در همه زمین اسکان داده است. چنانکه در آیه 18 سوره مؤمنون می‌گوید:

[وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ]

«و ما برای زنده‌گی شما آب را از آسمان به قدر معین به زمین نازل و (در اندرون زمین) مسکن دادیم و محققاً در نابود ساختن آب هم تواناییم». همانگونه که از مفهوم آیه مبارکه پیداست، این آب نازل گردانیده شده از آسمان، به نسبت و مقدار معینی می‌باشد.

≡ ≡ ≡

از این امر که بگذریم، عملیه آماده‌سازی آب برای بهره‌گیری انسان و زنده‌جانهای دیگر از آب مطرح می‌شود، که این عملیه نیز نظام دقیق و فرایند پیچیده‌یی را داراست. قرآن کریم در آیه 43 سوره نور می‌فرماید:

[أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ]

«آیا ندیدی که خداوند از هر طرف ابر را می‌راند تا به هم می‌پیوندند باز آنها را انبوه و متراکم می‌گرداند آنگاه می‌بینی که قطرات باران از میان ابر فرو می‌ریزد و نیز از کوه‌های آسمان تگرگ فرو می‌باراند»

قرآن در این آیه مبارکه و آیاتی دیگر، روش بهره‌گیری انسان و زنده‌جانهای دیگر را از آب، وابسته به جریان تبخیر دورانی آن به وسیله خورشید و سپس تشکیل آن به صورت کتله‌های ابری کوه مانند در طبقات جوی می‌داند؛ چه از آنجا که آب دریاها و اقیانوس‌ها نمکین است و نوشیدن آن برای بسیاری از زنده‌جانها - که نباتات هم در زمره آنها می‌باشند -

مضرّ و بلکه مهلک تمام می‌شود و از سوی دیگر، اگر این آب از نمک عاری باشد، در اندک مدتی متعفن و فاسد گردیده و با تعفن و فساد خود، عرصه را بر امراض و آفات چنان فراخ می‌گرداند که زمینه ادامه حیات در دریا و خشکه برچیده می‌شود، پس بنابراین خدای عزوجلّ خورشید را مأموریت داده است تا این آبها را به مقدار معینی تبخیر نموده و در تصفیه‌خانه‌های طبقات بالای جو، یعنی در کتله‌های وسیع ابر جا به جا گرداند و باز در مواقع معین، آن را با کیفیتی شیرین و گوارا برای استفاده انسان، حیوان و نبات، مجدداً به زمین برگرداند. این ابرهای متراکمی که آب از آنها فرود می‌آید، به گونه‌ی ارتفاع می‌گیرند که در جهه حرارت قاعده زیرین ابر با درجه حرارت در ارتفاع آن کاملاً متفاوت است و از آنجا که هر چه بالاتر برویم، دمای هوا نیز پایین تر می‌آید، پس هر چه کتله ابر بالاتر برود، قطرات آب در آن نیز بیشتر تجمع می‌کند تا بدانجا که کتله‌های تشکیل شده ابر در سطوح فوقانی جو، کاملاً شکل کوه‌ها را به خود می‌گیرند، کوه‌هایی که قاعده آنها رو به زمین و قله آنها رو به آسمان است. و هر کس سوار طیاره شده و در ارتفاع بلندتر از ابرها پرواز کرده باشد، ابرها را به صورت کوه‌هایی عظیم مشاهده می‌نماید، به همین دلیل است که تعبیر به کار گرفته شده برای این ابرها در آیه مبارکه، یعنی تعبیر «کوه‌های آسمان» خود تعبیر معجزانه‌ی است.

خوب؛ اکنون در این نکته دقت کنید که بشر چه وقت به کشف عملیه تصفیه آب دریاها در ابرها قادر گردید و قرآن در چه عصری آن را با چنین دقتی توصیف نمود؟ قطعاً پاسخ دادن به همین یک سؤال، هر شکاکی را به ایمان به این کتاب الهی واداشته و بر ایمان هر مؤمنی نیز می‌افزاید.

و اما آیه 18 سوره مؤمنون حامل معجزه‌ی دیگری از معجزات علمی قرآن کریم نیز هست، و آن عبارت از طرح قاعده امکان «گریز آب از جو زمین» می‌باشد؛ چگونه؟ دقت کنید:

ما می‌دانیم که فرود آمدن قطرات باران به زمین به نیروی جاذبه زمین برمی‌گردد که این نیرو، قوی تر از سرعت جزئیات آب برای فرار از کمر بند جاذبه زمین است. تحقیقات علمی نشان می‌دهد که سرعت لازمه برای فرار بخار آب از حوزه نیروی جاذبه زمین، 11 کیلومتر در ثانیه است. اما اگر به سیاره «زهره» برویم که این سیاره اندکی کوچکتر از زمین می‌باشد، می‌بینیم که سرعت لازمه برای فرار بخار آب از ساحه نیروی جاذبه زهره، در حدود 7 تا 10 کیلومتر در ثانیه، یعنی کمتر از سرعت لازمه فرار بخار آب از حوزه جاذبه زمین می‌باشد. به

همین دلیل است که می‌بینیم بخار آب موجود در جو پیرامونی زهره، کمتر از بخار آب موجود در جو پیرامونی زمین می‌باشد. و اگر باز کمی فراتر از آن به سیاره مریخ برویم که از سیاره زهره کوچک‌تر است، می‌بینیم که سرعت لازمه فوق‌الذکر به 5 کیلومتر در ثانیه تقلیل می‌یابد. هم از این رو غلاف آبی مریخ کمتر از غلاف آبی زهره است. و اما اگر باز از مریخ به عطارد برویم، مشاهده می‌کنیم که نظر به کوچکی بیشتر حجم آنکه در کل به اندازه (1 بر 3) حصه زمین بیش نیست، سرعت لازمه برای فرار بخار آب از آن باز هم کمتر شده و به حدود 3/5 کیلومتر در ثانیه تقلیل می‌یابد. و همین مقدار سرعت در واقع سبب شده است تا تمام گازهای تشکیل‌دهنده بخار آب در پیرامون عطارد، از جو آن به خارج گریخته و در نتیجه عطارد را کاملاً از غلاف آبی بی‌بهره گردانند. بدیهی است که وضع در همه سیارگان و کواکب کوچکتر از عطارد نیز به همین منوال است. بنابراین ممکن است که اگر روزی سرعت گریز جزئیات آب از قوه جاذبه زمین بیشتر شود، آب از دورادور زمین نیز فرار نماید، و این همان حقیقتی است که آیه مبارکه 18 سوره مؤمنون به آن اشاره نموده است:

[وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّا فِي الْأَرْضِ
وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ] «و آب را به اندازه
معین از آسمان نازل کردیم و سپس آن را در زمین
اسکان دادیم، و محققاً که بر بردن آب از «فضای»
زمین نیز قادر و تواناییم»

ملاحظه نمودیم که بر اساس تحقیقات علمی فوق‌الذکر، امکان گریز آب از جو زمین وجود دارد، که این امر البته به مشیت پروردگار بزرگ وابسته می‌باشد.

آهن و منافع آن

بی‌شک کشف و بهره‌گیری از آهن، یکی از بزرگترین رخدادهای زندگی و تاریخ بشر بوده است، چه با این رویداد عصر جدیدی بر روی زمین آغاز گردید. البته آهن از صبحگاه تاریخ زمین نیز در آن وجود داشته است، اما چون استخراج و ذوب آن نیاز به وسایل پیشرفته و نیز حرارت شدیدی دارد، پس فقط انسان عصر جدید توانست با به کارگیری روش‌های نو، به استخراج انبوه آن موفق گردد.

«گوسرودهارتمان» در کتاب «جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم» می‌گوید: «زمین‌های پوشیده از جنگل‌های باتلاقی به تدریج تبدیل به ذغال گردید و آب اشباع شده با کربن در

طبقات زمین رسوب کرد و همراه با خود همه ذرات آهنی را که بر سر راه آن بود گرفت و همچنان به سرازیری خویش به سوی طبقات زیرین ادامه داد تا سرانجام در خالیکاه‌های میانی صخره‌های بزرگ جا به جا گردید. به این ترتیب، آهن در طول قرن‌ها در گریبان صخره‌ها پنهان ماند، بدون آنکه انسان از وجود آن آگاهی داشته باشد.

در واقع این آهنی که سوره 57 قرآن کریم یعنی سوره «حدید» به اسم آن مسمی گردیده است، جایگاه و منزلت بزرگ و اهمیت فراوان خود را در دگرگون ساختن چهره زندگی مادی انسان، مرهون بیان قرآن است که صدها سال قبل از آنکه انسان به اهمیت شایان آن متوجه گردد، در رابطه با آن چنین گفت:

[وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ]
 «و ما آهن را فرود آوردیم که در آن نیرویی سخت شدید و منافع بسیار برای مردم هست»
 بلی؛ بشر تا قرن هژدهم، یعنی دوازده قرن بعد از نزول قرآن کریم، قدر و قیمت واقعی عنصر آهن را نمی‌شناخت و این صنعت در منتهای ضعف خود قرار داشت اما ناگهان انظار جهانیان به سوی این ماده جلب گردید و دانشمندان برای کشف آسان‌ترین شیوه‌ها جهت استخراج آن، با یکدیگر به مسابقه پرداختند و رفته رفته «آهن» به عصری اطلاق گردید که ترقی و تکنولوژی و تمدن از مشخصات و امتیازات برجسته آن است.

و چنین است که قرن‌ها بعد از آنکه قرآن، آهن را به عنوان یک عنصر بسیار مهم در زندگی انسان معرفی می‌کند، بشر به کشف این راز موفق گردیده و به عمق اهمیت آن پی می‌برد و می‌داند که فواید و منافع آهن بیشتر از آن است که بشود برای آن حدّ و مرز مشخصی را تعیین نمود.

در مقام تفسیر علمی آیه کریمه فوق، بی‌مناسبت نیست که بدانیم، دانشمندان علوم جدید هنوز هم که هنوز است به کشف‌های جدید کاربرد آهن در شئون مختلفه زندگی انسان می‌پردازند که برای روشن شدن مقداری از عظمت این عنصر، چند سطری را از باب مشت نمونه خروار، بیان می‌نمایم.

یکی از نکات بسیار مهم در ترکیب آهن، خواص هندسی آن می‌باشد که این خواص در سایر فلزات معدنی کمتر وجود دارد. از جمله اینکه آهن با وصف آنکه از بقیه عناصری که به خواص آن نزدیک اند، سبک‌وزن‌تر است، اما مطلقاً قوی‌ترین ماده معدنی برای ایجاد نیرو و فشار می‌باشد. دو خاصیت مهم دیگری که در آهن وجود دارد و در دیگر مواد اصلاً موجود

نیست، یکی میزان حرارتی است که آهن با آن تغییر حالت می‌دهد. این میزان معادل میزان حرارتی است که مواد ساختمانی و از جمله بتون با آن درجهء حرارت آمادهء بهره‌گیری می‌شود. در واقع همین خاصیت است که آهن را به عنوان شایسته‌ترین ماده برای ساختمانسازی مطرح می‌کند، چه اگر همچو سایر مواد معدنی، معدل حرارت آن با معدل حرارتی بتون اختلاف می‌داشت، ساختمانها در اندك مدتی درهم فرو می‌ریختند؛ از آن رو که تمدد و انبساط مواد از طرف روز، و انکماش آنها در شب که وابسته به جریان تبادل گرما و سرما می‌باشد، خود به خود زمینهء این ویرانی را آماده می‌ساخت، چه قطعاً اختلاف در درجه انبساط و انقباض میان آهن و بتون می‌توانست به فوریت میان دیوارها با سقف خانه‌ها، شکاف‌های بزرگ و خطرناکی را ایجاد نماید. اما وجود حالت واحد و همساز انقباضی و انبساطی میان آهن و بتون سبب می‌شود که انبساط و انقباض آنها تحت تأثیر حرارت و برودت، در یک حالت هماهنگ و واحدی انجام گرفته و در نتیجه ساختمانها بتوانند، با وصف تغییرات کیفی که معلول تغییرات و دمای هوا و قوانین خاص آن می‌باشد، مصونیت خود را حفظ نمایند و هم از این رو است که آسمانخراش‌ها و ساختمانهای بزرگ و عظیم را با بتون مسلح به آهن بنا می‌کنند؛ زیرا این ترکیب، از هر ترکیب دیگری و از جمله ترکیب سنگ و سیمان و بلکه از هر دو، مستحکم‌تر و نیرومندتر می‌باشد.

دومین خاصیت آهن، خاصیت مغناطیسی آن است که به سهولت می‌تواند در فن هندسهء الکتریکی به کار گرفته شود، و از این طریق است که ایجاد ابزارهای برقی و ماشینهای مولد برق و تکنولوژی وابسته به آن، ممکن و آسان گردیده است.

از آن گذشته، مقادیر و کمیت‌های بسیار عظیم آهن در زمین ما وجود دارد، چه آهن از جملهء معادنی به شمار می‌رود که تا کنون جز مقادیر اندکی از آن استخراج نگردیده است. چنانکه خبرها به طور منظم اکتشاف معادن جدید آهن را به ما اعلام می‌کنند. به علاوه هزینهء استخراج آهن نیز از باقی فلزات کمتر می‌باشد. همانگونه که از ترکیبات آهن خام، بسیاری از انواع مختلفهء فلزات دیگر از قبیل فولاد و غیره به دست می‌آید که هر کدام عرصهء بهره‌گیری خاص خود را دارا می‌باشند.

در نتیجه می‌توان گفت که آهن امروزه به عنوان پایه و اهرم اساسی صنعت و تمدن جدید بشری که عرصه‌های مختلف زندگی بشر به آن متکی است، و در جنگ و صلح، در سازندگی و

ویرانگری حرف اول را می‌زند، مطرح می‌باشد و بی شک این یکی از شواهد زنده حقانیت قرآن کریم است که فرمود: «بی شک در آه‌ن برای مردم منافع عظیمی است».

خواب، برون فگنی موقت روح است

از دیرزمانی است که بررسیهای علم، برای یافتن علت ظاهری خواب آغاز گردیده است. خواب چیست و تفسیر آنچه که در خواب رونما می‌شود چه می‌باشد؟ سؤالی است که علم جدید از بیان پاسخ روشن برای آن ناتوان بوده است.

در آغاز امر، اسباب و عللی که پدید آورنده خواب اند، با تفسیرهای گونه‌گون، اما نادرست علمی رو به رو گردید. عده‌یی از دانشمندان خواب را تمایل نیرومند انسان خسته برای استراحت تعبیر نمودند. اما این تفسیر به این دلیل ابطال شد که تنها انسانهای خسته و کوفته نیستند که خواب می‌شوند بلکه همه انسانها، چه آنها که درگیر کارهای شاقه و پرزحمت اند، و چه آنها که در بستر ناز و نعمت افتاده‌اند، نیاز شدیدی به خواب داشته و در ساعاتی معین می‌خوابند. بنابراین هیچ یک از آسودگی جسمی و راحت روانی نمی‌توانند نیاز به خواب را در این انسان مستریح و مرفه برطرف گردانند.

دکتر «هریوارد کارنگتون» عضو جمعیت بررسیهای روحی می‌گوید:

«پژوهشگران در گذشته نظریات متعددی را پیرامون تفسیر پدیده خواب ارائه کرده اند، اما همه این نظریات به این علت رد شد که حتی یکی از آنها هم برای این پرسش پاسخی واقعی ارائه کرده نتوانست. مثلاً یکی از این نظریات تحت عنوان «تعاملات کیمیاوی» مطرح شده و می‌کوشد تا خواب را معلول وجود مواد سمی در داخل جسم وانمود سازد و بگوید: جسم انسان در خلال ساعات بیداری مواد سمی تولید می‌کند که خواب این مواد سمی را دفع می‌نماید. یا نظریه دیگری که خواب را معلول حالات پیچیده دوران خون مغز انسان می‌داند. یا آنانی که می‌گویند خواب معلول وجود غده‌های مخصوصی در بدن است. یا کسانی که خواب را نتیجه رخوت عضلات می‌دانند. که در واقع هیچ کدام این نظریات نتوانست تفسیر علمی دقیقی را برای این پدیده ارائه نماید. تا آنکه علم سرانجام اعتراف کرد که پدیده خواب، تفسیر مادی روشنی ندارد بلکه خواب برون فگنی موقت روح است و روح در خلال ساعات خواب، به طور موقت از جسم خارج می‌شود».

دانشمندان، این یافته جدید علم را پیروزی می‌دانند که پیروزی دیگری را به دنبال خویش می‌کشد چرا که با این تفسیر، رؤیاهایی که انسان در خواب می‌بیند و این رؤیاها بعد از بیداری به

مدتی کوتاه و یا طولانی تحقق هم پیدا می کنند، نیز تفسیر می شود. دانشمندان بعد از آزمایش های بسیار به این نتیجه رسیدند که اغلب آنچه را که انسان در خواب می بیند؛ اعم از آنکه دیدنیهای وی از مکانهای معینی باشد یا از انسانهایی معین، چنانچه در بیداری نیز برای اولین بار آن رؤیاها را ببیند، فوراً آنها را می شناسد. دانشمندان از این تطابق دقیق مشاهدات انسان در حالات خواب و بیداری، شگفت زده شده اند.

از نخستین کسانی که بر وجود این حقیقت دلیل ارائه کرد، دکتور «هدسون تتل» بود. او در کتاب «اسرار روحی» خود می گوید: «یکی از دلایلی که اثبات می کند روح در هنگام خواب از بدن خارج می شود و به سیاحت می پردازد، آزمایشی است که بر روی یکی از خانمها انجام گرفت؛ این خانم که کور مادرزاد بود، پدیده های زیادی را در خواب می دید و به روشنی و دقت عجیبی آنها را تعریف و توصیف می کرد. چون این خانم وفات یافت، بلافاصله بعد از فوت جسمش را بالای میز تشریح بردند و با تشریح دقیق جسم، مشخص گردید که اعصاب بینایی وی از اول مرده بوده و او اساساً از وجود اعصاب بصری محروم بوده است».

اما علم در زمانی که قرآن کریم این حقیقت را در آیه 42 سوره زمر بیان می نمود، کجا بود که سال های متمادی را به دنبال کشف این حقیقت علمی در وادیهای گمان و خیال و آزمایش حیران و سرگردان نمی ماند!

بیایم این معجزه علمی قرآن کریم را که در آیه 42 سوره زمر آمده است، با هم مرور

نمایم:

﴿اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾

«خداوند تعالی در وقت مرگ ارواح را قبض

می نماید و آن کس که نمرده است، قبض می کند روح آن را در وقت خواب. پس نگاه می دارد آن را که حکم مرگ کرده است بر آن. و رها می کند آن دیگر را تا وقت معین، بی شک در این حقیقت نشانه های روشنی است برای کسانی که تفکر کنند»

ملاحظه می کنیم که قرآن کریم به روشنی و صراحت تمام، خواب را با مرگ همانند شمرده است؛ یعنی همان خروج روح از بدن که در مرگ به طور دایم و در خواب به طور موقت رونما می شود. بنابراین علمای شریعت با تکیه بر آیات و احادیث، خواب را «موت اصغر» می دانند و بی آنکه از جدال علمی دانشمندان علوم جدید در رابطه با این پدیده به طور شاید و

باید آگاه باشند همه بر این عقیده اند که خواب در واقع مرگ صغری است چه روح انسان در مدت خواب از بدن خارج گردیده و به سیر و سیاحت روحانی خویش می‌پردازد.

≡ ≡ ≡

باز هم در موضوع «خواب»، قرآن کریم نخستین کتابی است که از منافع خواب از طرف

روز یاد نموده است؛ چنانکه در آیه 23 سوره روم می‌خوانیم:

[وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ]

«و از نشانه‌های قدرت پروردگار، خواب شماست در شب و روز»

در سنت نبوی که شارح قرآن کریم است نیز ملاحظه می‌کنیم که به خواب چاشتگاه

«قیلوله» توصیه شده است.

اما این امر که آیا خواب از طرف روز، دارای منافع و فوایدی است یا خیر؟ از نظر علم بشری مورد تردید بود تا آنکه اخیراً علم به راز منافع عظیم خواب روزانه پی برد و دانشمندان عرصه طب به اتفاق نظر اعلام کردند که: خوابهای لحظه‌یی و کوتاه مدت روزانه، نه فقط خستگی و کوفتگی بدن را برطرف می‌سازد، بلکه فشار خون را نیز در حدود 15 - 30 ملی متر پایین آورده و از فشار مضاعف بر قلب نیر می‌کاهد و به آن آرامش و توان مجدد می‌دهد. چنانکه به مشاهده و تجربه این امر نیز به اثبات رسیده است که خواب قبل یا بعد از پرداختن به یک کار بدنی یا فکری، در تجدید نشاط و طراوت جسم و فکر و سلامتی عمومی بدن سخت مؤثر و کارساز است.

از آقای «م - دیو» عضو یکی از دوره‌های سنای امریکا و سخنران مشهور آن پرسیدند که چگونه می‌تواند چندین شب به طور متوالی سخنرانی نموده و در عین حال به کار خسته‌کن روزانه خویش نیز ادامه دهد؟ او در پاسخ گفت: «من بانکی از خواب دارم که هیچ‌چک بیداری را از آن نمی‌کشم، مگر اینکه در همان روز واپس سهم خواب را به آن واریز می‌کنم. بنابراین پشتوانه‌ام در این بانک همیشه پا بر جاست». مدیر تربیت بدنی دانشگاه «بیل» به شاگردانش یک نصیحت همیشگی دارد و آن این است که «یک لحظه خواب سبک را در نیم روز هرگز فراموش نکنید».

«دیل کارنگی» نیز، در کتاب «با نگرانی وداع و زندگی را آغاز کن» می‌گوید: «جان د. روکلفر» توانست دو عدد قیاسی را در یکدیگر ضرب نماید: اول اینکه بزرگترین سرمایه جهان را در زمان خویش به دست آورد، و دوم اینکه تا سن 92 سالگی زندگی کند. اما شما باید بدانید که چگونه او توانست به این موفقیت دست یابد؟ در رابطه با طول عمر او باید گفت: شاید

دلیل نخست آن عامل وراثت باشد، ولی به طور قطع دلیل دوم آن عادت نیم ساعت خواب بعد از ظهر روزانه وی بود که هر روز در دفتر کارش برای مدت کمی به استراحت می پرداخت.

و بدین گونه است که اعجاز آیه مبارکه 23 سوره روم در روشنایی علم جدید مبرهن می گردد.

جن زده گی یا مساس روحی

توجه و اهتمام بشر به حفظ و حراست حیاتش، قضیه یی است که در ذهن و روان هر انسان برای خود جای خاصی را باز کرده است و حتی انسان اولیه نیز از این سودا، آسوده خاطر نبوده است. به کارگیری مغاره ها و دخمه ها توسط انسان اولیه، تنها به جهت حمایت و حراست حیاتش در برابر آفت های طبیعی و آسیب حیوانات درنده بود. سپس در عصرهای بعدی، انسان متطور از این حد پا فراتر نهاده، تلاش و توجه خویش را فقط به دفع آفات معطوف نساخت بلکه برای پاسداری از سلامتی خویش، با امراض نیز به پیکار برخاست.

علامه «جورج سارتون» در کتاب «تاریخ علم» می گوید: «در هر تمدنی از تمدنها اولین تطور در علم طب رونما می شود؛ زیرا نیاز به طب، هم عام و همگانی و هم بسیار شدید است به نحوی که هیچگاه نمی توان از آن غفلت کرد. گیاهان و حبه های دارویی، در عصر ما قبل تاریخ شناخته شده بودند اما شواهد زیاد غیر قابل انکاری بر امر نیز وجود دارد که یک نوع عملیات شجاعانه جراحی را در ما قبل تاریخ به ثبت می رساند؛ زیرا در مجموعه های به دست آمده فوسیلی آثار جراحی به مشاهده رسیده است».

اما نکته بسیار مهم که مورد بحث ما نیز می باشد، کشف این واقعیت است که در قدیمی ترین آثار طبّی تاریخ، برای معالجه مرض شیطاین «جن زدگی» جای مخصوصی باز شده است. به طور مثال، قدیمی ترین و هم مشهورترین کتاب طبّی تاریخ که به دست ما رسیده است، کتاب «ایبرز» است که حدود 2000 سال قبل از میلاد نوشته شده. طول آن (20/23) متر و عرض آن (30) سانتی متر و مشتمل بر (877) نسخه طبّی است که (12) نسخه آن به مرض «مساس روحی شیطاین» اختصاص یافته است.

بعد از این دوره، «فیثاغورث» فیلسوف یونانی (580 - 510 ق م) می آید و سپس «بقراط» که به نام پدر طب معروف گردیده. و باز «جالینوس»، «اریستوتل»، «یلاتو»، «هیروفیلیس» و «ایراستوتس»... و همه اینان به وجود امراض ناشناخته در انسان قایل اند که این امراض را به سحر یا قداست وابسته دانسته و حتی مرض «صرع» را به نام مرض مقدس یاد کرده اند. بعد از

اینان نیز تفکر «امراض شیاطین» رواج پیدا کرد تا بدانجا که مرتاضان و متعبدان آلمانی همچون «وامر» و «اسیرتجر» ادعا کردند که 72 سرلشکر شیاطین را به قتل رسانده و (7045926) شیطان عادی را نیز نابود کرده‌اند.

از سوی دیگر نظریات متعددی در ارتباط به بعضی از بیماریهایی که اعراض آنها با اعراض امراض عضوی شناخته شده منطبق نیست ارائه گردید و سپس با پیشرفت‌های علم طب، کشف بیماریهای روانی که ریشه آنها در درون روان انسان است نیز ممکن گردید. البته این امراض، علاوه بر امراض عصبی است که در نتیجه بیماری عارض بر دستگاه عصبی انسان رونما می‌شوند و نیز علاوه بر امراض عقلی است که به علت ناراحتی عقلی پدید می‌آیند. گفتنی است با تمام پیشرفت‌های عظیمی که در عصر حاضر بشر در میدان طبابت به آن دست یافته است، باز هم علم طب با بیماریهای ناشناخته و پیچیده‌ی رو به رو می‌شود که ظاهراً هیچگونه اعراض و علایم عضوی نداشته و اگر هم در مواردی اعراضی مشابه اعراض امراض عضوی را از خود بروز می‌دهند، اما با آزمایشهای لابراتواری مشخص می‌گردد که در واقع عامل این بیماریها چیزهای مجهول دیگری است. از قبیل سردردهایی که هیچگونه علت خاصی برای آن پیدا نکرده‌اند و امثال آن.

اما علم طب اخیراً به نتایج قاطعی در باره این گونه امراض دست یافته و نام «مساس روحی» را بر آن نهاده است و آن عبارت از تهاجم یک روح نا پیدا بر یک انسان است که مسبب امراض عقلی، یا عصبی، یا عضوی برای وی می‌شود و این روح مهاجم گاهی انسان را به ارتکاب جرایم علیه دیگران یا علیه خودش واداشته و جز آنچه که اسباب تباهی وی است، چیز دیگری را به وی القا نمی‌کند.

دکتور «کارنگتون» سایکولوژیست معروف، در کتاب «پدیده‌های جدید روح» می‌گوید: «حالت مساس روحی امروزه یک حالت واقعی است که علم دیگر نمی‌تواند آن را نادیده انگارد؛ زیرا صدها و بلکه هزاران تن هم اکنون به آن مبتلا می‌باشند». دکتور «وبستر» متخصص بخش عقلی جامعه اطباء امریکا نیز می‌گوید: «من از دیرزمانی است که ارواح مبتلا به جنون را می‌بینم، بلکه حتی بعضی اوقات از این ارواح چیزهایی را هم می‌شنوم. اما من در ارتباط با آن دیوانگانی که در باره‌شان می‌گویند: هیچ امیدی به هوشیاری آنان نیست؛ بر این باورم که غالباً یک روح مهاجم سرکش و قوی، سلطهء جابرانهء خود را بر آنان قایم نموده است». دکتور «هاسیلوب» در تعریف «مساس روحی» می‌گوید: «مساس روحی یا جن‌زدگی تاثیر خارق العاده

بی است که یک شخص آگاه خارجی بر عقل و جسم یک شخص حساس وارد می‌کند». اما دکتور «ویکلانه» عقیده دارد که که : «چنانچه حالات مساس روحی مورد معالجه قرار گیرد، بدون تردید نیمی از بیماران بستری شده در شفاخانه‌های عقلی و عصبی، شفاخانه‌ها را ترک خواهند کرد».

با کشف بیماری «مساس روحی» یا جن زده‌گی، یافتن راه‌های درمان آن نیز از نظر علم جدید ممکن گردید که برای آن نام «درمان روحی» را اطلاق کردند. و هرچند معالجه روحی در مجامع علمی هنوز هم گامها و مراحل ابتدایی خود را پشت سر می‌گذارد، اما روش‌های این معالجه بیشتر از حد انتظار علمای طب، در حال پیشرفت و توسعه است و در دانشگاه‌های بزرگ برای آن مضامین و کرسیهای ویژه‌ی مدّ نظر قرار داده شده است و از آن جمله در دانشگاه «اکسفورد» و «کمبریج». همزمان در تمام کشورهای دنیا، معاینه‌خانه‌های درمان روحی باز گردیده، کتب، نشرات، روزنامه‌ها و مجلات خاصی نیز در این عرصه فعالیت می‌نمایند. همچنان دکتوران و پروفسران معروف جهانی که دنیا به توانایی و شایستگی علمی آنان اعتراف دارد، به این نوع درمان فراخوانده‌اند. از آن جمله دکتور «الکسیس کاریل» برنده جایزه نوبل در جراحی که می‌گوید: «گاهی بعضی از فعالیت‌ها و جهش‌های روحی، تعدیلات و تحولات مشخص وظیفوی و تشریحی را در بافت‌ها و اعصاب جسم با همدیگر ایجاد می‌نمایند که این فعالیت‌ها، حقیقت بعضی از ارتباطات هنوز ناشناخته در زنجیره عملیات سایکولوژی و عضوی را نمودار می‌سازند. و جود این ارتباطات، اهمیت ملموس آزمایش‌ها و پژوهش‌های روحی را که هنوز هم دانشمندان علوم صحت و همچنین مریبان و جامعه‌شناسان به آن بی‌اعتنا هستند، به اثبات می‌رساند. در حالی که این پژوهش‌ها می‌تواند دنیای جدیدی را به روی انسان بگشاید».

دکتور «ادوین فریدریک پاور» استاد امراض عصبی در دانشگاه‌های امریکا که مؤلف چندین کتاب در باره «درمان روحی» است می‌گوید: «دانشمندان علوم مادی طبیعتاً از این امر بخشوده بودند که به وجود هر گونه نیروی معالج خارج از حوزه وسایل سنتی طبی تسلیم شوند و یا تأثیر گذاری و تأثیر پذیری شخصیتی و روحی را بپذیرند. اما عدم باورمندی دانشمندان فوق‌الذکر به این حقیقت، نمی‌تواند صحت هزاران مواردی را ابطال نماید که درمان روحی در آنها به طور قطع به اثبات رسیده است».

همه این حالات و موارد، درمان به وسیله روح غیر مرئی را که قدرت آن مافوق بشری است گواهی می‌دهند تا جایی که اخیراً این مشاهدات حتی شکاک‌ترین دانشمندان علوم مادی

را نیز، به امکان وجود نیروی معالج خارج از جسم که هیچگونه رابطه‌ی شناخته شده‌ی با هیچگونه عملیه‌ی طبی و یا عقلی ندارد، قانع و معترف ساخته است.

بنابراین، علم جدید فقط در همین اواخر به بیماری‌ی که بر آن نام «مسّاس روحی» را گذاشته اند، معترف و متوجّه گردیده است، در حالی که قرآن کریم چهارده قرن قبل در آیه‌ی 275 سوره بقره می‌گوید:

[الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ
الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ]

«آن کسانی که رباخوار اند، در روز قیامت برنخیزند جز به مانند آنانی که در اثر مسّاس و وسوسه‌ی شیطان دیوانه شده اند»

آری؛ چهارده قرن است که مؤمنان به این دین مبین، به بیماریهای جنون‌زدگی معترف بوده و از طریق دم و دعا و التجا به آیات شفابخش قرآن کریم، به درمان آنها می‌پردازند و شعار همه‌ی مؤمنان در همه‌ی امراض جسمی و روحی‌ی که به سراغ آنان می‌آید، توسّل به دعا قبل از توسل به دواست و ما در این زمینه کتابها و مؤلفات مستقل و فراوانی داریم که مورد استفاده‌ی خواص و عوام مسلمین قرار دارد.

از علم حرکت یا دینامیک

جهان تا قبل از سال 1664م از علم «دینامیک» که به نام علم «حرکت» هم نامیده می‌شود، هیچ چیز نمی‌دانست و در این سال بود که «نیوتن» با مشاهده‌ی سقوط یک سیب از درخت مجاورش بر روی زمین، متوجّه این حقیقت گردید. البته آنچه او را در این امر به تأمل و تفکر واداشت نفس سقوط سیب نبود بلکه تأمل در عاملی بود که منجر به سقوط سیب از درخت و یا سقوط یک شیء دیگر از یک نقطه‌ی بالا به نقطه‌ی پایین می‌گردد. در این دوران بود که «نیوتن» با پژوهشهای پیوسته‌ی خود سعی کرد به این پرسش که جاذبه‌ی زمین برای اجسام چه حدّ و مرزی خواهد داشت، پاسخ روشنی بیابد. او غرق در این اندیشه نیز گردید که آیا زمین مهتاب را هم به سوی خود می‌کشاند؟ و اگر چنین باشد، آیا این عملیه دارای حساب و کتاب دقیقی است یا خیر؟. «نیوتن» سرگرم این بررسیها گردید تا سرانجام به قوانین اساسی و مهمی در علم «حرکت» و خصوصاً حرکت اجسام، اوزان و عکس‌العمل‌های آنها دست یافت.

در اوایل قرن بیستم، «انشتین» دانشمند دیگر این علم ظهور کرد و پاره‌ی از تعدیلات را بر تئوریهای «نیوتن» وارد ساخته و از عصاره‌ی این نظریات، تئوری «نسبیت» را استخراج کرد. تئوری که دانشمندان آن را سرآغاز عصر جدیدی در تطوّر فکر فلسفی نیز می‌دانند.

تئوری «نسبیت» انشتین تا حد زیادی، یک تئوری پیچیده‌ی است که برای اثبات خود نظریات و معادلات ریاضی را به کار می‌گیرد. به هر حال از نتایج این تئوری یکی هم این است که حوادث و رویدادهایی که در یک مکان واحد روی می‌دهند، می‌توانند به کسی که مقیم این مکان است، به طور بسیار ساده‌ی این امکان را بدهند که او این حوادث را در جدول ترتیب زمانی زمانهای گذشته، حال و آینده قرار بدهد. اما اگر این حوادث در مکانهای متعدد دور از یکدیگر رونما شوند، چسان می‌توانیم به ترتیب و تعاقب زمانی آنها حکم کنیم؟

مثلاً اگر دانشمندی خسوف ماه را در ساعت یازده مشاهده نماید، معنی آن این است که ماه در این ساعت معین خسوف نکرده، بلکه قبل از مدتی که نور در مسیر رسیدن از کره ماه به زمین، آن مدت را سپری کرده، خسوف کرده است. در عین حال اگر فرض کنیم که دانشمند دیگری خسوف ماه را از سیاره دیگری غیر از سیاره ما زیر ترصد خویش دارد، بدون شک این دانشمند، پدیده خسوف ماه را در لحظه متفاوت دیگری خواهد دید؛ لحظه‌ی که بالخطات مشاهده دانشمند روی زمین به اندازه تفاوت دوری میان آن سیاره و مهتاب و دوری میان زمین و مهتاب، تفاوت و اختلاف زمانی دارد، چه روشن است که زمان میان سیاره ماه و زمین و سیاره مثلاً مریخ و زمین، زمان واحد و یکسانی نیست. پس به این ترتیب روشن می‌شود که زمان «مطلق» اصلاً وجود خارجی ندارد، بلکه زمان یک پدیده «نسبی» است.

همین طور می‌توانیم بگوییم که تعیین مسافت و فاصله میان دو نقطه معین بر روی زمین، ممکن است یک حقیقت مطلق باشد که برای ساکنان زمین اتفاق نظر پیرامون آن ساده تلقی شود، اما اگر به فاصله میان دو سیاره دیگری که هر کدام از آنها میلیونها مایل از یکدیگر دور اند فکر کنیم، آیا می‌توانیم بگوییم که معنی دوری میان آن دو سیاره دقیقاً چیست؟ آیا می‌توانیم فرض کنیم که ساکنان زمین و یک سیاره دیگر، بر مقدار زمانی فاصله میان آن دو سیاره با هم اتفاق نظر خواهند داشت؟ قطعاً خیر! پس بنابراین عناصر «زمان»، «کته» و «مسافت» همه اشیایی اند نسبی و اگر واضح تر بگوییم می‌توانیم فاصله میان هرات و کابل را مثال بزنیم. اگر یکنفر این فاصله را با موتر برود، شاید در شرایط عادی آن را در عرض ده ساعت یا بیشتر از آن بپیماید، ولی اگر در کنار آن شخص دیگری به پیمودن این فاصله با اسب عادت داشته باشد و یک ماه و دو ماه را در این سفر پیموده باشد، از شنیدن سفر ده ساعته مسافر دیگر تعجب خواهد کرد و خواهد گفت چه قدر این موتر سریع السیر است؟! اما شخص سومی را در نظر گیرید که این فاصله را همیشه با طیاره پیموده است، پس اگر به او بگوییم که پیمودن این فاصله

با موتر ده ساعت وقت را در بر می گیرد، بدون تردید خواهد گفت که این موتر چه قدر بطی السیر و کند رفتار است؟! به این ترتیب فاصله یی را که یک انسان سریع می پندارد، انسان دیگری در عین زمان آن را کند می شمارد. دلیل این امر چیزی غیر از این نیست که هر کدام از این سه مسافر فاصله ها را به سرعت معینه یی که در ذهن شان به آن خو کرده اند، نسبت داده اند. حتی ما بعضی از اوقات احساس می کنیم که وقت به کندی سپری می شود. باز در اوقاتی دیگر شاید احساس کنیم که زمان به سرعت می گذرد؛ این نیست مگر به تبع حالت های عینی که ما در دو وضعیت فوق داریم. در واقع همین حالتهاست که از نظر ما بر پدیده زمان تأثیر می گذارد.

اما به طور قطع قرآن کریم اولین کتابی است که اساس «نسبیت» را مطرح کرده است؛ جایی که در آیه 5 سوره سجده می گوید:

[يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ]
 «خداوند امر عالم را (به نظام احسن و اکمل) از آسمان تا زمین تدبیر می کند، سپس روزی که به (حساب و نسبت به شما بندگان) مقدارش هزار سال است، باز (ارواح) را به سوی خود بالا می برد»
 و نیز در آیه 4 سوره معارج می گوید:

[تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ]
 «فرشتگان و جبریل به سوی عرش خدا بالا روند، در روزی که مدت آن پنجاه هزار سال است»
 و در آیه 17 سوره مزمل می گوید:

[فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا]
 «پس اگر کافر شوید، باز چه گونه از عذاب حق نجات یابید در روزی که کودک را پیر می سازد»
 و در آیه 47 سوره حج می گوید:

[وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ]
 «همانا يك روز (در قیامت) نزد خدا چون هزار سال به حساب شماست»

به روشنی ملاحظه می کنیم که قرآن کریم بر اصل «نسبیت زمان» تأکید نهاده است.

هرچند نمی‌توان گفت که آنچه تا کنون علم در میدان «نسبیت» به آن دسترسی پیدا نموده است، به طور مطلق عین تفسیر آیات مبارکه فوق می‌باشد اما ره آورد علم در این زمینه، یقیناً در راستای تفسیر آیات قرآنی است.

«انشتین» نیز در نتیجه گیریهای خود به عین نتایجی رسیده که قرآن کریم مطرح نموده است. او عقیده دارد که «زمان» دارای حقیقت منفرد و مستقلى نیست بلکه زمان از خواص ماده می‌باشد. بر اساس نظریه انشتین، کائنات دارای چهار بُعد است که او این بُعد چهارم، یعنی «زمان» را به سه بُعد قبلى «طول، عرض و ارتفاع» می‌افزاید؛ زیرا فضای دارای ابعاد سه گانه چیزی است که ما در لحظه معینی وجود آن را تصور می‌نماییم ولی هرچند در این لحظه معین، «زمان» شامل این مجموعه نمی‌شود، اما چون این لحظات توالی و تعاقب پیدا کنند و به لحظه قبلى اضافه شوند در اینجا است که هر لحظه دارای فضای جدیدی می‌گردد که باز به نوبه خود دارای ابعاد سه گانه خاص خودش می‌باشد. و از همین جاست که بُعد چهارمی به وجود می‌آید که این بعد چهارم، عامل «زمان» است. انشتین می‌گوید: که پی‌درپی آمدن حوادث از نقطه نظر زمانی مورد اتفاق نیست و یک مسأله اختلافی می‌باشد. مثلاً جنگ ناپلئون در سال 1914 قبل از جنگ آن در سال 1929 واقع شده است، اما این ترتیب زمانی تنها نسبت به ساکنان زمین معنی دار است و شاید نسبت به غیر ساکنان زمین، قضیه کاملاً برعکس باشد. بنابراین دیدگاه، کائنات (مکانی - زمانی) مجموعه آن چیزهایی است که بوده، هست و وجود آن استمرار خواهد داشت. این کائنات، شبیه ترین چیز به کتاب و یا لوحی است که در آن حوادث گذشته و هم حوادث آینده تدوین شده باشد. پس نقش «زمان» در این میان نقشی مستقل و منفرد نیست.

مظاهر اعجاز در اثبات علمی تئوری معاد

انشتین در روشنایی ثبوت این حقیقت که هر سخن، هر حرکت و هر گونه فعالیت در امواج فضا برای همیشه به ثبت می‌رسد، از تدوین حوادث بر لوحه کائنات سخن گفته است. اما آیا این مقوله انشتین می‌تواند به پایه آن حقیقتی برسد که قرآن کریم هزار و چهار صد سال قبل از آن در این رابطه مطرح نموده است؟

قرآن کریم به طور قاطع می‌گوید که هر انسان دارای سجل «پرونده» خاصی می‌باشد که اعمال آن در آن سجل به ثبت می‌رسد و او خود این سجل را در روز قیامت به دست خواهد گرفت و آن را خواهد خواند. این همان متن آیات 13 و 14 از سوره اسراء است:

[وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا، أَفْرَأَ كِتَابَكَ كَفَى
بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا]

«ما مقدرات و نتیجهء اعمال نيك و بد هر انسان را طوق گردن او ساختيم و روز قيامت كتاب اعمال او را بيرون آوريم، در حالي كه آن نامه چنان باز باشد كه همه اوراق آن را به يك بار ملاحظه نمايد. بخوان نامهء اعمال خود را، امروز نفست بر خودت براي حسابگري بسنده و كافي است»
همچنين آيهء 49 سورهء كهف مي گويد:

[وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ
وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً
وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا
يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا]

«و در آن روز كتاب اعمال نيك و بد خلق را پيش نهند و اهل عصيان را از آنچه در نامهء اعمال آنهاست هراسان بيني در حالي كه با خود گویند:
واي بر ما! اين چه گونه كتابي است كه اعمال كوچك و بزرگ ما را سر مويي فرو نگذاشته جز آنكه همه را در شمار آورده است. و از آن كتاب، همه اعمال خود را حاضر بينند و خداوند به هيچ كس ستم نخواهد كرد»

شايد اين مقدمه فتح باب خوبي باشد براي اينكه اصل اثبات علمي تئوري معاد در قرآن را كه وارد حوزهء علوم جديد گرديده است و يكي از مباحثي است كه جلوه هاي نويني از اعجاز علمي قرآن كريم را به نمايش مي گذارد، در اینجا باز نماييم:

1- از لاشعور انسان:

ايمان به «آخرت» و محاسبهء اعمال دنيوي انسان در دنياي ديگر، يكي از اعتقادات حقهء ديني مي باشد. در گذشته اين اعتقاد براي اثبات عقلي و علمي خويش، بيشتر به حوزهء استدلال كلامي و فلسفي متكي بود اما هم اكنون، علوم تجربی و دانشهای نوین نیز به میدان آمده اند تا بر حقانيت و ثبوت اين اعتقاد، گواهد بدهند.

آري؛ علوم جديد به میدان آمده اند تا بگویند كه تمام ابعاد وجود انسان، يعني «نیت، سخن، و عمل» وی، همه به طور همیشه و بی هیچ درنگی، محفوظ و مسجل باقي می ماند و از نظر علمي اين امر ممكن است كه تمام سخنان يا افعال انسان، در هر زمان و شرايطی، مجدداً

بازگردانی و ارائه کردند یعنی درست همان چیزی که قرآن کریم در مقام ارائه اصل اعتقادی جهان «آخرت» مطرح می‌کند.

اینک برای روشن تر شدن این قضیه، به مستندات از علم جدید مراجعه نموده و ابتدا از «نیت» و افکار انسان آغاز می‌کنیم.

انسان؛ هر انسانی، در معرض هجوم افکار، نیت‌ها و تخیلات فراوانی قرار دارد. افکار و تخیلاتی که چه بسا آنها را بسیار زود به دست فراموشی می‌سپاریم و گمان می‌کنیم که برای همیشه به پایان رسیده‌اند و دیگر در حوزه اندیشه و تفکر ما وجود ندارند. اما این خود ما هستیم که پس از مدت زمانی اندک یا طولانی، مجدداً آن افکار فراموش شده را یا در خواب می‌بینیم و یا هم در حالت‌های خاصی، چون حالت «جنون» یا «هستریا» از آنها سخن می‌گوییم، بی آنکه چیزی از آنچه را که گفته‌ایم، درک نماییم. این وقایع به طور قطع به اثبات می‌رسانند که عقل یا حافظه، تمام آن چیزی نیست که در حوزه شعور و احساس ما وارده شده است، بلکه در اینجا حقایق و ابعاد دیگری نیز وجود دارند که ما آنها را درک نمی‌کنیم اما آنها دارای حقیقت مستقل و کیان وجودی خاص خود می‌باشند.

تجارب علمی نشان داده است که تمام افکار و خاطرات ذهنی ما به شکل کامل خود حفظ و نگه داری می‌شوند و ما هرگز و برای ابد، قادر به محو و نابودسازی آنها نیستیم. این تجارب همچنان به اثبات رسانده‌اند که شخصیت انسانی فقط به چیزی که ما آن را «شعور» می‌نامیم، منحصر نیست بلکه در اینجا بخشهای دیگری از شخصیت انسانی نیز وجود دارد که در ورای شعور ما باقی می‌ماند که «فروید» روانشناس معروف امریکایی این بخش‌های پنهان از شخصیت انسانی را «ماتحت الشعور» یا «لاشعور» نامیده است.

بلی؛ بخش‌های پنهانی شخصیت ما یا همان «لاشعور» جنبه بزرگ و حتی بزرگتر شخصیت ما را می‌سازند که اگر بخواهیم بزرگی آن را با ارائه مثالی روشن سازیم باید بگوییم که شخصیت انسان شبیه کوهی است که در عمق اوقیانوس قرار داشته و هشت قسمت آن زیر آب، و فقط یک قسمت از آن در بیرون آب و در معرض دید ما می‌باشد. تمام ابعاد پیدای شخصیت ما در همین یک قسمت تمثیل می‌شوند، در حالی که هشت قسمت پنهان در اعماق آب، همان «تحت الشعور» ما است که همه افکار و نیت‌های ما در آن ثبت و نگه داری می‌شود.

«فروید» در کنفرانس سی و یکم خود می‌گوید:

«بی شک قوانین منطق، بلکه حتی اصول اضداد نیز نمی‌توانند جلو کار «لاشعور» یا «ID» را بگیرند، پس افکار و آرزوهای متناقض پهلوی به پهلوی یکدیگر در لاشعور وجود دارند بی آنکه یکی از این افکار بتواند نقیض خود را از میان بردارد. هیچ چیز در لاشعور موجود نیست که بتوان آن را نشانه‌یی برای رد این متناقضات به حساب آورد. حقیقت این است که ما متحیر می‌شویم آنگاه که مشاهده می‌کنیم پدیده «لاشعور» رأی فلاسفه ما را که به انجام یافتن تمام افعال عقلی شعوری ما در زمان معینی قایل اند ابطال می‌کند. من می‌خواهم بگویم که برخلاف نظر آنان هیچ چیز در لاشعور موجود نیست که با فکر زمانی انطباق داشته باشد و هیچ رمز و علامتی در لاشعور برای گذشت و جریان زمان وجود ندارد. و این یک حقیقت حیرت‌آور است. فلاسفه ما کوشش نکرده‌اند که در مورد یک حقیقت بیندیشند و آن این است که گذشت زمان هیچ تغییری را در عمل ذهنی ما ایجاد نمی‌کند و افکار و انگیزه‌های حبس‌شده در لاشعور ما، هرگز و بی هیچ تردیدی از آن بیرون نمی‌شوند و حتی تأملات خیالی که در لاشعور ما دفن گردیده‌اند، در واقعیت امر ازلی بوده پس از گذشت ده‌ها سال چنان محفوظ و مصون باقی می‌مانند که گویی همین دیروز رونما گردیده باشند».

البته آنچه فروید در این رابطه می‌گوید، امروزه عموماً مورد اتفاق نظر دانشمندان علم روانشناسی نیز می‌باشد. معنی تئوری فوق‌الذکر این است که هر آنچه از خیر و شر که بر خاطر انسان می‌گذرد و بی‌درنگ بر صفحه لاشعور وی نقش می‌شود برای ابد از بین نمی‌رود و تغییر زمان و دگرگونی حوادث در آن هیچگونه تأثیری نمی‌گذارد. در عین حال و از سوی دیگر، این عملیه به رغم اراده انسانی انجام می‌گیرد. یعنی اینکه انسان چه بخواهد و چه نخواهد، چه خوش باشد و چه نباشد، لاشعور تمام افکار، نیت‌ها و تخیلات ذهنی وی را ثبت می‌نماید.

لیکن «فروید» و دانشمندان دیگر مادیی همچون او، هرگز نتوانسته‌اند اسباب و عللی را که در پشت سر این عملیه پنهان گردیده‌اند، درک نمایند. «فروید» و امثال وی نمی‌دانند که عملیه فوق‌الذکر، یعنی ثبت اتوماتیکی وقایع در لاشعور، چه خدمتی به کارگاه هستی می‌نماید؟ و از همین جاست که می‌بینیم، «فروید» از مشاهده تجربی این عملیه سخت متحیر گردیده و فلاسفه را در این میدان به تفکر و تأمل فرا خوانده است!

اما اگر پاسخ به این سؤال برای فروید و دیگرانی که اعتقادات منظم دینی ندارند مشکل باشد که یقیناً چنین است، برای فلاسفه و دانشمندان مسلمان و حتی مؤمنانی که بهره‌چندانی

هم از علم و دانش نداشته باشند، پاسخ چنین پرسشهایی بسیار ساده است. چه ایمان به «تئوری آخرت» این سؤالات را از قبل برای آنها حل کرده است. بنابراین اگر ما واقعیت ثبت افکار در لاشعور را به نظریه «آخرت» پیوند بزنیم، به سرعت می‌توانیم به حقیقت آن دست یابیم.

تئوری ثبت در لاشعور، با تمام صراحت بر امکان وجود سَجَلِ کامل و جامعی از اعمال و نیات انسان تأکید می‌گذارد. سَجَل و سوانحی که او خود در زمان آغاز زندگی اخروی خویش، آن را خواهد خواند و بر تمام اعمال و افکار شعوری و لاشعوری خود گواه و شاهد خواهد بود. اکنون در روشنایی بحثی که گذشت، شما را دعوت می‌کنیم به تأمل در آیه مبارکه 16

سوره «ق» که پروردگار متعال در آن می‌فرماید:

[وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ]

«و به تحقیق که ما انسان را آفریدیم و می‌دانیم آنچه نفسش به او وسوسه می‌نماید (لاشعور) و ما نزدیک‌تریم به او از رگ گردن»

2- موضوع گفتار:

می‌رسیم به موضوع گفتار انسان.

قرآن کریم در آیه 18 سوره «ق» در ارتباط با ثبت گفتار انسان و مراقبت داریم از آن

می‌گوید:

[مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ]

«انسان هیچ سخنی را تلفظ نمی‌نماید مگر اینکه بر آن ناظر و رقیبی گماشته است»

عقیده «آخرت» می‌گوید که انسان از تمام «اقوال» خویش مورد سؤال قرار می‌گیرد و هر سخنی که از زبان وی بیرون شود، خواه سخنی نیک باشد یا بد، آن را در راه ایفای رسالت حق به کار گرفته باشد، یا در ابلاغ رسالت شیطان، تمام این گفته‌ها در یک سَجَلِ کاملی نگه‌داری شده و سپس در آخرت در پیشگاه محکمه الهی ارائه می‌گردد.

حالا باید دید که علم جدید در این باره چه موقفی دارد؟

در یک نگاه، ملاحظه می‌کنیم که علم جدید آمده است تا بازتابگر این اعجاز علمی قرآن کریم باشد؛ زیرا ثبت دائمی امواج صوتی در فضا، امروزه قطعاً مورد پذیرش همگان است و دانش نوین در این باره هیچ شک و شبهه‌ی ندارد که هر انسان، به مجرد اینکه زبانش را برای سخن گفتن به حرکت در آورد، بی‌درنگ به دنبال این حرکت، امواجی را در هوا نیز به اهتزاز

در می آورد. درست همانند اینکه ما در برکه آب ایستاده و ساکن، قطعه سنگی را پرتاب کنیم، ملاحظه خواهیم کرد که در آن برکه امواج ایجاد می شود. یا اگر زنگ برقی را در اندرون شیشه یی قرار دهید که در آن شیشه از همه اطراف محکم بسته باشد و سپس بر کلید آن زنگ برقی فشار دهید، قطعاً زنگ به صدا در می آید اما با آنکه شما در نزدیکی آن زنگ هم قرار دارید، صدای آن را نمی شنوید؛ زیرا زنگ برقی در آن هنگام، امواج صدا را به بیرون نمی فرستد بلکه آن امواج در درون شیشه محبوس باقی مانده اند. این امواج صوتی در شرایط عادی به طبله گوش ما برخورد نموده و طبله گوش هم به طور اتومات، آن را به مغز می فرستد و در نهایت جریانی به نام «شنود» به وجود می آید.

قطعاً به ثبوت رسیده است که این امواج صوتی، به همان کیفیت اصلی خود برای ابد در «اثر» یا فضا باقی می مانند و شنیدن دوباره آنها ممکن است. اما با وجود آنکه همه امواج صوتی یی که از زبان هر انسانی در روی زمین صادر گردد، از اولین تا آخرین انسان، برای ابد در فضا حرکت می کنند و وجود دارند لیکن علم جدید تا هنوز به ضبط مجدد آنها قادر نگردیده است. البته این یک حقیقت پذیرفته شده علمی است که دانشمندان پس از آنکه از بُعد نظری، به امکان ایجاد دستگاهی برای دریافت صداهای زمانهای گذشته اذعان نمودند، دیگر به این میدان خاص اهتمام و توجه چندانی نشان ندادند و گر نه همانطور که رادیو، صداهای مختلفی را که ایستگاههای مختلفه رادیویی دنیا پخش می کنند، در دسترس قوه شنوایی ما قرار می دهد، شنیدن صداهای گذشتگان نیز بعید از امکان نبوده و نیست. اضافه باید کرد که آنچه علم امروزه در این صدد با آن رو به روست، دریافت صداهای قدیمیان نبوده، بلکه در حال حاضر مشکل اساسی در برابر علم، یافتن راهی برای فرق گذاشتن میان صداهای بی شمار گذشتگان است که چه گونه می توان میان میلیاردها سال و بلیاردها صدا فرق نهاد؟

بیشک اختراع رادیو ما را به آستانه حل این قضیه نیز نزدیک کرده است؛ زیرا هم اکنون در دنیا هزاران ایستگاه رادیویی وجود دارند که برنامه های زیادی را در طول شبانه روز پخش می کنند و امواج این برنامه ها با سرعت (186000) مایل در ثانیه فضا را می پیمایند. پس جداً معقول بود اگر ما با باز نمودن پیچ رادیو مخلوطی از صداهای درهم و برهم را می شنیدیم و از هیچ کدام آنها هم سر در نمی آوردیم. اما چنین هرج و مرجی از آن رو رونما نگردیده است که ایستگاههای رادیویی دنیا برنامه های خود را با طول موج های معین مختلف می فرستند. بعضی از این ایستگاه ها روی طول موج های بلند، بعضی روی طول موج های متوسط و بعضی روی امواج

کوتاه برنامه پخش می کنند و چنین است که فرستنده های رادیویی با بهره گیری از این طول موج های مختلف، امکان آن را به ما داده اند که عقربهء رادیو را به جای مطلوب آن بچرخانیم و صدای مطلوب را هم دریافت کنیم.

اما دانشمندان تا کنون به اختراع ابزاری که بتواند صداهای قدما را از یکدیگر تفکیک کند، موفق نگردیده اند و اگر چنین نبود ما تا به حال تاریخ هر عصر را با صداهای مردم خود آن عصر و زمان شنیده بودیم. بنا بر این، اگر بشر به اختراع آلهء مربوطه موفق گردد، امکان شنیدن صداهای قدما در آینده به اثبات می رسد. به همین دلیل است که عقیدهء «آخرت» هم بعید از قیاس نیست که می گوید: تمام سخنان انسان در طول زندگی وی به ثبت می رسد و او حساب آنچه را که گفته است، در روز آخرت باز پس خواهد داد.

شاید قیاس آنچه که بر سر دکتور مصدق صدراعظم اسبق متوفای ایران آمد، قیاس بسیار بعید و به اصطلاح اهل منطق «قیاس مع الفارق» باشد، اما بی مناسبت نیست اگر در اینجا آن را ذکر کنیم.

در سال 1953 دکتور مصدق زندانی بود و پولیس در اتاقش ضبط الصوت خودکاری را جاسازی کرده بود. بناءً تمام آنچه را که مصدق در اتاقش با دوستان محرمش گفته بود به ثبت رسیده بود و در روز محاکمه، تمام نوارهای سخنانش به محکمه ارائه گردید تا شاهدی علیه او از زبان خودش باشد. این و امثال آن از وقایع می تواند نمونه آن چیزی باشد که در روز آخرت رونما می گردد.

بی شک بحث و مناقشه ما پیرامون این قضیه، وجود فرشتگان «کرام الکاتبین» یا به تعبیر دیگر، وجود «ضبط کنندگان» غیر مرئی را نفی نمی کند که بر صفحهء فضا و یا هر کیفیت غیبی دیگری، تمام بیانات و مکالمات ما را ضبط و ثبت می کنند. چنانکه اثبات امکان علمی آخرت با ابزارهای حسی قابل درک وارد شده در حوزه علم، لزوماً به معنی انجام محاسبهء آخرت به عین طریقه و عین وسایل نیست. لذا مقصود نهایی این بحث ها، به هیچ وجه تلاش در جهت انطباق آیات قرآن با دست آوردهای علمی جدید به هر قیمت ممکن نمی باشد، بلکه هدف نهایی این بحث ها، نزدیک ساختن اعتقادات الهی به حوزه اندیشه انسان با بهره گیری از ابزارهای حسی، اکتشافات علمی و نهایتاً اثبات اعجاز علمی قرآن کریم از موضع باورهای مروجهء معاصر می باشد و بس.

3- قضیه اعمال انسان:

گفتیم که بر اساس عقیده جهان «آخرت»، انسان در دنیای دیگر از هر سه بعد وجود خویش: «پندار، گفتار و کردار» مورد محاسبه قرار می‌گیرد. اعجاز قرآن کریم در رابطه با امکان علمی محاسبه از «پندار و گفتار» را در حلقات قبل مرور کردیم و اکنون می‌رسیم به «محاسبه کردار» انسان در قرآن و اثبات امکان آن از نظر «علم جدید».

قرآن کریم در آیه 31 سوره فصلت می‌گوید:

[وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقْنَا
اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ]

«و آنها به اعضای بدن خود گویند، چگونه بر اعمال ما شهادت دادید و آن اعضا جواب گویند، خدایی که همه موجودات را به نطق آورد، ما را نیز گویا گردانید»

و در آیه 65 سوره یس می‌گوید:

[الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ
أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ]

«امروز بر دهان کافران مهر خموشی نهیم و دست‌های‌شان با ما سخن می‌گویند و پاهای‌شان به آنچه کرده‌اند گواهی دهند»

و در آیه 24 سوره نور می‌گوید:

[يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا
كَانُوا يَعْمَلُونَ]

«و باید بترسند از روزی که زبان و دست‌ها و پاهای‌شان بر اعمال آنان گواهی می‌دهند» البته تا قبل از اختراع کمرهء تصویربرداری؛ امکان اینکه اعضای دیگر بدن انسان - به جز زبان آن - بتوانند اعمال و حرکات انسان را کاملاً ضبط نمایند، از حوزهء درک و تصور انسان مادی گرا بیرون بود. با اختراع کمرهء تصویربرداری بود که انسان یک گام بسیار بلند به سوی درک و فهم آیات مبارکهء فوق‌الذکر به جلو برداشت.

اما یک بخش مهم از قضیه، همچنان از نظر علمی نیازمند تفسیر بیشتر باقی ماند؛ و آن اینکه اعمال و حرکات انسان همیشه زیر مراقبت دوربینهای تصویربرداری نیست پس چگونه ممکن است که تمام اعمال آشکار و نهان وی، ضبط و نگهداری شوند؟

با آنکه هیچ گاه نمی توان ادعا کرد که اکتشافات علمی می توانند تفسیر تطبیقی کاملی برای آیات قرآن کریم باشند اما این اکتشافات به گونه اعجاب آور و تکان دهنده یی این سؤال را نیز حل کرده اند.

بلی؛ آخرین ره آوردهای علم جدید با تمام قوت تأکید می نماید که تمام اعمال و حرکات ما - چه در روشنائی انجام بگیرند و چه در تاریکی، انفراداً صادر گردیده باشند، یا دسته جمعی - همه این اعمال و حرکات به طور مصوّر در فضا موجود اند و در هر لحظه ممکن است که این تصاویر جمع آوری شوند. بدانسان که می توان تمام اعمال خیر و شرّ انسان را در طول زندگی اش بر پردهء تلویزیون مشاهده کرد.

بررسیهای علمی اخیر ثابت ساخته اند که از همه چیز و در همه جا، در تاریکی و روشنائی و در حالت سکون یا تحرک، یک نوع امواج حرارتی همیشگی صادر می شود که این امواج «حرارتی» اشکال و اطوار را با تمام ابعاد آنها منعکس می سازند؛ درست همانند صدا که انعکاس کاملی از امواجی است که زبان آنها را به حرکت وا می دارد. عجیب تر اینکه هم اکنون آلات و ابزار دقیقی برای تصویربرداری از امواج حرارتی که از هر موجودی صادر می شود، اختراع گردیده است و همین ابزار و آلات، تصاویر فنوگرافی کاملی را از تمام موجوداتی که از آنها امواج حرارتی خارج می شود، به دست داده می توانند.

مثلاً در نظر بگیرید که شما هم اکنون در دفتر کار خود، مشغول نوشتن گزارشی هستید و یک ساعت بعد از آن دفتر بیرون می شوید. اما شما باید بدانید که امواج حرارتی که از وجود شما در اثنای کار در دفترتان صادر گردیده است، برای همیشه در فضا باقی می ماند و به دست آوردن یک فیلم کامل از یک جلسه یک ساعته شما در آن دفتر به وسیله این آله در هر زمانی ممکن است. با این قید که آلات و ابزار فعلی، فقط تا چند ساعت بعد از بیرون شدن شما از دفتر می توانند تصاویر حرارتی خارج شده از وجود شما در آن دفتر را ثبت نمایند، اما این ابزارها نظر به ضعفی که دارند، از امواج قدیمی تر تصویربرداری کرده نمی توانند لیکن قطعاً اختراع آلات قویتر در این رابطه ممکن است.

قابل ذکر است که در این ابزار اختراع شده جهت تصویربرداری از امواج حرارتی، از اشعه یی استفاده می شود که آن را «اشعهء انفراد» می نامند. یکی از خواص اشعه فوق الذکر این است که در تاریکی و روشنائی به طور یکسان فیلمبرداری کرده می توانند، که هم اکنون دانشمندان در امریکا و انگلستان از این آله در کارهای تحقیقاتی خویش بهره برداری می نمایند.

به طور مثال روزنامه «ریدرز دایجست» در این باره خبری را منتشر ساخت که در آن آمده است:

«در یکی از شب‌ها طیاره ناشناخته‌یی در آسمان نیویورک ظاهر گردید که دانشمندان به وسیله این ابزار، امواج حرارتی صادرشده از آن در فضای نیویورک را عکس‌برداری نمودند و این امر توانست نوعیت آن هواپیما را آشکار سازد». این ابزار را به نام «ایوپروگراف» یا آله «تصویربردار حرارت» می‌نامند.

جریده «هندوستان تایمز» به مناسبت این اختراع، تفسیری نوشته است که در آن آمده است: «ما به برکت این اختراع خواهیم توانست در آینده تاریخ مان را بر پرده سینما مشاهده کنیم و بسیار ممکن است که این عملیه، به اکتشافات عجیب و غریبی منجر گردد که دیدگاه و افکار ما را در باه تاریخ، از ریشه عوض نماید».

دانشمند جهان اسلام علامه «وحیدالدین خان» در این باره می‌گوید:

من از اختراع این آله کاملاً شگفت‌زده شده‌ام؛ زیرا معنای اختراع فوق این است که زندگی هر یک از ما در پرده عالم آنگونه تصویربرداری می‌شود که ابزارهای اتوماتیکی سریع، تمام تحرکات هنرمندان سینما را ثبت تصویری می‌نمایند. پس شما باید بدانید که اگر بر روی فقری سیلی می‌زنید، یا باری را از دوش مسافر غریبی برمی‌دارید و یا به هر کار خیر یا شر دیگری مشغول می‌شوید تمامی تحرکات شما بر پرده هستی ثبت می‌شود، به نحوی که شما هرگز نمی‌توانید جلو این تصویربرداری را گرفته یا از دید همیشه بیدار این دوربین الهی فرار نمایید و چه در تاریکی قرارداشته باشید، چه در روشنایی، زندگی شما کاملاً همانند یک سناریویی است که در استودیو فیلم‌برداری ضبط می‌شود و سپس به بینندگان سینما یا تلویزیون در زمان و مکانی بسیار دورتر از زمان و مکان ثبت سناریو نشان داده می‌شود، اما شما وقتی فیلمهای سینمایی را می‌بینید، گمان می‌کنید که گویا خود نیز در حادثه حاضر بوده‌اید. و چنین است وضعیت حیات و حرکات هر انسان و ردویدادهالی که او در متن آنها به سر می‌برد. چه تردیدی نیست که در روز قیامت فیلم کاملی از زندگی هر یک از ما و شما در برابر دیدگان ما قرار داده خواهد شد و در آن روز همه فریاد خواهیم کشید که:

[يَا وَيْلَتْنَا مَا لِي هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا]

«ای وای بر ما این چگونه کتابی است که هیچ کار کوچک و بزرگی را رو نگذاشته است، مگر آنکه آن را در شمار و حساب آورده است» [کهف/49]

و چنین است که اعتقادات حقّه الهی، همراه و هنگام با پیشرفت‌ها و انکشافات علمی بشر بیش از پیش مبرهن می‌گردند و علم با تمام توان می‌آید تا در راستای تفسیر قرآن کریم و اثبات حقانیت این دین مبین عمل نماید.

سحر رنگها

«گران‌ت‌آلن» که از بزرگان دانش «روانشناسی» است، می‌گوید: «در طبیعت احساس ما، عاملی نیرومندتر یا متنوع‌تر از آنچه که احساس به رنگ‌های مختلف می‌تواند در ما ایجاد نماید، وجود ندارد».

اما «هوارد کچام» که او نیز دانشمندی به نام در این عرصه است، می‌گوید: «بدون تردید تاثیر رنگ در احساس انسان ریشه‌دار و عمیق است. در این رابطه آزمایشهایی انجام گرفته است که ده‌ها سال پیوسته ادامه داشته و خواه ما بفهمیم، خواه نفهمیم، رنگ در عملکردهای مثبت و منفی ما و در احساس ما به گرمی یا سردی، یا شادی و غم، بلکه حتی در شخصیت و نحوه نگرش ما به زندگی تاثیر گذار است».

بررسیها و پژوهش‌های زیادی بالای «رنگ» و تأثیرات آن انجام گرفته و با درهم آمیختن بعضی از رنگ‌ها با بعضی دیگر، صدها هزار رنگ جدید پدید آمده است. روش دستیابی به رنگ‌های جدیدتر، اغلب قرار دادن دو استوانه یا بیشتر از آن، از ورق به رنگ آغشته شده بالای یکدیگر در یک دستگاه شبیه دستگاه «گراموفون» می‌باشد که در هر یک از این استوانه‌ها، از مرکز دایره آن به سمت محیط دایره، راه نفوذی موجود است و آنگاه که استوانه به چرخ می‌افتد، رنگ‌ها هم در همدیگر مخلوط می‌شوند. با این روش است که دسترسی به 300000 رنگ مختلف میسر گردیده است، در حالی که انسان قبل از این، به وجود بیشتر از هفت رنگ که همان رنگ‌های معروف «قوس قزح» می‌باشند، واقف نبود.

همچنان آزمایشهایی که به وسیله دانشمندان عرصه روانشناسی انجام گرفته، از آن حکایت دارند که تأثیر رنگها تا اعماق وجود انسان راه می‌برد تا بدانجا که در دنیای متمدن کنونی، بیمارستانها، متخصصان عرصه «رنگ‌شناسی» را برای انتخاب رنگ اطاق‌های بیمارانشان فرا می‌خوانند، چرا که یقین دارند، انتخاب رنگ مناسب در بهبود وضعیت بیمارانشان تأثیر مثبت می‌گذارد. همچنین در دنیای متمدن این یک امر بسیار عادی و معمولی است که صاحب منزل به متخصص رنگ‌ها مراجعه نماید تا مثلاً رنگ گلی را که در یک مجلس و محفل خاص باید به کار گرفته شود انتخاب نماید، یا در کنفرانس و سمیناری که به یک مناسبت خاص منعقد

می‌شود، رنگ همخوان با آن مناسبت را بر گزینند و حتی رنگی را که باید بر سر دسترخوان غذا به کار گرفته شود. و بی تردید انتخاب رنگ در موارد زیادی، یکی از عوامل موفقیت و درخشش خوب آن مناسبت است. قطعاً عامل اساسی این امر، همان حالت روانی است که غالباً رنگ می‌تواند در محل یک اجتماع ایجاد نماید.

به این ترتیب است که «علم الوان» دارای اصول و رهیافت‌های خاص خود می‌شود که این اصول و رهیافت‌ها از بررسیها و مطالعات ممتد بر روی تأثیر رنگ در احساس انسان به وجود آمده‌اند.

با کشف تأثیرات رنگ‌ها، دانشمندان عرصه نباتات نیز به پرورش گل‌های رنگارنگ بذل توجه بیشتر نموده‌اند. همچنان در عرصه صنعت نیز، رنگ به عنوان یک رکن اساسی مورد توجه قرار گرفته است. از این رو، کارخانه‌های مواد کیمیاوی، تولید رنگهای مختلف را در میدان توجه خویش قرار داده و کارخانه‌های بافت و ریسندگی نیز در رواج و مصرف تولیدات‌شان مرهون انتخاب رنگ‌های جذابتر می‌باشند. انسان عصر حاضر ب به اهمیت رنگ در لباس خویش نیز آگاه گردیده و حتی تأثیر انتخاب رنگ را در عواطف و احساسات خویش نیز دریافته است؛ زیرا مطالعات و بررسیهای علم روانشناسی تأثیر رنگ‌های مختلف را بر روی احساس انسان به اثبات رسانده‌اند.

مثلاً از نظر روانشناسان، رنگ زرد باعث ایجاد تحرک بیشتر در دستگاه عصبی انسان می‌شود. در حالی که رنگ ارغوانی، اعصاب را به آرامش فرا می‌خواند. همین طور رنگ آبی در احساس انسان معنی سردی و برودت را زنده می‌سازد. در حالی که رنگ سرخ، احساس گرمی و حرارت را در او ایجاد می‌نماید.

اخيراً صاحب یکی از کارگاه‌های رنگ‌ریزی، آزمایشی را بالای کارگران زن خود انجام داد؛ به این ترتیب که رنگ قبلی اطاق کارشان را با رنگ آبی خفیفی تبدیل کرده و مشاهده نمود که خانمهای کارگر، بی درنگ از رطوبت اطاق و سردی شدید آن به گلایه گذاری آغاز نمودند. حتی به این هم اکتفا نکرده، لباس‌های ضخیم‌تر و گرم‌تری را پوشیدند، در حالی که درجه حرارت اطاق کارشان قبل و بعد از رنگ آمیزی آن اطاق، به وسیله ابزارهای مکانیکی در درجه ثابت و یکسانی نگهداشته می‌شد.

نکته مهمی که در این بحث وجود دارد و ما نیز به دنبال آن هستیم تأثیرات مخصوص «رنگ سبز» است. یعنی همان رنگ بهشت و رنگ مورد انتخاب قرآن برای بهشتیان.

دانشمندان این عرصه، در این مورد هم به یک نتیجه قاطع دست یافته اند و آن این است که تنها رنگی که شادی را به روان و احساس انسان سرازیر نموده، فکر وی را به سوی بالندگی بیشتر سوق داده و عواطف سرور و عشق به زندگی را در وی شکوفا می سازد، همان «رنگ سبز» است.

از تکان دهنده ترین آزمایشهایی که در رابطه با تأثیرات مثبت رنگ سبز در زندگی انسان انجام گرفته، آزمایشی است که شاروالی لندن بالای پل «بلاک فرایار» که به پل انتحار مشهور گردیده بود انجام داد؛ چه اغلب خودکشیها در لندن بالای این پل انجام می گرفت. شاروالی لندن یک باره تصمیم گرفت تا رنگ خاکستری سیاهفام این پل را به رنگ سبز تبدیل نماید. با شگفتی تمام حوادث خودکشی بعد از آن به (1 بر 3) اندازه قبل از آن تقلیل یافت. و شاید هم اکنون حوادث خودکشی دیگر بالای آن پل اصلاً انجام نگیرد.

این است تأثیر رنگ سبز بالای انسان. و همین است دلیل انتخاب الهی رنگ سبز برای نباتات، درختان و جنگلات.

بلی؛ آنچه را که امروزه جدیدترین بررسیهای علمی به ارمغان آورده اند، آیه مبارکه 76 سوره رحمن که در وصف اصحاب بهشت است چنین مطرح می نماید:

[مُتَّكِئِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ]

«در حالی که بهشتیان بر رفر رفرف سبز و بساط زیبا تکیه زده اند»

همچنین آیه 21 سوره انسان:

[عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً]

«بر بالای بهشتیان دیبای سبز لطیف و حریر سطبر است و بر دستهایشان دستبند نقره فام و خدایشان آنان را شرابی پاک و گوارا بنوشاند»
و همچنین آیه 31 سوره کهف:

[وَيَلْبَسُونَ ثِيَاباً خُضْراً مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ]

«بهشتیان لباسهای حریر سبز و دیبا از سندس و استبرق در پوشند»

که بدون تردید، انتخاب رنگ سبز برای بهشتیان، نشانه بهجت و شادمانی و عیش و عشرت آنان است؛ این رنگی که در بیان اوصاف نعمت های بهشت در قرآن کریم فراوان از آن سخن رفته است.

و این است اعجاز روشن دیگری از معجزات علمی قرآن بزرگ.

وراثت صفات یا ژنتیک

قرآن کریم در بر گیرنده مهم‌ترین نظریات علمی است که قواعد علم «وراثت» بر مبنای آن اساس گذاری شده است.

استاد «عبدالرزاق نوفل» دانشمند قرآن پژوه معروف مصری، پاره‌یی از این نظریات را در کتاب «الله والعلم الحدیث» گردآوری نموده و از جمله به نظریه علمی مربوط به «ازدواج اقارب» پرداخته است.

علم «ژنتیک» یا وراثت، از برجسته‌ترین دانشهای معاصر است. و از همانگاه که پایه‌های اولیه این علم گذاشته می‌شد، بررسی قضیه وراثت اوصاف و خصوصیات، در محراق توجه دانشمندان این علم قرار گرفت و آزمایش‌های زیادی بالای انواع و اصناف مختلف موجودات حیه انجام یافت. اما با وصف انجام هزاران آزمایش بر روی بررسی سلوک و رفتار وراثتی، نظریه واحدی در این باره پدید نیامد و آراء و افکار مختلف و گاه متضادی در این زمینه مطرح گردید.

در رابطه با وراثت رفتاری در انسان نیز وضع به همین گونه بود. یک نظریه می‌گفت که انسان پاره‌یی از صفات و خصوصیات خود را فقط از پدرش به ارث می‌برد و مادر در این میان هیچگونه نقشی ندارد. نظریه دیگر این اندیشه را تلقین می‌کرد که انسان نیمی از خصوصیات رفتاری خود را از پدر و نیم دیگر آن را از جد پدری به ارث می‌برد. و نظریه سوم که متمم این نظر بود، این باور را القا می‌کرد که صفات و خصوصیات رفتاری انسان از نسل‌های دور، مسلسلاً از پستی پدری «عصبه» به نسل‌های بعدی منتقل می‌شوند و برای مادر و خانواده وی در این میانه هیچگونه تأثیری نیست.

البته هر گروهی هم برای تأیید و تقویت نظر خود، امثال، حکم و وجیزه‌هایی را اختراع می‌کردند اما همه این نظریات در حد «تئوری» باقی مانده و به قطعیت و جزمیت علمی خویش نرسید.

تا آنکه دانشمند معروف علم وراثت «فرانسیس گولتون» در سال 1897م قانونی را به اسم «قانون توارث» وضع نمود که این قانون، محصول مطالعات ممتد وی بود. این قانون خلاصه می‌شود در اینکه هر فردی از افراد بشر، نیمی از صفات و خصوصیات خود را از پدر می‌گیرد و نیم دیگر آن را از مادر؛ زیرا تجارب علمی نشان می‌دهد که هسته هر سلول از سلول‌های بشری، محتوی چهل و هشت عدد کروموزوم است، به استثنای سلول‌های تخمدان زن و نطفه

مرد که این سلول‌ها، محتوی نصف این تعداد، یعنی 24 عدد کروموزوم می‌باشند که در نتیجه جفت شدن، یا ازدواج تخمک زن با نطفه (اسپرم) مرد، عدد کامل یعنی «48» به دست می‌آید. این کروموزوم‌ها محتوی جراثیم «ژنهای» وراثتی است که اصل و اساس وراثت صفات و خصوصیات را در انسان تشکیل می‌دهند. و از آن جا که هر یک از پدر و مادر، عدد مساویانه‌یی از «ژنها» یا جراثیم را به جنین داده‌اند، بنابراین پدر و مادر هر دو در به ارث گذاشتن صفات انسانی در فرزندشان، سهم مساوی دارند.

شایان ذکر است که قانون توارث «فرانسیس گولتون» از سوی دانشمندان حسن استقبال شد و کشف این قانون یک پیروزی مسلم علم در میدان «وراثت» تلقی گردید. اما دانشمندان سرگردان در میان دخمه‌های آزمایشگاه‌ها کجا بودند که به سراغ آیه 28 از سوره مریم بروند که اصل تساوی در «وراثت» را همراه با اساس علم «وراثت» وضع می‌نماید؛ جایی که در داستان مریم و عیسی علیهما السلام از زبان قوم ایشان که از تولد بدون پدر حضرت عیسی شگفت زده شده بودند، می‌گوید:

[يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ
أُمُّكَ بَغِيًّا]

«ای مریم! ای خواهر هارون! تو را نه پدری ناصالح بود و نه مادری بدکار»
یعنی اینکه مریم نمی‌تواند در تولد حضرت عیسی مرتکب خطایی گردیده باشد. چنین چیزی از آن رو قابل تصور نیست که او این خطا را از پدر و مادر خود به ارث نبرده است. معنی این سخن آن است که صفات و خصوصیات، از پدر و مادر هر دو به ارث برده می‌شوند. بلی؛ شاید دانشمندان بدان جهت در پی یافتن این اصل علمی ده‌ها سال سرگردان بودند تا با دست یابی علمی و تجربی به این نظریه، شاهد و گواهی عینی بر اعجاز علمی قرآن کریم بوده باشند.

گفتنی است که اصل تحریم ازدواج اقارب درجه یک با یکدیگر در اسلام، نیز مبتنی بر دو فلسفه علمی و اخلاقی است. از جهت اخلاقی قضیه که بگذریم، ازدواج اقارب با همدیگر، به ویژه نزدیکان درجه یک همچون برادر و خواهر - از نقطه نظر علمی - سبب انتقال و تصلب تمام ضعف‌های ارثی (ژنتیک) آنها در نسل دوم و نسل‌های بعدی می‌شود؛ که این امر منافی با اصل تکامل در خلقت، و موجب پیدایش ضعف و انحلال در قوام وجود فیزیکی و روانی انسان است. به همین دلیل است که ازدواج اقارب درجه یک با همدیگر در اسلام به طور قطع حرام می‌باشد.

شکی نیست که حرمت ازدواج اقارب درجه یک با یکدیگر در اسلام، که در آیات زیادی و از جمله در آیه 23 سوره نساء: [وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ...] مطرح گردیده است، خود به معنی بیان مبانی علم «وراثت» در قرآن کریم است. و هر کشفی که بشر موفق به انجام آن در این میدان شود، بدون تردید گامی در راستای تفسیر علمی آیات مبارکه قرآنی در این عرصه است.

از علم تغذیه

در فهرست محرّماتی که قرآن کریم در ارتباط با خوردنیها برای ما ارائه می کند، یکی هم خون ریخته (دم مسفوح) قرار دارد.

البته انسان قدیم از اهمیت این موضوع غافل بود، اما با پیشرفت های جدید علم طبابت و آزمایش های لابراتواری که بالای خون ریخته انجام گرفت، مسلم گشت که حرمت تناول «خون ریخته» دارای اهمیت خاصی نسبت به صحت و سلامتی انسان است. چه آزمایش ها اثبات می کنند که خون، دارای مقادیر زیادی از «اسید اوریک» می باشد و این ماده سمّی است که اگر در برنامه غذایی به کار گرفته شود، به سلامتی انسان سخت آسیب وارد می کند.

راز اینکه اسلام روش خاصی را در ذبح حیوانات معرفی کرده است نیز در همین جا نهفته است؛ زیرا معنی «ذبح» در اصطلاح شریعت اسلامی، کشتار حیوان به روش خاصی است که این روش می تواند تمام خون موجود در جسم حیوان را از جسم آن خارج گرداند؛ چه در ذبح به شیوه اسلامی فقط باید ورید اساسی گردن حیوان قطع گردیده و از قطع وریدهای دیگر اجتناب به عمل آید تا در نتیجه آن مغز بتواند تا آخرین لحظه مرگ کامل حیوان، ارتباطش را با قلب حفظ نماید؛ عملیه یی که مانع از آن می شود تا مرگ حیوان در نتیجه یک تصادم خشن و شدید آنی از قبیل وارد نمودن صدمه به اعضای اساسی جسم وی همچون دماغ، قلب، یا کبد انجام بگیرد؛ زیرا اگر مرگ حیوان بر اثر وارد آمدن صدمه سخت آنی انجام گیرد، خون موجود در جسم آن بی درنگ در عروقش منجمد گردیده و در عین حال به بقیه اعضای جسمش نیز سرایت می نماید و به این ترتیب در نتیجه انتشار سریع «اسید اوریک» به سراسر جسم، گوشت بدن حیوان مسموم می شود. پس ذبح به شیوه اسلامی، تنها روش سالم و بهداشتی استفاده از گوشت حیوانات است.

≡ ≡ ≡

همچنین قرآن کریم گوشت «خوک» را حرام گردانیده است. البته انسان قدیم چیزی از اسرار این تحریم را نمی دانست اما او امروزه می داند که خوردن گوشت خوک، عامل بسیاری از

علل و امراض می‌شود؛ زیرا گوشت خوک در میان تمام حیواناتی که بر روی زمین زندگی می‌کنند، محتوی بیشترین مقدار مادهء سمی «اسیداوریک» است؛ از آن جهت که حیوانات دیگر، این ماده را به طور مستمر از طریق بول به بیرون افراز می‌نمایند. چنانکه جسم انسان نیز به کمک کلیه‌ها 90٪ از این ماده را به بیرون افراز می‌کند. اما «خوک» قادر به إطراح «اسیداوریک» از جسم خود نیست مگر به مقیاس بسیار کمی که از دو در صد میعانات قابل افراز آن تجاوز نمی‌کند. پس کمیت باقی ماندهء این سموم مهلک، جزئی از گوشت وی می‌شود. از همین جاست که «خوک» همیشه از دردهای مفاصل رنج می‌برد و کسانی که از گوشت آن نیز استفاده می‌کنند، نیز به طور دایم از درد مفاصل، روماتیزم و امراض دیگر مانند آن شکوه دارند. و همین جاست که به اعجاز علمی آیات [173- 3، 4- 115 و 145] به ترتیب از سوره‌های [بقره - مائده - نحل و انعام] می‌رسیم و ملاحظه می‌کنیم که قرآن کریم نه فقط در یک آیه، بلکه در چند آیه و چندین سوره، تحریم قاطع «خون» و گوشت خوک را اعلام نموده است. در اینجا فقط آیهء مبارکهء 173 سورهء بقره را با هم می‌خوانیم:

[إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنِزِيرِ
وَمَا أَهْلَ بِهِ لغيرِ اللَّهِ]

«به تحقیق که حرام گردانید خدا بر شما گوشت حیون خود مرده، و خون و گوشت خوک را و هر چه را که به اسم غیر خدا کشته باشید»
قطعاً یکی از علل تحریم «گوشت خود مرده» نیز همان علت موجود در تحریم خون و گوشت خوک است.

تقویم انسان

دکتور «الکسیس کارل» می‌گوید: «انسان آنگونه که ما باور داریم فقط روح و جسم نیست و اگر به واقعیت امر نظر کنیم، روح و جسم را روش‌های نگرشی ما پدید آورده‌اند. حقیقت این است که انسان به علاوه روح و جسم، شعور نیز هست، بافت‌ها و سیالهای عضوی هم هست. چنانکه این انسان در آن واحد، در گذار زمان و مکان نیز امتداد پیدا کرده و ابعاد سه‌گانهء مکانی کتله «طول، عرض و ارتفاع» را پر می‌کند، همانسان که بُعد چهارم کتله؛ یعنی «زمان» را نیز در بر می‌گیرد. اما با این وجود، ابعاد چهارگانهء فوق هرگز نمی‌توانند تمام عرصهء هستی و موجودیت انسان را درنوردند؛ زیرا همان طوری که شعور در مادهء مغزی انسان موجود است، در خارج از چهارچوب این ماده نیز وجود دارد. پس بنابراین، انسان پیچیده‌تر از آن است که ما

بتوانیم آن را در یک مجموعه گردآورده و در یک کادر معین تعریف کنیم و لذا هیچ راهی فرا روی بررسیهای همه جانبه ما پیرامون «انسان» وجود ندارد تا آنگاه که ما او را به بخش‌های مختلف تحلیل و تجزیه نکنیم. آنگاه است که ما از هر زاویه‌یی که به سوی این انسان بنگریم، وی را در نیکوترین ساختاری می‌بینیم که یک موجود زنده می‌تواند در آن ساختار عرض اندام کند.

قرآن کریم در آیه 4 سوره تین می‌گوید:

[لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ]

«همانا ما انسان را در نیکوترین ساختار

آفریدیم»

این آیه در عصر و زمانی نازل گردیده است که از پیشرفت‌های علمی هنوز خبری نبود تا بشر در روشنایی آن بتواند بفهمد که این آیه چه قدر وسعت عظمت و معنی دارد. و هرچند مفسران متقدم و متأخر هر کدام در تفسیر عظمت این آیه کریمه فرازهایی را پیموده اند، لیکن انکشافات علمی عصر حاضر میدان وسیع‌تری را در این عرصه گشوده است.

در ارتباط با وسعت و عظمت علمی فقط همین آیه کریمه، علامه صلاح‌الدین سلجوقی، کتابی به عظمت کتاب «تقویم انسان» را نگاشته است. علامه در این کتاب قلمروهای پردرخششی از «تقویم انسان» را درنور دیده، ولی با آن هم در نهایت با همه قلم‌فرساینها و فراز پیماییها، سرانجام کمیت خود را از جولان بیشتر در این میدان لنگ یافته و از سر عجز چنین می‌گوید: «واقعاً انسان و افسانه‌ء انسان اگر بساط آن پهن می‌شود، مشکل است که انسان بتواند از آن گلیم برآید. همه نویسندگان در این باره فکر نمودند و سعی همه مشکور است و ما هم اگر چیزی می‌گوییم، از خوشه‌چینی خرمن ایشان است. و این زینه‌یی است که هر کس در آن خشت و یا پله‌یی افزوده و به قدر استعداد و مقدرت خود این زینه را برافراشته است».

اما اگر استاد سلجوقی که خوشه‌چین خرمن دین است، در این نردبان پله‌یی را افزوده و کتاب «تقویم انسان» را می‌نویسد، دانشمندی همچون پروفیسر «الکسیس کاریل» مخترع قلب مصنوعی و برنده دو جایزه «نوبل» تا می‌رود که در این عرصه افقی را بگشاید، با همه تک و دوهایی که انجام می‌دهد، سرانجام درمی‌ماند. کتاب «انسان موجود ناشناخته»؛ بازتابی از این عجز و درماندگی اوست. همین طور اگر هزاران دانشمند دیگر، هزاران کتاب دیگر را پیرامون این «اعجوبهء خلقت» و یا به تعبیر علامه سلجوقی «بندهء خدا و خواجهء طبیعت» نوشته‌اند یا

بنویسند، باز هم ذره‌ی بی از خروار و قطره‌ی بی از ابحار را پیموده‌اند، چه به تعبیر رسای حضرت علی کرم الله وجهه، انسان همان «عالم اکبر» پروردگار است، و همهء هستی «عالم اصغر»:

«أَتَزَعُمُ أَنَّكَ جَرَمٌ صَغِيرٌ - وَ فَيْكَ إِنِّطْوِي الْعَالَمُ الْاَكْبَرُ»

ما هم البته در اینجا خیال آن نداریم که خود را به این اقیانوس درافکنیم، پس فقط جلوه‌ی بی از جلوه‌های اعجاز علمی آیهء فوق را در روشنائی علم جدید به تماشا خواهیم نشست و به «انسان» از جنبهء ترکیب هندسی آن نگاهی خواهیم افکند.

استاد «عبدالرزاق نوفل» در کتاب ارزشمندش «القرآن و العلم الحديث» می‌گوید: اگر ما به انسان از نقطهء نظر شکل یا ابعاد ترکیب داخلی و خارجی وی نظری بیندازیم، حقا که وی را در نیکوترین تقویم می‌یابیم؛ زیرا انسان در نیمه راه نردبان احجام قرار دارد. در زبان عربی اگر بخواهند برای یک شیء متوسط الحجم مثلی بزنند، می‌گویند: آن شیء در میان «ذره و نجمه» قرار دارد. «ذره» مثل کوچکی و «نجمه» مثل بزرگی حجم یک چیز است. انسان درست مصداق همین مثل است؛ او در میان ذره و نجمه قرار دارد.

طول انسان معادل طول دو صد هزار سلول «خلیه» از سلول‌های انساج، یا به اندازهء طول دو میلیون از میکروبهای عادی، یا طول دو میلیارد از جزئیات «آلبومین» که در پهلوی همدیگر قرار داده شوند، می‌باشد. در حالی که اگر ما بزرگترین حجم را مد نظر بگیریم، باید چهار هزار مرد را در حالت ایستاده بالای یکدیگر قرار بدهیم تا به ارتفاع کوه «ایورست» دست یابیم.

شاید کسانی بگویند که بزرگی یا کوچکی حجم مکانی انسان، دارای اهمیت زیادی نیست؛ زیرا انسان با ابعاد مادی خود تفسیر نمی‌شود و نه هم با این ابعاد تغییر می‌کند، پس آنچه مهم است شخصیت و معنویت انسان است.

بدون شک این قضاوت درست نیست؛ زیرا علم جدید اثبات کرده است که بُعد جسمی در انسان بسیار مهم است. از آن جمله امروزه در عرصهء دانش نوین، این حقیقت پنهان نمانده است که طول و عرض انسان با ویژگیهای سلول‌های انساج و طبیعت تغییرات کیمیاوی و عملیات ویرانگری و نوسازی سلولی در ساختمان عضوی وی، ارتباط ارگانیک گسست ناپذیری دارد. همین طور از آنجا که جریان عصبی انسان با سرعت معینی منتشر می‌شود، پس اگر طول قامت وی از حد معمول زیادتر باشد، درک عصبی او از تأثیر گذارنده‌ها و محرک‌های خارجی نیز بطنی و کند خواهد بود. و به همین دلیل عکس‌العمل‌های وی در برابر این محرک‌ها نیز که تابع جریان تحرک عصبی است، دیرتر از آنچه باید انجام خواهد گرفت که این نقص بزرگی برای

اوست. همین طور اگر انسان از حد معمول بسیار کوتاه تر باشد، سرایت احساس عصبی در وجودش به حدی از شتاب و سرعت خواهد رسید که امکان تحکّم و تفکر مناسب را از وی خواهد گرفت و در نتیجه این مجال برایش میسر نخواهد شد که در برابر یک حرکت معین، تصمیم معین و به موقع را اتخاذ کند.

کما اینکه عملیّه مستمرّ ویرانگری و نوسازی در ساختمان سلولی هر موجود زنده، متناسب با مساحت جسم و مقیاس حجم مادی آن می باشد و از همین رو فعالیت این سیستم در حیواناتی که حجم بزرگتری دارند، در مقایسه با حیوانات کوچک تر، ضعیف تر می باشد. مثلاً اسب در عملیّه کیمیاوی «ویرانگری و نوسازی سلولی» فعالیت کمتری از گربه دارد.

بنابراین، اگر طول قد انسان، بیشتر از وضعیت کنونی می بود، این امر به نقص و کمبود فعل و انفعالات کیمیاوی در وجود وی می انجامید و ازدیاد در حجم مادی، بخش بزرگی از سرعت دریافت های ادراکی و هم سرعت تحرک فیزیکی را از وی می گرفت. اما اگر بالعکس، قد و قامت انسان از وضعیت فعلی آن بسیار کوتاه تر می بود، به موازات آن سرعت فعل و انفعالات کیمیاوی در وجودش نیز زیادتر می گردید، و لذا محتمل بود که این شتاب حتی به جایی برسد که او قادر به گرفتن قلم و نوشتن توسط آن نباشد.

اگر از ترکیب خارجی انساج انسان بگذریم و از ترکیب داخلی وجودش سراغی بگیریم ملاحظه می کنیم که در ترکیب داخلی وجود وی، قلب و ریّه در داخل قفس استخوانی محافظی قرار دارند که از ستون فقرات و اضلاع سینه تشکیل یافته است، در حالی که اعضای رقیقه همچون مخ و نخاع که محافظت بیشتری را می طلبند، در صندوق های بزرگ محافظتی جا به جا ساخته شده اند که علاوه بر پوشش ضخیم استخوان خارجی، بافتها و مواد سیال و لزجی داخلی نیز پوشش های محافظتی مناسب داخلی را برای آنها به وجود می آورند. همین گونه اعضای زوجی وجود انسان، اعم از اعضای زوجی بیرونی و اعضای زوجی درونی، در ابعادی کاملاً متساوی از همدیگر آفریده شده اند. مثلاً کلیّه ها و خصیه ها از داخل؛ و ابروها، چشمها، گوش ها، پستانها، دستها و پاها از خارج، هر کدام در فاصله کاملاً برابری از نیمهء جسم قرار گرفته اند. به طوری که اگر شما یک خط وهمی مستقیمی را از نیمهء سر به پایین بکشید، ملاحظه خواهید نمود که چشمها به طور موازی، در مسافت مساوی از این خط قرار دارند و به همین ترتیب، بینی و گوش و غیره... اما اعضای انفرادی نیز در موقعیت مناسب خویش که همانا خط میانی جسم است جا گرفته اند. مثلاً ملاحظه می کنیم که دهان در وسط خط میانی جسم قرار

گرفته است. در ترکیب داخلی نیز مشاهده می‌کنیم که قلب در یک ناحیه و کبد و طحال در ناحیهء مقابل آن اخذ موقع کرده‌اند.

حالا در کل اگر این ساختمان را از بیرون و رانداز کرده و به این قامت و ترکیب دقیق شویم، می‌بینیم که این ترکیب، انسان را در بهترین ساختار و به تعبیر قرآنی در «احسن تقویم» قرار داده است.

وانگه اگر بر فرض برای یک لحظه در ترکیب «احسن تقویم» انسان دست انداخته و در آن تغییراتی را ایجاد کنیم، چه رونما خواهد شد؟ به طور مثال، دو گوش انسان در موقعیتی قرار دارند که به وی امکان شنیدن هر گونه صدایی را می‌دهند؛ چه این صدا از راست بیاید و چه از چپ. حالا اگر مثلاً دو سوراخ بینی هم مانند دو گوش، در این حد از فاصله قرار می‌گرفتند، قطعاً انسان نمی‌توانست بوها را از یکدیگر تمیز دهد، چه یک بو از سمت شمال می‌آمد و بوی دیگر از سمت جنوب و در این میان حسّ شامّه انسان در می‌ماند که چگونه داوری کند؟ طبعاً در چنین حالتی داوری در استشمام روائح مختلفه به همان دقتی باقی نمی‌ماند که هم اکنون با نزدیکی تنگاتنگ دو مجرای بینی به یکدیگر ممکن است. همین طور اگر مثلاً چشمها در قسمت سفلی جسم و دقیقاً بر ساق دو پا قرار می‌داشتند، آیا ممکن بود که انسان ببیند بر سر کله و صورت وی چه آمده است؟ و آیا چشمهای قرار گرفته بر ساق دو پا از گزند گرد و خاک و پلیدیهای دیگر در امان بودند؟ و باز اگر مثلاً چشم یکی می‌بود و پا و دست نیز یکی، تصور کنید که انسان با چه مصائبی روبه رو می‌شد؟!

مثالی دیگر: مسامات جلد انسان افرازش زائد داخلی وجودش را به بیرون می‌فرستند. حالا اگر وضع برعکس بود چه اتفاقی می‌افتاد؟ آیا حیات انسان ممکن بود؟! وریدها و شرایین خون را در یک مسیر واحدی به جریان می‌اندازند بدون آنکه تغییر فیزیکی وضعیت انسان در مسیر حرکت خون تأثیری بگذارد، حالا اگر جریان به گونهء دیگری می‌بود چه می‌شد؟ و شما خود دیگر اعضای وجود انسان را نیز بر این منوال قیاس کنید! پس بی شک که انسان، اعجوبهء خلقت پروردگار، شاهنشین عالم خلق و صدرنشین مصطفیاء «احسن تقویم» است.

≡ ≡ ≡

ادامهء بحث در تقویم انسان بسیار وسیع و جلوه‌های اعجاز آیهء 4 از سورهء «تین» نیز دامنه‌دار است. بنابراین، حتی یک نگرش گذرای کلی به این جلوه‌ها و گستره‌ها هم کاری است

فراتر و خیلی فراتر از حوصله این کتاب. پس ناگزیر به بیان اجمالی یک منظومه از منظومه‌های این «کهکشان عظیم خلقت» بسنده کرده و از منظومه «عصبی» انسان سخن می‌گوییم.

ما وقتی نظام پیچیده سیمهای تلفون را می‌بینیم در حیرت فرو می‌رویم، ولی در حیرت بیشتر فرو خواهیم رفت آنگاه که می‌بینیم مثلاً می‌شود که در عرض چند ثانیه از هرات به امریکا و یا آلمان صحبت کرد. آری! پیچیدگی سیستم تلفون، ما را این همه به حیرت می‌اندازد، اما اگر از پیچیدگی و وسعت نظام عصبی انسان با خبر شویم چه طور؟ آیا حیرت افزا نخواهد بود اگر بدانیم که در طول یک شبانه روز، میلیون‌ها خبر در سیستم لینهای مخابرات نظام عصبی ما، از یک سو به سوی دیگر مخابره می‌شود و همین خبرهای سیستم عصبی است که قلب را در تپندگیهای آن، ریّه را در تنفس آن و تمام اعضای مختلفه بدن انسان را در فعالیت‌های آنان، رهبری و توجیه می‌نماید؟ اگر این نظام عصبی در جسم انسان وجود نداشته باشد، اجسام ما مخلوطی ناهمگون از اجزاء و اعضای پراکنده‌ی خواهد بود که هر کدام راه خود را رفته و هر یک مسیر خود را می‌پیمایند، بی آنکه کوچکترین هماهنگی و نظمی بر وجود ما حکمفرما باشد!

مرکز این نظام ارتباطات، مغز انسان است و در این مغز، یک هزار میلیون سلول عصبی وجود دارد که از هر یک از این سلول‌ها به طور جداگانه‌ی، رشته‌ها یا سیمهای عصبی به همه نواحی جسم تمدید گردیده‌اند. این رشته‌ها را «بافت‌های عصبی» می‌نامند که در این بافت‌های عصبی، نظام اخذ و ارسال اخبار به سرعت هفتاد مایل در ساعت در جریان است. به وسیله این بافت‌های عصبی است که ما می‌شنویم، می‌بینیم، می‌چشیم و هم سایر کارها و فعالیت‌های خویش را انجام می‌دهیم. بلکه حتی در اینجا تنها در حوزه «چشایی» ما سه هزار مرکز «چشش» وجود دارد که آنها را به نام «Taste Buds» می‌نامند. هر یک از این سه هزار مرکز به طور جداگانه، دارای لین عصبی مخصوص به خود می‌باشند که به مخ متصل است و ما به وسیله این سه هزار مرکز «چشایی» هست که می‌توانیم طعمهای مختلف را بچشیم.

همین طور در گوش انسان ده هزار سلول شنوایی وجود دارد که از طریق نظام پیچیده مخابره صداها به مغز، امکان شنوایی در انسان میسر می‌شود. و در هر چشم یکصد و سی میلیون سلول دریافت کننده نور وجود دارد که در اصطلاح علمی آنها را «Light Rocept0rs» می‌نامند و این سیستم عظیم، مأموریت ارسال مجموعه تصویری را به مغز انسان بر عهده دارد.

در اینجا در عرصه پوست بدن ما نیز، شبکه عظیمی از بافت‌های عصبی حسی وجود دارد که این شبکه عظیم، امکان احساس گرما و سرما را برای ما میسر می‌گرداند، به طوری که اگر ما یک شیء گرم را به پوست بدن خود نزدیک سازیم، بی‌درنگ سی هزار سلول‌های دریافت‌کننده گرما، این عملیه را احساس و فوراً آن را به مغز ما مخابره می‌کنند و اگر یک شیء سرد را به جسم خود نزدیک سازیم، دوصد و پنجاه هزار سلول دریافت‌کننده برودت، این عملیه را احساس می‌نمایند و در این هنگام است که مغز به سرعت جریان را به مناطق مربوطه مخابره نموده فرمانهای احساسی سرما را صادر می‌نماید و همزمان فرمانهای پی در پی دیگر نیز صادر می‌شوند تا جسم بتواند از احساس سرما به لرزه در آید، شرابین جلدی توسعه پیدا کند و در نتیجه خون بیشتری به منطقه مورد هجوم سرما با شتاب فراوان ارسال گردد تا براثر ازدیاد حجم خون، عملیه گرم‌زایی بیشتر در آن منطقه ایجاد شود.

برعکس اگر این سلول‌ها احساس گرمای شدید نمایند، سیستم مخابراتی بی‌درنگ به کار افتاده پیغامها را به مغز می‌رساند تا در حدود سه میلیون از غدد زاینده عرق، به تلاش و تکاپو برخاسته و به طور خودکار عرق سردی را به خارج از جلد افراز نمایند و اگر عملیه افراز عرق انجام نگیرد قطعاً گرما کشنده تمام خواهد شد.

این نظام عصبی در انسان، شامل چندین شاخه است؛ یک شاخه آنکه به نام «Autonomic Branch» یا متحرک خودکار نامیده می‌شود، عهده‌دار انجام اعمالی در جسم انسان است که به طور غیر ارادی و به شکل خودکار انجام می‌گیرند؛ همچون عملیه هضم غذا، تنفس و حرکات قلب. و باز از این شاخه کلی دو سیستم دیگر ناشی می‌شوند که یک سیستم را به نام سیستم آفریننده حرکت یا «Sympaatchetic System» و سیستم دیگر را به نام سیستم مانع حرکت یا «Payasympathetic System» می‌نامند که این سیستم دومی، عملیه مقاومت و دفاع را بر عهده دارد.

پس اگر کارها همه به سیستم اول وا گذاشته شود، حرکت قلب آنچنان زیاد خواهد شد که به مرگ انسان منجر خواهد گردید و اگر سیستم دومی بر اوضاع مسلط گردد، قلب کاملاً از حرکت باز خواهد ایستاد. پس یک نوع هماهنگی خودکار و اتوماتیک در میان این دو سیستم حکمفرماست که سبب می‌شود تا قلب و سایر اندامهای تابع این دو سیستم، کار خود را با نهایت دقت و انسجام انجام دهند. در مواردی هم که به فعالیت بیشتر یک سیستم نیاز احساس شود، آن سیستم فوراً بر عرصه فعالیت خود می‌افزاید. مثلاً هنگامی که شخص مبتلا به فشار خون است و

قلب به نیروی کمکی بیشتری نیاز دارد، بی درنگ سیستم آفرینندهء حرکت «سمپاتیک سیستم» بر حجم فعالیت خود افزوده و به یاری قلب و ریه‌های بیمار می‌شتابد.

البته عجایب سیسم عصبی انسان و شگفتیهای آن به حدی است که «علم جدید» هنوز هم که هنوز است دست اندرکار کشف افقهای تازه‌یی در این نظام عجیب و خارق‌العاده می‌باشد. پس جا دارد تا یکبار دیگر در برابر آیه 4 سوره «تین» درنگ کنیم که می‌گوید:

[لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ]

«همانا ما انسان را در نیکوترین ساختار آفریدیم»

شگفتیهای سلول زنده

هنگامی که قرآن کریم در آیهء مبارکهء 5 سوره طارق می‌گوید:

[فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ]

«انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است؟»

این یک فراخوان الهی برای انسان است، بلکه حتی این یک دستور واضح و روشنی است برای انسان که برود و در میدان بررسی و پژوهش علمی، حقیقت و جوهرهء مادهء حیات و آفرینش خود را بشکافد.

آری؛ این دعوت قرآنی خود اشاره‌یی است به اینکه انسان با سیر و سفر انفسی می‌تواند عصارهء «حیات» و «آفرینش» خود را بشناسد. اما از تأمل در این فراخوان الهی فارغ نمی‌شویم که می‌بینیم آیهء دیگر در تعقیب آن، جوهر آفرینش انسان را معرفی کرده و می‌گوید:

[خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ]

«او از آب جهندهء نطفه آفریده شده است»

پس این چلنجی است قرآنی برای بشر که می‌تواند برود و بررسی کند. و باید هم برود، اما سرانجام به همان نتیجه‌یی خواهد رسید که قرآن بی درنگ بعد از طرح این فراخوان، آن را تبیین کرده است.

بلی؛ قرآن کریم می‌گوید: حقیقت حیات در انسان از نطفه آغاز می‌شود. اما آیا این نطفه چیست؟ در اینجا است که علم جدید به میدان آمده و در بارهء این نطفه به بررسی و پژوهش می‌پردازد.

علم جدید می‌گوید که نطفه عبارت از همان سلول زنده‌یی است که در زبان عربی به آن «خلیه» و در زبان انگلیسی به آن «Cell» می‌گویند و علم طب آن را در بخش «Cytology» به

حیث یک شاخهء مهم و بلکه مهم تر این عرصه مورد توجه قرار داده است. این «سلول زنده» همانا جوهر و مادهء حیات می باشد به گونه یی که هر جا شما «حیات» را بیابید، همانجا رد پای «سلول زنده» را نیز پیدا می کنید.

دانشمند و متفکر بزرگ جهان اسلام، شهید سید قطب «رح» در ذیل آیهء فوق در تفسیر «فی ظلال القرآن» می گوید:

«این نطفهء مجرد از عقل و شکل و اراده و قدرت، در سیر و سفر طولانی خویش، اعجوبهء عجایب خلقت است و در وجود ذره بینی خود، چندین برابر شگفتیهایی را به همراه دارد که ممکن است انسان از دم تولد تا هنگام مرگ با آنها رو به رو شود.

این سلول زندهء بارور شده به اندازه یی کوچک است که میکروسکوب های پیشرفته به سختی می توانند آن را در معرض دید انسان قرار دهند؛ زیرا در یک بار جهش «نطفه» میلیونها عدد از این سلول زنده بیرون می جهند. و به مجرد آنکه سلول فوق الذکر در رحم زن استقرار پیدا می کند، در تکاپوی یافتن غذا برای ادامهء حیات خویش است. به راستی کدامین نیرو است که این موجود ذره بینی فاقد عقل و قدرت و اراده را به خاصیت جویندگی و به سلاح پویندگی مسلح ساخته است؟

او در نتیجهء این تکاپو، سرانجام در جدار رحم برای خویش غذای پاکیزه یی از خون تازه را می یابد و همینکه از سودای غذا آسوده شد، مرحلهء دیگری از فرایند رشد خود را با عملیهء «انقسام» آغاز می کند و در کوران عملیهء انقسام است که سلولهای جدیدی پدید می آیند. آری؛ این سلول سادهء فاقد عقل و فاقد قدرت و اراده، می داند که چه باید بکند و چه مسیری را باید برود؛ زیرا دست توانای آفریدگار متعال، او را به سلاح معرفت و قدرت و اراده مسلح ساخته و راه را به وی نمایانده است!

عملیهء انقسام، روند تکثر سلولها را که همه از همان تک سلول پدید آمده اند، به جایی می رساند که زمینه برای آغاز مرحلهء بعدی آماده می شود. در این مرحله تکلیف این سلول، اختصاص دادن مجموعه هایی از سلولهای جدید، برای بنای رکنی از ارکان ساختمان عظیم خلقت جسم انسان است. بلی؛ مجموعه های مختلف راه می افتند تا این هیکل عظیم را بسازند؛ جمعی حرکت می کنند تا دستگاه عضلانی وی را پیریزی کنند، مجموعهء دیگری به راه می افتند تا دستگاه عصبی را بسازند، مجموعهء سوم بسیج می شوند تا دستگاه لمفاوی را بنیان گذاری

نمایند و همین طور افواج عظیم میلیونی سلول‌های زنده با آهنگ موّاجی از حرکت و حیات و پویایی، هر یک به سوی ساختن رکنی از ارکان اساسی کاخ وجود انسان رهسپار اند. اما تصور نکنید که کار به همین سادگی انجام می‌پذیرد؛ زیرا در اینجا تخصص‌های نهایت دقیق و مهارت‌های فوق‌العاده ظریف و پیچیده‌ی وجود دارد، از آن روی که هر قطعه از قطعات استخوانی جسم انسان، هر عضله از عضلات و هر عصبی از اعصاب وی، با آن دیگری شباهتی ندارد چرا که ساختمان وجودی انسان از صنعتی بسیار دقیق، ساختاری بسیار شگفت‌آور و وظایفی گونه‌گون و متنوع برخوردار است. از این جهت دسته‌ها و گروه‌های سلولی که به سمت مقاصد مختلف در حرکت اند، باید به گونه‌ی با وظایف و مأموریت‌های متعدد و متکثر النوع‌شان آشنا باشند. باید هر گروهی که برای ساختن یک بخش یا یک رکن خاص رهسپار می‌شود، با تخصص‌ها و مهارت‌هایی که در امر ساختمان دقیق آن رکن مربوطه مورد نیاز است، مجهز باشد.

آیا حیرت‌آور نیست که هر سلولی از این سلولهای ذره‌بینی، در مسیر مأموریت خود راهش را به گونه‌ی دقیق بلد است و می‌داند که باید به کجا برود و چه بکند؟ حیرت‌آور نیست که بدانیم، حتی یک سلول هم در عمق ظلمات «رَحِم» به بیراهه نمی‌رود؟ مثلاً سلول‌هایی که مأمور ساختن چشم‌اند، به نحوی می‌دانند که چشم باید در قسمت صورت انسان ساخته شود. این در حالی است که در هر یک از این مواضع، امکان رشد و نموی چشم وجود دارد و اگر شما مثلاً سلول اوّلیه مأمور ساختن چشم را بگیرید و در هر یک از این مواضع زرع کنید، در آن جا چشمی خواهد رویید! پس، از نظر شما چه کسی این سلول را رهنمایی کرده است که باید به همان منطقه مورد نظر برود و به فعالیت آغاز کند نه در جایی دیگر؟ این بی‌شک دست توانای پروردگار بزرگ است که می‌فرماید:

[سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى. الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى. وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى.]

«نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای؛ همانکه آفرید و هماهنگی بخشید. و آنکه

اندازه‌گیری کرد و راهنمود» [اعلی/1-3]

≡ ≡ ≡

شهید سید قطب (رح) در ادامه مبحث فوق می‌گوید: عجیب‌تر آنکه تمام این سلول‌هایی که به شکل انفرادی و یا گروهی دست اندر کار ساختن عمارت وجود انسان اند تابع قوانین دیگری نیز می‌باشند که این قوانین عبارت از قوانین «واحد‌های وراثت» است. سلول‌های سازنده وجود انسان

در همان مدارهایی که مجموعهء معینی از واحدهای وراثت برای آنها تنظیم و ترسیم نموده است، عمل می کنند. واحدهای وراثت که در مکانیزم ساختمان درونی سلول های ذره بینی مستقر گردیده اند، وظیفهء حفظ سبج، نوع و ویژگیهای اجداد پدر و مادر را در ترکیب اعضای مختلف جسم جنین بر عهده دارند.

مثلاً سلول سازندهء چشم که خود به سلول های فراوان دیگری منقسم می شود تا بتواند به ساختن چشم موفق گردد، در عین انجام وظیفهء ساختن چشم، همزمان تحت شعاع اتمسفر «وراثت» تلاش می کند تا شکل معینی از چشم را با ویژگیهای معین ژنتیکی که پدر و مادر یا اجدادش دارا بوده اند، به آن ببخشد. به طوری که کمترین انحرافی در ساختار آن چشم از ناحیهء شکل و یا ویژگیهای معین دیگر آن، تجاوز از برنامهء دقیق مأموریتی است که از قبل برای سلول فوق الذکر ترسیم شده است.

شهید سید قطب (رح) در ذیل تفسیر آیهء دیگری از همین باب در سورهء مبارکهء سجده، می افزاید: واحدهای وراثت جا به جا شده در ترکیب ساختاری سلول زنده، تئوری «داروین» در مورد «نشو و ارتقا» را از اساس ابطال می کنند؛ تئوری که می گوید: تمام انواع موجودات زنده از یک تک سلول به وجود آمده اند که این تک سلول در سیر تطوّر خود، به آفرینش انسان انجامیده است ولی در آنجا حلقات به هم پیوسته یی از نشو و ارتقا وجود داشته است که اصل و ریشهء انسان اولیه را به مثابهء حیوانی که فوق بوزینه و پایین تر از انسان فعلی است اثبات می کند. بدون تردید این نظریه در همین نقطهء معین کاملاً نادرست است؛ زیرا کشف عوامل وراثت که البته داروین از آنها هیچگونه شناختی نداشته است، این تطوّر را از یک نوع به نوعی دیگر، گونه یی از مستحیل گردانیده است؛ زیرا عوامل وراثت در ترکیب سلولی تمام انواع زنده جانها به گونه یی مستقر گردیده اند که ویژگی ها و خصوصیات آن نوع را کاملاً حفظ کرده و نهایتاً این امر را حتمی و قطعی می سازند که هر حیان زنده یی باید در همان دایرهء نوعی معین خود باقی مانده و به هیچ وجه و در هیچ صورت، از آن دایرهء نوعی خود خارج نشود و به نوع جدیدی تطوّر ننماید. مثلاً گربه در اصل و اساس و ریشهء خود از همان آغاز آفرینش گربه بوده و در توالی قرون و اعصار، برای همیشه هم گربه باقی می ماند. همین طور سگ، گاو، اسب، بوزینه و... نهایتاً انسان یا هر موجود زندهء دیگری، جبراً و بر اساس عوامل واحدهای وراثت جا به جا شده در کیان «سلول زنده»، نوعیت خود را برای همیشه حفظ می کنند و اگر نشو و ارتقایی هم در کار است، در کمربند همان حدود نوعی خود آن مطرح است و نه در محدودهء انواع دیگر.

آری؛ قانون وراثت باور تعدادی از ساده لوحان را که فکر می کردند، تئوری «داروین» در این رابطه یک حقیقت علمی غیر قابل نقض می باشد، از اساس ویران کرد.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» باز هم در بحث «وراثت» در ذیل آیهء مبارکهء دیگری از همین باب در سوره «فرقان» می گوید: «هر سلول زنده محتوی «کروموزوم» های متعددی است. کروموزوم، واحد عضوی ماده و عامل انتقال صفات وراثتی می باشد. کروموزومها و ژنها یا «واحدهای وراثت» عوامل اساسی و قاطع در ساختار ویژگیهای موجود زنده و از جمله انسان می باشند. در این میان «سیتوپلازم» یعنی مادهء «پروتوپلازمی» که گرداگرد هستهء سلول زنده را گرفته است، در حقیقت عبارت از ترکیبات کیمیای عجیبی است که بر پیرامون «ژن» ها و «کروموزوم» ها حلقه زده است. دقت و ظرافت «ژن» ها یا «واحدهای وراثتی» که مسؤول اصلی تعیین ویژگیهای فردی، حالات روانی، تعیین رنگ و جنس و فصل تمام موجودات زنده روی زمین می باشند تا بدانجاست که اگر همهء آنها را جمع کرده و در یکجا قرار دهیم، حجم آنها کمتر از حجم نوک یک «انگشتوانه» است. در واقع همین «ژن» است که کلیدهای اصلی خواص تمام بشر، حیوانات و نباتات را تشکیل می دهد و همین «ژن» است که ساختمان نوع موجود زنده و سبیل و سوانح اسلاف آن را حفظ می نماید. همانطوری که ریشه، ساقه، برگ، گل و میوه خاص هر نباتی را تعیین می کند. به همین گونه شکل، پوست، مو، رنگ، و خصوصیات تمام حیوانات و از جمله انسان در پرتو عملکرد این زنجیرهء ژنتیکی معین و مشخص می گردند.

≡ ≡ ≡

آیات 5 تا 7 سوره «طارق» همچنان محور تجلیات اعجازی قدرت و صنع پروردگار متعال در آینهء علم جدید است. آیاتی که از راز اصلی «حیات» پرده برمی دارد.

«أ - ویلسون» دانشمند معروف در کتاب «اثر سلول زنده در تطوّر و وراثت» می گوید: «هر مشکلی که متعلق به حیات باشد در نهایت امر، راه حل خود را در سلول زنده پیدا می کند چرا که موجود زنده در واقع، چیزی جز سلول زنده نیست».

دکتور «کلاونس کوک لیتل» می گوید: «اگر ما مفهوم فعالیت و جنب وجوش بزرگ و متنوع را در یک شهر بزرگ درک کنیم این یک امر غیرطبیعی نیست، اما شاید باور نکنیم که اجسام ما یک عملیهء عظیم بسیار پیچیده تر از حجم فعالیت های متنوع در یک شهر بزرگ را با آرامی و ادب، سازمان می دهند. عملیهء عظیمی که در آن همه چیز را می توان یافت، از صنعت ذخیره سازی گرفته تا مخابرات، ترانسپورت، پولیس، ادارهء نظیف، ادارهء تولید غذا، کارخانهء

کنترل دما و سرما و سیستم اداره و رهبری. اگر ما بپذیریم و یا نپذیریم، این حقیقت روشنی است که در سلول زنده رونما می شود».

دانشمند دیگری به نام «راتکلیف» می گوید: «در لحظه یی که عملیهء باروری انجام می گیرد، در همان لحظه سلول زندهء ذره بین نوع مخلوق بشری را که حیات آن در حال تحقق است با دقتی بی مانند تعیین می نماید. حتی رنگ چشم و تموجات موهای این موجود نیز از نظر دور نمی ماند. البته علم هنوز هم از درک اسباب و انگیزه های که تخمک زن را وادار به اتحاد با حیوان منوی مرد می سازد عاجز است. یعنی اینکه چه انگیزه یی عامل آن می شود که تخمک زن بعد از اینکه به سرحد پختگی می رسد، خود را از نصف مادهء خویش آزاد نموده و با حیوان منوی مرد (اسپرم) که او نیز نیمی از وجود خود را رها می نماید، یکجا یا متحد می شوند و تنگ در آغوش همدیگر نطفهء ذره بین عجیبی را می سازند که حجم آن بی نهایت کوچک است؛ کوچکتر از آنچه شما تصور می کنید، چرا که وزن این نطفه فقط 15 جزء از ده میلیون جزء یک گرام است. ولی آیا شگفت آور نیست که این جزء نهایت ذره بین، در هنگام تولد حد اوسط 3 کیلوگرم وزن دارد؟ شگفت آور نیست که این نطفهء واحد در داخل رحم شروع به تکثیر نموده و تا مرز 200 میلیون سلول زنده گسترش پیدا می نماید؟

اما تصور نکنید که این نطفهء ذره بین همین طور یک موجود ساده یی است، چه به رغم این کوچکی خود، دنیای عظیمی از رمز و رازهای حیات را در خود نهفته دارد؛ از جمله اینکه همین یک نطفه ذره بین با عملیهء «انقسام» خود، دست به تشکیل دو گروه سلولی می زند؛ یکی سلول های ثابت که برای ساختن اعضای چون مغز، پوست، غدد داخلی، انساج، غضروف ها و غیره با هم متحد می شوند. و دیگری سلول های سرخ و سفید خون. چنانکه نطفه یا سلول زنده، دو نوع دیگر از مسؤولیت را نیز بر عهده می گیرد؛ یکی مسؤولیت تدویر و تهیهء محل مسکونی خاص و تهیهء غذای خویشتن و دیگری مسؤولیت آن در قبال اجتماع سلولی.

در بخش اول این مسؤولیت، وظایف مختلفی از قبیل تناول غذا و پاک ساختن فضلات قرار دارد و در بخش دوم کمک به امر سازندگی سلول های دیگر در اجندای کاری آن قرار دارد. مثلاً سلول های بانکراس به تولید مستمر ذخایر کوچک ماده انسولین می پردازند که این ماده کنترل کننده قند وجود است. سلول های روغن ساز، قطرات کوچکی از روغن را می سازند تا به عنوان مادهء سوخت جهت گرم سازی بدن مورد بهره برداری قرار گیرد. سلول های معده، سازندهء تیزاب ها و مخمرات دیگری هستند که به عضم غذا کمک می نمایند و سلول های خون،

یک حرکت مسؤولانه سریع و پویا را در مناسبت‌های مختلف دارا می‌باشند. مثلاً به مجردی که جسم انسان مجروح گردد و میکروبها شروع به تکثر نمایند، سلول‌های سازنده خون دست به کار تولید فوق العاده گردیده و به کمیت‌های بزرگ و صدها هزار بار بیشتر از آنچه که برای رویارویی با دشمن مورد ضرورت است، خون تولید می‌نمایند.

هنوز هم دانشمندان در برابر این «سلول ذره‌بینی» حیران ایستاده‌اند و حتی هنوز هم نمی‌توانند عامل انقسام سلول عادی را به سلولهای متعدد، با وظایف متعدد و گونه‌گون آن دریابند.

هنوز هم دانشمندان، در برابر راز تجمع سلول‌ها که در اصل از یک سلول واحد به وجود آمده و سپس برای انجام وظایف و مأموریت‌های مختلف، به میدانهای مختلف رهسپار می‌شوند و اما در نهایت باز هم یک هدف واحد را که همانا ساختن جسم انسان است تعقیب می‌نمایند، حیران و مبهوت ایستاده‌اند.

دکتور «رسکو سپنسر» در این رابطه می‌گوید: «در طبیعت چیزی عجیب‌تر از حکمتی که سلول زنده خودش را به گروه‌های مختلف برای انجام وظایف مختلف تقسیم می‌نماید، وجود ندارد». دکتور «کاربل» می‌گوید: «امروزه به فضل روش‌هایی که پرورش انساج را در لوله‌های آزمایشگاهی میسر ساخته است، امکان این امر برای ما به وجود آمده است تا در شناخت رازهای سلول‌ها تعمق نماییم. اکنون این حقیقت برای ما روشن گردیده است که سلول‌ها، به نیروهای عظیمی مسلح اند که عظمت آنها به هیچ وجه در تصور ما نمی‌گنجد و ویژگیها و قابلیت‌های حیرت‌آور آنها در حدی پرگستره است که ما هنوز به شناخت آنها دست پیدا نکرده‌ایم».

بیاییم در آیات قرآنی پیرامون خلقت انسان و آفرینش حیات تعمق کنیم تا به فرازهایی از اعجاز این کتاب الهی بیشتر آشنا شویم؛ بویژه این آیات:

[يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن نُّرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نَخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يُتَوَفَّى وَمِنْكُمْ مَّن يُّرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ [الحج/5]

[إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً [الإنسان/2]

[قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ. مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ. مِنْ
نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ. ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ. ثُمَّ أَمَاتَهُ
فَأَقْبَرَهُ. ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ.] [عبس/ 17-22]

جنس نوزاد

یکی از معماهای حل نشده در رابطه با جنین، قضیه تعیین جنس است. تحکیم در جنس جنین که پسر به دنیا آید یا دختر، قضیه‌ی است که علم بشر با همه پیشرفت‌ها و انکشافات خود در برابر آن درمانده است.

شهید سید قطب (رح) در ذیل تفسیر آیه کریمه 54 سوره فرقان:

[وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا
وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا]

«اوست ذاتی که از آب، انسانی را آفرید؛ سپس او را نسب و سبب قرار داد و پروردگار تو همواره توانا بوده است»

می‌گوید: «یکی از شگفتیهای کار آفرینش انسان، راز سربسته گزینش جنس او در دوران جنینی است چرا که پسر یا دختر به گونه شگفت‌آوری، از سلولهای مشابه و نیز تخمک‌های مشابه به وجود می‌آیند در حالی که در هیچ سلولی از هزاران سلول (اسپرم) مرد، ویژگیهای به خصوصی که آن را شایسته تولید پسر یا دختر گرداند وجود ندارد. همین طور در هیچ تخمکی از تخمک‌های زن، وجه تمایز خاصی که بتوان آن را دلیل گرایش به سمت جنس مذکر و یا مؤنث تلقی کرد، موجود نیست. با این وجود یکی از این سلولهای مرد در اتحاد خود با تخمک زن، پسر می‌شود و دیگری دختر، که بشر تا کنون به این راز سر به مهر پی نبرده است و نه هم می‌تواند پی ببرد؛ زیرا این امر فقط در حوزه توانمندیهای پروردگار است که بشر را در آن مجال هیچ دخل و تصرفی نیست».

و همین جاست که به اعجاز علمی آیات 49 و 50 از سوره «شوری» می‌رسیم که می‌گوید:

[لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذَّكَوْرَ، أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذَكَرًا وَإِنَاثًا وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ
قَدِيرٌ]

«ملکیت آسمانها و زمین فقط از آن خدا است، هر چه را که بخواهد می‌آفریند، به هر که خواهد فرزندی

اناث و به هر که خواهد فرزند ذکور عطا می‌کند، یا در يك رحم بیشتر از دو فرزند دختر و پسر قرار می‌دهد و هر که را بخواهد عقیم و نازاینده می‌گرداند زیرا او دانا و تواناست»

و چنین است که علم با همه ابزارهای خویش به اینجا که می‌رسد، خلع سلاح است؛ چرا که هیچ نیرویی قادر نیست تا به طور قطع و یقین جنس جنین را از قبل تعیین نماید، یا مرد و زنی را که از اساس فاقد این نیرو هستند، دارای توان و ویژگی باروری گرداند.

چنانکه ما در تاریخ قدیم و جدید داستانهایی را در این باره می‌یابیم که محل عبرت انسان توانند بود؛ چه بسیار شاهان و قدرتمندانی که زیستند و مردند و با همه تلاش‌ها و تواناییها، با همه اطبا و کاهنان و منجمان خویش، در این میدان کاری از پیش نبردند. از داستانهای قدیم می‌گذریم و فقط به یکی از روایات معاصر که استاد دکتور «عبدالرزاق نوفل» در کتاب «القرآن والعلم الحديث» آن را نقل نموده است، بسنده می‌کنیم. این روایت به شاه سابق ایران «محمدرضا پهلوی» مربوط می‌شود. نامبرده قبل از «ملکه فرح» در سال 1950 با زنی ازدواج کرد. آن دو در شب زفاف تمام مراسم عنعنوی را که بر اساس رسم و رواج‌های محلی به منظور تحقق خواسته فرزند پسر باید انجام می‌دادند، بی‌کم و کاست به جا آوردند. به این ترتیب که در کنار خویش سینی را که حاوی پنیر و دو قرص نان بزرگ به طول یک متر و نیم بود، گذاشتند. در سینی دیگری تخم مرغ و سبزی «ترتیزک» قرار داده شده بود همراه با مجمری که از آن دود بخور متصاعد بود. زن و شوهر چهار بار از راهی گذشتند که بر بالای سر آنها آب و سوره مبارکه «یس» قرار داده شده بود. در هنگام برگزاری مراسم عقد، پسر بچه خورده سالی جلو آمد و به ملکه گلی را تقدیم کرد، در حالی که می‌گفت: «به زودی خداوند (ج) به شما فرزند پسری عنایت می‌نماید». به این ترتیب، تمام آنچه که باید بر اساس عرف محلی انجام می‌شد، برگزار گردید. اما آنها سه سال کامل انتظار کشیدند و صاحب هیچ فرزند پسر یا دختری نشدند. و در اینجا بود که شاه و همسرش دروازه‌های معاینه خانه ماهرترین اطبای دنیا را دق الباب کردند. در امریکا چندین روز در شفاخانه نیویارک تحت دقیق‌ترین آزمایش‌ها قرار گرفتند. در شهر «کیف روسیه» زیر نظر دکتور «الیچ سیسرانو»، در «سن پترزبورگ» زیر نظر دکتور «ایوانوویچ»، در آرژانتین زیر نظر دکتور «ارنیاندا گروسو» و در سوئیس، ایتالیا و خلاصه همه جایی که تصور می‌شد کاری از آنها ساخته است، تمام تلاش‌ها برای بچه دار شدن آنها به کار گرفته شد. اما این تلاش‌ها هیچ ثمری نداد. سپس شاه به تعویذ و دم و دعا روی آورد و «پاک صبح» که به پاپ اندونیزیا معروف است، آنان را دم و دعا کرد، ولی این کار هم سودی

نبخشید و سرانجام شاه همسرش را به خاطر فرزند طلاق داد و با همسر دیگری که استعداد باروری داشت ازدواج کرد.

بلی؛ میلیون ها کوشش از سوی جهان طبابت در طی ده ها سال گذشته در این راستا انجام گرفته، اما طب نتوانسته است حیوان منوی مرد (اسپرم) یا تخمک زنی را که از اساس فاقد قدرت باروری باشند، وادار به اتحاد با همدیگر و در نهایت باروری نماید.

همچنین طب با تمام عجز و درماندگی اعتراف کرده است که در مورد جنس جنین تحکّم نهایی کرده نمی تواند و تعیین نوعیت جنس جنین که پسر باشد یا دختر، کاری است فراتر از توانمندی های علم. و همین جاست که بار دیگر در برابر اعجاز علمی آیات «49 و 50» از سوره شوری قرار می گیریم.

با این همه باید تعجب کرد به حال مردانی که به خاطر آوردن فرزند و یا فرزند پسر، همسران بی گناه شان را تحت فشار قرار می دهند. چه بسا اختلافات خانوادگی را می بینیم که اساس آن بر این پندار بی اساس بنا گردیده است که گویا زن اگر دلش بخواهد می تواند فرزند و یا فرزند پسر به دنیا آورد! چه سبک خرد و کودن اند آنانی که زنان بی گناهشان را به خاطر کاری آزار می دهند که آن کار نه فقط در حوزه توانایی همسران شان نیست، بلکه حتی در توانمندی تمام بشر نیز نمی باشد.

و تا از مبحث «جنین» خارج نشده ایم، یک گام به عقب برداشته و قضیه تطوّر جنس جنین و اعجاز آیاتی از قرآن کریم در این رابطه را به بررسی می گیریم.

تطوّر جنین

دنیا قبل از قرن بیستم، از دانش «جنین شناسی» معلومات دقیق و روشنی نداشت. در قرن هفدهم جهان علم را عقیده بر آن بود که انسان به صورت کامل انسانی خود، در حیوان منوی مرد شکل می گیرد. یعنی اینکه اگر شما بتوانید حیوان منوی مرد را گرفته و آن را به وسیله دستگاهی بزرگ بسازید، در آن انسان کامل اندامی را با تمام تفصیل آن خواهید دید. این نظریه نهایتاً مفید این معنی بود که انسان در شکم مادر خود مراحل از تطوّر را نمی پیماید بلکه بدون طی کردن این مسیر طولانی از تطوّر، یکباره به طور کامل آن خلق می شود.

در قرن هجدهم تئوری فوق از نظر دانشمندان ابطال گردید؛ زیرا دانشمندان در این قرن به کشف تخمک زن موفق گردیدند. و در اینجا بود که علم تمام توجه خود را به سوی زن و نقشی که در تکامل جنین بر عهده دارد، معطوف ساخت و در این میان، نقش مرد به کلی از نظر

افتاد. چه دانشمندان به این نظر برگشتند که انسان کامل در تخمک زن شکل می گیرد؛ زیرا تخمک زن از حیوان منوی (اسپرم) مرد بزرگتر است و در حقیقت تنها نقشی که نطفهء مرد بر عهده دارد، عملیهء بارور سازی یا «تلقیح» می باشد و بس. این نظریهء همچنان تا قرن بیستم بر کرسی داوری در این عرصه نشسته بود.

در قرن بیستم علم آمد تا صورت مسأله را کاملاً عوض نموده و تصویری جدید از جنین را در شکم مادرش به دست دهد و این تصویر جدید را با وسایل و ابزارهای پیشرفته یی که می توانند حتی دوران رشد و تطوّر جنینی انسان را کاملاً عکس برداری نمایند، طوری پشتیبانی نماید که در صحت و درستی آن جای هیچگونه شک و ابهامی باقی نگذارد.

در حالی که قرآن کریم بیش از چهارده قرن قبل، حتی پیش از آنکه دنیا از دوران حیات جنینی انسان کمترین آگاهی داشته باشد، در این باره تصویری روشن و دقیق ارائه کرده و مراحل و اطوار تکامل جنین را به دقت تمام توصیف نمود.

توجّه کنید به آیات 12 - 14 از سورهء مؤمنون:

[وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ، ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ]

«همانا آفریدیم انسان را از سلالهء گل خالص، پس آنگاه او را نطفه گردانیده و در جای استوار (صلب و رحم) قرار دادیم، آنگاه نطفه را علقه (پارهء خون) و علقه را مبدل به پارهء گوشت و سپس آن گوشت را تبدیل به استخوان نمودیم. و سپس بر استخوانها گوشت پوشانیدیم و پیکر آن را کامل کردیم و پس از آن با دمیدن روح، خلقتی دیگر انشا نمودیم، آفرین بر قدرت کامل بهترین آفریننده» و اینک همراه با آیات فوق الذکر، تطوّر مرحله به مرحله جنین را در روشنائی علم جدید دنبال می کنیم تا به اعجاز علمی آیات فوق بهتر و بیشتر آشنا گردیم:

1. در اولین بند از این آیات کریمه، ملاحظه می کنیم که قرآن اصل خمیرمایهء

انسان را از گل معرفی می کند. چنانکه در آیهء 14 سورهء رحمن نیز می گوید:

[خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ]

«انسان را از گل خشکیده ای همچون سفال آفرید

این آیات کریمه دقیقاً «گل» را به عنوان ماده اصلی خلقت انسان معرفی می کنند و این گلی که در همه جای زمین موجود است. دانشمندان علم جدید این گل را به آزمایشگاه بردند تا با تجزیه دقیق آزمایشگاهی بدانند که متشکل از چه عناصری است. آنها در نتیجه گریه های آزمایشگاهی دریافتند که گل متشکل از هژده عنصر است. آنگاه جسم انسان را مورد تجزیه و تحلیل آزمایشگاهی قرار داده و با شگفتی مشاهده کردند که جسم انسان نیز متشکل از همین عناصر هژده گانه می باشد.

علامه شیخ محمد متولی الشعراوی مفسر معاصر قرآن کریم، در کتاب «الادلة المادية علي وجود الله» می گوید: «اینک اعجاز علمی قرآن کریم در پشت میز آزمایشگاه و در برابر چشمان مسلح علم به تجلی نشسته است. روشن است که مشاهده آزمایشگاهی غیر از جدال فلسفی است. اینجا فلسفه نیست و منطق هم نیست که داوری می نماید. اینجا اطاق آزمایشگاه است!».

شهید سید قطب (رح) صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» نیز در ذیل آیه 14 سوره مبارکه رحن می گوید:

«تعبیری که قرآن کریم در این آیه از ماده خلقت انسان به کار گرفته، تعبیر «صلصال» است. صلصال گل خشک شده به نحوه یی است که اگر چیزی را به آن بزیم از آن صدا و جرسی برمی خیزد. امروزه با تحلیل های آزمایشگاهی اثبات گردیده است که جسم انسان محتوی همان عناصر تکوینی است که در خاک و گل زمین موجود است، چه در این تحلیل ها جسم انسان متشکل است از کربن، اکسیژن، هایدروژن، فسفر، کبریت، ازت، کلسیم، پتاسیم، سدیم، کلور منیزیم، آهن، منگنز، سرب، ید، فلورین، کوبالت، زنک، سلکون و آلومینیوم؛ که این عناصر عین همان عناصر سازنده خاک می باشند. هرچند میزان موجودیت این عناصر از انسان تا انسانی دیگر و همچنان از انسان تا خاک متفاوت است، اما حقیقت این است که عناصر تشکیل دهنده خاک و انسان همینهاست».

≡ ≡ ≡

2. قرآن کریم در بند دوم آیه مبارکه 12 از سوره مؤمنون به بیان مرحله

دیگری از مراحل تطوّر جنین می پردازد:

[ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ]

«سپس او را به صورت نطفه‌یی در جایگاهی استوار قرار دادیم»

صاحب تفسیر «فی طلال القرآن» در ذیل تفسیر این آیه مبارکه می‌گوید: «همان طوری که از آیه نخست استنباط می‌شود، پیدایش جنس انسان اساساً از سلالهء خاک است و او در مسیر تطوّر طولانی مرحله به مرحله خویش، فاصلهء دراز میان دو نقطهء (خاک - انسان) را طی می‌نماید. خاک در حقیقت طور اوّلیه نشأت آدمی است و انسان طور اخیر و طراز تمام شدهء خلقت وی. البته قرآن، چگونگی طیّ مسیر انسان را در فرایند تطوّر از خاک تا به انسان، به تفصیل مطرح نمی‌کند، بلکه آنچه را که دقیقاً مطرح می‌کند، سرفصل هر مرحله از مراحل تطوّر دوران جنینی اوست که اولین فصل آن قرار گرفتن نطفه در رحم مادر می‌باشد. اما اینکه تطوّر از خاک تا به انسان چگونه انجام می‌گیرد، در اینجا علم است که نظریات متعددی را ارائه کرده و نردبان معینی از نشو و ارتقا را برای وصل حلقات سلسله میان خاک تا انسان، به کار گرفته است. روشن است که علم در این کوشش خود می‌تواند درست عمل نموده باشد و هم می‌شود که به خطا رفته باشد. پس شایسته نیست که میان حقایق ثابت و قطعی که قرآن در این زمینه مطرح کرده است و میان کوشش‌های علمی که در راستای یافتن حلقاتی معین و سیستماتیک از این تسلسل انجام می‌گیرد، به هر قیمت ممکن ارتباط برقرار نموده، یا این دو را به هم مخلوط گردانیم چرا که حقیقت قرآنی قطعی و ثابت است در حالی که تلاش‌های علمی تا به قطعیت نهایی خویش می‌رسند، از گزند خطاها در امان نمی‌مانند؛ یک نظریهء علمی امروز اثبات می‌شود و فردا در اثر دست‌یابی بشر به وسایل و روش‌های جدیدتر، نقض می‌گردد. اما همینجا بر سر این مرحله از مراحل تطوّر جنینی انسان، با یک معجزهء علمی دیگر قرآنی رو به رو می‌شویم.

قرآن در آیات (4-6) سوره «طارق» می‌گوید:

[...يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ]

«انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است! از يك آب جهنده آفریده شده است، آبی که از میان پشت و سینه‌ها خارج می‌شود»

آری؛ انسان از آب جهنده بی خلق شده است که از صُلب مرد و میان استخوانهای سینه زن بیرون می‌آید. نکتهء بسیار مهم این است که قرآن دقیقاً آشیانهء آب منی مرد و آب زن را معرفی کرده و می‌گوید که جایگاه آب منی مرد «صُلب» وی؛ و جایگاه آب نطفهء زن، میان «ترائب»

وی است: [يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ]: «صُلْب» همان استخوانهای فقراری پشت مرد است و «تَرَائِب» استخوانهای علوی سینه زن و این رازی است که در گنجینه‌های علم الهی بود و بشر تا نیمه قرن بیستم هیچ چیز از آن نمی‌دانست. چنین است که علم جدیداً به این حقیقت قرآنی پی برده است که آب منی مرد در استخوانهای فقراری پشت وی و آب زن در استخوانهای علوی سینه اش قرار دارد.

≡ ≡ ≡

3. قرآن کریم در توصیف مرحله یی دیگر از مراحل تطوّر جنین می‌گوید: همین که نطفه در رحم زن قرار گرفت، در مسیر تطوّر خود به خون بسته یا (علقه) تبدیل می‌شود.

[ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً]

«آنگاه نطفه را به صورت علقه در آوردیم»

در اینجا زمام سخن را به پروفیسر کانادایی «کیث. ل. مور» می‌سپاریم. او از مشهورترین دانشمندان جهان در علم «جنین‌شناسی»، رئیس بخش تشریح جنین در دانشگاه «تورنتوی کانادا» و رئیس اتحادیه دانشمندان جنین شناس امریکا و کانادا است و کتاب وی در زمینه «جنین شناسی» جایزه اول جهانی را به دست آورده است.

او می‌گوید: وقتی جنین در شکم مادرش به رشد و نمو آغاز می‌کند، شکل آن شبیه علقه یا کرم است؛ زیرا هنگامی که با اشعه از مرحله آغازین پیدایش جنین تصویربرداری کردند و این تصویر را در کنار تصویر «علقه» قرار دادند، مشخص شد که هر دو تصویر آشکارا با هم شباهت دارند. و چون به پروفیسر کانادایی موصوف گفته شد که «علقه» در زبان عربی به معنای خون بسته است، پروفیسر موصوف مدهوش گردیده و در اوج حیرت گفت: آنچه در قرآن ذکر شده است تنها توصیف دقیق شکل خارجی جنین نمی‌باشد، حیرت من آنگاه بیشتر می‌شود که می‌بینم توصیف قرآن شکل خارجی و تکوین داخلی جنین، هر دو را در بر گرفته است؛ به دلیل اینکه ابزارهای ما نشان داده است که خون در مرحله «علقه» در عروق بسیار باریک جنین محبوس گردیده و در نهایت به شکل خون بسته تبدیل می‌شود. پس قرآن نه فقط شکل و تصویر خارجی جنین را در این مرحله از تطوّر آن بیان نموده است، بلکه حتی ساختار داخلی آن را نیز مشخص گردانیده است.

≡ ≡ ≡

4. قرآن کریم در توصیف چهارمین مرحله از تطوّر جنین می‌گوید:

[فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً]

«پس از آن، خون بسته را به مضغه (پارهء گوشت)

مبدل ساختیم»

شیخ محمد متولی الشعراوی در تعلیقی بر این آیهء کریمه در کتاب «الادلة المادية علي وجود الله» می گوید: دانشمندان تصویر اشعه یی را که از جنین در مرحلهء (مضغه) گرفته شده، با تصویر قطعه یی از خشت خام، یا خاک عجین شده مقابله نمودند، ملاحظه شد که تصویر هر دو شکل تماماً یکی است.

بلکه حتی خدای سبحان گذشته از توصیف شکل خارجی جنین به تکوین و ساختار داخلی آن نیز پرداخته است. جایی که در آیهء 5 سورهء حج می گوید:

[يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُّرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يُتَوَفَّى وَمِنْكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَتَرَىٰ الْأَرْضَ هَامِئَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ]

«ما شما را نخست از خاک آفریدیم، آنگاه از آب نطفه و سپس از خون بسته و بعداً از پارهء گوشت تمام و ناتمام...»

و آنگاه که دانشمندان پارهء گوشت جنین آدمی را که طول آن یک سانتی متر بود، از شکم مادر بیرون آورده و در زیر میکروسکوب الکترونی تشریح نمودند، مشخص شد که بعضی از دستگاه های داخلی وجود جنین در حال ساخته شدن و بعضی دیگر آن هنوز در ساختار ابتدایی خویش قرار دارد و هنوز ساختمان داخلی آن تمام نشده است.

دقت کنید که اگر قرآن کریم می گفت: «از پارهء گوشت تمام خلق شده»؛ این توصیف بر حقیقت ساختار جنین در مرحلهء تبدیل آن به پارهء گوشت، منطبق نمی گردید؛ زیرا چشمهای مسلح میکروسکوب های الکترونیکی بعداً کشف می کرد که ترتیب ساختمان داخلی «پارهء گوشت» جنینی، هنوز در تمام بخش هایش به اتمام نرسیده است. برعکس اگر قرآن در توصیف تطوّر جنین از خون «بسته» به «پارهء گوشت» می گفت: «پارهء گوشت تمام خلق نشده»، باز هم این توصیف نمی توانست بر حقیقت تکوین آن تماماً انطباق کامل داشته باشد؛ زیرا بعداً مشاهده می شد که بخش هایی از این ساختار تماماً خلق شده اند. بنابراین، تنها توصیفی که می توانست در این مرحله از رشد جنین، توصیف دقیق و کاملی باشد همین توصیف قرآنی «پارهء گوشت تمام

خلق شده و تمام خلق نشده» است و بس. و در اینجا است که می‌بینیم باز در مرحله چهارم از تطوّر جنین، یکی دیگر از معجزات علمی قرآن کریم در زیر دوربینهای الکترونیک به تجلّی می‌نشیند.

شیخ شعراوی می‌افزاید: دکتور «کیث. ل. مور» پروفیسر کانادایی که قبلاً نیز در این بحث از او نام بردیم، تمام تطوّرات جنین در شکم مادرش را با پیشرفته کاملاً با آنچه که قرآن کریم در این باره گفته است انطباق دارد؛ از اولین مرحله حیات جنینی گرفته تا آخرین مرحله آن، به شمول مرحله استخوان بندی و ...

وقتی به دکتور «کیث. ل. مور» گفته شد: آیا ممکن است پیامبر اسلام ρ هزار و چهار صد سال قبل، این همه تفصیل را در مورد تطوّرات جنین دانسته باشد و بناءً معلومات شخصی‌شان را در این مورد ارائه کرده باشند؟ او در پاسخ گفت: محال است! زیرا در آن عصر دنیا ابدأً به این حقایق آشنا نبود و حتی این قدر هم نمی‌دانست که جنین در شکم مادرش چندین مرحله از تطوّر را پشت سر می‌گذارد، چه رسد به اینکه بتوان تصور کرد که دنیا در عصر رسالت حتی مراحل این تطوّر را نیز به دقت می‌شناخته است؛ کاری که علم حتی امروز هم با تمام پیشرفت‌هایی که انجام گرفته، به سادگی نمی‌تواند آن را کاملاً توصیف نماید. بلکه حتی علم تا کنون نتوانسته اطوار و مراحل رشد جنین را نامگذاری کند لذا از روی ناچاری این اطوار و مراحل را شماره‌گذاری کرده است، به گونه‌یی که پیچیدگی و ابهام در آن کاملاً مشهود و آشکار است. در حالی که قرآن کریم، علاوه بر توصیف دقیق مراحل جنین، نامها و عناوین ساده، معین و نهایت دقیقی را برای این مراحل نیز معرفی کرده است.

دکتور «کیث. ل. مور» می‌افزاید: هم اکنون این حقیقت همچون آفتاب برایم مبرهن است که به طور حتم این آیات از بارگاه خداوند Ψ به سوی محمد ρ نازل شده است و همین امر خود برایم این حقیقت روشن و قاطع را اثبات می‌کند که محمد ρ پیامبر خدا است. وقتی به وی گفته شد: در این صورت آیا شما به دین اسلام مشرف نمی‌شوید؟ او گفت: من آماده هستم تا در چاپ بعدی کتابهای خویش به این حقیقت اعتراف کرده و بر حقانیت این دین مبین گواهی دهم!

همچنان در سیمینار بزرگی علمی که مشهورترین دانشمندان علم جنین‌شناسی در سطح دنیا را گرد آورده بود، آیات قرآنی که در باره تطوّر جنین آمده است بر آنان قرائت گردید. با آنکه اکثریت این دانشمندان مسلمان نبودند اما کسی از آنان به خود جرأت نداد تا بگوید که:

میان آیات قرآن کریم و یافته های جدید علمی، تصادم وجود دارد. فقط یک تن از آنها به طور غیر مستقیم به مسأله وراثت اشاره کرد و گفت: برنامه وراثتی انسان در نطفهء مرد وجود دارد و تفصیل انسانی که متولد می شود و اینکه آیا او مرد است یا زن، رنگ چشم، رنگ پوست، رنگ مو و سایر مشخصات ژنتیک وی در ژنهای وراثتی موجود است. اما او هرگز نمی دانست که قرآن از موضوع وراثت هم غفلت نکرده و این افتخار نیز به قرآن مربوط می شود. بناءً وقتی آیات مبارکهء 17 - 18 و 19 سوره «عبس» بر وی تلاوت شد، فریادی از قلب وی برخاست و در تالار سیمینار پیچید. آری؛ او با ندای بلند چنین گفت:

هرگز ممکن نیست که قرآن از بارگاه غیر خداوند بزرگ بوده باشد و من به این حقیقت اعتراف می کنم!

آیات سوره «عبس» این است:

{قَتَلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ، مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ. مِنْ
نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ. ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ}

«ای کشته باد انسان! چرا تا این حد کفر و عناد می ورزد، از چه چیز خلق شده است؟ از نطفه یی، خدا این نطفه را آفرید و به دقت همه چیز را در آن گنجانید، سپس راه (کمال) را بر او سهل و آسان ساخت» [عبس/17-20]

≡ ≡ ≡

5. با نیرومندی نهفته در این نطفهء اعجوبه، جنین این خلقت دست آموز تدبیر و تقدیر پروردگار، در یک خط ثابت و با یک آهنگ منظم، بی هیچ انحراف و انحنایی راه تطوّر و تکامل خویش را می پیماید تا آنکه وارد پنجمین مرحلهء تکاملی خویش یعنی مرحلهء استخوان بندی می شود:

[فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا]

«پس پاره گوشت را به استخوان مبدّل ساختیم»

≡ ≡ ≡

6. سپس به ششمین مرحله که ایجاد پوشش گوشتی بالای استخوان است، قدم می گذارد.

[فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا]

«سپس استخوان را با گوشت پوشانیدیم»
و در اینجا است که انسان در برابر حقایق عظیم علمی دیگری از اعجاز قرآن کریم قرار می-گیرد.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» از جمله آنانی است که دهشت و حیرت خود را در برابر این عظمت پنهان نموده نتوانسته و در حالی که با جملات و عباراتی خاشعانه که فقط می تواند از قلب و روان یک عبد عارف و یک بنده خاشع پروردگار متعال برخیزد، آن ذات یگانه را می ستاید و در ادامه می گوید :

در اینجا انسان در برابر آنچه که قرآن از حقیقت ساختمان جنین مکشوف ساخته است، بی اختیار مدهوش می شود، چرا که این حقایق فقط در این اواخر با پیشرفت هایی که در علم «جنین شناسی تشریحی» به دست آمده، وارد حوزه شناخت های بشری گردیده است. قرآن در اینجا صراحتاً می گوید که ساختار استخوانی جنین قبل از ساختار گوشتی آن شکل می گیرد. و علم با تمام تواضع در برابر قرآن زانو می زند تا بگوید که: بلی؛ تمام ابزارها گواهی می دهند که سلول های استخوانی جنین قبل از سلول های گوشتی وی شکل می گیرند، از آن رو که سلول های استخوانی غیر از سلول های گوشتی است. در آغاز هیکل استخوانی جنین ساخته می شود و بعد از آن است که سلول های گوشتی به فعالیت ساختمانی خود آغاز می نمایند و حتی پیدایش یک سلول از سلول های گوشتی هم قبل از پیدایش سلول های استخوانی به مشاهده نرسیده است.

بناءً شایسته است تا یک بار دیگر با همه وجود، در برابر این آیه مبارکه بایستیم و بخوانیم که:

«سپس گوشت پاره را به استخوان مبدل ساختیم ، و پس از آن استخوان را با گوشت پوشش دادیم»
پاک است پروردگار علیم و بزرگ است این قرآن عظیم!

≡ ≡ ≡

7. همراه با شهید سید قطب (رح) با سیاق قرآن می پیوندیم تا ببینیم که باز، این جنین بشری در شاهراه تکامل خود به کدام مرحله دیگر از مراحل تطوّر خویش قدم می گذارد.

[ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ]
«سپس (تا دمیدن روح) خلقتی دیگر انشا نمودیم؛
آفرین بر قدرت کامل بهترین آفریننده»

و این همان مرحله‌ی است که انسان در آن دارای ویژگیهای برتر انسانی خود یعنی همان ویژگیهایی می‌شود که او را از قطار سایر حیوانات جدا می‌سازد از آن رو که جنین انسان در اطوار و مراحل خلقت خود با جنین حیوان کاملاً شباهت دارد. پس وجه تمایز اساسی با حیوان فقط در این نکته از آیهء مبارکه مضمّر است که می‌گوید: جنین انسان خلقتی دیگر نیز دارد و در این خلقت خویش طوری دیگر از تحول را می‌پیماید که در این طور، او از حیوانات دیگر متمایز گردیده، استعداد ارتقا و عروج را پیدا می‌نماید در حالی که جنین حیوان به همان مرتبهء حیوانی خویش باقی مانده و از ویژگیهای تکامل و ارتقا بهره‌مند نمی‌شود.

آری؛ خدای عزوجلّ انسان را در آخرین مرحلهء تطوّر جنینی آن، خلعت دیگری می‌پوشاند که این خلعت «آدمیت» اوست. در حالی که جنین حیوانی در همان آخرین مرحلهء تطوّر حیوانی خود متوقف می‌شود و به همین دلیل است که حیوان - بر خلاف آنچه پاره‌ی از نظریات مادی می‌گویند - نمی‌تواند به طور میکائیکی از مرتبهء حیوانی خویش به مرتبهء انسانی تطوّر نماید؛ زیرا این دو با هم اختلاف نوعی دارند. اختلاف نوعی از آنجا پدیدار می‌شود که انسان با یک «نفخهء الهی» از سلالهء خاکی به سلالهء انسانی عروج نموده و سپس بر اثر این «نفخهء مقدّس»، جنین انسانی به «خلقتی جدید» و به ویژگیهای جدیدی آراسته می‌شود. و البته در این خلقت جدید، این تدبیر الهی و توانمندی‌های مطلق اوست که عمل می‌کند؛ چه این آرایش نوین هرگز از راه تطوّر میکائیکی انجام‌پذیر نیست.

علم جدید در این میدان نیز نه با مادیون، که با قرآن همراه است؛ مادیون «انسان» شدن آدمی را طوری از اطوار ترقی حیوانی او دانسته و فرضیهء خویش را بر این پایه بنا می‌کنند که حیوان ویژگیهای تطوّر را تا بدانجا با خود حمل می‌کند که به مرتبهء انسانی می‌رسد در حالی که واقعیت‌های مشاهده شدهء علمی، اینگونه تفسیر میان پیوند انسان و حیوان را ابطال می‌نمایند. مشاهدات علمی می‌گویند که: حیوان هرگز ویژگیهای انسانی را با خود حمل کرده نمی‌تواند، بلکه در همان حدود جنسیت حیوانی خویش متوقف می‌شود و این انسان است که ویژگیهای معینی را دارا می‌گردد؛ ویژگیهایی که به هیچ وجه نتیجهء تطوّر میکائیکی وی نبوده بلکه موهبت خاصّی از یک نیروی خارجی می‌باشند.

شهید سید قطب در این باره می‌گوید: وقتی پای علم بشری به میان می‌آید و صحبت از آن چیزی می‌شود که امروز آن را «معجزات علم» می‌نامند، مردم از خود بی‌خود گردیده و دست و پایشان را گم می‌کنند. مثلاً وقتی بشر موفق به ساختن دستگاهی می‌شود که می‌تواند بدون

دخالت مستقیم انسان به یک راه خاصی برود، همه انگشت حیرت به دندان می‌گزیند. در حالی که اگر یک لحظه به مراحل خلقت و تطوّر خویش در حیات جنینی بیندیشیم، باید برای همیشه مبهوت و مدهوش باقی بمانیم. اما بشر عادت کرده است که پنجره‌های چشم و قلب خود را به روی مشاهده این معجزات الهی ببندد؛ زیرا «عادت» و «الفت» حقیقت عظمت این معجزات را از قلبها و عقلهای ما ربوده است. اگر ما فقط به این نکته فکر کنیم که موجود پیچیده‌ی همچون «انسان» با تمام ویژگیها، اوصاف و ممیزات خویش، در یک نقطه‌ی نهایت کوچکی به نام «نطفه» گنجانیده شده است که آن را چشم غیر مسلح دیده نمی‌تواند، و باز اگر در نظر بگیریم که همه‌ی این خصوصیات و ممیزات، آرام آرام خودشان را در مراحل تطوّر جنینی نشان می‌دهند، به خصوص آنگاه که جنین از تطوّر حیوانی به معراج گاه تطوّر انسانی خویش قدم می‌گذارد. و باز اگر بیایم و این جنین را در قامت طفلی ببینیم که نطق می‌کند و علاوه بر وراثت‌های عام بشری، دارای موهبت‌های ویژه و استعدادهای منحصر به فرد خودش هم هست. و باز اگر یک بار دیگر به عقب برگردیم و همان «نطفه» یا نقطه‌ی کوچک ذره‌بینی را در نظر بگیریم که این «طفل» و این «انسان» با تمام اوصاف و خصوصیاتش در همان نقطه‌ی کوچک جا به جا شده است. آری؛ مجرد تفکر ما در همین یک نقطه‌ی ذره‌بینی، کافی است که قفل دل‌های ما را بگشاید و ما را به عظمت خالق و عظمت آفرینش وی رهنمون گردد.

پروتئین نباتی و حیوانی

قرآن کریم در داستان بی‌اسرائیل و مشخصاً در آیه 61 سوره بقره می‌گوید:

{وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِئُ الْأَرْضُ مِن بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ؟...}

«ای بنی‌اسرائیل! زمانی را به یاد آورید که به موسی (اعتراض کرده) و گفتید: ما هرگز به یک نوع غذا صبر نخواهیم کرد، پس از خدای خود بخواه تا برای ما از زمین نباتاتی مانند باقلا، خیار، سیر، عدس و پیاز را برویاند. موسی گفت: آیا می‌خواهید غذای بهتری را که دارید، به پست‌تر از آن تبدیل کنید؟...»

این آیه کریمه با بیان یک حقیقت غذایی می‌گوید: غذاهایی چون باقلی، عدس و پیاز از نظر ارزش غذایی پایین‌تر از غذاهایی مانند «من و سلوی» است.

داستان از این قرار است که خداوند ج وقتی بنی اسرائیل را از چنگ فرعون نجات داد، برای آنان که در صحرای سینا سرگردان بودند غذایی آماده از آسمان می‌فرستاد. این غذا عبارت از «منّ و سلوی» بود؛ منّ و سلوی نوعی از حلوی عسلی همراه با گوشت بریان شده پرنده «باسترک» یا به اصطلاح محلی ما «بودنه» است.

ارزش علمی آیهء مبارکهء فوق وقتی آشکارتر شد که علم تغذیه و سلامت غذایی به پیشرفت چشمگیری نایل گردید. در پرتو علم این حقیقت روشن شد که ارزش بالای غذا نه در مقدار مواد غذایی، بلکه در کیفیت آن می‌باشد. کمیتهء علمی بررسیهای غذایی در انگلستان، گزارشی از دستاوردهای تازهء خود در این زمینه را انتشار داد. مهمترین موضوع این گزارش این است که ارزش مواد زلالی در کیفیت و در مقدار باهم متفاوت می‌باشد. همین گزارش می‌گوید که مصرف زیاد باقلی زیانبار است و حتی توصیه می‌شود که باقلی اصلاً به کودکان داده نشود چرا که مواد پروتئینی یا به تعبیر دیگر مواد زلالی که از مهمترین عناصر سازندهء باقلی است، هرچند منبعی انرژی را برای تولید نیرو و فعالیت در بدن می‌باشند اما در عین حال، دستگاه‌های داخلی بدن را در عملیهء تولید انرژی، خسته و فرسوده می‌سازند. از این جهت طب جدید به عنوان منبع تولید انرژی بدنی بیشتر تکیه بر مایعات را به جای حبوبات توصیه می‌کند. همچنان طب جدید پروتئینها یا مواد زلالی موجود در گوشت حیوانات را بر مواد پروتئینی موجود در حبوبات ترجیح داده و غذاهایی را که قرآن کریم در اینجا به عنوان غذای بهتر معرفی می‌کند، از جملهء غذاهایی می‌داند که محتوی بیشترین مقدار از مواد زلالی یا پروتئینی می‌باشند.

مثلاً یک صد گرام از لولبای سبز یا خشک محتوی 21 گرام از مواد پروتئینی است. پس شگفت آور خواهد بود اگر بدانیم هنگامی که یک صد گرام از گوشت «بودنه» را تجزیه کردند، عین این مقدار از مواد پروتئینی به دست آمد؛ یعنی 21 گرام کامل در یک صد گرام. اما با این تفاوت که کیفیت 21 گرم مواد زلالی به دست آمده از گوشت پرندهء فوق الذکر، خیلی بالاتر از کیفیت 21 گرم مواد حاصله از باقلی و لویاست.

آری؛ از نظر علمی پروتئین حیوانی بر پروتئین نباتی برتری دارد که بشر فقط در این اواخر قادر به درک حقیقت علمی مطرح شده در قرآن کریم گردیده است.

استاد عبدالرزاق نوفل در کتاب «القرآن و العلم الحدیث» به نقل از کتاب «علم الصناعات الزراعیة» می‌گوید: پروتئینها عبارت اند از مرکبات عضوی وازوتی. این مرکبات تنها شکل متناسب برای سهمگیری ازوت در عملیهء جذب غذا در بدن می‌باشند؛

زیرا این مرکبات عضوی در هنگام هضم به اسیدهای آمینه که تعداد آنها 22 واحد است تبدیل گردیده و اسیدهای آمینه هم به وسیله خون جذب بدن می‌شوند. قابل ذکر است که کمبود پروتئین در تغذیه روزانه، به حالت‌های مختلف بیماری منجر می‌شود که از آن جمله بیماری لاغری و بی‌حالی «انیمیا» است.

البته پروتئینها به تبع منبعی که از آن تولید می‌شوند به دو بخش تقسیم می‌گردند: یک: پروتئینهای حیوانی، همچون پروتئینهای حاصله از گوشت حیوانات و پرندگان. این نوع پروتئین برای جذب در بدن کارایی و توانایی کامل دارند. دو: نوع دیگر عبارت از پروتئینهای نباتی حاصله از گندم و حبوبات می‌باشند که این نوع برای عملیه ترکیب غذایی در بدن صلاحیت و توانایی کامل ندارند.

علم جدید اثبات کرده است که مصرف مقادیر زیاد حبوبات، هضم آنها را در بدن دشوار ساخته و عملیه جذب آنها را مشکل می‌سازد و در نهایت به نوعی از تسمم منجر می‌گردد که از علایم آن درشتی پوست، ایجاد اختلال در دوران خون، دردهای روماتیزمی، درشتی زبان و پوسیدگی دندانهاست.

بررسیها همچنان اثبات کرده‌اند که این مواد از نرخ‌های پایین غذایی برخوردار اند. در علم تغذیه به مقدار انرژی که حرارت یک کیلوگرام از آب را به یک درجه سانتی گراد بالا می‌برد، اصطلاحاً واحد «نرخ» را به کار می‌گیرند. پس در حالی که نرخ حاصله از یک گرم روغن (8/8) است، در واقع نرخ حاصله از یک گرم خرما (3/4)، یک گرم حلوا (4/8)، یک گرم باقلی (1/4) و از یک گرم پیاز فقط (0/12) است. بناءً هرگاه این اصل را در نظر بگیریم که یک انسان روزانه به سه هزار واحد نرخ غذایی ضرورت دارد، اگر قرار باشد که این سه هزار واحد را فقط از راه خوردن پیاز تأمین کند، باید حداقل روزی بیشتر از بیست کیلو پیاز را تناول نماید!

این البته تنها گوشه‌یی از آن حقیقتی است که علم توانسته است به آن دست یابد. اما یقین کامل داریم که حقایق علمی نهفته در فقط همین یک آیه از قرآن کریم، خیلی فراتر از حوصله درک علم با تواناییهای محدود آن می‌باشد.

از علم جیولوجی

آیات اول از سوره مبارکه اعلی با بیان دوره‌ی از ادوار تاریخ جیولوجی که به قبل از آفرینش انسان مربوط می‌شود، گوشه‌ی دیگری از تجلیات اعجاز علمی قرآن کریم را متبلور می‌سازد. در این آیات چنین می‌خوانیم:

[سَبَّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى، وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى، وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى، فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى]

«به نام خدای خود که برتر از همه وجود است، تسبیح بگویی، آن خدایی که عالم را خلق کرد و آن را به سامان رساند و آن خدایی که همه چیز را به اندازه و نظام آفرید و سپس در طریق کمال هدایت کرد و آن خدایی که گیاهان را از زمین برویانید و سپس آنها را خشک و سیاه گردانید»

علم جدید قدم جلو می‌گذارد تا در مقام تفسیر علمی آیات فوق الذکر قرار گرفته و بگوید: آنگاه که این کتله بزرگ شعله‌ور، یعنی «زمین» از خورشید جدا شد، قرنهای متعدد در فضا در حال دوران بود. همزمان با این چرخش، گرما و حرارت آن تدریجاً کم می‌شد تا آنکه در مسیر این تحول، کتله گاز شعله‌ور اولیه به کره آتش سیال و جوشانی مبدل گشت، سپس آرام آرام پوسته خارجی آن سرد شد تا به نوعی از انجماد برسد، آنگاه گاز مشتعل موجود از زمین فاصله گرفته با فضای پیرامونی آنکه نوعاً سرد بود و با فضای دورتر از محیط زمین که سردتر از فضای زمین بود، برخورد کرد و در نتیجه این برخورد، بارانهای شدید و سیلابهای ویرانگری در زمین به وجود آمد. در این میان کتله زمین همچنان بیشتر و بیشتر سرد می‌شد، سیلابها دنیا را غرق خود کردند و از آنجا که ابرهای متراکم به طور همیشه محیط زمین را در چنگال خویش گرفته بودند، شعاع و نوری هم به آن نمی‌رسید. سرانجام سیلاب‌ها عامل نجات زمین از غلاف ضخیم ابری پیرامون آن گردیدند و باناپدید شدن ابرهای متراکم، مقدار کمی از اشعه در حال اهتزاز خورشید به زمین رسید و آرام آرام، روز در افق پدیدار گردید. پدیده‌های طبیعی معروف دیگر نیز به شکل هولناکی به جنب و جوش افتادند؛ در طول هزاران سال توفانهای کشنده در آبهایی که سراسر زمین پوشیده از آن بود، جریان داشت. همزمان زلزله‌های ویرانگر و انفجارات آتشفشانی هولناکی رونما می‌گردیدند. ر نهایت همه این پدیده‌ها دست به دست هم دادند تا قشر زمین در بعضی از جهات خویش، از سطح بحر ارتفاع پیدا نموده، قاره‌های بزرگ تشکیل پیدا کنند و سلسله کوهها به وجود آیند. بادهای صرصر سرگردان، صدها سال امواج دریا را به سوی زمین می‌کشاندند که در نتیجه آن، سواحل به وجود آمدند. آبهای حاصله از باران

دروادیه‌ها به جریان افتادند. و این چنین بود که خداوند بزرگ در روند منظم یک «تطور»، زمین را آفرید و آن را به بحر و بر تقسیم کرد. سرانجام کوه‌ها، اقیانوس‌ها، دریاها و جویبارها و همه پرنده‌های متشکله حیاتی زمین، آرام آرام به جای خود قرار گرفتند.

آری؛ این روند توصیفی با این فرایند از تطورات در چگونگی تکوین آفرینش، می‌تواند یکی از وجوه تفسیر آیات آغازین از سوره فوق الذکر در رابطه با خلقت زمین باشد.

«گرترودهارمان» دانشمند جیولوجست می‌گوید: «نباتات، قدیمی‌ترین پدیده از پدیده‌های شکل‌بندی حیات بر روی زمین بوده‌اند؛ زیرا حیوانات بدون نباتات قادر به زندگی در آن نیستند. از طرفی در دوره پیدایش نبات، زمین هنوز هم در حالت اضطراب و ناهماهنگی به سر می‌برد؛ چه با پایان یافتن موسم دورانی بارانهای زیاد، موسم دورانی خشکسالیهای طولانی فرا می‌رسید. نباتات بر روی زمین پدیدار گردیدند، بی‌آنکه انسان در زراعت آن نقشی داشته باشد. و از آنجا که دمای هوا هنوز بالا بود؛ زیرا هوا کاملاً از بخار اشباع شده بود و این حالت میلیونها سال طول کشید، بناءً نباتات نیز با بهره‌گیری از این جو، بسیار متنوع گردیده و به طور انبوه رشد کردند، چرا که این جو خود به امر سرعت رشد نباتات کمک می‌کرد. در نتیجه بخش بزرگی از مین را فرش سبزی از نباتات، درخت‌ها و جنگل‌های انبوه پوشانید.

اما توفانها هنوز هم در راه بودند. توفانها می‌آمدند و در مسیر خود درخت‌ها و نباتات را از ریشه برمی‌کنند و بی‌آنکه کسی وجود داشته باشد تا از آنها استفاده کند، این درخت‌ها و نباتات بر سطح زمین می‌افتادند، از آن رو که حیات حیوانی هنوز بر روی زمین آغاز نشده بود. در نتیجه کتله‌های بزرگی از درختان و گیاهان، سالیان متمادی بر روی زمین افتاده و آب آنها را می‌پوشانید و در اثر به تحلیل رفتن آنها به مرور زمان لایه‌های خاک نباتی حاصل خیزی پدید می‌آمد که خود زمینه رشد جنگل‌های جدید می‌گردید و باز عین عملیه تکرار می‌شد؛ توفانها جنگل‌ها را نابود می‌کردند و خاک جدید و جنگل‌های جدیدتر در راه بودند و این عملیه هزاران سال پیوسته تکرار می‌شد. قرنهای متوالی سپری شد و حجم و کثافت این نباتات به تحلیل رفته، پی هم زیاد و زیاده‌تر و همزمان قشر خاک حاصله از آن نیز قطور و قطور تر می‌گردید و رفته رفته این خاکهای نباتی انباشته بر روی همدیگر، به کتله‌های سخت تبدیل گردیده و رنگ آنها نیز رو به سیاهی می‌گذاشت تا سرانجام به ماده صخره‌مانند سیاهی مبدل گردید.

این ماده صخره‌مانند، ذغال سنگ است که قرن‌ها در جوف زمین باقی ماند تا سرانجام انسان آمد و آن را کشف کرد و از آن به صورت یک ماده مهم انرژی را بهره‌برداری نمود.

آیا این همان چیزی نیست که قرآن کریم در آیات فوق از آن سخن می‌گوید؟ دقت کنید که قرآن چه می‌گوید؛ قرآن می‌گوید: خداوند متعال در سیر تطور آفرینش زمین، گیهان را آفرید و سپس آنها را به ماده خشک سیاه «غشاء أحوی» مبدل گردانید. ملاحظه می‌کنیم که تعبیر قرآنی از این ماده: «غشاء» و «أحوی» است. غشاء: ماده خشک و سخت را گویند؛ و أحوی: رنگ سبز تیره مایل به سیاهی.

بررسیهای دانشمندان از مناطق ذغال سنگ زمین، و آزمایشهای انجام یافته به وسیله ابزارهای میکروسکوپی و دستگاه‌های تابش اشعه، بر روی طبقات تشکیل دهنده این ماده نیز نشان داد که ذغال سنگ اصلاً از همین نباتات پدید آمده است و از آغاز عملیه شکل‌گیری این ماده، 250 میلیون سال می‌گذرد. همچنان این بررسیها نشان می‌دهد که رشد نباتی در زمین قبل از آنکه موجودات زنده در آن آفریده شوند و از نباتات موجود در آن بهره‌برند، 35 میلیون سال ادامه داشته است. اما ضخامت و چگالی این نباتات انباشته شده در بطن زمین در گذار این میلیونها سال، هنگامی آشکار می‌شود که بدانیم: دانشمندان انبار ذغال سنگ موجود در جوف زمین را 8 بلیون تن تخمین کرده‌اند که این مقدار، برای برآوردن نیازهای بشر برای مدت بیش از چهار هزار سال کفایت می‌کند. البته این امر، بر فرض استمرار میزان کنونی استهلاک ذغال سنگ است که هم اکنون به میزان دو هزار میلیون تن در سال تخمین زده می‌شود.

بلی؛ این همان «غشاء أحوی» و این اکتشافات هم حکایتگر تاریخ تکوین دوره‌ی از دوره‌های آفرینش زمین و آنچه که بر روی روی زمین گذشته است، می‌باشد که قرآن کریم چارده قرن قبل آن را مطرح نموده، اما دانش جیولوجی در این اواخر به آن دست یافته است. آری؛ به آن دست یافته است تا معجزه دیگری از معجزات علمی قرآن کریم را نمایان سازد.

عالم مرئی و عالم نامرئی

در اولین آیه از قرآن کریم چنین می‌خوانیم:

[الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ]

«ثنا و ستایش جملگی از آن خدای پرورش دهنده عالمیان است»

لفظ «عالمین» که جمع «عالم» است، در 73 آیه از قرآن کریم تکرار شده است. مفسران در بیان تفسیر «عالمین»، عالم را به دو بخش عالم علوی و عالم سفلی تقسیم نمودند: عالم علوی در این تفاسیر شامل کائنات فوقانی زمین همچون کواکب و افلاک و ماه و خورشید ... و خلاصه

همه آنچه که در آسمانهاست، می شود و عالم سفلی شامل موجودات روی زمین و اندرونی آن؛ همچون دریاها و مخلوقات داخل آنها، معادن، نباتات، حیوانات و انسان است.

اما آیا هستی فقط منحصر به همین دو عالم است؟ و آیا مراد قرآن کریم از «عالمین» هم فقط همین محدوده معین می باشد؟ سؤالی است که باید در برابر آن اندکی درنگ کرد.

پیشرفت های شگرف در عرصه علوم، این نتیجه مثبت را به دست داده است که هستی در کل منقسم به دو عالم است، که این دو عالم یکی «عالم مرئی» و دیگری «عالم غیر مرئی» است؛ عالم مرئی همان عالمی است که انسان با چشم عادی یا با چشم مسلح آن را می بیند که این عالم، تمام عرصه مشاهدات انسان را در علیا و سفلی، در آسمانها، زمین، زیر زمین و همه عرصه مشهود برای انسان، در بر می گیرد. عالم غیر مرئی نیز امروزه دیگر حقیقتی است که شک بردار و جدال برانگیز نیست. تا بدانجا که دانشمندان عصر حاضر نیز بر آنند که این عالم، بسیار وسیع تر، عظیم تر و مزدحم تر از عالم مرئی می باشد چندانکه عرصه نادیدنیها و ابعاد آنها گسترده تر از آن است که بتوان تصور کرد.

بر این اساس است که علم جدید هم اکنون در صدد آن است تا با کشف آثار عالم غیر مرئی، ابعادی از این هستی بزرگ را درنوردد. از جمله این پدیده ها یکی هم دنیای «اشعه» است. اخیراً دانشمندان علم «نور» به وجود اشعه غیر مرئی در کنار اشعه مرئی پی برده اند. «ادیت راسکین» یک تن از این دانشمندان است؛ او می گوید: زمانی که ما میان اشعه مرئی با اشعه غیر مرئی مقایسه می کنیم، درمی یابیم که اشعه مرئی فقط جزء کوچکی از حقیقت کلی «نور» می باشد. از این جهت علم جدید هم اکنون دریافته است که به کارگیری واژه «نور» یا اصطلاح «شار نورانی»، یا «اشعاع» نمی تواند تعبیر دقیق و کاملی از حقیقت نور باشد و به همین دلیل، هم اکنون اصطلاح «انرژی اشعاعی» وارد عرصه کاربردی این علم گردیده است تا این اصطلاح بتواند تمام اشکال اشعه، اعم از مرئی و غیر مرئی آن را در بر گیرد.

از جمله اشعه غیر مرئی می توان از اشعه «سینی» که به نام «چشم سوم انسان» معروف گردیده است، یا از اشعه «رنگتن» که از نام کاشف آن اخذ شده است نام برد. این اشعه جداً نیرومند بوده و قادر اند تا اشیایی را که نور نمی تواند به داخل آنها نفوذ نماید و یا چشمان ما قادر به رؤیت آنها نیست، شگافته و به درون آنها نفوذ نمایند. این اشعه دارای امواج نهایت کوتاه و ده هزار بار کوتاه تر از طول موج نور مرئی می باشند.

در دنیای اشعه غیر مرئی می توان از اشعه ماورای بنفش که طول موج زیادتری از اشعه سینی دارند، و همچنان از اشعه مادون قرمز که در اصل امواج حرارتی هستند که ما آن را احساس می کنیم اما نمی بینیم، نام برد. این اشعه مختلف النوع در عین حالی که به اعصاب و عضلات ما دسترسی دارند اما در فیلم برداری ظاهر نمی شوند؛ زیرا اشعه یی هستند غیر مرئی که انسان آنها را در شناخت و درمان امراض، در تغذیه، صنایع سبک و سنگین، صنایع نظامی ... و غیره مورد بهره بردای قرار داده است.

از اشعه غیر مرئی که بگذریم، به امواج رادیو و رادار می رسیم که این امواج نیز غیر مرئی هستند. امواجی که تنها وجود اشیا را کشف نمی کنند، بلکه حتی مکان دقیق آنها را نیز ضبط می نمایند و مدت هاست که این امواج وارد حوزه بهره برداری بشر گردیده اند.

همچنان علم جدید، مواد حیوی غیر مرئی همچون میکروب ها و ویروس های مختلف النوع را نیز کشف کرده است، که آثار خطر و زیانبار آنها هم اکنون روشن می باشد اما علم به رؤیت این مواد حیوی قادر نگردیده است، نه فقط به این دلیل که این اشیاء نهایت کوچک اند، بلکه بیشتر به این دلیل که این مواد اکثراً غیر مرئی می باشند.

اما در ارتباط با چند و چون این عالم غیر مرئی و عناصر تکوینی آن، باید گفت که: دانشمندان سخت در تلاش اند تا بررسیهایی را در این میدان به ثمر رسانند. از شمار نخستین کسانی که این بررسیها را آغاز کرده اند، دکتور «اوستی» در فرانسه، «لورد رالی» و «چارلز هوب» در انگلستان و پروفیسر «جوزیف سل» در آلمان بودند که مجله انگلیسی «اخبار علم» از سال 1940 به این سو، بررسیها و تحقیقات دانشمندان در این عرصه را پیوسته منتشر نموده است.

و تا شما در قضاوت عجله نکرده اید، بگذارید همه با هم بدانیم که تقسیم عالم به دو عالم مرئی و غیر مرئی، تقسیم علم نبوده، بلکه این معجزه دیگری از معجزات قرآن کریم می باشد؛ جایی که در آیات 38 و 39 از سوره «حاقه» با روشنی تمام می گوید:

[فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ، وَمَا لَا تُبْصِرُونَ، إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ]

«قسم به آنچه که شما می بینید و قسم به آنچه که شما نمی بینید، همانا قرآن وحی الهی بر رسول بزرگوار است»

البته چون بحث بیشتر در این زمینه فراتر از حوصله این رساله است، لذا در حوزه عالم غیر مرئی مادی به همین مقدار اکتفا نموده و به ذکر نمونه عظیم تر از این عالم که عالم «روح» است می پردازیم. با یقین به این حقیقت که با پیشرفت های علمی و وسیع تر شدن افق بینش بشر،

روز تا روز اعجاز آیات مبارکه 38 و 39 از سوره «حاقّه» روشن تر شده و بشر به این حقیقت آشناتر می شود که حوزه موجودات، فراتر از حوزه مدرکات اوست.

از عالم روح

از جمله عوالم غیر مرئی که اخیراً علم ازراه های تجربی به وجود آن پی برده است، وجود «روح» است. امروزه علما و دانشمندان زیادی در غرب، دست اندر کار بررسی های روحی بوده و جمعیت ها و انجمن های متعددی را در این زمینه تشکیل داده اند. حتی آنها از این محدوده پا را فراتر گذاشته و کوشیده اند تا از طریق مدیومها یا وسیط های روحی پاره یی از تظاهرات ارواح را عکس برداری نمایند، که نگارنده در کتاب «الانسان روح لا جسد» تألیف دانشمند معروف مصری «دکتور رؤوف عبید» نمونه هایی از این تصاویر را مشاهده نموده و ده ها شهادت علمی مجامع و گروه های «روحی» را در این باره مرور کرده است.

در این کتاب شما با دانشمندان مادی زیادی رو به رو می شوید که با شک و انکار تمام به سوی دانشمندان مدعی وجود روح روی آورده، اما پس از مشاهده مدیوم ها و رؤیت عینی آثار و تظاهرات ارواح، خود از مبلغان بزرگ و جود روح گردیده اند. اخیراً باخبر شدم که این کتاب به وسیله دانشمند ایرانی آقای «کاظم خلخالی» به فارسی نیز ترجمه شده و در دو مجلد با قطع بزرگ منتشر گردیده است، که جویندگان این مبحث خود می توانند رأساً به آن مراجعه نمایند. آری؛ در عالم غیر مرئی می توان از عالم «روح» نام برد. اخبار علمی که بعد از انفجار بمب اتمی در هیروشیما منتشر گردید، حاکی از آن بود که مردم جاپان اشباح پلها و ساختمانهای ویران شده را پس از انفجار بمب اتمی مشاهده می کردند. دانشمندان ماوراء طبعی در مقام تفسیر این اخبار گفته اند که این مشاهدات، نشان دهنده وجود پدیده یی است که آن را انکسار در اهتزاز روحی می نامند. پدیده یی که به انسان امکان می دهد تا برای چند لحظه، عوالم روحی را مشاهده نماید.

همچنان بسیاری از کسانی که به کثرت در کوه های همالیا به کوه گردی می پردازند، از مشاهده مناظر معین و پرندگان و اشکال عجیب و غریبی سخن می گویند که البته این امر را نمی توان به وجود اختلال در اعضای و ظیفوی مغز و حواس آنها نسبت داد؛ زیرا دستگاه های دقیق همراهشان نشان می دهد که آنان در حالتی کاملاً طبیعی به سر می برند.

از دلایل وجود عالم غیر مرئی، وضعیت شخص در حال احتضار است. انسان در حال احتضار از خود حرکاتی مانند تبسم، یا بدخلقی نشان می دهد و احياناً نام کسانی از دوستان یا اقربای

خویش را که قبل از او به دیار اموات شتافته‌اند، بر زبان می‌آورد که این حالت غالباً نشانه‌ی بی‌فرارسیدن مرگ اوست؛ زیرا در این هنگام، روح شخص محتضر در میان دو عالم یعنی عالم مرئی و عالم غیر مرئی در حال تردد است.

شهید سید قطب (رح) در تفسیری بر آیه کریمه 38 از سوره «الحاقه» می‌گوید:

«این آیه کریمه با پیش کشیدن عالم غیر مرئی، قلب و احساس انسان را با خود به ماورای حدود و ثغور ادراکات محدود بشری وی می‌برد تا از این طریق، آفاق و ابعاد جهان بینی او از هستی و حقیقت را توسعه دهد. این آیه کریمه به انسان می‌آموزاند که هرگز نباید زندانی دیدنیها و اسیر مدرکات عقلی محدود و بسته خویش باشد؛ زیرا هستی وسیع تر و حقیقت بزرگتر از این شبکه محدود شناخت‌های انسانی اوست که از نیروی معین و متناسب با مأموریت خود در این کائنات برخوردار اند و نه بیشتر از آن؛ این مأموریت همانا خلافت وی در روی زمین است. اما این انسان می‌تواند در عین این محدودیت‌های خویش، به آفاق و عوالم غیر محدود دیگری نیز سیر و سفر داشته باشد آنگاه که به این حقیقت باور نماید که در ورای این محسوسات محدود وی، عوالم و حقایق بسیار بزرگتری هم وجود دارند که اصلاً این عوالم را نمی‌توان با عوالم محسوس او مقایسه کرد. و در این هنگام است که انسان می‌تواند بر تنگنای وجود خویش غلبه نموده و از زندان محدودیت‌های خود بیرون رود و با سرچشمه‌های راستین معرفت و حقیقت رابطه برقرار نماید.

پس آنانی که خویشتن خویش را در حصار محسوسات و مدرکات بشری زندانی می‌سازند، بدون شک مسکین اند. البته ما در مقاطع مختلف تاریخ بشر، با بسیاری از این زندانیان مسکین که زندانبان خویشتن خویش اند، رو به رو می‌شویم؛ آنانی که نه فقط روزنه‌های نور و معرفت را بر عالم جان و روان خویش بسته‌اند، بلکه حتی می‌کوشند تا دیگران را نیز در این زندان با خود محصور و مقید گردانند.

اما شگفتا که «علم»، یعین همان چیزی که این زندانیان، قبل از «حقیقت» به آن ایمان آورده‌اند، در قرن بیستم خودش را از حصارهای سنگینی که در خلال دو قرن گذشته با غرور تمام بر گرداگردش کشیده بود آزاد می‌سازد و از طریق آزمایش‌ها و مشاهدات معین خویش به عالم نور و عالم حقیقت می‌پیوندد. البته این آغاز بیداری علم و به هوش آمدن آن از سکر غروری است که گرفتار آن شده بود.

آری؛ علم هم اکنون به محدوده کار خویش آشنا گردیده و با تجربه دریافته است که این ابزارها و ادوات محدود، می توانند او را در این گردونه هستی به عالم غیر محدود رهنمون شوند و در اینجاست که «علم» با تواضعی مؤمنانه و خشوعی عارفانه، پرچم دعوت به سوی «ایمان» را بر می افرازد.

به همین دلیل است که دانشمندی چون «الکسیس کاریل» را می بینیم که با همهء تبحر در میادین علوم تجربی، سرانجام به این نتیجه می رسد که: «دنیا در فراخنای عظیم خویش، پر از عقل های فعالی غیر از عقل های ما است و عقلی ابدی بر مقدرات همه عوالم مسلط است؛ چه آن عوالمی که بر ما آشکار می باشد و چه آن عوالمی که از دیدگان ما پنهان و در پردهء حجاب قرار دارند. شعور به «قداست» توأم با دیگر نیروهای فعال روحانی، دارای نقش ویژه یی در زندگی ما است؛ زیرا این شعور است که ما را با افقهای پنهان و عظیم عالم روح مرتبط می سازد».

دانشمند دیگری مانند «دی.نوی» می گوید: «بسیاری از افراد با هوش و دارای حسن نیت را می بینیم که در این تخیل به سر می برند که گویا نمی توانند به خدای عزوجل ایمان داشته باشند؛ به این دلیل که نمی توانند او را درک کنند. در حالی که انسان امانتدار که خود را در عرصهء شوق علمی به این میدان افکنده است، لزوماً مجبور نیست تا خدای عزوجل را درک و یا تصوّر نماید، مگر به همان اندازه که یک دانشمند طبیعی ملزم به درک و تصوّر نیروی برق است؛ زیرا تصوّر و درک انسان در هر دو حالت ناقص و نارسا می باشد، چه همان طور که انسان از درک و تصوّر خدای عزوجل ناتوان است، همانسان از درک و تصوّر جوهر مادی نیروی برق نیز عاجز و ناتوان می باشد! اما با این حال، آثار وجود برق از آثار وجود یک قطعه چوب که با همهء کیان و جسامت مادی خویش در برابر ما قرار دارد، نیز ثابت تر و روشن تر است».

دانشمند طبیعی دیگری همچون «سیر آرتر تومسون» مؤلف اسکاتلندی مشهور می گوید: «ما در زمانی به سر می بریم که در آن کرهء زمین کدر، شفاف گردیده و اثیر (موج) کیان مادی خویش را از دست داده است؛ پس زمان ما دیگر برای فروروی در تأویلات مادی، صلاحیت چندانی را دارا نیست».

همین دانشمند در مجموعهء «علم و دین» خود می گوید: «عقل متدین امروز نباید برای این امر متأسف باشد که دانشمند طبیعی از طبیعت فارغ نمی شود تا به پروردگار طبیعت پردازد؛ زیرا پرداختن به ماورای طبیعت بزرگتر از آن است که بتواند وجههء همّت وی قرار گیرد. شاید اگر

دانشمندان بخواهند تا از طبیعت مافوق آن را استنتاج نمایند، نتیجه جداً از مقدمه بزرگتر باشد، مگر انصافاً ما باید به یک حقیقت غبطه خوریم و آن این است که دانشمندان علوم طبیعی این زمینه را برای گرایش دینی آماده ساخته اند تا این گرایش بتواند در فضای علم نفس بکشد؛ چرا که همچو امکانی در روزگار پدران و اجداد ما هرگز میسر نبوده است. پس اگر بحث در باره خداوند Ψ کار دانشمندان طبیعی نیست، آنچنانکه «مستر لانگدون» در کتاب خود به غلط چنین می‌پندارد، ما بر عکس وی معتقدیم که در حقیقت بزرگترین خدمتی که علم انجام داده است، رهبری و راهنمایی انسان به سمت و سوی یک تفکر برتر و قدسی تر از خدای عزوجل است. و اگر بگوییم که: علم برای انسان، آسمان و زمین جدیدی را ایجاد کرده است و از همین روی وی را به سمت غایه تلاشهای عقلی وی برانگیخته است، هرگز سخنی به گزاف نگفته ایم.

آری؛ تا به خود می‌آییم ناگهان متوجه می‌شویم که این انسان، صلح و سعادت را در نمی‌یابد مگر در آنجا که ماورای میدان فهم اوست و آن هم فقط در آستانه ایمان و اطمینان به خدای بزرگ دست یافتنی است و بس!

دانشمند دیگری مانند «ا. کرسی موریسون» رئیس اکادمی علوم در نیویورک و مؤلف کتاب مشهور «علم به سوی ایمان فرا می‌خواند» را می‌بینیم که می‌گوید: «بدون شک ارتقای حیوانی انسان به سطح یک موجود دارای شعور و تفکر، گامی بسیار بزرگتر از آن است که از طریق تطوّر مادی انجام پذیرفته و در آفرینش وی منظوری ابداعی وجود نداشته باشد. پس اگر به واقعیت این سخن ما را پذیرفته باشید، می‌توانیم بگوییم که انسان با داشتن این صفت، خود یک کارگاه عظیمی است. اما سؤالی که باز لاینحل باقی می‌ماند این است که چه کسی این کارگاه را اداره می‌کند؟ زیرا انسان بدون آنکه اداره شود مفید فایده نیست. باید گفت که علم این علت اداری را، علتی مادی نمی‌پندارد. حقیقتاً ما حالا به درجه‌یی از تقدم رسیده‌ایم که باور کنیم، این خداوند بزرگ است که شعله‌یی از نور خود را به این انسان بخشیده است».

این چنین است که مشاهده می‌کنیم علم آرام آرام برخاسته است تا با گامهای خود از زندان مادّیت و چهاردیوار آن بیرون رفته و در فضای بی‌نهایتی که قرآن کریم در آیه 38 سوره «الحاقه» و آیات مانند آن ترسیم نموده است به سیر و سفر پردازد. و اگر باز هم در میان ما کسانی از مدعیان اندیشه وجود داشته باشند که هنوز هم تحت پرچم علم با هر دو دست پنجره‌های نور را بر روی خود و اطرافیان خویش ببندند، ما با باور کامل به آنان می‌گوییم که: شما در ارتجاع و عقب ماندگی کامل قرار دارید از علم؛ و در عین زمان در تخلف و عقب

ماندگی کامل قرار دارید از دین. همچنان در تخلف و عقب ماندگی شعوری قرار دارید از آزادی و ممارست آزادانه آزادی در شناخت حقیقت؛ و در تخلف و عقب ماندگی کامل قرار دارید از آن جایگاهی که شایسته شأن موجود با کرامتی مانند انسان است!

شیخ محمد متولی الشعراوی مفسر معاصر قرآن کریم در تفسیری بر آیات سوره مبارکه «الحاقه» می گوید:

«ثبوت علمی دنیای غیر مرئی، این نتیجه کلی را به دست می دهد که عدم ادراک وجود یک چیز، لزوماً به معنی عدم وجود آن چیز نیست. پس اگر خداوند بزرگ برای ما از فرشتگان و شیاطین و بهشت و دوزخ سخن می گوید، ناگزیر باید به وجود این اشیا باور کنیم. نه فقط به این دلیل که او از وجود این اشیا خبر داده است، بلکه به این دلیل نیز که خدای متعال بر وجود عالم غیب برای غیر مؤمنان هم دلیل مادی ارائه کرده و آنان را در این میدان به مبارزه فرا خوانده است.

به عنوان نمونه، از میکروبها این موجودات دقیق و ذره بینی یاد می کنیم. در حالی که این موجودات در تمام طول عمر بشر همراه وی بوده اند اما ما فقط در این اواخر بعد از آنکه دانشمندان به کشف میکروسکوب های الکترونی موفق گردیدند، به وجود آنها پی برده و موجودات عجیبی را دیدیم که نه تنها دارای شکل، حرکت، حیات و توالد و تناسل می باشند بلکه به علاوه راه نفوذ به درون جسم انسان را به خوبی بلد اند و می دانند که چگونه خود را به خون وی رسانده و با کروییات خون درافتند و غوغایی بزرگ را در وجود انسان بر پا کنند؛ این دنیای بزرگی که تا صد سال قبل به کلی از دیده ما پنهان بود. اما آیا همینکه میکروب از دیده ما پنهان بود، به معنی آن است که صد سال قبل وجود خارجی نداشت؟ هرگز! میکروبها وجود داشتند و وظیفه خود را در کارگاه هستی نیز انجام می دادند.

به این ترتیب، ملاحظه می کنیم که کشف میکروب دلیلی از دلایل مادی پروردگار متعال بر وجود عالم غیب و عالم غیر مرئی است. پس پروردگار متعال با کشف پدیده هایی از این دست، آشکارا این حقیقت را برای ما بیان می کند که ساحه مدرکات ما بسیار تنگتر از ساحه موجودات است و عدم ادراک ما از وجود اشیا، به معنی عدم وجود آنها نیست.

از میکروب می گذریم و به یک قطره آب نگاه می کنیم. اگر یک قطره آب را در زیر میکروسکوب قرار دهیم، دنیای عجیبی را در اندرون آن مشاهده می کنیم؛ دنیایی از حیات و حرکت و فعالیت و جنب و جوش که ما تا یک قرن قبل حتی از وجود آن هیچ آگاهی نداشته

ایم. اما آیا این عدم آگاهی ما به معنی عدم وجود این پدیده‌ها بود، یا که این حقایق وجود داشتند، اما ما به درک آنها قادر نبوده ایم؟

و اگر باز ساحه دیدمان را به تمام کائنات گسترش دهیم، می‌بینیم که تمام کائنات گواه بر این حقیقت است که «وجود» یک چیز است، و ادراک ما از آن تماماً یک چیز دیگر. پس برای آنکه یک موجود وظیفه خود در کارگاه هستی را انجام بدهد، حتماً ضروری نیست که ما از وجود آن درک و آگاهی قبلی داشته باشیم، چرا که کائنات غیرمرئی هرگز حیات و هویت خود را از قوه مدرکه ما دریافت نمی‌کنند به طوری که اگر ما از وجود آنها با خبر نباشیم، سر به زانوی عدم بگذارند و از ایفای نقش خود در عرصه خلقت کنار بروند.

به ماهواره و اقمار مصنوعی می‌نگریم. آیا صد سال قبل کسی فکر می‌کرد که روزی انسان بتواند واقعات روی زمین را در همان لحظه وقوع آنها، از طریق صفحه تلویزیون مشاهده نماید؟ طبعاً چنین تصویری بعید از امکان تلقی می‌شد.

لیکن خدای عزوجل جلوه‌ی بی‌علم بی‌کران خود را به سوی ما فرستاد تا بتوانیم بفهمیم که در این کائنات ویژگیها و امکاناتی وجود دارد که حتی به ما امکان مشاهده یک رویداد را از فاصله هزاران مایل می‌دهد.

اما سؤال این است که چگونه انسان توانست به این پیشرفت علمی دست یابد و مثلاً ماهواره را به کار گیرد؟ آیا انسان غلاف جوّی جدیدی را خلق کرد که این غلاف جوّی جدید بتواند تصویر را به سویی انتقال بدهد؟ آیا انسان مواد دیگری را از بیرون کره زمین به استخدام خویش گرفت تا بتواند چنین اقماری را بسازد؟ طبعاً پاسخ منفی است. و حتی بزرگترین فرد ملحد و مادی‌گرای روی زمین هم نمی‌تواند ادعا کند که انسان خود خالق این ویژگیها و توانایی هاست، بلکه غلاف جوّی و مواد مورد ضرورت در ساخت اقمار مصنوعی از هنگام خلقت زمین در آن وجود داشته‌است ولی این ویژگیها و این مواد از حوزه ادراکات ما پنهان بوده و در عالم غیب نسبی قرار داشته‌اند. و هنگامی که خداوند Ψ اراده کرد تا این حقایق را بر ما مکشوف گرداند، ما توانستیم فرمول‌های آنها را کشف کرده و آنها را به استخدام بگیریم.

بی‌شک یکی از حکمت‌های اکتشافات جدید علمی از نقطه نظر سنت‌های پروردگار، اثبات عینی این حقیقت برای بشر است که ساحه و گستره وجود، فراتر از ساحه و گستره عقل و درک وی می‌باشد و او باید بداند که دنیای غیب یک حقیقت است هرچند که این حقیقت، در ساحه درک و آگاهی وی قرار نداشته باشد.

و باز اگر به آسمان نگاه کنیم، می‌بینیم که هر زمانی که ما توانسته ایم تلسکوپ‌های قوی‌تر و بزرگتری بسازیم، همانگاه نیز توانسته ایم تا اجرام آسمانی جدیدی را کشف کرده و آنها را برای اولین بار ببینیم. پس آیا این اجرام آسمانی قبل از کشف تلسکوپ‌های ما وجود خارجی نداشته و وظیفه خود را در کارگاه هستی انجام نمی‌داده‌اند؟ طبعاً هم وجود داشته‌اند و هم مأموریت خویش را در کائنات انجام می‌داده‌اند اما خداوند بزرگ وجود آنها را تا میعاد معینی از دیدگان ما غایب نگه داشت و آنگاه که زمان معین آن فرا رسید، آنها را برای ما مکشوف گردانید تا بدانیم که دنیای غیب، هم وجود داشته و هم مأموریت خود را در کارگاه خلقت پروردگار انجام می‌داده است و ابداً منتظر این باقی نمی‌مانده تا ما از وجود آن درک و آگاهی قبلی پیدا کنیم.

شیخ شعراوی در ادامه تفسیر آیات 38 و 39 سوره «الحاقه» می‌گوید: نهایتاً اینکه خدای عزوجل زندگی خود انسان را نیز شاهی بر موجودیت عالم غیب قرار داده است تا این انسان در روز قیامت نگوید که: ای بار خدایا! اگر دلیلی عقلی بر وجود عالم غیب را برایم ارائه می‌کردی، بیشک من ایمان می‌آوردم.

آری؛ زندگی انسان خود شاهد این حقیقت می‌باشد چرا که خداوند Ψ فقط به انسان توانایی آن را داده است که تمدنها را از نسل‌های قبلی تحویل گرفته و خود هم بر آنها بیفزاید. در حالی که چنین توانایی از تمام مخلوقات دیگر سلب گردیده است. از این جهت ما می‌بینیم که مثلاً حیات حیوانات از همان ابتدای خلقت تاکنون، همان حیات اولیه بوده و هیچگونه پیشرفتی در آن رونما نگردیده است. مثلاً هیچ گاه نشینده ایم که اجتماعی از بوزینه‌گان برای بررسی راه‌های ارتقای سطح زندگی شان تشکیل شده باشد و مثلاً در مناطق استوایی که دارای درجهء حرارتی بالاست، وسایل سردکننده را برای رفاه حال آنان به کار گرفته باشد. همچنان نشینده‌ایم که گروهی از حیوانات قطبی در یک گردهمایی، راه‌های مقابله با سرمای کشنده منطقهء قطبی را بررسی نموده باشند.

لیکن انسان کاملاً یک حقیقت جداگانه است. بدان جهت که خداوند Ψ فقط برای عقل بشر این امتیاز را داده است که وارث تمدن بشری باشد. بنابراین نسل‌های جدید بشری زندگی خود را از همانجایی آغاز می‌کنند که نسل‌های قبلی به آخرین نقطهء آن رسیده‌اند. سپس این نسل‌های جدید بر حجم و کیفیت مدنیت نسل‌های قبل می‌افزایند. و از آنجا که توانایی عقلی بشر بر استیعاب و پیمایش میدانهای جدید علمی بسیار گسترده است پس می‌توانیم بگوییم که هر نسل

بشری چیزهای جدیدی را می‌داند که برای نسل قبلی جزء عالم غیب بوده است و حق تعالی برای هر نسل بشری اسرار و رموزی از کائنات خود را می‌نماید که برای نسل قبل از آن هویدا نبوده است. و اگر نسل حاضر را نسل کامپیوتر می‌نامند، شما باید باور کنید که خداوند بزرگ برای نسلهای بعدی اسرار و رموزی از این خلقت خویش را مکشوف خواهد ساخت که نسل کامپیوتر در آن زمان جزء آثار باستانی به حساب خواهند رفت و به موزه‌ها و بایگانی‌ها گذاشته خواهند شد. پس هر چه زمان به پیش رود، سرعت سیر تمدنهای بشری نیز افزایش خواهد یافت. اما سؤال این است که چرا خداوند Ψ تنها به انسان توانایی این همه ارتقای علمی را داده است؟ پاسخ این است که اعطای این موهبت برای انسان یعنی این موجودی که در میان ایمان و کفر مختار آفریده شده، بدان جهت است تا او به خوبی بداند و آگاه باشد که جمود فعلی حاکم بر عقل‌های منجمد در امر انکار عالم غیب، یک خرافه بیش نیست چرا که همین انسان، امروزه اموری را در متن زندگی خود احساس می‌نماید که تا دیروز نسبت به او و نسبت به حوزه درکش، در عالم غیب قرار داشته اند و او در هر گامی که به سوی کشف محمولات به جلو برمی‌دارد، پرده‌یی از پرده‌های عالم غیب را به عقب می‌زند. بناءً اینها همه دلایل مادی است که پروردگار متعال بر وجود عالم غیب برای ما ارائه نموده است.

آری؛ ارائه نموده است تا اگر از عالم عظیم غیب، از جنت و نار و فرشتگان و ... برای ما خبر می‌دهد، بی‌درنگ به انکار آنها برنخیزیم بلکه به وجود آنها ایمان آوریم. و ایمان آوریم به اینکه توانمندیهای فعلی ما، به حقیقت و گنه این عوالم دسترسی ندارد، اما یقیناً بسیاری از این عوالم غیب در دنیای دیگر بر ما مکشوف خواهد گشت، آنگونه که به نیروی علم در این دنیا نیز عوالم غیبی بسیاری بر ما مکشوف گردید.

و اما تصور نکنید که قرآن از این پیشرفت‌های علمی غافل مانده است. توجه کنید به اعجاز علمی آیه 53 از سوره «فصلت» که می‌گوید:

{سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ}

«در آینده نزدیک به انسانها آیات و نشانه‌های قدرت خویش را در آفاق و انفس آشکار خواهیم ساخت تا برای آنها روشن شود که خداوند بر حق است»

« وَمَا تَحْتَ الثَّرَى »

با شیخ شعرای در بحث عالم غیب و اعجاز علمی قرآن در این میدان باقی می‌مانیم؛ او می‌گوید:

اگر باز هم می‌خواهید تا از یک دلیل غیبی دیگر که در عین حال جلوه‌ی دیگری از معجزات علمی قرآن کریم را به نمایش می‌گذارد سخن بگوییم پس اینک توجه کنید به آیه 6 از سوره مبارکه «طه» که می‌گوید:

[لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى]

«هر چه در آسمانها و در زمین و در میان آنها و یا درون کرهء خاک موجود است همه ملک اوست» چنانکه ملاحظه می‌کنیم خدای عزوجل در این آیه کریمه از موجودات و مخلوقات درون کره زمین به «مَا تَحْتَ الثَّرَى» تعبیر نموده است، اگر ما چهارده قرن قبل را که زمان نزول قرآن است در نظر بگیریم، می‌دانیم که در طول این قرنهای متمادی کسی از مفاهیم و مصادیق «مَا تَحْتَ الثَّرَى» آگاهی نداشت و همهء آنچه که در «مَا تَحْتَ الثَّرَى» و یا در زیر خاک وجود داشت، بر ما غیب و پوشیده بود. سپس خداوند Ψ اراده کرد تا با کشف منابع و معادن زیرزمین، عالم غیب را برای ما به اثبات رساند؛ و در اینجا بود که دنیای عظیم «مَا تَحْتَ الثَّرَى» را بر ما مکشوف ساخت، ما دیدیم که زیر زمین انباشته از ذخایر معدنی است؛ انباشته از پترول، طلا، آهن و معادن نفیس دیگری است. و دیدیم که زیر زمین همچنان انباشته از آبهای جوفی می‌باشد. دنیای عظیم و عوالم غیبی محیر العقولی را در زیر زمین دیدیم که هرگز از وجود آن آگاهی قبلی نداشته‌ایم.

بنابراین پروردگار بزرگ بدینگونه دلیل دیگری بر وجود دنیای غیب را برای ما ارائه کرد زیرا هیچ کس در روی زمین نمی‌تواند ادعا کند که او گنج‌ها و معادن زیر زمین را آفریده است. حتی تمام دانشمندان روی زمین هم نمی‌توانند ادعا کنند که آنها مخترع دریاها و عظیم پترول در زیر زمین اند. البته ذخایر و معادن عظیم دیگری هم که بشر هنوز به کشف آنها قادر نگردیده، به یک باره از کتم عدم پدیدار نگشته اند بلکه از همان آوان خلقت تکاملی زمین، در بطن آن موجود بوده اند اما پنهان از دیدگان و دریافتهای ما؛ تا خداوند Ψ با دلایل مادی برای ما اثبات کند که عالم غیب موجود است؛ و با دلایل مادی اثبات نماید که عرصهء موجودات فراتر و بسیار فراتر از ساحهء مدرکات ما می‌باشد.

دمنندگان افسون و حسادت حسود

هنوز هم بعضی از مردم را عقیده بر آن است که حسد در واقع نشانه گیری مستقیمی است که از چشم حسود به انسان محسود، در وجودش، یا در سرمایه، یا فرزندانش اصابت می کند. و هنوز هم داستانهای بسیاری برای تأکید گذاشتن بر اینگونه اعتقادات روایت می شود که البته اغلب این داستانها، ساخته و پرداخته ذهن داستان نویسان است. برفرض اگر داستانی از این دست صحیح هم باشد، فقط از باب تصادف محض است و بس.

گفتنی است که بسیاری از صاحبان این اعتقادات، برای تأیید رأی خود به آنچه که قرآن کریم در سوره «فلق» ذکر نموده، استناد می کنند. پس باید دید که آیا آنچه قرآن کریم در این سوره می گوید، نظر این گروه را تأیید می کند، یا اینکه قرآن خود نظر دیگری دارد که پیشرفت های حاصله در عرصه علم روانشناسی، آن را روشن ساخته است؟

سوره «فلق» می گوید:

[قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ، وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ، وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ، وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ]

بگو پناه می برم به پروردگار سپیده دم، از شر آنچه آفریده و از شر تاریکی چون فرا گیرد و از شر دمنندگان افسون در گره ها و از شر حسود، آنگاه که حسد ورزد»

ملاحظه می کنیم که خدای سبحان در این سوره پیامبر گرامی خویش را توجیه می کند تا پناه جویی به خدای عزوجل از شر همه آنچه را که از جنبه های بد در انسان و حیوان، نبات و هوا و غیره آفریده است، به مردم آموزش دهد؛ زیرا هر موجودی، خالی از جنبه شر نیست و این شر در هر امری تمثیل می شود که به انسان زیان برساند؛ هر گونه زیانی!

البته بدترین شر، شری است که در تاریکی شب در رسد. حتی شر و بدی خود، در شب بیشتر از روز خطرناک و فاجعه بار می شود. مثلاً اگر چنانکه آتش سوزی، زلزله، غرق، و امثال آن در شب روی دهند، قطعاً ابعاد خطرتر و هولناکتری به خود می گیرند. کما اینکه انواعی دیگر از شر نیز وجود دارند که غالباً در شب اتفاق می افتند؛ همانند قتل و دزدی. از این جهت است که انسان مؤمن ناگزیر باید از شر تاریکی به خدای عزوجل پناه ببرد.

مفسران، شرّ «دمندگان افسون در گره‌ها» را بر شرّ سحر و ساحران تفسیر کرده و گفته اند: دمندگان گره‌ها، در حقیقت جادوگرانی اند که چیزهایی را خوانده و بر تار گره زده‌یی می‌دمند تا عمل سحر انجام گیرد.

حال اگر ما به این نکته توجه کنیم که واژه «عقد» در قرآن کریم به معنی «رابطه محکم و نیرومند» آمده است، مثلاً همین عقد نکاح، در بیشتر از یک آیه به معنی رابطه از دواج آمده است، پس آیا نمی‌توان «شَرُّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ - شرّ دمندگان در گره‌ها» را به معنی شرّ دو به هم زنانی تفسیر نمود که با سخن چینیها و زمزمه‌های نجواگونه افسون گرانه‌شان؛ رابطه‌های ازدواج، دوستیها، برادریها و هر رابطه قوی طرفینی دیگری را به هم می‌ریزند؟ آیا مگر شرّ اینها خطر و زیانبار نیست؟ چه بسیار رابطه‌های موفقّ زوجیت را که این وسوسه‌آفرینی‌ها به هم نریخته و بنیاد چه بسا خانواده‌ها را که ویران نموده است؟ چه بسیار دوستیهایی را که به دشمنی‌ها مبدّل نکرده‌اند؟

اما انسان حاسد کسی است که در آرزوی زوال نعمت محسود لحظه‌شماری می‌کند. ولی آیا مجرد آرزوی زوال نعمت از کسی، به خودی خود شرّی است؟ قرآن در این رابطه با کمال صراحت سخن می‌گوید؛ قرآن نمی‌گوید که به خدای عزّوجلّ از خود حاسد پناه ببرید، بلکه می‌گوید از شرّ حاسد به او پناه ببرید، و باز نه مجرداً از شرّ وی، بلکه از شرّ وی در هنگامی که حسد می‌ورزد. پس گو اینکه از حاسد ضرری متصور نیست مگر اینکه او در هنگام حسدورزی قصد شرّ نموده و در حسد خود فعال و تأثیرگذار باشد.

البته ابعاد عمیق این آیه کریمه از نقطه نظر روانشناسی و طبّ فقط آنگاه روشن شد که علم، تأثیرات سوء حسد حاسدان و نقش شرورانه را که بازی می‌کنند و نیز تأثیر منفی حسد را در روان خود حاسدان، کشف نمود. پس ببینیم که علم جدید در تفسیر این آیه کریمه چه می‌گوید.

دانشمند علوم روانی، دکتور «پیتر چانیکرون» می‌گوید: حاسد شبیه به دجال جادوگری است که سه سر دارد؛ یکی از آنها حسد است و دو تای دیگر، کینه ورزی و دردمندی از مشاهده نعمت دیگران. پس در هر جایی که یکی از این سه امر را دیدید، حتماً دو رفیق دیگرش را نیز می‌بینید. بنابراین همینکه حسد در روان شخصی پدید آمد، ناگزیر کینه و رشک نیز با آن متولد می‌شود. پس هر جا احساس کردید که انسانی دچار کینه‌ورزی و پیچیدگی درونی است، همانگاه باید بدانید که او از بیماری حسد رنج می‌برد.

دكتور «ويكتور بوشيه» نيز مي گويد: حسد، رشك و كينه ورزي، سه استوانه از يك پيكره اند. اين سه خصلت آفاتي خبيثه مي باشند كه سموم مضره يي را توليد مي كنند؛ سمومي كه براي سلامتي انسان زيانبار بوده و به بخش بزرگي از انرژي، نشاط و شادابي وي كه لازمه اندیشه و عمل سالم است، پايان مي دهند؛ زيرا كسي كه كينه در درون وي مشتعل است، تمام وقت به اين امر مي انديشد كه چگونه و از چه راهي به فرد كين خواه خويش زيان و آسيبي برساند. گاه حتي او فرد كين خواه خويش را مي زند بي پروا از اينكه چه خواهد شد.

حسد ورز، يعني كسي كه درد پيچيده از رشك دروني، بينايي ظاهر و باطن را از وي گرفته و او در تمام طول و عرض نگاهش فقط هيولاي كسي را مي بيند كه به وي رشك مي ورزد. او آرام نمي گيرد تا آن چيزي را كه سبب رشك وي از او شده است، از وي سلب نمايد؛ خواه آن چيز مقام و منصبي باشد، يا مال و ثروتي، يا شهرت و موقعيتي. شخص حاسد از اين درد و رنج آنچنان به خود مي پيچد كه در او اين اندیشه نهادينه مي شود تا هر طور كه شده، هر چه زودتر فرد محسود را از تخت نعمت به زير اندازد. و چون در اين كشمكش فرسايشگر روان آزار اندروني خود، بخشي از انرژي و توان خويش را نيز از دست مي دهد، بناءً فكر وي نيز مختل مي گردد كه اين اختلال فكري خود مرحله يي از مراحل جنوني است كه انسان نمي داند كه در آن چه كاري مي كند و چگونه تصميم مي گيرد؟

از اين جهت است كه بسيار مي شنويم فرد حاسدي محسودش را كشته است و يا كينه توزي را كينه اش كور ساخته و با شعله هاي سرکش اين كينه توزي، فرد مورد نظرش را به آن دنيا فرستاده است. اما سخنچيني و بدگويي فرد حاسد از محسود و صرف وقت و توان و حتي سرمايه خويش در اين جهت، در مقايسه با امور فوق الذکر كمترين شرارتي است كه مي توان از وي انتظار داشت.

اين است تمثيلي از شرّ حاسد آنگاه كه حسد ورزد.

و اين همان چيزي است كه خدای عزوجلّ از ما خواسته است تا از آن به ذات پاكش پناه ببريم. پس حاسد شرّ ندارد مگر آنگاه كه حسد ورزد و اين است ابعاد و جنبه هاي خطر شرّ وي كه در واقع با شرارت هاي همهء خلق مساوي است.

پيشرفت هاي علمي در علوم روانشناسي، بدین گونه از سورهء مباركه «فلق» تفسير علمي ارائه مي كنند تا اين حقيقت را اثبات نمايند كه قرآن كريم در تمام جهات و ميادين علمي پيشاهنگ

است. و چنین نیز خواهد بود تا آنگاه که قیامت بر پا گردد؛ زیرا این کتاب، کتاب ربّ العالمین و وحی جاودانه وی برای سیدالمرسلین است.

وسوسه جنّ و انس

آخرین سوره قرآن کریم از انسان مؤمن می‌طلبد تا از وسوسه‌ها و اوهامی که مردم در اندرونش می‌افکنند و یا از آن وسوسه‌ها، اوهام، افکار و تخیلات داخلی که در اثر وسوسه جن یا انفعالات باطنی خود وی در اندرونش به غوغا برمی‌خیزند، پرهیزد و از شرّ این وسوسه‌ها و اوهام خارجی و داخلی، به خدای سبحان پناه ببرد. متن این سوره چنین است:

[قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ، إِلَهِ النَّاسِ، مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ، الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ، مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ]

«بگو پناه می‌برم به پروردگار مردم، پادشاه مردم، معبود مردم، از شرّ وسوسه‌گر نهانی، آن کس که در سینه‌های مردم وسوسه می‌کند، چه از جن و (چه از) انس»

بر اساس مشاهدات عینی، انسان در برابر القآت دیگران خیلی سریع متأثر می‌شود. به ویژه آنگاه که این القآت به امور خصوصی وی ارتباط داشته باشند. چه بسیار انسانهای سالم و سرحالی را می‌یابیم که فردی با ایشان رو به رو شده و این وسوسه را در آنان انداخته است که گویا نشانه‌های ضعف و رنجوری در چهره‌شان پدیدار است، یا رنگ رخساره‌شان تغییر کرده است. و این انسانهای سالم و سرحال بی‌درنگ با تسلیم شدن به این القاء، تن به ضعف و رنجوری سپرده، نشانه‌ها و آثار این ضعف در ایشان برملا و اندکی بعد در بستر بیماری افتاده‌اند. چه بسیار انسانهای سالمی که به ناراحتی و بیماری دیگران گوش فرا داده و چون اعراض و علایم آن بیماری معین را شنیده‌اند، در دم احساس کرده‌اند که ایشان خود نیز به آن بیماری مبتلا می‌باشند. و چه بسیار انسانهایی که وقتی از شیوع یک بیماری آگاه شده‌اند، دیری نپاییده است که خود نیز به آن امراض مصاب گشته‌اند.

چنانچه ملاحظه می‌شود که در زمان شیوع وبا، اعراض و علایم آن در بسیاری از افراد ظاهر می‌شود، بدون آنکه چنین کسانی در واقع امر به خود و با مبتلا گردیده باشند. که علم طب چنین حالاتی را تحت عنوان «اعراض عصبی و روانی مرض» نامگذاری می‌نماید. مثلاً قی و اسهال عصبی در زمان شیوع کولیرا، یا سردرد و تب لرزه در ایام شیوع ملاریا، اعراض تسمم از غذایی

که انسان با دیگران تناول می‌نماید. همهء اینها در واقع امر وجود حقیقی نداشته، بلکه از آفت وسوسه‌ی که مردم در همدیگر می‌افکنند، ناشی می‌شود.

همهء ما - بدون شک - این واقعیت را لمس کرده‌ایم که انسان وقتی در خلوت خویش تنها شده و عنان خیال خویش را رها می‌کند تا در میدان امراض سیر و سفر نماید؛ مثلاً اینکه چگونه مریض می‌شود، یا اگر به فلان بیماری خطرناک دچار شود چه خواهد شد و چه خواهد کرد، در نتیجهء این تخیلات فوراً اعراضی به وی دست می‌دهد. آری؛ همهء ما این حالات را لمس کرده‌ایم. در حالی که فی الواقع اینها همه بیش از تخیل چیز دیگری نیستند. شکی نیست که این تخیلات، تمام حس درونی انسان را پر از بیماری؛ پر از احساس خطر و پر از افکار هول‌انگیز می‌نمایند.

یا اینکه انسان گاهی در خلوت خود وقتی با خیالاتش کلنجار می‌رود، به یکباره در اندیشهء مرور زمان می‌افتد. احساس می‌کند که دارد توان وقوت خویش را از دست می‌دهد. با غلبهء این احساس، واقعاً هم او دچار سستی و ضعف می‌شود و در حالی که سنّاً جوان و در بنیاد کاملاً نیرومند است، در یک لحظه احساس ضعف بر او چیره می‌شود. بلکه حتی دانشمندان، عامل خودکشی را به تلاش‌هایی نسبت می‌دهند که انسان برای به اجرا درآوردن اوهامی که بر روان وی در خلوت‌های اندرونی‌اش مسلط گردیده‌اند به عمل می‌آورد؛ او هام و وسوسه‌هایی که در بدترین اشکال خود ظاهر می‌شوند.

علم جدید به این وسوسه‌های خارجی که مردم در همدیگر می‌افکنند، و نیز به این وسوسه‌های درونی که خود انسانها در خود ایجاد می‌کنند، اهتمام و عنایت بسیار زیادی نشان داده است، از آن جهت که این وسوسه‌ها بر روی حیات فرد و اجتماع اثر زیانباری می‌گذارند.

دکتر «ارنولد هاستنکو» در کتاب خود «عشق به زندگی» می‌گوید: «بیگمان در اندرون وجود هر انسانی دو انگیزهء متضاد وجود دارد که یکی انگیزهء وی برای حفظ حیاتش؛ و دیگری انگیزه‌اش برای خلاص شدن از چنگ این زندگی است. پس اگر انگیزهء نخست بر وی چیره شد، او حیات خویش را حفظ می‌کند و اگر انگیزهء دوم بر وی غالب گردید، تلاش در جهت رهایی از این زندگی در او قوت می‌گیرد. تردیدی نیست که شمار بسیار بزرگی از بیمارانی که معاینه خانه‌های دکتوران پر از وجود آنهاست، آنانی که علم طب به رغم معالجهء اساسی و درست از درمان آنها درمی‌ماند، و آنانی که از بیماریهای معینی شکایت دارند اما اعراض امراض دیگری در آنها نمودار می‌شود، یا آنانی که از اعراض بیماریهایی شکایت دارند که

اصلاً وجود خارجی ندارد؛ همه این گروه‌ها، قربانی وسوسه‌های خارجی و یا ددرونی هستند که در نتیجه تخیلات دروغین بر آنان دست داده است. بلکه گاهی تأثیر وسوسه‌های درونی در انسان به حدی است که احساسهای کابوس گونه خطرناکی را در روانش می‌رویاند؛ از قبیل این احساس که گویا در اینجا کسی هست که او را به سوی مرگ یا به سوی دیوانگی می‌کشاند.

دکتور ارنولد می‌گوید: «زن پیلوتی به وی حکایت کرد که شبی به تنهایی با طیاره خود بر فراز مدیترانه پرواز می‌کرده است. در این هنگام اندک اندک این اوهام بر وی چیره گردیده که روزی روزگاری در جوارش دوست خلبان دیگری داشته است که در یک حادثه جانش را از دست داده است. چگونه اکنون او در عالم زیبای بی‌نهایت، فارغ از هر گونه بیماری و نگرانی و ترسی به سر می‌برد؛ عالمی که همه چیز در آن آرام است. پس آیا او نباید همین اکنون نزد آن دوستش باشد؟ و در حالی که نزدیک است این وسوسه‌ها او و دیگر راکبین این مرغ آهنین را به قعر اوقیانوس بفرستد، ناگهان عشق به زندگی در او بیدار می‌شود. پیلوت زن به دکتور نامبرده گفته است که اگر او سریعاً از این تخیلات بیرون نمی‌آمد، امروز یکی دیگر از جمله آن پیلوتانی بود که طیاره هایشان در قعر اقیانوس سرگرداند».

دانشمند روانشناس دیگر «ج. ا. هارویلید» تأثیر وسوسه بر نیروی عضلانی انسان را نیز اثبات نموده است آنگاه که در کتاب خود «سایکولوژی نیرو» می‌گوید: «من برای شناخت تأثیر افکار در نیروی انسانها، بر روی سه تن که هر سه تقریباً دارای نیروی یکسانی بودند، آزمایشی را انجام داده و میزان این نیرو را به وسیله ابزار «دینامومتر» که دستگاه نیروسنج بدن انسان است با هم مقایسه نمودم. آزمایش نشان دهنده این امر بود که آنها در کمال بیداری و هوشیاری شان به سر می‌برند. مشاهده کردم که معدل نیروی ایشان «101» کیلو است. سپس آنان را به خواب مغناطیسی فرو برده و به ایشان چنین القا کردم که در نهایت ضعف و سستی قرار دارند. بناگاه متوجه شدم که معدل توانشان از «101» کیلو به «29» کیلو یعنی (یک برسه) قسمت نیروی عادی شان تنزل کرد. در مرحله سوم به ایشان چنین القا کردم که در منتهای توان خویش قرار دارند. در این هنگام دیدم که معدل توانشان به «142» کیلو رسید. یعنی نیروی آنها نسبت به حالت ضعف شان پنج برابر افزایش یافت».

در مان به وسیله خواب مغناطیسی نیز، کوششی است برای رها سازی انسان از وسوسه‌هایی که بر وی چیره می‌شوند و تبدیل نمودن آن وسوسه‌ها به افکار خوشی که از دسترس رنج و درد در امان‌اند. پس به قوت می‌توان گفت که عامل درد و مرض در تمام حالات بیماریهایی که درمان

در آنها مؤثر واقع نمی‌شود، همان وسوسه‌های داخلی یا خارجی است. بلکه حتی انکشاف حیات مدنی و رقابت بر سر زندگی بهتر، موجب انتشار وسوسه‌های بسیاری گردیده است که به سبب آن شمار بیماران و بیماریها نیز به طور سرسام‌آوری افزایش یافته است.

خانم دکتور «فلاندرز» می‌گوید: «او در یک مرکز طبی در شهر کلمبیا «1500» بیماری را که از بیماریهای مختلف شکایت داشتند، مورد آزمایش قرار داده و به این نتیجه دست یافت که عامل اصلی بیماری بیشتر از نصف ایشان، ناشی از وسوسه‌یی بوده است که یا خود آن را آفریده‌اند یا که آن را از دیگران گرفته‌اند». دکتور «روبنسون» استاد دانشگاه «جونز هوبکنز» نیز می‌گوید: «او پنجاه تن بیماری را که از غثیان و درد معده شکایت داشتند، مورد آزمایش قرار داده و از این پنجاه تن فقط شش تن را دارای امراض عضوی واقعی یافته است، اما امراض بقیه همه ناشی از وسوسه‌های روانی بوده است».

«برسی هوایتنگ» مدیر شرکت «دیل کارنگی» در نیویورک می‌گوید:

«مسلماً مرده بودم یا در شرف مرگ قرار گرفته بودم؛ نه یک بار بلکه ده‌ها بار. ماجرا از این قرار بود که پدرم مالک دواخانه‌یی بود. از این جهت من با دکتوران و پرستاران تماس دایمی داشتم و به نامها و اعراض بسیاری از امراض نیز آشنا شده بودم. سرانجام به دلیل بسیاری اشتغال به صحبت روی بیماریهای مختلف، به درد «وسوسه» گرفتار گردیدم. پس هنگامی که یک یا دو ساعتی را در خلوت خویش می‌گذراندم، از بعضی امراض با خود سخن می‌گفتم و بعد از اندک لحظه‌یی اعراض و علایم آن امراض را در خود احساس می‌کردم، سپس دیری نمی‌گذشت که دردها و آلام آن را نیز در خود می‌یافتم. از قضا در ایالت ماساچوسس که ما در آن زندگی می‌کنیم، وبای دیفتری شایع گردید. در آن هنگام من معاون پدرم در دواخانه بودم. دیری نپایید که آنچه از آن می‌ترسیدم رونما شد. بلی؛ من به بیماری دیفتریا مصاب گردیدم یا حداقل چنین باور کردم که مصاب به آن بیماری هستم. و در حالی که اعراض این بیماری را در مخیله‌ام تمثیل می‌کردم، به معاینه خانه دکتوری رفتم. پس چون آزمایشم به انجام رسید، گفت: «آری؛ برسی عزیز! تو به دیفتریا مصاب شده‌ای». این سخن دکتور بعضی از تشویش‌های رنج‌افزایم را که قبلاً احساس آن را می‌کردم اندکی کاهش داد از این جهت در آن شب به خوابی عمیق تسلیم شدم. صبح روز بعد که بیدار شدم کاملاً سالم و سرحال بودم. و بدین گونه به سراغ امراض مختلف می‌رفتم و خطرناکترین آنها را انتخاب می‌کردم، سپس ادعا می‌نمودم که مصاب به آن مرض هستم و پیوسته مخیله‌ام به آن مرض مشغول بود تا آنکه نهایتاً هجوم این وسوسه‌ها

کارم را به آنجا رساند که هرگاه فصل بهار فرا می‌رسید و در ذهنم این اندیشه خطور می‌کرد که به مناسبت نوروز برای خود لباس جدیدی بخرم، با خود می‌گفتم: «آیا درست است لباسی را خریداری کنی که تا پوشیدن آن زنده نخواهی بود؟». امروز که من این حالت را نزد خود مجسم می‌کنم، خنده‌ام می‌گیرد، لیکن این چیزی که اکنون از آن خنده‌ام می‌آید، در وقت خود بسیار دردناک و تلخ بود. سرانجام به این نتیجه رسیدم که محال است بتوان میان شادی و خنده، با امواج نگرانی و دلهره از امراض وهمی، آشتی برقرار ساخت از این جهت است که خنده را ترجیح دادم و تا اکنون هم به خندیدن وفادارم.

همچنان علم طب اثبات کرده است؛ وسوسه‌هایی که بر انسان چیره می‌شوند، موجب تحریک «استرس» و پریشانی شدیدی می‌گردند و این تحریکات و استرس‌های درونی است که به ناآرامی اعصاب می‌انجامد. در واقع زخم معده، خفقان قلب، فشار خون و غیر آن از امراض خطرناک دیگر در بسیاری از موارد، نتیجه همین ناراحتی اعصاب است و لاغیر.

این بعضی از شرّ و سواسی است که پیشرفت‌های جدید در دانش روانشناسی و طب، آن را روشن ساخته و عمق ابعاد آنچه را که سوره «ناس» از حقایق طبی و روانی در برگیرنده آن می‌باشد، نمایان نموده است تا اعجاز علمی قرآن کریم را به اثبات رسانده و تفسیری علمی برای آن ارائه نماید.

آرامش روان

قرآن کریم اولین کتابی در عالم است که اذهان را به آرامش روان، اهمیت و نتایج آن، متنبه ساخته و این آرامش را از نشانه‌های مؤمنان معرفی کرده است.

آیه چهارم از سوره «فتح» می‌گوید:

[هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ
لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ]

«اوست آن کس که در دل‌های مومنان آرامش را فرو فرستاد تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند»

و در آیه 26 از سوره «توبه» می‌گوید:

[ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ]
«آنگاه خدا آرامش خود را بر فرستاده خود و بر مؤمنان فرو فرود آورد»

و در آیه 40 از همین سوره، از زبان رسول خویش می‌گوید:

[إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَخْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلُ اللَّهُ
سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ]

«آنگه که در غار (ثور) بودند، هنگامی که به همراه خود می‌گفت، اندوهگین مباش که خدا با ما است، پس خدا آرامش خود را بر او فرو فرستاد» و آیاتی که آرامش روان را به عنوان یک موهبت بزرگ الهی مطرح می‌نمایند، در قرآن کریم فراوان تکرار می‌شود تا بدانجا که قرآن در توصیف «نفس مطمئه» می‌گوید:

[يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً
مَرْضِيَّةً]

«ای نفس مطمئه! خشنود و خداپسند به سوی

پروردگارت بازگرد» [فجر/27-28]

اینها و امثال آن از آیات دیگر، آرامش روح و روان را یکی از موهبت‌های الهی معرفی می‌کنند که خدای متعال آن را برای کسانی از بندگان مؤمن خود که بخواهد عنایت می‌کند تا به وسیله آن بر ایمانشان بیفزاید. پس مؤمن راستین کسی است که به خدای عزوجلّ طوری که شایسته ایمان به وی است، ایمان آورده باشد. بناءً اگر به وی خیری رسید، او به آن آرامش یابد و خداوند Ψ را بر آن سپاس گوید و اگر به وی شرّی رسید، صبر و شکیبایی در پیش گرفته و بیقراری نکند بلکه از خدا Ψ بخواهد که آن شرّ و بدی را از وی دفع نماید. مؤمن راستین معتقد است که هر چه در دایره هستی است از خدای عزوجلّ و به سوی اوست. او ایمان دارد که رزق و روزی‌اش، عمرش، فرزندانش و... همه و همه، اموری اند که خداوند Ψ از قبل برای وی مقدر نموده و او را در آنها دخلی نیست. عصاره آنچه نگارنده از کتب عرفا خوانده یا شنیده است در دو جمله خلاصه می‌شود: عده‌یی برآند که: «همه اوست». و عده‌یی هم برآن که: «همه از اوست». بناءً نه شرّ و مصیبت می‌تواند چنین انسانی را از جایش تکان دهد و نه شادی و سرور را یارای آن می‌باشد تا وی را از خود بی‌خود سازد.

چنین انسان مؤمنی، نمونه آن انسان به تعالی پیوسته‌یی است که خدای عزوجلّ به وی آرامش روحی بخشیده و بناءً او با این آرامش بر هر چه نگرانی و دلهره است بر می‌شورد و از هر نوع اضطراب عصبی که سبب شدت خوشحالی یا کثرت حزن و پریشانی وی می‌گردند، در ساحل امنی به سر می‌برد.

آری؛ مؤمنی که ایمان به خدای عزوجلّ با روح و روان وی در آمیخته است، از ترس و دلهره ایمن است.

دلهره و نگرانی، مرض ویرانگری است که بر هیچ روانی چیره نمی‌شود، جز اینکه آن را پاک درهم می‌شکند و بر هیچ انسانی چنگال نمی‌افکند مگر اینکه سلامتی و خرد وی را می‌رباید. این بیماری که در عصر جدید شیوع و انتشار هولناکی پیدا کرده و علل و اشکال آن متعدد و متنوع گردیده است؛ عللی چون ترس از مرگ، ترس از مرض، ترس از جنون، ترس از فقر و ترس از اشیاء مجهول و ناشناخته؛ هر چه می‌خواهد باشد.

صدها سال بعد از آنکه قرآن از آرامش روان سخن گفته و انتظار را متوجه آن گردانیده است، علم بشر پس از پژوهش‌ها و بررسیهای طبی و سایکولوژیک در این زمینه، به این حقیقت قرآنی که از بیان آن چهارده قرن می‌گذرد، دست پیدا می‌کند و برنامه‌ها و راه‌کارهایی را در رابطه با درمان این آفت پیشکش می‌نماید.

آری؛ پس از آنکه علم جدید به این نتیجه می‌رسد که آرامش روانی در انسان، و یا عکس آن، تنها به حوزه معنویات وی محدود نمانده بلکه شامل وظایف عضوی و صحت بدنی و عقلی وی نیز می‌شود، بعد از این امر است که در باره آرامش روحی و روانی ده‌ها کتاب نوشته می‌شود.

از جدیدترین کتبی که در این رابطه نوشته شده است، کتاب دکتور «ی. لییمان» تحت عنوان «آرامش روح» است. او در جایی از این کتاب می‌گوید: «آرامش روح در حقیقت موهبتی است که خداوند متعال آن را برای بندگان برگزیده خود ذخیره می‌کند. او به بسیاری از بندگان خود هوش و فراست، صحت و سلامت، مال و شهرت موهبت می‌کند، اما آرامش روح شانس است که فقط آن را بر اساس «قَدَر» خویش تفویض می‌نماید». هم او می‌گوید: «بعد از یک ربع قرن از تجارب و آزمایش‌ها، اکنون دریافته‌ام که آرامش روان غایه و هدف برتر یک زندگی متعالی است. این آرامش بدون یاری و مدد پول، بلکه حتی بدون مدد صحت و سلامتی بدن در انسان می‌شکفت. در توان آرامش است که کوخ را به کاخ متحول کند؛ اما کسی که فاقد آن است، کاخ هم برای وی مبدل به زندان می‌شود».

دانشمندان همچنین به این نتیجه رسیده‌اند که آرامش روح از مهمترین اسباب طول عمر است. چنانکه «ریموند برل» دانشمند زیست‌شناسی می‌گوید: «از جمله سخنان حکیمانه‌ی که هم اکنون بر سر زبانهاست، یکی این سخن است که می‌گوید: «اگر قرن نهم، روش‌های تعقیم و پیش‌گیری را به ما آموخت، قرن بیستم برای ما ریشه‌ء درد و سرچشمه‌ء شفا - روان و آرامش آن را - آموخت». (همان).

عجیب است که قرآن، این اصل را در قرن ششم میلادی ارمغان بشر نموده است، اما مسلم است که تفسیر علمی این حقایق در قرن بیستم روشن تر گردیده است.

شاید نیکوترین سخنی که طب در این باره گفته است در واقع سخن «الکسیس کاریل» باشد که می گوید: «کسانی که با دلهره و نگرانی مبارزه نمی کنند، مرگ زودرس دارند».

ای کاش موضوع روان و آرامش آن فقط به سر حد بیماری انسان و شفای وی محدود می ماند، در حالی که چنین نیست؛ زیرا علمای جامعه شناسی اثبات کرده اند که کمبود بازده تولید در ساحهء کار و صنعت نیز منشأ روانی دارد. از این جهت است که شرکت های غربی جدیداً برای داوطلبان کار، فورم آزمایش روانی پر می کنند و فقط کسانی را بر می گزینند که اطمینان روانی بر آرامش روحی و یا علی الاقل قلت اضطراب و نگرانی آنها مهر تأیید بگذارند.

اما در ساحهء تجارت نیز همهء ما می دانیم که بسیاری از تاجرانی بوده و هستند که ناآرامیهای روانی موجب بربادرفتن سرمایه و ورشکستگی تجارت شان گردیده است. دکتور «هربرت ستاک»^۱ مدیر موسسهء مطالعات رانندگی در امریکا معتقد است که بیشتر حوادث رانندگی در امریکا که به مرگ یا جراحت حدود دو میلیون انسان در سال در این کشور منجر می شود و بیشتر از یک میلیون موتر را در سال در آن کشور نابود می کند، ناشی از نگرانی یا انفعال روانی شخص راننده، همچون ترس، اندوه، خشم و یا حتی شادی لجام گسیخته است و برای اینکه راننده بتواند از چنین مهلکه یی در امان باشد، تنها راه آرامش روانی است.

آیا بشر می تواند بعد از این همه تجارب علمی، به قرآن رو آورد و ببیند که قرآن کریم هزارو چهارصد سال قبل نه تنها آنچه را که علم هم اکنون به آن رسیده، فراراه وی نهاده بلکه حتی خدای عزوجل مقرر داشته است که آرامش و سکون روانی را فقط به بندگان برگزیدهء خویش موهبت می کند و او فقط زمانی که از بندگان راضی باشد، به آنان آرامش روان می بخشد تا این آرامش سپر نجاتشان از همهء شرور و آفات زندگی و هموار کنندهء راه صحت و سعادتشان در حیات دنیوی و اخروی شان باشد. به همین جهت است که او این سکینه و آرامش را به عنوان «تحفه» پیشکش آن عده از مؤمنانی می نماید که در بیعت با پیامبرش، مخلصانه گام نهادند. جایی که در آیهء 18 سورهء «فتح» می گوید:

[لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ
فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ
فَتْحًا قَرِيبًا]

«به راستی خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند، از آنان خشنود شد و آنچه در دلهایشان بود بازشناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آنان پاداش داد» همچنین توجه و دقت نمایید به این آیات از قرآن عظیم:

{أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ} [یونس/62]. {قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ} [البقره/38]. {بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ} [البقره/112]. {الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ} [البقره/262]. {إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ} [البقره/277]. {فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ} [آل عمران/170]. {وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ} [الأنعام/48]. {يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ} [الأعراف/35]. {وَيُنْجِي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ} [الزمر/61]. {إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ} [الأحقاف/13].

[وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ]

از جمله معجزات عملی قرآن کریم - باز هم در زمینه روانشناسی - که پیشرفت‌های علمی در زمینه علوم روانی آن را متجلی تر ساخته است، حقیقتی است که در آیه 216 سوره «بقره» چنین بیان گردیده است:

[وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ]

«و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید، و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است»

مفسران بر آنند که مراد از امر ناخوش آیند در این آیه کریمه، در حقیقت جنگ است؛ زیرا سیاق آیه که با این عبارت آغاز گردیده است:

[كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ]

«بر شما جنگ فرض گردانیده شده، در حالی که برای شما ناخوش آیند است»

با تفسیر فوق همخوانی و هماهنگی دارد.

همچنین در آیه 19 سوره «نساء» آمده است:

[...] فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُمْ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا [النساء/19]

«... پس چه بسا اینکه شما چیزی را ناخوش دارید در حالی که خداوند در آن خیری بسیار می‌نهد»
مفسران می‌گویند که آیه فوق در باره حکم ازدواج است؛ زیرا در صدر آیه آمده است که:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْنَهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ...

«و با زنان به نیکویی و به طور پسندیده معاشرت نمایید. پس اگر آنان را ناخوش دارید، چه بسا که شما چیزی را ناخوش دارید و خداوند خیری بسیار در آن قرار می‌دهد»

اما ملاحظه می‌شود که این دو آیه کریمه در معانی و مصادیق خود هیچ محدودیتی ندارند و هدف آنها فقط این نیست که امور به ظاهر ناخوش آیند که بر خلاف برداشتهای سطحی، در آنها خیر بسیاری قرار دارد، فقط جنگ یا زنان باشند، بلکه مراد آیه این است که این دو امر نیز در زمره بسیاری از امور دیگری که شما آنها را ناخوش دارید، اما در آنها خیر بسیاری نهفته است قرار دارند.

بلی؛ جنگ با همه ناخوشیهای خود از آن جهت در بردارنده خیر است که وسیله رد تجاوز، عامل حفظ عزت و کرامت وطن، سکوی دفاع از مقدسات یک ملت و سبب نیل به فتوحات و کسب غنائم می‌باشد.

زن نیز گاهی ممکن است به خاطر نارساییهای ظاهری خود، یا نبود مشخصات مورد نظر شوهر در وی، ناخوش آیند قرار گیرد اما خدای عزوجل در وی خیر بسیاری می‌نهد مثلاً او را مادر

فرزندانی صالح می گرداند، یا به وی در ناملایماتی که شوهرش با آن روبه رو می شود پایداری می بخشد و یا وی را کمک و مدد شوهرش در فکر، مال و یا مشارکت در کار قرار می دهد. بر عکس زنان دوست داشتنی برخوردار از زیبایی و صاحب نسبی که ممکن است گاهی از چنین ارزشهایی بی بهره باشند.

قرآن کریم با این دو آیه کریمه مقرر می دارد که امور ناخوش آیند، لزوماً و در همه حال فاقد عنصر خیر نیستند؛ چه بسا که فقط سیمای ظاهر آنها بد باشد، اما در پشت صحنه این سیمای ظاهر، خیری بس عظیم قرار داشته باشد.

بعد از چهارده قرن، بررسیهای روانشناسی می آیند تا بگویند که آنچه را انسان برای خود دشراً می داند، چه بسا که سبب خیر برای وی باشند. کتب و مؤلفاتی منتشر می شوند که این حقیقت قرآنی را با ندای بلند تبلیغ می کنند، مانند این عناوین: «ناکامی اساس کامیابی است»، «سختیها سازنده مردان بزرگ اند»، «درد انسان را می سازد».

شاید سخت ترین چیزی که انسان در زندگی خود از آن بد می برد، «بیماری» و «فقر» است. پس بیاییم ببینیم که بررسیهای روانشناسی در باره آنها چه می گویند.

دکتور «لويس پیتچی» می گوید: «بیماری برای ما گوهر نایاب زندگی را آماده می کند، بیماری برای ما فرصتی دوم می بخشد، نه فقط برای بهره گرفتن از سلامتی، بلکه برای بهره گیری از خود زندگی. بی شک بیماری بسیاری از افکار سست و بی پایه را از سر ما بیرون رانده، ما را واپس به خویشتن خویش مان بر می گرداند، حقیقت وجودمان را به ما می بیناند، و قدر و ارزش سلامتی را به ما می شناساند. بارزترین اثر سودبخش بیماری؛ آنگاه محقق می شود که تحت فشار تهاجم آن، بی قرار و مضطرب می شویم. چه بسیار اتفاق افتاده است که مثلاً بیماری تیفوئید یا التهاب ریه، حال افراد شرابی، دزد و قاتل را به اصلاح آورده است.

بی گمان برخی از مردم به خودشناسی، خداشناسی، دنیاشناسی، و شناخت حقیقت هدف و کاری که برای آن آفریده شده اند نایل نمی گردند، مگر آنگاه که بیماری در رسد و دریچه های زندگی را به رویشان تنگ نماید. در واقع بسیاری از انسانها ابعاد و زوایای بسیار زیبا و پطرأوت زندگی را فقط در بستر بیماری دریافته اند. یکی از همین مبتلایان در این باره می نویسد: «بعد از روزهای اندکی که در بستر بیماری می گذرانی، زمان آن قدر برای لذت بخش می شود که قبلاً چنین تصویری از آن را هرگز در دسترس نداشته ای؛ زیرا در بستر بیماری است که وقت برای فکر کردن، وقت برای استراحت، وقت برای ابداع و ابتکار و نهایتاً

وقت کافی برای تفکر در آنچه که به خیر طبیعت و فطرت انسان است، برای شما آماده می‌شود. بیماری نگاهی نو از زندگی را فراراه تصوراتان قرار می‌دهد. بیماری از بزرگترین مزایای زندگی است؛ زیرا این بیماری است که در گوش شما زمزمه می‌کند که مسیر انسان به برترین قوت‌ها مرتبط است».

هم از این روی است که بیماری، پل پیوند بسیاری از عقب‌ماندگان، به سوی رسیدن به کاروان دین شده است.

«روبرت لویس ستیفنسون» یکی از همینهاست که سخت علیه دین در ستیز بود. او دین را بزرگترین تخدیر کننده نیروهای انسان می‌دانست و از خود چنین توصیف می‌کرد: «او جوانی است که به وجود خداوند ایمان ندارد!». از قضا که آقای روبرت بیمار شد و به قول خودش: «در این فرصت بود که سایه‌های اولیه شک در مورد درستی شک در وجود خدا آرام آرام بر وی هجوم آوردند». از آن پس در یکی از نوشته‌های خود گفت: «حقاً که این عالم، عالم شگفتی است. یقیناً خدا آشکارا در این عالم وجود دارد، برای کسی که بخواهد وی را جستجو کند». بعد از آن نیز او به بیماری سل خطرناکی دچار گردید و همین که بدنش روند بهبودی از این بیماری را آغاز نهاد، چنین نوشت: «حقاً که من اکنون راه راست را پیدا کرده‌ام، درست همانند کشتی که ناخدا به خوبی و درستی آن را هدایت می‌کند. حقیقتاً که متولی تمام امور عالم این ذات مرشدی است که بنیایها او را در نمی‌یابند، در حقیقت او خدای عزوجل است».

دکتور الکسیس کارل می‌گوید: «بی‌گمان نماز و دعا، ژرف‌ترین منابع نیرو و کمال برای ما هستند که ما در حالات سختی به این منابع پناه می‌بریم». «جون فلیفل» اولین دانشمند غربی است که به این حقیقت رسید؛ زیرا او در قرن هفدهم نوشت: «سختیها و مشکلات راهی به سوی رحمت خدای متعال است». شاعر «ملتون» می‌گوید: «بهترین مردم، بیشترین آنها در تحمل رنج و عذاب اند». دلیل وی در این مقوله‌اش، قصیده معروفش: «فردوس گمشده» است که بعد از دست دادن بنیایی‌اش آن را سرود.

آری؛ چه بسیار اند رهبران، بزرگان و دانشمندان طراز اولی که بیماری سبب کامیابیهای منحصر به فردشان گردیده است. مثلاً این جوانی که به بیماری فلج اطفال مصاب گردیده و از حرکت عاجز مانده بود و به کمک یکی از مددکارانش، وی را بر روی صندلی معلولین از اینجا به آن جا می‌بردند تا سخنرانی کند و با توده‌های مردم رو به رو شود، آری؛ این جوان روزی به رغم

بیماری‌اش، رئیس ایالات متحده امریکا گردید. جوان دیگری که مبتلا به ناشنوایی گردید، زیباترین پارچه‌های موسیقی دنیا را ساخت... و امثال اینان بسیار اند. اما فقر...

آمارها نشان میدهند که بالاترین میزان کامیابی در آموزشگاه‌ها، در میان فقراء است و فقرا در عرصه علمی موفق‌ترین‌های مؤسسات آموزشی هستند. اما در زندگی عمومی که داستانها در این باره بیشتر از آن است که بتوان در شمار آورد و یا از همه آنها آگاه گردید.

مثلاً این آقای گاليله بزرگترین پیش‌کسوت و پیشوای دانش و اختراع، که مهمترین اساس‌گذار علوم نجومی و طبیعی و کیمیاوی است، پدرش شغل ندافی داشت و به تجارت پشم مشغول بود تا غذای خود و خانواده بزرگش را به زحمت فراهم کند. گاليله در این کار به پدرش کمک می‌کرد، اما چون پدرش هوش و ذکاوت سرشار وی را دید، بر وی گران آمد که این استعدادش را خفه کند. پس وی را به مؤسسات تعلیمی سپرد. گاليله قدر این ایثار و قربانی را که پدر و خانواده‌اش بر سر این کار نهادند، دانست و نام خود را در کتاب دانشمندان جاویدان جهان ثبت کرد.

نیوتن در راه مدرسه با تجاوز یکی از رفقای هم‌کلاسی‌اش روبه‌رو شد. رفیقش به خاطر فرسودگی لباسهایش ضربه شدیدی بر شکمش زد. نیوتن خواست تا از وی انتقام بگیرد، پس کمر همت را بر بست و شاگرد اول مدرسه شد و راه تلاش و تکاپو را آنچنان پیمود تا بدانجا رسید که می‌دانیم.

«اوگین اوینیل» داستان‌نویس ادبی معروف، هنگامی که به علت فقر از تلخی گرسنگی به جان می‌آمد، دست اندر کار ساختن بزرگترین تألیفاتی بود که او را سه بار موفق به دریافت جایزه پولیتز ادبی و سرانجام دریافت جایزه نوبل ادبی گردانید.

البته ما در اینجا فقط از آنانی نام بردیم که اسامی‌شان بیشتر به ذوق شیفتگان دانش غرب می‌چسبد. و گر نه غالب رجال علم، ادب و عرفان در تاریخ اسلام از بستر فقر برخاسته‌اند. به طور مثال امام ابو یوسف (رح) یکی از بزرگترین تدوین‌کنندگان فقه حنفی در آغاز به حدی فقیر بود که مادرش نان خشک را با آون می‌کوبید و پرزه پرزه بر دهانش می‌نهاد، و او در این حال در زیر نور کمرنگ چراغ الکین، بزرگترین اصول فقهی اسلام را می‌نگاشت و کارش سرانجام بدانجا رسید که هارون الرشید خلیفه عباسی با الحاح و اصرار وی را به سمت قاضی القضاة و کل امپراطوری اسلامی منصوب ساخت.

پس در اینجاست که ما با مصادیق روشن آیه کریمه:

[وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ]

رو به رو می شویم.

[وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ]

دیل کارینگی می گوید: «ساییل بارتریدگ» دانشمند معروف، روش خاصی را برای بدست آوردن خوشبختی توصیه می کند. این روش که تماماً موفق بوده است فقط به تفکر انشائی در باره خوشبختی یا به عبارتی دیگر تفکر مثبت در باره آن، یعنی ایجاد تصنعی خوشبختی در اندرون وجود خود و سپس سخن گفتن از آن خلاصه می شود. آری؛ این روش اولین قاعده کسب خوشبختی است و تمام دانشمندانی که خوشبختی و وسایل ایجاد آن را در انسان مورد بررسی قرار داده اند، به تأثیر شگرف این روش معترف اند؛ زیرا کاملاً روشن گردیده است که به کارگیری این شیوه، روان انسان را از نگرانی و تشویش نجات داده و سهم وی را در بهره گیری از زندگی افزایش می دهد.

علم روانشناسی جدید به اثبات رسانده است که انسان دارای چهل و دو الگو یا استعداد است. البته دانشمندان مراکز و مواضع این الگوها را تشخیص داده اند. دانشمندان این عرصه، زندگی روانی را به دو طبقه تقسیم کرده اند: یکی طبقه شعور که در برگیرنده تفکر و اراده انسان است؛ و دیگری طبقه لاشعور که مختص احساس وی می باشد. لاشعور میدانی است که هرگاه بخواهیم جهت گیری جدیدی در عرصه طبایع و عادات انسان ایجاد نماییم باید راهی این میدان گردیم. شکی نیست که عادات انسان نتیجه افعالی است که پیوسته، به کثرت و تواتر تکرار می شوند، از این رو «تلقین» و «القاء» از مهمترین وسایل کار دانشمندان روانشناس در امر درمان انسان می باشد چرا که تلقین و القاء تنها راه منتهی به لاشعور است؛ لاشعوری که بر سرنوشت انسان و جهت گیریهای وی حکومت می کند. بناءً تلقین یا القاء «ایحاء» را می توان به عنوان اصل و پایه هر آنچه که انسان از نظر روانی، بلکه حتی عضوی دچار آن می شود معتبر شناخت.

مثلاً آنگاه که با شخصی روبه رو می شوید، اگر به وی بگویید: شما بسیار سالم و سر حال به نظر می رسید! این تلقین فوراً بر لاشعور وی اثر گذاشته و لاشعورش را در موقعیتی قرار می دهد که به نوعی احساس راحتی و اطمینان نماید؛ امری که تأثیر متقابل قطعی بر بهبود وظایف عضوی وی خواهد داشت.

از این رو اگر ما همیشه به خود تلقین کنیم که اعضای وجودمان به بهترین وجهی به وظایف خویش عمل می کنند، رفته رفته این باور در ما رسوخ پیدا کرده و نهایتاً اعضای وجودمان را به سوی کمال آن سوق می دهد. این همان شیوهی است که دکتور روانی در درمان این بیماریها به آن متوسل می شود. بلکه این روش حتی در بهبود امراض عضوی نیز اثری فعال و سازنده به جا می گذارد. اما فراموش نباید کرد که تلقین همان طوری که می تواند راه خوشبختی را به روی انسان هموار کند، اگر به گونهء معکوس انجام گیرد، قطعاً می تواند راهی به سوی بدبختی وی نیز باشد. به این دلیل است که دانشمندان روانشناسی مردم را از تلقین های بد و سلبی برحذر می دارند. پس انسان نباید به خود بگوید: اکنون دیگر از پس این مشکل بر نمی آیم! شکیبایی ام را از دست داده ام! بیچاره و بدبخت شدم! ... و از این قبیل. بلکه باید بگوید: من پایدار و صبورم! من مرد عرصه های سختی می باشم! من توان کافی دارم! ... او نباید بگوید: من دیگر به بیماری عادت کرده ام! من همیشه بیمارم! بلکه باید بگوید: من اصلاً بیمار نمی شوم.

تلقین به خود، گاهی داخلی است؛ مثل اینکه انسان در باره خودش و القایاتی که به وی می شود فکر می کند. و گاهی شنیدنی است. مثل اینکه انسان آنچه را که در باره خود فکر می کند با دیگران در میان می گذارد. اما مشاهدات نشان داده اند که تلقین از طریق سخن گفتن با دیگران، هم بهتر و سریعتر انجام می گیرد و هم بهتر تأثیر می گذارد و بنا بر همین قاعده است که دانش روانشناسی، تلقین مثبت و سازنده را در این امر می داند که: انسان از نعمت ها، خوشبختیها و دستاوردهایی که دارد برای دیگران سخن بگوید و بدین وسیله راه سعادت خویش را هموار گرداند.

این همان چیزی است که قرآن کریم در آیه شریفه کوتاهی، بهترین و گزیده ترین فورمول آن را که جامع تمام روش های تربیت روانی می باشد، بیان نموده است. این آیه عبارت است از آیه 11 سوره «ضحی» که می گوید:

[وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ]

«و اما به نعمت پروردگار خویش سخن بگوي»
سخن گفتن از نعمت خداوند Ψ در حقیقت تلقین ذاتی خوشبختی برای خود و در عین حال، تلقین یادآوری نعمت ها و خوشبختیها برای دیگران است؛ زیرا کسی که از نعمت های خدا Ψ سخن می گوید، او دیگر از بیماری شکوه نمی کند و اگر بیمار هم بشود، از صحت و سلامتی که خداوند Ψ برایش در بقیهء اعضای جسمش عنایت نموده است، سخن می گوید. اگر او با نقص و کمبودی از جهت مالی رو به رو شود، از فضل خدای متعال در بقیهء اموال و ثروت

خویش سخن می گوید. و اگر به وی مصیبتی دست دهد، خدای عزوجل را بر نعمت های دیگری که به وی عنایت نموده است، سپاس می گوید. پس انسان مؤمنی که به همین یک آیه کوتاه قرآنی عمل کند، همیشه متفائل است، همیشه خوش می گوید، خوش می بیند و خوش می درخشد. اگر نصف پیاله اش پر باشد، می گوید: نصف پیاله ام پر است و خدا Ψ به من این چنین نعمتی داده است. او مانند افراد بدبین و نحس اندیش نیست که بگوید: نصف پیاله ام خالی است.

این انسان متفائل با فکری باز و چهرهء بشاش به زندگی رو به رو می شود. او با نگرانیها و دلهره ها میانه خوبی ندارد. او از شوک ها و تکانهای روانی و بیماریهای ناشی از آن دور است. به همین دلیل است که دانش روانشناسی امروزه روی این اصل تأکید بسیار می گذارد.

دکتر «ویکتور بوشیه» روانشناس معروف، در کتاب خویش: «متفائل باش» می گوید: «تفاؤل، خوش اندیشی، خوش منشی و احساس لذت بردن از زندگی، باید همیشه پیشآهنگ انسان در زندگی وی باشند. گاهی ممکن است این سؤال به وجود آید که چگونه انسان می تواند خوش اندیش و متفاؤل باشد در حالی که رویدادهای پیرامونی بر وفق مراد وی نیستند. در این حالت باید گفت که انسان باید همیشه آماده باشد تا کانونهای خیری را که در بدترین حالات هم می توانند ناخوشیهای وی را مغلوب خود گردانند، کشف نماید.

شکی نیست که خوشبختی و امید به فرداهای روشن و روشن تر، همیشه همراه انسان خوش اندیش و متفائل است. همچنان رابطه میان تفائل و سلامتی، امروزه یک اصل مسلم علمی است؛ از جدیدترین چیزهایی که بر وجود رابطه در میان تفاؤل و سلامتی تأکید می گذارد، این کشف طبی است که می گوید: یکی از عوامل و فاکتورهای مهم مساعد کننده ایجاد «کلسترول» که مادهء سمی است و در شرابین رسوب می کند و بیماریهایی چون انسداد شرایین، فشار خون، خناق صدری و سکتۀ قلبی محصول این ماده است، در حقیقت اعتلال فکری، تفکر منفی و تشوشات عقلی است. دکتوران، بیماران مصاب به کلسترول را توصیه می کنند که باید حداکثر کوشش شان را به خرج دهند تا برای آنها خوش بگذرد. یعنی اینکه باید خوش خیال و خوش اندیش و بشاش باشند. و حتی بر این نکته تأکید می کنند که خوش اندیشی و انبساط، نه فقط به این بیماران کمک می کند، بلکه حتی بهترین سپر وقایهء وی از مصاب شدن به بیماریها نیز هست.

دانشمند نامبرده در این رابطه یک افسانه اسپانوی را ذکر می کند که مفاد آن این است: جوانی که از زندگی مأیوس شده بود، در گوشه دیری پناه گرفت و با دنیایی از آه و افسوس و اندوه و دلمردگی شب و روزش را می گذراند. همین که چشم باز می کرد، خود را در عمق دره یی سرازیر می دید که پر از بدبختی، سیاهی و وحشت همراه با مردمی نگونبخت همچون خود اوست. شبی از شبها در این گوشه دنج کلیسای سرد و تاریک، کابوس یأس و دلمردگی، افسرده گی و نکبت، سخت بر او هجوم آورد و بر این حال به خواب فرو رفت. در خواب دید که گویی هاتفی وی را ندا می کند و می گوید: «مأیوس و نا امید نباش؛ زیرا تو توانایی آن را داری که خوشبختی را در زمین پیدا کنی، و نعمت ها را در آسمان. من اینک طلسمی را به تو می دهم که با آن خوشبختی را در زمین پیدا کنی، و نعمت ها را در آسمان. من طلسمی را به تو می دهم که خوشبختی ات را تضمین می کند ولی قبل از آنکه این طلسم را به تو بدهم، باید به من قول دهی که مدت شش ماه با کمال امانت داری از ارشاداتم پیروی کنی». در این اثنا آن فرشته به وی آینه یی داد و گفت: «این آینه شبیه دنیاست. دنیا فقط همان تصویری را برای ما ارائه می دهد که آن تصویر را از خود ما می گیرد. تو از این امر که دنیا با چهرهء اخمو و عبوس با تو رو به رو شده است، شکوه داری؛ از تو می پرسم، آیا تو خود برای این دنیا چهرهء بشاش و درخشانی را نشان داده ای؟ لبخند بزن، دنیا به رویت لبخند می زند. توصیه می کنم که در تمام طول روز این لبخند از لبانت فرار نکند تا بدین وسیله بتوانی روح لبخند را به محیط ماحولت نیز بگسترانی. اصلاً به چیزهایی فکر نکن که دنیا تو را از آنها محروم گردانیده است. بلکه فقط به چیزهایی بیندیش که دنیا برایت بخشیده است». از آن پس آن جوان به سوی مردم با چهرهء بشاش، و قلبی باز می نگرست؛ این بود که زندگی اش دگرگون شد و نیز زندگی اطرافیانش هم با دنیایی از نعمت و سعادت مقرون گردید.

به راستی جایگاه مفاهیم فوق در برابر این آیهء شریفه در کجاست؟

[وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ]

«و اما به نعمت پروردگار خویش سخن بگوي»

آیا اگر دنیای دانش، صدها دایرهء المعارف را در این رابطه تدوین کند، می تواند به تفسیر همین یک آیهء کریمه احاطه نماید.

البته معنی سخن گفتن از نعمت خداوند Ψ این نیست که انسان آنچه را از مال و ثروت و رفاه و غیره نعمت ها به وی عنایت شده است به رخ دیگران بکشد که بیشک این امر گاهی می تواند نوعی فخر فروشی به حساب آید. بلکه سخن گفتن از نعمت خدا Ψ این است که انسان در برابر

آنچه که دارد شکر منعم را بنماید و در برابر آنچه که ندارد، نزد مردم شکایت و بیداد نکند. چه انسان مؤمن علی الدوام سپاسگوی و شکرگزار فضل و نعمت الهی است.

از مظاهر بارز سخن گفتن از نعمت خداوند Ψ ظهور اثر این نعمت‌ها بر صاحب نعمت، مرفوع ساختن نیاز و حاجت حاجتمندان به وسیله این نعمت‌ها و عدم بخل و امساک در انفاق بر آنان، و همچنین به کارگرفتن این نعمت‌هاست در راه آنچه که شرع شریف بدان دستور داده است.

البته چنین پنداشته نشود که نعمت همه عبارت از مال و ثروت است، بلکه ملاک‌های صحیح شناخت نعمت - به قول یکی از اطبا - در معاینه خانهء داکتران شناخته می‌شود؛ زیرا در این معاینه خانه‌هاست که فهمیده می‌شود، هدف مردم در زندگی تماماً پول و ثروت نیست، و توانگری نیز محدود به مال و سرمایه نمی‌باشد. چنانکه خدای عزوجل در سوره «ضحی» خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

{وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى}

«تو را نادار یافت پس ثروتمند گردانید»
در حالی که روایات به تواتر اثبات نموده‌اند که پیامبر گرامی اسلام ρ حتی یک روز هم از نظر مالی ثروتمند نبوده‌اند. لیکن غنای پیامبر اسلام ρ در این آیه کریمه به این معنی است که ایشان قلبی پاک و وارسته، زبانی فصیح و روان، سینهء مطمئن و آرام، ضمیری راحت و وجدانی سالم، جسمی توانمند و تندرست، عقل و خردی برتر و فرهیخته و پروردگاری خشنود و راضی از خویشان داشته‌اند. پس به این دلیل بود که علی رغم فقر مالی و با وجود مشغولیت دائمی به جهاد و رویارویی همیشگی با آزار و اذیت کفار و منافقان، باز هم همیشه از نعمت خداوند Ψ بر خود سخن می‌گفته‌اند. پس چه قدر شایسته است که ما نیز با اقتدا به ایشان و عمل به قرآن کریم که صدها سال از کاروان علم جلو تاخته است، ارجگذار نعمت‌های الهی و میهماندار سعادت خویش باشیم.

بلی؛ قرآن پرچمدار دعوت انسان به سوی سعادت و خوشبختی است؛ این دعوتی که هم اکنون فریاد یکپارچه همهء مصلحان و دانشمندان و داکتران طب گردیده است.

دکتور «ولتر مور» می‌گوید: «یکی از اساتید در آغاز درسش، قطعهء مربع شکل از ورق سفید را بر روی تختهء سیاه ترسیم کرد و سپس در وسط آن قطعه، نقطهء سیاه کوچکی را قرار داد. آنگاه از حاضران پرسید که بر روی تختهء سیاه چه می‌بینند؟ اکثریت آنان پاسخ دادند که نقطهء سیاهی را بر روی آن می‌بینند. در اینجا بود که او گفت: آیا در میان شما یک نفر هم نیست که این مربع بزرگ سفید را نیز ببیند؟».

آری؛ معنی دعوت به سوی سعادت این است: دیدن مربع‌های سفید و چشم پوشیدن از نقطه‌های کوچک سیاه و منفی. و عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تر از آن این دعوت قرآن پاک که می‌گوید:

[وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ]

قطعاً احساس خوشبختی از طریق تحدُّث به نعمت؛ سلامتی، ثروت و عزت را نیز به همراه می‌آورد، چنانکه اخیراً علم طب به اثبات رسانده است که احساس سعادت، موجب شفای امراض می‌گردد.

«سیر هینخ او گلیفی» جراح جهانی بریتانیایی می‌گوید: «احساس سعادت ممکن است وسیله شود تا امراض بدون معالجه شفا یابند؛ زیرا خرد ناب و روان آرام می‌تواند بر علل و مسببات امراض غلبه کند. داکتر نامبرده پس از چهل و چهار سال کار پیوسته در معالجه سرطان و بررسی روی آن، اخیراً به جملهء جاویدان خویش دست یافت آنگاه که گفت: «انسان خوشبخت هرگز به سرطان مبتلا نمی‌شود». هم او گفته است: «در مغز انسان مرکز معینی وجود دارد که رشد و نموی تمام سلول‌های جسم را با نظارتی دقیق، از طریق افراز نوعی از هرمون در خون کنترل می‌کند و همین مرکز است که تمام دساتیر را به سلول‌های مختلف در تمام قسمت‌های بدن صادر می‌نماید. بررسیها این حقیقت را به اثبات رسانده‌اند که این مرکز - چنانکه ذهن انسان صاف و روشن و آرام باشد - تعلیمات فوق‌الذکر را با آگاهی و از روی بینش ارسال می‌نماید. اما اگر ذهن مشوش و آشفته بود، صدور تعلیمات آن برای سلول‌ها توأم با آشفته‌گی و اختلال و در عین حال با شتابزدگی و بدون سنجش و ارزیابی دقیق است. که در این حالت سلول‌ها به صورت غیر طبیعی و نامنظم تکثیر یافته و در نهایت پیش زمینهء بروز سرطان می‌گردند».

آری؛ بعد از دَقّت و نگرش عمیق در این آیهء کریمه، دیگر ما بی‌نیاز از بیان مثالها و نمونه‌هایی از این قبیل هستیم، چرا که آیهء: [وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ] خود آینهء تمام‌نمای سعادت انسان است.

[وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ . . .]

خدای عزّوجلّ برای بندگان خود مال و ثروت می‌دهد، فرزندان و عزیزانی عنایت می‌کند و از نعمت‌های گونه‌گون بهره‌مندشان می‌سازد. تجارب زندگی نشان داده است که مال و ثروت گاهی به درد صاحب خود نمی‌خورد. فرزندان نیز گاهی ممکن است جز یک آرایش موقت برای انسان به حساب نیایند بلکه هم ثروت و هم فرزندان، نکبت و مصیبتی برای وی گردیده

زندگی را برایش به جهنمی مبدل گردانند. چنانکه قرآن کریم در آیه 45 از سوره «کهف» می گوید:

[الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا]

«مال و فرزندان آرایش زندگی دنیا اند»

و در آیه 14 سوره «تغابن» می گوید:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ
عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ]

«ای کسانی که ایمان آورده اید، در حقیقت برخی از همسران شما و فرزندان شما، دشمن شمايند، از آنان برحذر باشید»

لیکن در اینجا موهبت دیگری هم هست که خدای سبحان آن را برای هر کس بخواهد می بخشد که در این موهبت برای انسان خیر بسیاری نهفته است. این موهبت در متن آیه 269 از سوره «بقره» چنین بیان می شود:

[يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ
خَيْرًا كَثِيرًا]

«خداوند به هرکس که بخواهد، حکمت می بخشد، و به هرکس حکمت داده شود، یقیناً خیری فراوان به وی داده شده است، و جز خردمندان کسی پند نمی گیرد» در تعریف حکمت گفته اند که حکمت: عقل و خردی است استوار و خلقی است نیکو. و گفته اند: هر کس از موهبت حکمت برخوردار باشد، به وسیله آن در دنیا به جایگاهی عالی و موقعیتی ممتاز دست می یابد. لیکن بررسیها نشان داده اند که همه آنانی که خدای متعال از این موهبت برخوردار شان گردانیده است، در مراکز سلطه و جاه و مقام قرار ندارند؛ زیرا چه بسیار اند انسانهای با حکمت و خردی که از زندگی اجتماعی در گوشه انزوا قرار گرفته و به همان زندگی منزوی خویش در یک گوشه دورافتاده قناعت کرده و درویشان خوش و خرم اند، پس آیا این گروه - که از اجتماع گوشه گرفته یا به حاشیه ها رانده شده اند - از خیر محروم مانده اند؟ هرگز! بلکه اینان بیشترین و بزرگترین خیر و نعمت را دریافته اند؛ زیرا کسی که از موهبت الهی مانند حکمت بهره مند است، به هر کار و شغلی که مصروف باشد و در هر مقام و موقعیتی که قرار داشته باشد، بی شک از خیر بسیاری بهره مند است. البته ما این خیر بسیار را فقط آنگاه توانسته ایم بشناسیم که با پیشرفت های علم آشنا شده ایم و حقاً که سخن خدای حکیم راست و زیبا است.

دکتور «الکسیس کارل» می گوید: «کافی نیست که شخص با بدنی سالم زندگی کند تا بتواند از زندگی سالم بهره‌مند شود؛ زیرا سلامتی نه منحصر به مقاومت بدن در برابر امراض است، نه محدود به نیروی تحمل جسم، و نه هم منحصر به قدرت انسان بر کار و تولید. بلکه این نیروی اخلاق، استواری و به هنجاری عقل و آرامش خاطر یعنی «حکمت» است که مهم‌تر از همه آنهاست.

شکی نیست که انسان عصر حاضر، از انسانهای عصرهای گذشته به سلامتی کامل نیازمندتر است؛ زیرا او باید مشکلات جدیدی را تحمل کند که زاییده شرایط جدید و معاصر است؛ مشکلاتی مانند تکانها و شوریده گیهای روانی، همه‌ها و هیاهوهای زندگی ماشینی، وجود نگرانیها و دلهره‌های گونه‌گون و مشکلات اجتماعی خطیری که محیط ما از آنها خالی نیست. مشکلاتی که چه بسا اعصاب انسان را درهم کوفته و برای او نفس گیر و طاقت فرسا می‌شوند. از این جهت، ما نمی‌توانیم به سلامتی فقط از بعد فیزیولوژیک مجرد آن نگاه کنیم؛ زیرا سلامتی عقل و نیروی اخلاق، ابعاد دیگری از زندگی ما پیدا می‌کند که شخصیت تأمه انسان به نضج و بلوغ پیوسته، از آنها بی‌نیاز نیست».

می‌دانیم که جسم انسان در اصل از یک تک سلول به وجود می‌آید که آن تک سلول باز به دو قسمت منقسم می‌شود و هر قسمت به نوبه خود به دو قسمت دیگر و این چنین است که این سلول تا بدانجا تکثر می‌یابد که نمو و رشد جسم انسان را به کمال و تمام آن برساند. پس جسم انسان به هر پایه‌یی از تکامل هم که برسد، باز همان واحد اولیه وجودش باقی است. بناءً تمامی اعضای جسم و انکشافات آن، در واقع یک واحد منسجم، هماهنگ و به هم پیوسته‌یی اند که با شبکه عظیم و هول آسایی از سلسله اعصاب و عناصر شیمیایی که غده‌ها آنها را افراز می‌نمایند و ما آنها را به نام هرمونها می‌شناسیم، به هم بافت خورده و ارتباط قایم کرده‌اند. سلامتی، یعنی نگهداری و محافظت از این واحد و حفظ هماهنگی و روابط متعادل میان اعضای وجود. پس چنانکه تصلب شرابین در دوران خون انسان اختلال پدید آورده و سلامتی انسان لطمه می‌بیند، همین طور اگر خشم، ترس و نگرانی در اعصاب انسان اضطرابی ایجاد کند، این سلامتی با لطمه و آسیب جدی روبه‌رو می‌شود.

آری؛ این حقیقت هم‌اکنون کاملاً ثابت گردیده است که نشاط و فعالیت انسان در یک آن واحد، هم عضوی و هم عقلی است و جسم و روح یک واحد غیر قابل تجزیه می‌باشند. پس آنسانکه ورم مخ یا غده درقیه، به انحراف عقلی و عصبی انسان می‌انجامد، همین طور اضطراب

عقل یا انحراف اخلاق به زخم معده، تصلب شرایین، امراض قلبی و اختلال در جهاز هاضمه وی می انجامند.

بنابراین برای انسان محال است که بتواند روشهای کاربردی حفظ سلامتی را در جسمش کاملاً و از همه جهت کشف کند؛ زیرا این یک قضیه گنج کننده و حیرت آوری است. مگر ما در این عرصه یک سلسله قواعد اساسی داریم که با عنایت به آنها می توانیم سلامتی مان را حفظ نماییم و همهء ما کم و بیش با این قواعد اساسی که مربوط به نحوه پیشگیری از بیماریهای مختلف است و طب قدیم و جدید آنها را توصیه کرده اند، آشنا هستیم. لیکن در اینجا ما قواعد نوینی داریم که عبارت از دستاوردهای جدید علم طب اند. این قواعد می گویند: برای حفظ سلامتی باید حتماً از سمومهای مختلفه پرهیز کرد. سموم ها یا توکسیدهایی که از خارج بدن می آیند و مهمتر از آنها سموم هایی که از داخل وجود متولد می گردند.

انسان - مثلاً - به تجارب فیزیولوژیک باور دارد و بر اینکه مثلاً تدخین و باده گساری به سلامتی وی مضر تمام می شوند، لیکن در عین حال می بینیم که بسا افراد هستند که نمی توانند از این چیزها دست بردارند و یا حد اقل از میزان مصرف آنها بکاهند مگر آنگاه که خداوند Ψ به انسان «حکمت» عنایت نماید... و حکمت در این میدان؛ یعنی خرد و شجاعت.

همینگونه پوست خارجی بدن ما نیازمند تحمل سختیهای باد، باران، خورشید و سایه است؛ زیرا برای آن ساخته شده تا با این پدیده ها رو به رو شود، اما فقط یک ساعت پیاده روی بامدادی پرتحرک انسان در هوای آزاد کافی است که پوست و سیمای بدن، بلکه حتی خون و اعضای وی را به اوج سلامتی سوق دهد. لیکن این امر فقط به داشتن یک چیز نیازمند می باشد و آن چیز هم فقط «حکمت» است؛ و حکمت در اینجا یعنی عقل و اراده.

همین طور ما می دانیم که عناصر شیمیایی مورد نیاز برای ساختمان انساج و حفظ نشاط و نیرومندی جسم ما، در غذاهای طبیعی مانند سبزیجات، میوه ها، لبنیات و حبوبات موجود اند. لیکن اشتغال مردم به مواد چاشنی دار رنگارنگ، گاهی انسان را با چنان حالتی رو به رو می سازد که مجبور می شود ضعف بدنی خود را با فراورده های دیگری که محتوی مواد سبزیجات و میوه جات اند، برطرف کند اما به شیوه شیمیایی و نه به طور طبیعی. پس باز گشت انسان به سوی مواد اصلی، چون سبزیها و میوه های تازه و دست برداشتنش از مواد پرچرب و انرژی زای دیگر، نیاز به یک چیز دارد و آن چیز هم فقط «حکمت» است، و حکمت در اینجا نیز یعنی عقل و تصمیم گیری.

همین گونه شکایت انسان از امراض جهاز هاضمه و تأثیر منفی آن بر قلب و ریه‌ها و کلیه و کبد، همه و همه ناشی از پرخوری است؛ زیرا ما قبل از آنکه گرسنه شویم غذا می‌خوریم. وقتی هم که می‌خوریم، آنچنان می‌خوریم که معده ما به فریاد می‌آید. و البته زیان این کار را هم می‌دانیم. پس باید بنا به فرموده رسول گرامی اسلام p تا گرسنه نمی‌شویم، غذا نخوریم و چون غذا خوردیم، فقط چند لقمه‌ی بخوریم که قامت مان را استوار سازد و ما را به کار و تلاش قادر گرداند. پس آیا ممکن است به این توصیه عمل کنیم؟ هرگز! مگر آنگاه که یک چیز داشته باشیم، آنهم فقط «حکمت» یعنی عقل و اراده است.

بلکه حتی در محیط پرتنش اجتماعی ما با همهء کشمکش‌ها، رقابت‌ها و مسابقاتی که در آن بر سر رزق و روزی و چوکی و منصب و قدرت در جریان است، مسابقاتی که در بسا موارد منجر به درگیری‌ها و حوادث المناک می‌شود، به طوری که انسان با کمترین بهانه‌ی برشوریده و با اولین صدمه خود را تا خرخره زیر بار غم و اندوه غرق می‌کند و کوچکترین لطمه را برای خود به فاجعه‌ی مبدل می‌سازد. و البته ما همه می‌دانیم که این امور مولد چگونه امراض خطیری اند، و می‌دانیم که برای مقابله با این وضعیت نا هنجار؛ قبل از هر چیز دیگر به تحمل، حوصله، اعتماد به نفس و حفظ زبان از پرگویی و بدگویی احتیاج داریم. اما آیا ممکن است که به این خصلت‌ها آراسته باشیم. هرگز! مگر آنگاه که از موهبت «حکمت» بهره‌مند باشیم. یعنی: فرزاتگی و اخلاق نیک.

بی‌گمان از مستلزمات حکمت است، اینکه انسان در دنیای خود چنان رفتار کند که اگر او خداوند Ψ را نمی‌بیند، خدا Ψ او را می‌بیند. یقیناً گفتار، کردار و حتی تخیلات موجود در بستر لاشعور ما، در لوحه هستی ثبت می‌شود و اگر ادیان و کتب آسمانی این حقیقت را تبلیغ نموده‌اند، اینک علم نیز به جمع آنها پیوسته است. پس بر انسان خردمند لازم است تا فقط سخنی را بر زبان آورد که زیانبار نباشد، فقط اندیشه‌ی را در نهاد خود پیوراند که کشنده روان وی نباشد و فقط عملی را انجام دهد که او را از عذاب خداوند Ψ دور گرداند.

بی‌شک حکمت ورزانه خواهد بود اگر انسان به حق خویشتن خویش قانع بوده و چشم به حق دیگران ندوزد؛ زیرا اگر صاحب حق غایب است، خداوند بزرگ همیشه حاضر و ناظر حال بندگان خویش می‌باشد. و هر گاه عدالت زمینی و قوانین موضوعه در آن مجرم را به برگرداندن حق به صاحبش ملزم گردانیده و علاوه‌تاً مجازاتی را نیز برای وی وضع می‌نماید، پس حساب عدل الهی چگونه خواهد بود؟

این چنین است که تجلیات اعجازی آیهء کریمهء فوق، بر تارک همهء علوم انسانی می درخشد و ما به تجربه درمی یابیم که مفاهیم خیر و حق و عدل، جملگی در مضمون «حکمت» داخل اند. و البته همهء آنچه که در تحت این عنوان می گنجد، ثواب تلقی می شود. پس خوشا به حال آنانی که خدای عزوجلّ به ایشان «حکمت» ارزانی کرده است، چه هر کس برخوردار از حکمت است، بی شک که خیر فراوانی را در دنیا و آخرت فرا آورده است.

[وَجَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ]

از مهمترین رهنمودهای دانشمندان علم اجتماع در راه ساختن جامعه یی خیراندیش که انسانهای آن همه با هم یار و یاور باشند، در حقیقت دوری گزیدن همیشگی انسان از زاویهء حادّه جدال است. آری؛ این زاویهء حادّه عبارت است از جار و جنجال، خشم و عصبانیت و هر آنچه که فضای علائق انسانی را مکدر می گرداند.

دیل کارنیگی که صاحب مؤلفات بسیار موفقی در علوم روانشناسی و جامعه شناسی است می گوید: «بی گمان نتیجه یی که من از بررسیهای ممتد علمی خویش بر گرفته ام این است که تنها وسیلهء به کرسی نشاندن منطق در روابط اجتماعی، دوری گزیدن از جدال و کشمکش می باشد. بررسیهای من می گویند که از هر ده بار مشاجره و جدال میان دو تن، به طور حتم در نه بار آن، هر یک از طرفین نهایتاً با پافشاری شدیدتری از قبل، خود را در آن مجادله برحق تر از پیش دانسته اند. بر فرض اینکه شما با جدال و مشاجره بر خصم تان چیره شوید، این شما هستید که در نهایت بازنده اید؛ زیرا شما ظاهراً توانسته اید بر او پیروز شوید، اما نتوانسته اید رضا و خشنودی وی را کسب نمایید و این خسارت خود برای شما کافی است».

اما «ولیم» که یکی از مدیران بسیار موفق اجتماعی در امریکا است، در این باره می گوید: «قطعاً محال است که شما بتوانید فرد جاهلی را با مرافعه و مشاجره مغلوب خود سازید؛ زیرا تجارب من می گویند که مستحیل است بتوان فردی را - قطع نظر از اینکه عالم است یا جاهل - با جدال و مرافعه بر تغییر دادن نظرش داشت».

فرانکلین در کارنامهء زندگی اش می گوید: «او در جوانی بسیار لغزش کار و تند مزاج بود و کسانی که از وی بد می بردند، بیشتر از آنانی بودند که وی را دوست می داشتند. تا آنکه روزی یکی از دوستانش وی را به گوشه یی فرا خواند و برایش گفت: تردیدی نیست که نظریات همچون تازیانه یی است که بر مخالفان رأیت فرود می آید، از این جهت هنگامی که دوستانت از

تو دور می‌شوند، نفسی به راحت می‌کشند تا از جدال و بگو مگو با تو در امان باشند». فرانکلین می‌گوید: «از آن روز این سخن را آویزه گوشم ساخته و به یک قاعده سخت پایبند گردیدم و آن اینکه از معارضه با آراء دیگران پرهیزم مگر به شیوه یی نیکو. از آن وقت به کار بردن الفاظی را که بر رأی قاطع و ثابتی دلالت کرده و عواطف دیگران را بخراشد، بر خود تحریم کردم؛ مانند این جملات: قطعاً من بر این نظر هستم! شکی ندارم که واقعیت امر چنین است! تحقیقاً قضیه چنین است! ... و به جای استعمال چنان کلماتی، الفاظی از این قبیل را به کار می‌گرفتم: گمان می‌کنم که چنین باشد! به نظرم می‌رسد که قضیه چنین باشد! در حال حاضر بر این نظر هستم! شاید عقیده‌ام در این باره درست نباشد! ممکن است در این گفته‌ام اشتباه کرده باشم! ... و هر گاه با آراء دیگران هم مخالفتی می‌داشتم، این مخالفت را صراحتاً به رخ ایشان نمی‌کوبیدم و به طور ناگهانی بر آنان اعتراض نمی‌کردم بلکه می‌گفتم آراء شما همیشه درست بوده است، لیکن در حال حاضر ممکن است اندکی به تفکر بیشتر نیاز داشته باشید. از آن زمان هرگز با کسی ستیزه نکرده‌ام و بالمره ستیزه را به کناری افگندم».

کارنیگی در یکی دیگر از حکایاتش می‌گوید: «در یکی از مهمانیهای بزرگ که بنا به مناسبتی برگزار شده بود، یکی از حاضران داستانی را ذکر کرد که حاوی یک جملهء حکیمانه بود. او ادعا کرد که این جمله از کتاب مقدس انجیل است. من که نسبت به قضیه حضور ذهن کافی داشتم، راه را بر وی بسته و گفتم: جملهء ذکر شده نه از کتاب مقدس، بلکه از سخنان شکسپیر است. اما او بر این نکته که آن جمله حتماً از کتاب مقدس است اصرار داشت و من نیز بر رأی خویش اصرار می‌ورزیدم. سرانجام حکمیت در این باره را به فرد سومی وا گذاشتیم که در شناخت شکسپیر بسیار معروف بود و همهء سخنان و وجیزه‌های وی را از حفظ داشت. فرد موصوف که در کنارم نشسته بود، مرا با این گفتهء خود وحشت زده ساخت: آقای کارنیگی! ایشان درست می‌فرمایند؛ این وجیزه جمله‌یی از کتاب مقدس است. اما در عین حال با مهربانی، به نوک پای خود آهسته بر من فشاری آورد و با این تلمیح خواست به من نکته‌یی را بفهماند. میهمانی که به آخر رسید، آن مرد در راه به من چنین گفت: شکی نیست که سخن شما کاملاً درست بود و آن وجیزه از شکسپیر است نه از کتاب مقدس. اما ما همه در میهمانی شادی به سر می‌بردیم و شما نمی‌بایست در چنین فضای بهجت‌انگیزی می‌کوشیدید که برای آن مرد این واقعیت را که او اشتباه کرده است، به اثبات برسانید! آیا فکر می‌کردید که این کار شما او را نسبت به شما بر سر لطف می‌آورد؟ چرا به وی اجازه ندادید تا داستانش را به آخر برساند و با

این کار، خوش باشد؟ از این گذشته، مگر او عقیده شما را در باره آن جمله جویا شد که با وی به مجادله برخواستید؟ کارنیگی عزیز! همیشه از زاویه حادثه پرهیزید!».

آری؛ چه بسیار صحنه‌ها و لحظه‌هایی در زندگی انسان وجود دارند که ستیز و جدال، صفا و بهجت را از آن لحظه‌ها گرفته و نشئه سرور و لذت را از سر همگی برپرانده است! بلکه حتی چه بسیار جار و جنجالهایی که پیوند دو دوست را برای همیشه از هم بگسلانیده و فضای سبز روابط آنها را تیره و تار گردانیده است! از همین رو، علم اجتماع و علم تربیت در جدیدترین نظریات، به پرهیز از ستیز و جدال سفارش اکید کرده اند و اینکه اگر هم در مواردی از ستیز و جدال گریزی نباشد، باید این کار به نیکوترین شیوه صورت گیرد.

رهنمودهایی که این علوم آن را فریاد می‌کنند، با آنچه که قرآن کریم یک هزار و چهارصد سال قبل نه در یک آیه و یک سوره که در آیات و سوره‌های متعدد در این زمینه ارشاد فرموده است، قابل مقایسه نیست. خدای سبحان در آیه 86 از سوره «حج» پیامبر امین خویش را چنین توصیه می‌کند:

[وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ]

«و اگر با تو مجادله کردند، بگو: خدا به آنچه می‌کنید داناتر است»

و در آیه 125 از سوره نحل می‌فرماید:

[أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ]

«با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به شیوه که نیکوتر است، مجادله نمایی، در حقیقت پروردگار تو به حال کسی که از راه او منحرف شده داناتر، و او به حال راه‌یافتگان نیز داناتر است»

از توصیه‌های قرآن کریم در این رابطه همچنان آیه 46 از سوره عنکبوت است که می‌گوید:

[وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ]

«و با اهل کتاب مجادله نکنید مگر به آن شیوه که نیکوتر است»

بلکه حتی پروردگار مجادله را در قطار فسق ذکر می‌کند، آنگاه که از ارتکاب آن در مناسک حج منع می‌نماید. و این متن آیه 197 از سوره بقره است:

[فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ]

«پس هر کس که در این ماه‌ها حج را بر خود فرض گرداند، بداند که در اثنای حج همبستری و فسوق و جدال روا نیست»

از راه‌های منتها به زاویه حادّه یکی هم کژراههء خشم است. یکی از دانشمندان روانشناس در این رابطه می‌گوید: «زمانی که ما بر دشمنانمان خشم می‌گیریم، جز این نیست که فرصت غلبهء آنان را بر خود مانده‌ایم؛ غلبهء شان بر خواب‌مان خوراک‌مان و سلامتی و خوشبختی‌مان. و اگر دشمنان ما بدانند که چه قدر همه مسبب نگرانی و تیره‌بختی ما شده‌اند، از شادی به پایکوبی درخواهند آمد. پس مسلماً خشم و کین ما بر آنان، هرگز ایشان را اذیت نمی‌کند بلکه این خود ما هستیم که همیشه به لعنت و آزار آن گرفتار می‌شویم و شبها و روزهایمان را به جهنمی برای خودمان مبدل می‌سازیم».

یکی از نشرات وابسته به ادارهء پولیس آمریکا می‌نویسد: «اگر کسانی در اندیشهء آن افتادند که به شما بدی و آزاری برسانند، پس یاد و خاطر آنان را به کلی از صفحهء ضمیرتان پاک گردانید و اصلاً به فکر این نباشید که از آنان انتقام بگیرید؛ زیرا اگر به فکر انتقام باشید، بیشتر از آنان خودتان را ناراحت کرده اید».

از شگرف‌ترین وجیزه‌های حکیمانهء کنفوسیوس یکی این است: «دشنام و بدگویی دیگران اصلاً به تو آسیبی نمی‌رساند، بلکه آنچه به تو آسیب می‌رساند، اندیشیدن تو در بارهء آنان است».

از بهترین سخنان در این باره، سخن علامه «کلاوس وارد» است که گفته است: «به جای اینکه از دشمنان مان کینه به دل بگیریم، بگذار بر آنها دل بسوزانیم و خدای عزوجل را سپاس گوئیم که ما را مانند آنان نیافرید. بگذار به جای اینکه انواع اتهامات را بر دشمنانمان سرازیر سازیم، رحمت و شفقت و یاری و گذشت مان را شامل حال آنان گردانیم».

شاید این داستانها و امثال آن بتواند، آنچه را که آیهء 134 از سورهء آل عمران ناظر بر آن است تا حدودی به اذهان مان نزدیک گرداند؛ جایی که این آیه فروخورندگان خشم و درگذرندگان از مردم را در قطار نیکوکاران ستایش کرده و می‌گوید:

[الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ
الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ]

«آنانکه در فراخ دستی و تنگ حالی انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از مردم درمی‌گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد»

به این ترتیب به راز این امر که خدای عزوجل چرا پیامبر امینش را به عفو و گذشت فرا می خواند نیز پی می بریم؛ جایی که در آیه 159 از سوره آل عمران می فرماید:

[فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ]

«پس از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آنان (اصحاب خویش) مشورت کن»

و در آیه 13 از سوره مائده می فرماید:

[فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ]

«پس از آنان درگذر و چشم پوشی کن که خدا

نیکوکاران را دوست می دارد»

چنانکه خدای عزوجل مؤمنان را نیز به گذشت و چشم پوشی فرا می خواند، آنجا که در نص

آیه 109 از سوره بقره می فرماید:

[فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهَ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٌ]

«پس گذشت کنید، و چشم بپوشید تا خدا فرمان خود

را بیاورد»

و اینچنین است که در روشنایی پیشرفت علم، به عمق اهداف این آیات مبارکه که از اصول علم

تربیت و علم اجتماع قرنهای جلو افتاده است، آشنا می شویم.

«اسراف نکنید»

آنگاه که آیه 31 از سوره «اعراف» نازل شد و دستور داد که:

[وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا]

«بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید»؛

بسیاری از کفاری که در آن تدبیر کردند با این آیه اسلام آوردند؛ زیرا به قول یکی از حکمای

بزرگ جاهلیت که با شنیدن آن اسلام آورد: «این آیه، جامع خلاصه طبّ اولین و حکمت

آخرین است».

مفسران در تفسیر این آیه کریمه بر دو نظر اند؛ بعضی بر آنند که نهی از اسراف در این آیه

فقط مخصوص خوردن و نوشیدن است. در حالی که بعضی دیگر نهی از اسراف را مخصوص

اکل و شرب ندانسته بلکه همه اشیاء را مشمول آن می دانند؛ به دو دلیل: نخست آنکه خدای

متعال بی آنکه اسراف در چیز معینی را خاص بسازد، در تکمله این آیه می فرماید:

[إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ]

«بی گمان خداوند مسرفان را دوست ندارد»

دو دیگر آنکه آیهء کریمه نگفته است: (لا تسرفوا فیهما - فقط در اکل و شرب اسراف نکنید) بلکه مطلقاً فرموده است «لا تُسْرِفُوا - به طور کلی اسراف نکنید». پس روشن است که نظر تفسیری دوم قوی تر می باشد.

به هر حال، چه مراد آیه فقط نهی از اسراف در اکل و شرب باشد، و چه نهی از اسراف در همه چیز، آنچه مسلم است مقولهء نهی از اسراف در اسلام، مقولهء عام و کلی است؛ زیرا منع از اسراف در قرآن کریم فقط محدود به همین یک آیه نبوده بلکه قرآن در آیات مکرر و متعددی، اذهان بشر را به رعایت اعتدال در همه چیز و پرهیز از اسراف و زیاده روی در کلیه شئون زندگی، متنبه ساخته است.

اینک توجه کنید به آیات ذیل:

آیه 67 از سورهء «فرقان» رعایت اعتدال در امر انفاق را از صفات بندگان رحمان معرفی نموده و می گوید:

[وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا]

«و کسانی اند که چون انفاق کنند، نه ولخرجی می کنند و نه تنگ می گیرند و میان این دو روش حد وسط را برمیگزینند»

و آیه 141 از سوره انعام می گوید:

[وَأْتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا]

«و حق آن را روز بهره برداری از آن بدهید، ولی زیاده روی نکنید که او اسرافکاران را دوست ندارد» آیه 77 از سوره «مائده» حتی افراط در امور دینی را نیز نهی نموده و می گوید:

[قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ]

«بگو: ای اهل کتاب! در دین خود به ناحق غلو و افراط نکنید»

آیاتی دیگر از قرآن بر این حقیقت که مسرفان از هدایت به دور اند، تأکید می نمایند. به طور نمونه آیه 28 از سوره «غافر» می گوید:

[إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَابٌ]

«بی گمان خدا کسی را که افراط کار دروع زن باشد، هدایت نمی کند»

آیه 34 از همین سوره می گوید:

[كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ]

«اینگونه خدا هر که را اسرافکار شکاک باشد گمراه می‌سازد»

و آیه 151 از سوره «شعراء» می‌گوید:

[وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ]

«و از دستور مسرفان اطاعت نکنید»

آیه 9 سوره «انبیاء» از هلاک و تعذیب مسرفان چنین بیم می‌دهد:

[ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ]

«سپس وعده خود به آنان را راست گردانیدیم و آنها و هر که را خواستیم نجات دادیم و اسرافکاران را به هلاکت رساندیم»

و در دو آیه 33 و 34 سوره «ذاریات» می‌فرماید:

[لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ، مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ]

«تا سنگ‌هایی از گل رس بر سر آنان فرو فرستیم، که نزد پروردگارت برای مسرفان نشانه‌گذاری شده است»
 علمای روانشناسی در سالیان اخیر، بخش بزرگی از وقت و توانشان را به بررسی روش‌های مردم در شئون زندگی‌شان وقف کرده‌اند تا آنچه را که اسباب آرامش و فراغت بال بشر می‌شود کشف نمایند. یکی از مهمترین رهیافتهای آنان در این میدان، صدور این رهنمود بود که: «در هیچ کاری افراط و زیاده‌روی نکنید».

البته این توصیه بعد از آن صادر گردید که طب به این نتیجه دست یافت: «پرهیز از اسراف در خورد و نوش سرچشمه همهء درمانهاست»

به این ترتیب، آیه کریمه که از اسراف در اکل و شرب نهی می‌نماید، بزرگترین اصل طبی را به بشر معرفی کرده است؛ زیرا علم طب ثابت ساخته است که پرخوری معده را از پا درآورده، کبد را از کار می‌اندازد، قلب را فرسوده و تبیل کرده، موجب تصلب شرایین، خناق صدر، بالارفتن فشارخون و بیماری دیابت می‌گردد. پس یقیناً راه درمان همهء این آفات، از جادهء اعتدال و میانه‌روی در اکل و شرب می‌گذرد.

از نظر علم روانشناسی، اسراف حماسهء نامتوازی است که به نوعی از هوس تبدیل می‌شود، چه این شیوه بدون شک از باب هوس یا جنون است. یکی از دانشمندان این علم نصیحت گرانمایی را به این ارتباط ارائه نموده و می‌گوید: «چرا ما طبیعت را الگوی خویش نمی‌سازیم؟ مگر نمی‌بینیم که هر آنچه را خدای عزوجل آفریده است، غیر مسرفانه و در حد اعتدال است؟ آیا

نمی‌بینیم که به دنبال شب، روز می‌آید و اگر روز برای کار آفریده شده، شب مهبای استراحت و آرامش است؟ قطعاً این حکمتی است که باید آن را الگوی رفتار خویش گردانیم. پس استراحت بعد از خستگی یک امر ضروری است و همین طور اعتدال در همه امور می‌تواند یک نظام به هنجار و متوازن را در زندگی ما ایجاد نماید».

دکتور «والتر کانون» می‌گوید: «بیشتر مردم بر این باور اند که قلب پیوسته و بدون هیچ توقفی کار می‌کند. در حالی که حقیقت امر غیر از این است؛ زیرا قلب در میان هر تپشی با تپش دیگر، یک لحظه استراحت می‌کند. پس اگر قلب در یک دقیقه به معدل هفتاد بار بتپد که این معدل عادی ضربان قلب است، در این صورت قلب در هر بیست و چهار ساعت فقط نه ساعت کار کرده است. بنابراین، مجموع اوقات استراحت قلب، پانزده ساعت در شبانه روز است که این پانزده ساعت در فواصل میان دو تپش قلب توزیع شده‌اند؛ لذا این واقعیت هم روشن می‌شود که قلب دشمن اسراف است».

همین طور، اسراف در خوش بینی و تفاؤل نیز پسندیده نیست. یا حتی در استراحت و یا در جلوگیری از شهوت؛ زیرا علم وراثت ثابت کرده است که اگر مرد در دوری از زن، یا زن در دوری از مرد اسراف نماید، این امر از نظر جسمی و روانی بسیار زیانبار خواهد بود. چنانکه اسراف در خوش بینی و تفاؤل، انسان را از آمادگی روبه‌رو شدن با زندگی محروم می‌گرداند. همانگونه که اسراف در بدبینی به نوبه خود، موجب از بین رفتن روحیه و معنویات انسان می‌شود.

به همین ترتیب در همه چیزها اسراف مضراتی دارد که بی‌نیاز از توضیح است. البته علم نمونه‌هایی از زیانهای اسراف را در همه امور ارائه نموده و از عواقب آن به تفصیل سخن گفته است، که این کتاب نیز حوصله اسراف در این بحث را ندارد.

فقط بیایم همراه با آیه 147 از سوره «آل عمران» همه با هم دست به دعا برداریم که:

[رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ]

«پروردگارا! گناهان مان و اسرافمان در کارمان را بر ما ببخش و گامهامان را استوار دار و ما را بر گروه کافران یاری ده»

[وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا]

شیخ محمد متولی الشعراوی در کتاب «الأدله المادیه علی وجود الله» می گوید:

«قرآن کریم کتابی است که تا روز قیامت تلاوت آن عبادت است. معنی این سخن آن است که نمی باید میان قرآن و حقایق علمی در عرصه هستی تصادمی رونما گردد، چه اگر چنین تصادمی روی دهد، این بدان معنی است که قضیه دین تماماً از بنیاد ویران شده است؛ زیرا قرآن تغییرپذیر نیست تا ما بتوانیم به گونه یی در آن دست برده و آن را با زبان روز منطبق گردانیم.

بنابراین ایمان قطعی داریم به اینکه در میان قرآن و علم تصادمی وجود ندارد و اگر کسانی باشند که در مواردی برداشتی غیر از این داشته باشند، این برداشت شان یقیناً از دو عامل ناشی می شود: 1- یا عدم فهم حقیقت قرآنی. 2- یا عدم صحت فرضیه علمی مورد نظر. اما سؤالی که هم اکنون مطرح می شود این است که چسان ما حقایق قرآنی را گاه درست نمی فهمیم؟ در این باره مثالی می زنیم تا مردم بدانند که عدم فهم حقیقت قرآنی، گاهی به تصادم با حقایق هستی می انجامد.

خدای سبحان در آیه 19 از سوره «حجر» می فرماید:

[وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا]

«و زمین را گسترانیدیم»

معنای این آیه روشن است: اینکه زمین گسترده و هموار می باشد.

اگر ما آیه کریمه را به همین معنی بفهمیم، تمام آنانی که از کرویت زمین سخن می گویند، ما را به کفر متهم خواهند کرد، به ویژه اینکه ما هم اکنون توانسته ایم به وسیله سفینه های فضایی و اقمار مصنوعی، زمین را از دوردست ها به هیئت کروی آن ببینیم. پس می گوئیم: هر کس آیه کریمه:

[وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا]

را فقط به معنی لغوی آن یعنی گسترده بودن زمین فهمیده باشد، در واقع حقیقت قرآنی را که این آیه کریمه به بیان آن پرداخته به درستی نفهمیده است؛ زیرا آیه کریمه جامع اعجاز لغوی و اعجاز علمی هر دو بوده و در عین حالی که گستردگی زمین، یعنی حقیقت محسوس و روشن

در برابر دیدگان ما را می‌رساند، در عین زمان در برگیرنده حقیقت علمی کرویت زمین که در هنگام نزول قرآن از ساحه ادراکات عقلی بشر پنهان بوده است، نیز می‌باشد. حالا چگونه؟

ببینیم؛ آنگاه که خدای سبحان فرمود: «ما زمین را گسترانیدیم»؛ او منطقه معینی از زمین را مشخص نگردانید بلکه از زمین به طور مطلق آن نام برد. این بدان معنی است که شما به هر نقطه و مکانی از زمین که بروید، آن را در برابر خود هموار و گسترده می‌یابید. اگر مثلاً در خط استوا باشید زمین در برابر شما گسترده است. اگر در قطب جنوب یا شمال، در امریکا یا اروپا، در افریقا یا آسیا و در هر ناحیه دیگری از زمین که قرار داشته باشید، آن را در برابر خود گسترده و هموار می‌بینید. دقت کنید: حالا سؤال این است که آیا کرویت زمین به جز در این وضعیت، یعنی وضعیت گسترده بودن زمین، در وضعیت دیگری هم قابل تصوّر هست؟ یعنی اگر زمین به شکل مربع، یا مثلث، یا مسدّس و یا به هر شکل هندسی دیگری می‌بود آیا شما می‌توانستید همه جای آن را در برابر خود گسترده ببینید؟ هرگز! بلکه ناگهان به کناره زمین و در لبه پرتگاه آن به سوی فضا می‌رسیدید. درست همانند سطح یک بام مربع یا مثلث یا مسدّس شکل که چون انسان فاصله سطح آن را پیماید به لبه پرتگاه آن می‌رسد. پس بناءً یگانه شکل هندسی که ممکن است زمین در آن گسترده باشد به طوری که انسان به لبه پرتگاه آن نرسد، در حقیقت شکل کروی بودن آن است. هم از این جهت است که اگر شما حرکت خود را از هر نقطه معینی از زمین آغاز کرده و چنان ادامه بدهید تا سرانجام به همان نقطه اولیه برسید، در تمام طول راه خود زمین را در برابر خویش گسترده می‌یابید. و مادامی که چنین است، پس آیه کریمه: [وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا] که بعضی از مردم از آن هموار بودن زمین را فهمیده‌اند، خود در عین حال دلیلی قاطع بر کرویت زمین نیز می‌باشد.

این همان اعجاز قرآن کریم است که با یک لفظ، هم مناسبت ظاهر اشیاء را رعایت می‌کند و هم حقیقت هستی آن را در متن خویش می‌گنجاند.

به همین جهت آنانی که آیه کریمه را درست نفهمیده و فقط ظاهر معنی، یعنی گسترده بودن زمین را از آن گرفته‌اند، بی‌درنگ در مقام قضاوت قرار گرفته و دین و علم را در تصادم با هم معرفی کرده‌اند. اما آنانی که معنی آیه کریمه را درست فهمیده‌اند، به این حقیقت اعتراف کرده‌اند که قرآن کریم اولین کتابی در عالم است که از کرویت زمین سخن گفته است. پس فهم این حقیقت به تنهایی کافی است تا معاندان قرآن بدان ایمان آورند، اما هیئات که معاندان ایمان آرند!

آیاتی دیگر در مورد کرویت زمین

قرآن کریم دلایل کرویت زمین را فقط در یک آیه مطرح نکرده، بلکه در آیات متعددی از آن سخن گفته است؛ برای چه؟ برای اینکه اولاً قضیه کرویت زمین یکی از قضایای بزرگ عالم هستی است. و ثانیاً کتب آسمانی قبل از قرآن، مورد تحریف و دستبرد بشری قرار گرفته و بناءً در میان دین و علم، نوعی از تصادم را نشان داده‌اند. از این روی قرآن کریم می‌آید تا دلیلی در پشت سر دلیل دیگر را بر کرویت زمین برای ما ارائه کند.

خدای سبحان در آیه 40 از سوره مبارکه «یس» می‌فرماید:

[لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي نجومٍ يَسْبَحُونَ]

«نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید، و هر کدام در سپهری شناورند»
 خدای سبحان در این آیه کریمه اعتقاد نادرستی را که در عصر نزول قرآن در میان اعراب حاکم بود، رد می‌کند. آن عقیده این بود که ابتدا شب می‌آید، سپس به دنبال آن روز در می‌رسد، یعنی اینکه روز از شب جلو نمی‌افتد. پس قرآن برای تصحیح این باور نادرست می‌گوید:

[وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ]

«و نه شب بر روز پیشی جوید»

یعنی شما بر این باورید که روز از شب پیشی نمی‌جوید. اما خدای سبحان به شما می‌گوید که: شب نیز از روز پیشی نمی‌جوید. پس معنی اینکه نه روز از شب پیشی می‌جوید و نه شب از روز، این است که شب و روز در کره زمین به طور همزمان با همدیگر موجود اند. و از آنجا که بعد از اكمال قضیه آفرینش، در قوانین علیای هستی هیچ تغییری رونما نشده بلکه این قوانین تا روز قیامت بر وفق نظام دقیق و ثابتی حرکت می‌کنند از این رو اگر زمین به شکل هندسی دیگری غیر از کرویت می‌بود باید در همان اولین ساعت آفرینش، نخست روز به وجود می‌آمد. پس با هم بودن زمانی شب و روز در سطح کره زمین، فقط آنگاه ممکن است که زمین دارای شکل کروی باشد و تنها در این شکل و ترتیب است که در عین وقت که نصف کره زمین روشن است، نصف دیگر آن تاریک می‌باشد.

لیکن خدای سبحان می‌خواهد تا بر این معنی تأکید بیشتری بگذارد. پس آیه دیگری را نازل می‌کند تا معنی کرویت زمین و دوران آن را بیشتر روشن نماید. بناءً در آیه 62 از سوره «فرقان» می‌فرماید:

[وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُوراً]

«و اوست که برای هر کس که بخواهد عبرت گیرد، یا بخواهد سپاسگزاری نماید، شب و روز را جانشین یکدیگر گردانید»

اگر فرض کنیم که یک کارخانه در تمام طول مدت یک شبانه روز به طور پیوسته کار می‌کند، پس حتماً باید چهار نوبت کاری در آن کارخانه وجود داشته باشد تا یکی جانشین دیگری شود. اما ناگزیر باید متوجه این نکته باشیم که در این نظامهای نوبتی، حتماً یک نوبت اولیه ابتدایی وجود دارد که آن نوبت جانشین نوبت دیگری نیست. حال اگر ما - مثلاً - کارخانه‌ی را به کار اندازیم، بی‌گمان اولین نوبت گروه کاری در آن کارخانه برای خود جانشینی ندارد؛ زیرا در آن کارخانه قبلاً کاری وجود نداشته است تا جای خود را به دیگری واگذار کند. البته همه چیز در این دنیا بر این سنت استوار است. اما حق سبحانه و تعالی در باره شب و روز می‌فرماید:

[هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً]

«اوست که شب و روز را جانشین یکدیگر گردانید»
و مادامی که خدای عزوجلّ خود نظم کار شب و روز را بر این منوال قرار داده است، پس ناگزیر باید این روال در همان ساعت اولیه آفرینش این دو پدیده رونما شده باشد. یعنی اینکه از همان لحظه نخست او تعالی شب و روز را بر روی زمین جانشین یکدیگر قرار داده باشد. لیکن چنانکه توضیح دادیم، ساعت ابتدایی در شروع هر چیز دارای جانشینی نیست در حالی که خدای متعال برای ما می‌گوید که در ساعت ابتدایی و اولیه آفرینش نیز این دو پدیده جانشین یکدیگر بوده‌اند. بنابراین، ناگزیر باید شب و روز در ساعت اولیه آفرینش، هر دو با هم در یک زمان و یک آن واحد آفریده شده باشند به نحوی که هر کدام آنها جانشین یکدیگر قرار گرفته باشد. از این روی، روال آفرینش آنها بدین نحو نبوده است که اولاً روز بیاید و سپس شب جانشین آن گردد؛ زیرا در این حالت دیگر روز جانشین نیست بلکه خود نقطه آغاز است. همچنان شب اولاً نیامده است که بعد از آن روز جانشینش شود؛ زیرا در این حالت شب دیگر جانشین نیست، بلکه خود نقطه آغاز است. پس به این ترتیب ممکن نیست که شب و روز هر یک جانشین دیگری باشند مگر اینکه هر دو با هم آفریده شده باشند.

ما می‌دانیم که در هر نقطه و محلی از زمین که قرار داشته باشیم، شب و روز در آن نقطه یکی از پی دیگری بر ما فرا می‌آیند و هیچ نقطه‌ی از زمین وجود ندارد که به طور همیشه شب در آن حاکم باشد. چنانکه هیچ نقطه دیگری نیست که دائماً روز در آن برقرار باشد بلکه همه مناطق

زمین دارای شب و روز اند. بناءً اگر زمین ثابت می‌بود و بر مدار خود حرکت دورانی نمی‌داشت، با توجه به اینکه شب و روز در ساعت اولیه آفرینش با هم آفریده شده‌اند، پس دیگر موضوع جانشینی آنها برای یکدیگر مطرح نبود، بلکه وضع همچنانکه در ساعت اولیه آفرینش بوده است، ثابت و یکنواخت باقی می‌ماند.

لذا برای اینکه هر یک از شب و روز جانشین دیگری شده بتوانند، ناگزیر باید زمین دارای حرکت دورانی باشد تا به این ترتیب جریان پی در پی آمدن شب و روز در آن رونما شده بتواند.

از این روی، این فرموده خدای سبحان:

«ما شب و روز را جانشین یکدیگر قرار دادیم»
خود حامل دو معنی است؛ معنی اول اینکه این دو پدیده با هم آفریده شده‌اند و یکی از آنها در خلقت خود بر دیگری پیشی نگرفته است. و این خود اخباری است از سوی پروردگار سبحان بر این حقیقت که زمین کروی است.

معنی دوم این است که زمین بر مدار خود می‌چرخد و از این دوران است که پیاپی آمدن شب و روز پدیدار می‌شود.

و این چنین است که ما اعجاز قرآن را مشاهده می‌کنیم؛ زیرا گوینده خدای عزوجل و آفریننده نیز هم اوست. پس آیا دلیل مادی قوی‌تری از این امر بر حقانیت قرآن و اینکه خدای عزوجل آفریدگار این کائنات است، می‌تواند وجود داشته باشد؟

و برای آنکه خدای سبحان بر این حقیقت هستی بیش از پیش تأکید گذاشته و آیات و نشانه‌های وجود و عظمت خویش را بر خلقش بیشتر و بهتر بنمایاند، در آیه 5 از سوره «زمر» می‌فرماید:

[خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ]

«آسمانها و زمین را به حق آفرید. شب را به روز درمی‌پیچد و روز را به شب درمی‌پیچد و آفتاب و ماه را تسخیر کرد. هر کدام تا مدتی معین روان‌اند. آگاه باش که او همان شکستناپذیر آمرزنده است»

خدای سبحان در این آیه کریمه با توصیف خلقت شب و روز می‌گوید: این دو پدیده بر هیئت «تکویر» یعنی درهم پیچیدگی آفریده شده‌اند. و از آنجا که شب و روز بر سطح زمین با هم آفریده شده‌اند، پس ممکن نیست که بر هیئت درهم پیچیده «تکویر» بوده باشند مگر اینکه زمین خود کروی باشد؛ زیرا اگر شب و روز در مساحت خود به طور غیر متساوی آفریده می‌شدند، به

نحوی که یکی از آنها به شکل نوار بلندی ظاهر می‌شد، در حالی که آن دیگری قسمت اعظم مساحت زمین را می‌پوشاند، در این حالت دیگر شب و روز با هم بر هیئت کروی نمی‌بودند، چه آن نوار بلند در این حالت می‌توانست شکل مستطیل، یا مثلث، یا مربع یا هر مساحت دیگری را داشته باشد که بر روی زمین اشغال می‌نماید. لیکن این فرمودهء خدای متعال:

«شب را به روز درمی‌پیچد و روز را به شب»
 خود دلیلی قاطع بر این حقیقت است که نصف کرهء زمین شب و نیمهء دیگر آن روز است. و آنگاه که با تقدّم علم انسان به فضا صعود کرد و زمین و اشکال جغرافیایی آن را دید، این واقعیت که نصف زمین روشن و نیمهء دیگر آن تاریک است نیز بالمشاهده برایش ثابت گردید. درست به همان شکلی که خدای سبحان در قرآن کریم به ما از آن خبر داده است.

دوران زمین و حرکت کوهها

اگر بخواهیم در بارهء حقیقت دوران زمین بر مدار آن، با دلیل قرآنی دیگری آشنا شویم، باید به آیهء کریمه 88 از سورهء «نمل» توجه کنیم که می‌گوید:

[وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ
 صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ]

«و کوه ها را می‌بینی؛ می‌پنداری که آنها بی‌حرکت‌اند حال آنکه آنها ابرآسا در حرکت‌اند. این صنع خدایی است که هر چیز را در کمال استواری پدید آورده است»

هنگامی که این آیه را می‌خوانیم و کوه‌ها را در برابر خود ساکن و بی‌حرکت می‌بینیم، در شگفت می‌شویم؛ زیرا خدای سبحان می‌گوید:

[تَحْسَبُهَا جَامِدَةً]

«شما می‌پندارید که کوه ها بی‌حرکت اند»
 معنی این سخن آن است که: رؤیت ما از کوه‌ها، رؤیتی پنداری است نه رؤیتی یقینی. بنابر این در اینجا حقیقتی یقینی وجود دارد که خدای سبحان آن را از ساحهء دید ما پنهان ساخته است. یعنی آنچه ما از ثبات کوه‌ها و عدم حرکت آنها می‌بینیم، یک حقیقت هستی نیست. پس در واقع حق تعالی چیزی را آفریده است که ما آن را بر غیر حقیقت آن می‌بینیم. و این خود نشان دهندهء مطلقیت قدرت آن آفریدگار بزرگ می‌باشد؛ زیرا کوه‌ها به گونه‌ی ضخیم و بزرگ

آفریده شده‌اند که از ساحه دید هیچ انسانی پنهان نمی‌باشند. پس اگر چنانکه حجم کوه‌ها کوچک می‌بود ما می‌توانستیم بگوییم که چون حجم کوه‌ها کوچک است و دیدگان ما آنگونه که باید قادر به رؤیت آنها نیست پس به این دلیل ملتفت این امر نشده‌ایم که آیا کوه‌ها متحرک‌اند یا ثابت؟ اما خدای عزوجل کوه‌ها را آنچنان بزرگ و نجم‌آسا آفریده است که هر ضعیف‌البصری هم می‌تواند آنها را ببیند. در همچو حالتی است که خدای عزوجل به ما می‌گوید: این کوه‌های ثابت از جلو روی شما همانند ابر مرور می‌کنند.

در اینجا این پرسش به وجود می‌آید که چرا خدای سبحان وقتی می‌خواهد از حرکت کوه‌ها توصیف کند، جریان ابرها را برای ما مثل می‌زند؟ پاسخ این است که ابرها حرکت ذاتی یا خودکار ندارند تا به قدرت ذاتی خودجوش خود، از یک مکان به مکانی دیگر حرکت کنند بلکه ناگزیر باید نیروی خارجی باد پدیدار شود تا آنها را از یک جا به جایی دیگر حرکت دهد لذا اگر باد ساکن شد، ابرها در جای خود بی حرکت و ثابت باقی می‌مانند.

پس خدای سبحان در واقع به ما می‌گوید: کوه‌ها نیز چنین‌اند و از خود حرکت ذاتی و خودکار ندارند تا به نیروی درون‌جوش خویش، از جایی به جایی دیگر حرکت کنند. هم از این روی ما نمی‌توانیم کوهی را که امروز در اروپاست، فردا در امریکا یا آسیا بیابیم. و از آنجا که کوه‌ها بر سطح زمین قرار دارند، پس جز حرکت خود زمین، قوه خارجی دیگری برای حرکت دادن آنها وجود ندارد. یعنی اینکه باید زمین خود حرکت کند تا کوه‌هایی را که بر سطح آن قرار دارند، نیز با خود حرکت دهد. و چنین است که کوه‌ها در عین زمانی که به نظر ما ثابت و ساکن جلوه‌گر می‌شوند، اما دارای حرکت می‌باشند از آن رو که زمین خود حرکت می‌کند و کوه‌ها هم جزئی از زمین‌اند. بناءً همان طوری که ما حرکت دورانی زمین را احساس نمی‌کنیم، حرکت کوه‌ها را نیز احساس نمی‌نماییم.

فراگیری اسماء

(1)

شیخ محمد متولی الشعراوی در فرازی دیگر از تجلیات اعجاز علمی قرآن کریم می‌گوید: وقتی داستان آدم را در قرآن کریم تلاوت کنیم، می‌بینیم که خدای عزوجل ما را به سرچشمه علم همه بشریت راهنمایی نموده است. جایی که در آیه 31 از سوره «بقره» می‌فرماید:

[وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ]

«و خداوند همه اسماء را به آدم تعلیم داد و سپس آنها را بر فرشتگان عرضه کرد»

خدای سبحان در این آیه دروازه اولیه و ورودی علم به سوی ذهن بشر را معرفی می‌کند. این دروازه ورودی اولیه در حقیقت آموزش «اسماء» است؛ زیرا از همان بدو طفولیت وقتی کودکان به مرحله سنی می‌رسد که می‌تواند اشیا را از یکدیگر تمییز دهد، شما ناگزیر باید روند آموزش به وی را از آموزش نامها آغاز کنید و مثلاً برایش بگویید: این فنجان است، این قلم ... و این صندلی است.. این غذا... و الی آخر...

چه اگر ما «نامها» را به طفل آموزش ندهیم، او قطعاً نمی‌تواند چیزی را بفهمد. اما آنگاه که او این نامها را یاد گرفت، بعد از آن است که به فراگیری علم قادر می‌شود. هم از این روی است که ما باید در همه دنیا و نسبت به همه بشریت، فراگیری علم را از همین نقطه آغاز نماییم و بعد از این دروازه ورودی ابتدایی است که باز ممکن است برنامه‌ها و شیوه‌های آموزشی از یک کشور تا کشور دیگر، یا از یک سیستم تا سیستم دیگر متفاوت باشد. از همین جاست که ما به این حقیقت نیز دست می‌یابیم که آغازگر تعلیم علم برای بشریت در حقیقت پروردگار بزرگ است؛ زیرا او تعالی آغازگر تعلیم اسماء برای انسان بود و این آغاز، هنوز هم سرآغاز همه نظامهای تعلیمی است. حتی ما اسماء را فقط در مدرسه به طفل آموزش نمی‌دهیم، بلکه این همان روش فطری است که قبل از رفتن طفل به مدرسه، مادر آن را با او آغاز می‌کند. اعم از اینکه مادر خود از اهل علم و سواد باشد یا نباشد. چه علم فطری نیز همیشه از آموزش «اسماء» آغاز می‌شود و بعد از آن است که شیوه‌های علوم، تطوّر و تغییر می‌یابند. پس آموزش «اسماء» اولین پل تفاهم میان یک مادر با طفلش و میان یک طفل با اطفال دیگر است.

لیکن در اینجا در ساحه علم بشری، معجزه دیگری نیز وجود دارد که ناگزیر باید به آن التفات داشته باشیم؛ این معجزه، دلیلی لغوی بر وجود خدای عزوجل را نیز با خود حمل می‌کند.

بینیم:

آدم شنید و سپس سخن گفت

(2)

شیخ شعراوی در ادامه می‌نویسد:

در این حقیقت که زبان اساس تفاهم میان بشر است شکی نیست. زبان نه اتکایی به محیط دارد، نه به تمدن، نه به نژاد، نه به رنگ و نه به فرهنگ. بلکه اساساً اتکای زبان بر سماع (شنیدن) است.

پس اگر انسان بشنود می تواند سخن بگوید، اما اگر نشنید سخن گفته هم نمی تواند. از این جهت، شما می بینید که انسان ناشنوا که قادر به استماع نیست، لال نیز هست و سخن گفته نمی تواند. پس همیشه ما واژه های کر و لال را مرادف هم داریم؛ چه اساس نیروی گفتاری، مبتنی بر قدرت شنیداری است.

برای باز کردن این حقیقت که زبان هیچ رابطه یی جز با عامل شنیداری ندارد، می گوئیم که: مثلاً اگر ما یک طفل عرب را بعد از ولادتش به انگلستان ببریم، به گونه یی که او زبان دیگری جز زبان انگلیسی را نشنود، خواهیم دید که این طفل همینکه قادر شود تا لب به سخن بگشاید، به زبان انگلیسی تکلم خواهد کرد. و اگر شما بخواهید با او به زبان عربی سخن گوئید، او قطعاً قادر به فهم سخنان شما نبوده و چیزی از کلام شما را درک نمی کند. با آنکه او عربی الأصل است و از پدر و مادری عرب زبان و عرب نژاد به دنیا آمده است. چرا او نمی تواند زبان عربی را بفهمد؟ چون او آن را نشنیده است.

همین طور اگر ما یک کودک انگلیسی را بعد از تولدش با خود به دیار عرب ببریم، او به زبان عربی تکلم خواهد کرد و با زبان انگلیسی بیگانه خواهد بود. و اگر طفل افریقایی را بیاوریم و همین تجربه را با وی تکرار نماییم، نیز به عین نتیجه دست خواهیم یافت. بنابراین، مسلم است که زبان جز عامل شنیدن، هیچ علاقه یی به اصل و نژاد و رنگ و منطقه و غیره ندارد.

≡ ≡ ≡

خدای سبحان آنگاه که آدم و حوا را آفرید، ناگزیر باید میان آنها روشی برای تفاهم وجود می داشت و الا چگونه آن دو می توانستند با همدیگر تفاهم داشته باشند؟ سپس فرزندان آدم هم که به دنیا آمدند، میان آن دو و فرزندان نیز زبانی برای تفاهم وجود داشته است. خداوند Ψ از این زبان تفاهم میان آنها در آیه 27 سوره «مائده» چنین سخن گفته است:

[وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا
فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ
قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ]

«داستان دو پسر آدم را به درستی برایشان بخوان، هنگامی که (هر یک از آن دو) قربانی پیش داشتند، پس از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. (قابیل) گفت: حتماً تو را خواهم کشت، (هابیل) گفت: خدا فقط از تقوایندگان می پذیرد»

بنابر این قرآن کریم ثابت می‌سازد که در اینجا و سیله یی برای سخن گفتن میان آدم و فرزندانش وجود داشته است. پس هر گاه این حقیقت با دلیل مادی روشن شد که امکان سخن گفتن برای انسان فقط بعد از شنیدن میسر است و شنیدن اساس فهم زبان می‌باشد، ناگزیر به این حقیقت نیز می‌رسیم که آدم هم در آغاز شنیده است تا آنکه توانسته است سخن بگوید. از این روی، وقتی خدای سبحان به ما می‌گوید:

« خداوند همه اسماء را به آدم تعلیم داد»
 آدم ناگزیر این اسماء را از خدای متعال شنیده و در واقع این شنیدن اسماء از پروردگار متعال بوده است که وی را قادر به تکلم ساخته است. به دلیل اینکه خدای سبحان در آیات 31 - 33 سوره «بقره» می‌فرماید:

{وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.
 قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ}
 «خداوند همه (معانی) نامها را به آدم آموخت.
 سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست می‌گویید از اسماء اینها به من خبر دهید.
 گفتند: منزهی تو! ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نیست، تویی دانای حکیم.
 فرمود: ای آدم! ایشان را از اسماء آنها خبر ده.
 و چون آدم ایشان را از اسماء شان خبر داد،
 فرمود: آیا من به شما نگفتم که نهفته آسمانها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان داشتید، می‌دانم؟»

حالا توجه کنید:

در اینجا بعضی از مردم هستند که می‌گویند، انسانهای اولیه سخن گفتن را بلد نبوده بلکه به وسیله اشاره با یکدیگر تفاهم می‌نموده‌اند و بعداً با گذار از این مرحله، تکلم را یاد گرفته‌اند. اما ما می‌گوییم: قطعاً این پنداری است نادرست؛ زیرا هر انسانی برای اینکه سخن بگوید، ناگزیر باید اولاً بشنود. پس سؤال این است که اولین انسانی که سخن گفتن را آغاز کرد، از چه کسی شنید؟ چه این انسان خود آدم باشد یا به تعبیر شما آدمهای بعد از وی؟ زیرا مسلماً و بی‌هیچ تردیدی، سخن گفتن تنها از طریق شنیدن ممکن می‌گردد و آنانی که به وسیله اشاره با همدیگر تفاهم می‌کنند، در طول زندگی شان نیز به عین روش پای‌بند باقی می‌مانند مگر اینکه باز از غیر

خود بشنوند، که در این هنگام ملکه یا استعداد سخن گفتن در آنان به فعالیت آغاز می‌کند. بناءً آدمهای کر و لالی که از این آفات درمان می‌شوند، اگر نشوند و یا با طریقه شنیداری آشنا نشوند، هرگز سخن گفته نمی‌توانند.

اگر پرسند: پس چرا بشر به لهجه‌ها و گویش‌های مختلف سخن می‌گوید؟ می‌گوییم: این هم دلیلی بر اثبات مدعای ما است، چه قطعاً این تنوع در گویش‌ها از طریق شنیداری پدید آمده و از اختلاف در مکان، نژاد و رنگ ناشی نشده است چون زبان صفتی وراثتی نیست که با انسان متولد شود، بلکه یک صفت سماعی است. بنابراین ابتداءً سماع اساس پدیداری این گویش‌هاست چرا که برای این کار ما ناگزیر از سماع هستیم.

و چنین است که همه قرائن به ما می‌گویند که خدای سبحان، با تعلیم اسماء به آدم، اولین تعلیم دهنده بشر است.

آری؛ علماً و عقلاً هیچ آغاز دیگری برای علم جز این آغازی که خدای سبحان از آن در قرآن کریم یاد نموده، متصور نیست. البته روش‌های علمی و تربیتی جدید نیز این حقیقت را با تمام وضوح و روشنی آن به تصویر کشیده‌اند تا بعد از تقدم چشمگیری که بشر در این عرصه کمایی کرده است، این خود تفسیر علمی دیگری بر اعجاز قرآن کریم در این میدان از میادین علم باشد.

عذاب دوزخ و پوست انسان

در یکی از کشورهای اسلامی کنفرانسی در باره اعجاز قرآن کریم بر پا گردیده بود. در این کنفرانس دانشمندان مشهوری که به اسلام ایمان نداشتند نیز از اغلب نقاط جهان دعوت شده بودند.

علامه شیخ محمد متولی الشعرای داستان را اینگونه روایت می‌کند: پروفیسر تایلندی «تاگاثات تاگاسن» که از بزرگترین دانشمندان جهان در زمینه علم تشریح است در این کنفرانس در باره اعصاب انسان سخن می‌راند. سخنرانی او بیشتر روی این محور متمرکز بود که اعصاب حسی مستقیماً در زیر پوست انسان قرار دارند به نحوی که اگر پوست انسان بسوزد، دیگر احساس درد هم تماماً از بین می‌رود.

در این هنگام یکی از دانشمندان قرآن پژوه به پا خاست و آیه 56 سوره «نساء» را که خداوند Ψ در آن از عذاب اهل دوزخ سخن می‌گوید، تلاوت کرد:

[...كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا
لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ]

«به زودی کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده اند، در آتشی سوزان درآوریم که هر گاه پوستهایشان (بسوزد) و بریان گردد، پوستهای دیگری را برجایش نهیم تا عذاب را بچشند، آری خداوند توانا و حکیم است»

و سپس گفت: از آنجا که خدای سبحان می‌خواهد به ما بگوید که عذاب دوزخ برای کافران عذاب دائم و مستمری است که هرگز توقف نمی‌پذیرد، و از آنجا که خدای علیم که خود آفریننده انسان است می‌داند که وقتی پوست انسان بسوزد، احساس درد در او از بین می‌رود، پس در این آیه ما را به این حقیقت متنبه ساخته است که پوست بدن دوزخیان همینکه بسوزد، دوباره به فرمان وی پوست جدید دیگری جانشین آن می‌گردد تا احساس آنها به عذاب الهی همچنان مستمر و پیوسته باقی بماند.

چون این آیات بر پروفسر «تاگانات تاگاسن» تلاوت گردید، او گفت: آیا به راستی این سخن چهارده قرن قبل گفته شده است؟ گفتند: آری؛ گفت: آخر این حقیقتی است که علم جدیداً به آن پی برده است. بنابراین ممکن نیست که گوینده آن بشری باشد و یقیناً این کلام، کلام خدای سبحان است. دانشمندان عزیز! اینک وقت آن فرارسیده که من در محضر شما به این حقیقت گواهی دهم که: خدایی جز معبود یگانه نیست و اینکه محمد پ فرستاده برحق اوست. آنگاه با ندای بلند شهادتین را تکرار کرد:

«أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله»

از این داستان که بگذریم شما تصور کنید که اگر خدای عزوجل نحوه استمرار عذاب دوزخیان را به دقیق‌ترین شیوه علمی آن برای ما بیان نمی‌کرد، چه اتفاقی می‌افتاد؟ یعنی اگر این حقیقت علمی که اعصاب حسی مستقیماً در زیر پوست انسان قرار دارد و چون جلد بسودزد، احساس درد در انسان از بین می‌رود کشف می‌شد، اما قرآن کریم برای ما چگونگی استمرار عذاب را بیان نمی‌کرد، آن وقت حتماً کافران می‌گفتند: اکنون دیگر علم مشکل ما را با عذاب خدای شما حل کرد. چرا که پوست بدنهای ما در دوزخ پروردگار شما در کوتاه‌ترین مدت می‌سوزد و بعد از آن دیگر ما به هیچ وجه درد و رنجی را احساس نمی‌کنیم! پس (العیاذ بالله) همه مبانی دین شما بر اساس چنین پندارهایی بنا نهاده شده است! شما تا کنون پی هم از عذاب جاویدان سخن می‌گفتید و اینک علم آمد و این جاودانگی شما را ابطال کرد. حالا دیگر ما بی پروا تر از همیشه بر راه کفرمان رهنوردیم.

در اینجا بود که واقعاً میان قرآن کریم و حقایق علمی تصادم رونما می‌شد، از آن روی که پروردگار متعال در آیات 74 و 75 از سوره «زخرف» می‌فرماید:

[إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ، لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ]

«بی‌گمان مجرمان در عذاب جهنم ماندگار اند. عذاب از آنها تخفیف نمی‌یابد و آنها در آنجا نومیداند» اما از آنجایی که قرآن کتاب خداوند Ψ است و دین وی حق است، پس آیه کریمه 56 سوره «نساء» آمده است تا این علامات استفهام را برای همیشه از میان بردارد.

خوب؛ آیا فقط همین یک دلیل مادی و علمی بر حقانیت قرآن کریم و بر وجود خالق متعال کافی نیست؟ و هرگاه همین آیه مبارکه توانست یکی از بزرگترین دانشمندان جهان را به اعلام اسلام آن هم در برابر یک کنفرانس بین‌المللی در حالی وا دارد که سخت تحت تأثیر اعجاز علمی قرآن کریم قرار گرفته بود، پس آیا فقط همین یک آیه، برای قناعت ایمانی تمام اهالی روی زمین به پذیرش اسلام بزرگ بسنده نمی‌باشد؟!

عصر یخبندان

در همین کنفرانس بود که پروفسر «آل فرید کرومر» که یکی از دانشمندان بسیار شکاک و ملحد بود تا بدانجا که می‌کوشید تا از پاسخ دادن به پرسشهای دانشمندان مسلمان طفره رود، نیز به اعتراف به حقانیت اسلام وادار گردید. حتی در آغاز او بر این نکته اصرار می‌کرد که بر آیات قرآن نه کلام پروردگار، بلکه سخنان محمد اطلاق شود! اما دانشمندان مسلمان در برابر این طرز برخورد وی با این قضیه، به وی گفتند: به زودی برای اثبات خواهیم کرد که محمد ρ جز با وحی الهی سخن نمی‌گفتند.

مناظره، با این پرسش یکی از دانشمندان مسلمان آغاز گردید: آقای پروفسر! ما در تعدادی از احادیث نبوی معجزاتی را می‌یابیم که امیدواریم جنابعالی آن را برای ما تفسیر نمایید؟ از آن جمله حدیثی است از رسول خدا ρ به روایت ابوهریره τ که در بخاری و مسلم آمده است. بخشی از این حدیث می‌گوید: «... قیامت بر پا نمی‌شود تا سرزمین اعراب مجدداً به مزارع و باغها و جویبارها تبدیل نشود». چون از دکتور کرومر سؤال کردند که آیا بر اساس این روایت، سرزمین حجاز روزی پر از باغ و مزارع و جویبارها بوده است؟ گفت: آری! گفتند: در چه عصری؟ گفت: در عصر اول یخبندان که زمین در قرون اولیه شاهد آن بوده است. از وی پرسیدند: در این صورت چه کسی رسول خدا ρ را از این حقیقت تاریخی با خبر ساخت؟ او

پاسخ داد: چه بسا که وی این خبر را از رومیان که در این علوم بسیار پیشتاز بوده‌اند، دریافت کرده است! آنگاه از وی پرسیدند: آیا بلاد عرب باز یک بار دیگر به بوستانها و جویبارها مبدل خواهد شد؟ گفت: آری؛ این هم یک حقیقت علمی است. گفتند: چگونه شما برای پدیده‌ی که در آینده رونما خواهد شد حقیقت علمی می‌گویید؟ گفت: زیرا عصر یخبندان دوم هم اکنون آغاز شده است؛ و از مقدمات آن یکی هم این زمستانهای بسیار سرد و توفانهای برفی است که در این سالها بر اروپا هجوم می‌آورند. بناءً هر زمستانی که می‌آید، از زمستان قبلی سردتر و سهمگین‌تر خواهد بود. و هم اکنون کتله‌ء عظیم یخ در قطب شمال آرام آرام راه جنوب را در پیش گرفته است و این کتله هر سال به منطقه‌ی که در آن بلاد عرب واقع شده است، نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود، اما با بسیار به کندی و به طور آهسته. و آنگاه که این کتله پس از سالیان متمادی به بلاد عرب کاملاً نزدیک شد، سرزمین عرب مجدداً به جویبارها و بساتین مبدل خواهد شد.

شگفت‌آسا که در زمستان سال گذشته برای نخستین بار پس از قرنهای طولانی، در سرزمین سعودی برف بارید و درجهء حرارت در بعضی از مناطق آن به چندین درجه زیر صفر تنزل یافت.

آنگاه از دکتور کروئر پرسیدند: آیا این خبر را که سرزمین حجاز مجدداً به باغها و انهار و مزارع مبدل خواهد شد نیز رومیان به رسول خدا p داده‌اند؟ در اینجا بود که دانشمند موصوف درماند و با فریادی از سرعجز و درماندگی گفت: این دیگر هرگز بدون وحیی از آسمان ممکن نیست!

«نشانه روز را روشنی‌بخش گردانیدیم»

اما با این وجود، دانشمندانی هستند که پیوسته تلاش می‌کنند تا نقش دین را به چالش کشیده و آن را به انکار برخیزند. البته انگیزه آنها از این کار بیشتر باورشان به خودشان است. آنها فقط می‌خواهند بگویند: این ما هستیم که کشف کرده‌ایم! و این ما هستیم که آفریده‌ایم! چنانکه قارون می‌گفت:

{ قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي }

«بی‌گمان من این گنج‌های فراوان را بر اساس دانش

(و مهارت) خودم به دست آورده‌ام» [قصص/78]

پس با این انگیزه است که آنها از آیات الهی رو بر می گردانند:

{وَمَا تَأْتِيهِمْ مِّنْ آيَةٍ مِّنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا
مُعْرِضِينَ}

«و هیچ نشانه یی از نشانه های پروردگارشان بر
آنان نمی آید مگر اینکه از آن روی گردان می شوند»
[یس/46]

لذا اعراض آنها از آیات الهی مبتنی بر این نیست که گویا دلایل مادی وجود خدای عزوجل از دید آنها غایب می باشد.

آری؛ اگر آنها اندک تفکر و تأملی می کردند، به عیان می دیدند که آیات قرآن کریم همه معجزه است. و اگر آنها به راستی دانشمندان و پژوهشگران منصفی می بودند، باید قرآن را به فراغ بال و بی هیچ پیشداوری و غرض ورزی می خواندند و سپس بعد از آن هر کس می خواست ایمان می آورد و هر کس هم که ایمان نمی آورد، خداوند Ψ بی نیاز از بندگان خویش و حتی از همه عالمیان است.

از باب مثال اگر آنان فقط به آیه 12 از سوره «إسراء» التفات می کردند که می گوید:

[فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً]

«نشانه شب را تیره گون و نشانه روز را روشنی بخش
گردانیدیم»

به طور حتم به اعجاز علمی قرآن کریم در این آیه کریمه پی می بردند.

ملاحظه می کنیم که خدای سبحان در این آیه کریمه روز را بینابخش معرفی می کند که مفهوم دقیق کلمه «مُبْصِرٌ» همین است. اما این سؤال به وجود می آید که آیا چشم انسان است که می بیند؟ یا اینکه روز است که می بیناند؟

آنچه که ما از باز و بسته کردن چشم هایمان در اولین نگاه احساس می کنیم، مسلماً این است که چشمان ما می بیند. اما حقیقت علمی غیر از این است؛ زیرا علماً به ثبوت رسیده است که نور خورشید بر اشیاء منعکس گردیده و سپس پرتو آن بر چشم می تابد و آن را قادر به رؤیت می سازد.

پس بنابراین چشم به خودی خود، یا در جوهره کیان خود نمی بیند بلکه در واقع این نور است که بر اشیاء موجود در برابر خود پرتو افکنده و مظاهر اشیاء را بر چشم می تاباند و آن را قادر به رؤیت می سازد. و چون این نور از میان رفت و تاریکی جانشین آن گردید، چشم کاملاً از کار

افتاده و دیگر نمی‌تواند در عمق تاریکیهای قیرگون چیزی را ببیند، مگر اینکه با چراغ و یا وسیلهء روشنی بخش دیگری، یک بار دیگر زمینهء انعکاس نور بر چشم آماده شود در اینجا است که ما به دقت تعبیر قرآن کریم در این آیه:

[وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً]

آشنا می‌شویم؛ زیرا ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان عملیهء ابصار (بیناندن) را به روشنی روز نسبت می‌دهد، نه به چشم.

البته آنگاه که این آیهء کریمه نازل شد، هیچ بشری نمی‌دانست که عملیهء بیناندن (ابصار) چگونه رونما می‌شود؟ پس اگر تقدم علمی این نتیجه را به همراه می‌آورد که چشم خود می‌بیند و انعکاس پرتو نور بر اشیاء را در رؤیت آن تأثیری نیست، آیا ما باز هم می‌توانستیم آیهء کریمه: [وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً] را در نماز بخوانیم؟ آیا این امر به خودی خود برای ویران ساختن قضیهء دین از اساس آن کافی نبود؟

و باز اگر این قرآن از جانب خدای عزوجل نمی‌بود، حضرت محمد (ص) از کجا می‌توانستند این همه معارف و علوم را تبیین کنند؟ پس آیا فقط این یک دلیل بر ایمان به خدای عزوجل کافی نیست؟

از دیاد عددی بشر و معجزاتی دیگر از علم تاریخ

(1)

خدای سبحان در آیهء 13 از سورهء «حجرات» می‌فرماید:

[يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ]

«ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است» در این آیهء کریمه خدای سبحان به ما خبر می‌دهد که آفرینش نوع انسان از یک مرد و زن یعنی آدم و حوا علیهما السلام آغاز گردیده است و همهء این بشری را که می‌بینیم، از آن دو تن به وجود آمده‌اند. دلیل ایمانی بر این حقیقت فرمودهء خدای متعال است. اما آیا دلیلی مادی و

علمی بر اینکه واقعاً آغاز کار خلقت بشر بدین گونه بوده است، نیز وجود دارد؟ در اینجا است که علم آمار به میدان می‌آید تا این حقیقت قرآنی را با تفسیر علمی بدرقه نماید.

اگر ما نگاهی سطحی به آمار امروزی افراد بشر در دنیا بیاندازیم، می‌بینیم که شمار بشر هم اکنون از مرز میلیاردها گذشته است. پس اگر فرض کنیم که تعداد ساکنان زمین هم اکنون پنج هزار میلیون نفر است، شمار آنان در یک قرن قبل چه تعداد بوده است؟ با یک نگاه درمی‌یابیم که تعداد آنها کمتر از این رقم بوده است. و باز اگر سه قرن قبل را در نظر بگیریم، ملاحظه می‌کنیم که تعداد بشر بالطبع به مراتب کمتر و کمتر می‌شود.

همین طور اگر بیست قرن قبل را در نظر بگیریم، می‌توانیم بگوییم که تعداد بشر در آن عصر به حدی تقلیل می‌یابد که به بیشتر از چند میلیون نفر نمی‌رسد. و باز اگر سی قرن قبل را تصور کنیم، با اطمینان می‌توانیم بگوییم که تعداد بشر در آن زمان بیش از دو یا سه میلیون نفر نبوده است.

بنابراین هر چه از نظر زمانی به عقب برگردیم، می‌بینیم که تعداد بشر در مرزهای زمان گذشته کمتر و کمتر شده می‌رود. و هر چه از نظر زمانی به جلو بیاییم، ملاحظه می‌کنیم که تعداد بشر روز تا روز رو به ازدیاد می‌گذارد. پس آیا این یک حقیقت آماری نیست؟ آیا یکی از مادی‌گرایان می‌تواند منکر این حقیقت شود که هر چه از نظر زمانی به عقب برگردیم، تعداد بشر کمتر شده می‌رود؟ مسلماً خیر! لذا این قاعدهء مسلم و مورد اعتراف همگان بدین معنی است که هر چه به گذشته برگردیم؛ گام به گام، قرن به قرن، و عصر به عصر، شمار بشر در سیر نزولی خود به جلو می‌رود و می‌رود تا ما به نقطه‌ی می‌رسیم که در آن نقطه، حیات بشر از صفر آغاز گردیده است. و این نقطهء آغاز، دقیقاً از منشأ یک مرد و زن یعنی آدم و حوا می‌باشد.

≅ ≅ ≅

اما اگر قضیه برعکس می‌بود، یعنی حقایق آماری نشان‌دهنده این واقعیت می‌بودند که هر چه زمان به پیش می‌رفت تعداد بشر رفته رفته کم می‌شد و به طور مثال دنیا با هزاران میلیون انسان آغاز می‌گردید اما هم اکنون در عصر ما - مثلاً - به صد میلیون نفر می‌رسید، این دیگر برای ما اکیداً اعلام‌کننده این واقعیت بود که محال است نقطهء آغاز بشریت از یک مرد و زن باشد؛ زیرا در چنین حالتی ادلهء علمی گواه بر این حقیقت بود که چنین چیزی اصلاً امکان‌عینی ندارد.

پس مادامی که واقعیت کاملاً برخلاف این است و تعداد بشر با مرور زمان افزایش یافته، اما با برگشت به گذشته‌ها این تعداد پیوسته کم و کمتر شده است و حتی بر اساس شواهد و قرائن یقینی، در عصور اولیه زندگی بشر فقط بخش‌های کوچکی از زمین ما مسکونی بوده و در بقیه این زمین پهناور، احدی زندگی نمی‌کرده است؛ آری؛ مادامی که چنین حقیقت روشنی وجود دارد، پس خود این امر، دلیل قاطعی بر اثبات اعجاز علمی آیه 13 سوره «حجرات» یعنی خلقت اولیه بشر از یک مرد و یک زن است.

(2)

و باز اگر در نگرشی دیگر، سری به یکی از رواقهای تاریخ بزنیم، با یکی دیگر از معجزات قرآنی که نشانه روشن حقانیت این دین مبین است رو به رو می‌شویم. آنگاه که سوره مبارکه «فیل» را می‌خوانیم:

[أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ...]

«آیا مگر ندیدی که پروردگارت با دارندگان فیل چه کرد...»

معجزه فیل، معجزه‌یی است که پیامبری آورنده آن نیست. همچنان این معجزه برای تثبیت ایمان قومی که پیامبرشان با تکذیب‌شان رو به رو گردیده باشد، فرستاده نشده، بلکه فقط برای اثبات حرمت و قدسیت بیت الله الحرام فرستاده شده است.

رسول خدا (ص) در عام الفیل یعنی سال وقوع این حادثه متولد گردیدند. و این خود نشانه‌یی است بر اینکه دین خدا (ص) به زودی بر این پیامبر (ص) نازل خواهد گردید و اگر تمام بشر هم از آن دست بردارند، پروردگار بزرگ خود آن را حفظ و حمایت خواهد کرد.

داستان فیل معروف است که نیازی به تکرار آن نمی‌بینیم. اما اینکه مرغانی به نام ابابیل بیایند و با حمل سنگریزه‌هایی از جهنم، لشکر بزرگی را با فیلهای جنگی آن در عرض چند لحظه نابود کنند، عقلیت انسان غیرمؤمن چنین داستانی را نمی‌پذیرد؛ زیرا از دیدگاه وی، پرندگان کوچک نمی‌توانند لشکر بزرگی از فیل‌ها را نابود نمایند. چه اگر ده‌ها پرنده بر پیکر پیلی بنشینند، پیل حتی وجود آنها را چندان احساس نمی‌کند!

بعضی از دانشمندان تحت تأثیر این ظاهراندیشی، در برابر این سوره کریمه توقف نموده و گفته‌اند: خدای عزوجل میکروب‌هایی را فرستاد تا ابرهه و لشکرش را نابود نمایند! گو اینکه اینان می‌خواهند تا کار را بر خدای عزوجل آسان سازند! در حالی که او تعالی بر هر کاری تواناست.

اما ما می‌گوییم؛ رسول خدا (p) در عام الفیل متولد شده و چهل سال بعد از آن تاریخ به پیامبری مبعوث گردیدند. و این سوره نیز در مکه و در ابتدای دعوت اسلامی نازل شد و کفار مکه در این هنگام دارای قدرت و عزت ظاهری بزرگی بوده و مسلمین متقابلاً در ضعف و اقلیت قرار داشتند و طبیعی بود که کفار از هرگونه ابزاری هم برای ضربه‌زدن به دین اسلام بهره می‌گرفتند. پس در حالی که از اهالی مکه در این زمان کسانی به عمر پنجاه و شصت و هفتاد سالگی وجود داشته‌اند که خود شاهد این معجزه بوده و آن را به چشم سر دیده‌اند، اگر چنین پرنده‌گانی وجود نمی‌داشت و لشکر ابرهه در عرض چند لحظه به وسیله لشکر ابابیل نابود نمی‌شد آیا این کفار عنود بیکار می‌نشستند و اعلان نمی‌کردند که آنچه را این سوره مطرح کرده نادرست است، به دلیل اینکه ما خود در آن هنگام در مکه بوده‌ایم، اما نه پرنده‌یی را دیده‌ایم و نه لشکری را که نابود شده باشد مشاهده کرده‌ایم. آیا در اینجا و در این نقطه به خصوص، آن کفار عنود به طور قطع از این قضیه به عنوان یک حربه علیه حقانیت قرآن کار نمی‌گرفتند؟

اما از آنجا که این معجزه در واقع امر نیز رونما شده است، کسی از دشمنان اسلام این جرأت را به خود نداد که بر آن طعنی وارد سازد.

و چنین است که حق تعالی برای ما از تاریخ، دلیلی قاطع بر وقوع معجزه‌یی ارائه می‌دهد که همگان شاهد و ناظر آن بوده‌اند و در عین حال، دلیلی روشن بر راستی و درستی آن را نیز با آن همراه می‌سازد.

(3)

اگر باز هم به یکی دیگر از دخمه‌های دورتر تاریخ سری بزنیم، می‌بینیم که دلیلی دیگر بر معجزات علمی - تاریخی قرآن کریم افزوده می‌شود.

آری؛ اگر ما آیاتی از قرآن کریم را که از حاکم مصر در عصر موسی (ع) سخن می‌گوید، مرور نماییم ملاحظه می‌کنیم که قرآن کریم، حاکم مصر در عصر موسی (ع) را «فرعون» و حاکم آن در عصر یوسف (ع) را «ملک» نامیده است.

باری؛ آیه 51 از سوره «زخرف» می‌گوید:

[قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ]

«فرعون گفت: ای قوم من! آیا مگر پادشاهی مصر و این نهرها که از فرودست کاخهای من جاری است از آن من نیست؟ مگر نمی‌بینید؟»

و این، با روایت تاریخ که می‌گوید: حکام مصر قدیم به لقب فراعنه ملقب بوده‌اند کاملاً انطباق دارد.

اما چون به سوره «یوسف» می‌آییم، می‌بینیم که خدای سبحان وقتی داستان یوسف را ذکر می‌کند، از حاکم مصر نه به لقب «فرعون» بلکه به لقب «مَلِک» یاد می‌کند. چنانکه در آیه 54 از سوره «یوسف» می‌خوانیم:

[وَقَالَ الْمَلِكُ اِثْنُونِي بِهِ اَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي]

«مَلِک گفت: او را نزد من آورید تا وی را خاص خود کنم»

و در آیه 43 از همین سوره می‌فرماید:

[وَقَالَ الْمَلِكُ اِنِّي اَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ]

«مَلِک مصر گفت، من در خواب دیدم هفت گاو فربه است که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند»
بنابراین، قرآن کریم به روشنی می‌گوید که یوسف را در این مقطع مورد بحث در مصر می‌زیسته است و در زمان وجودش در مصر، لقب حاکم مصر نه «فرعون» بلکه «مَلِک» بوده است.

زمان می‌گذرد، و «سنگ رشید» کشف می‌شود تا رموز و معماهای زبان قدیم مصری را حل کند. بر اثر این اکتشافات ثابت می‌شود که حضرت یوسف را در دوره‌ای می‌زیسته‌اند که «هکسوس» کشور مصر را زیر سلطه خود درآورده بود و این هکسوس و دودمان وی از فراعنه نبوده‌اند و بر پادشاهان نیز نه اسم «فرعون» بلکه اسم «مَلِک» اطلاق می‌شده است. اما بعد از گذشت مدتی مصریان آل هکسوس را از مصر طرد نموده و در نتیجه یک بار دیگر فراعنه به حکومت مصر برگشته‌اند.

سؤال این است که چه کسی محمد را از این حقایق تاریخی آگاه ساخت؟ حقایقی که دنیا فقط در این اواخر بعد از اکتشاف «سنگ رشید» موفق به شناخت آن گردید؟ محمد چگونه دانستند که یوسف را در عهد هکسوس، و موسی را در عهد فراعنه به نبوت مبعوث گردیده بودند؟

این چنین است که خدای عزوجلّ دلیل قاطع مادی تاریخی دیگری بر اعجاز این قرآن پاک را به ما ارائه می‌کند. و برای آنکه علم خدای عزوجلّ بر اولین و آخرین برای همه بشر مسلم گردد، این حقیقت تاریخی را که هیچ یک از افراد بشر در عصر نزول قرآن کریم از آن آگاهی

نداشته‌اند، برای ما بیان می‌دارد تا آنکه چون زمان به جلو رود و حق تعالی نهفته‌هایی از این قبیل را با ابزار علم برای بندگان خویش کشف نماید این معجزات علمی تاریخی نیز برایشان مسلم و آفتابی گردد.

[قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ]

خدای عزوجل در آیه 11 از سوره «انعام» می‌فرماید:

[قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الْمُكَذِّبِينَ]

«بگو در زمین سیر کنید، سپس بنگرید که فرجام تکذیب‌کنندگان چه گونه بوده است»
اینک در برابر اعجاز علمی این آیه کریمه اندکی درنگ نموده و این سؤال را مطرح می‌نمایم که چرا خدای عزوجل فرمود: [سِيرُوا فِي الْأَرْضِ - در زمین سیر کنید] و نگفت که (سِيرُوا عَلَي الْأَرْضِ - بر زمین سیر کنید)؟
یعنی اینکه آیا ما واقعاً در زمین سیر می‌کنیم یا بر زمین؟ چون در اینجا ما دو حرف با دو ساختار معنایی داریم؛ یکی حرف «فی - در» و دیگری حرف «علی - بر». اما می‌بینیم که خدای عزوجل در این آیه کریمه حرف «فی - در» را به کار گرفته است، نه حرف «علی - بر» را و گفته است: [سِيرُوا فِي الْأَرْضِ - در زمین سیر کنید]. و از آنجا که «فی» مقتضی ظرفیت است، پس در این ساختار بیانی، معنی توسعه بیشتری پیدا می‌کند. به این صورت که در این تعبیر، همهء زمین - اعم از سطح و فضای آن - ظرف سیر و سفر ما قرار می‌گیرد.

پس باید دید که حکمت در به کارگیری حرف «فی» به جای حرف «علی» چیست؟
زمانی که علم انکشاف و توسعه پیدا کرد و خدای سبحان رازهای زیادی از ساختار زمین و ساختار هستی را با ابزار علم در معرض شناخت‌های ما قرار داد، ما به این حقیقت نیز رسیدیم که زمین فقط به همین معنی تنگ کلاسیک خود که در مفاهیم متعارف فقط بر آب و خاک و یا کرهء خاکی اطلاق می‌شود، محدود نیست بلکه علاوه بر اینها، زمین شامل پوشش جوی نیز می‌باشد. یعنی اینکه پوشش یا غلاف جوی نیز جزئی لاینفک از اجزای زمین است که همراه با زمین حرکت نموده و مکمل زندگی بر سطح آن می‌باشد و بدون آن زندگی بر روی زمین غیر

ممکن است. همچنانکه ساکنان زمین از خواصی که خداوند Ψ در این غلاف جوی نهاده است، در اکتشافات علمی شان نیز بهره وافی می گیرند.

و از آنجا که غلاف جوی جزئی از زمین است، شما وقتی سوار طیاره می شوید و طیاره شما را مثلاً تا ارتفاع سی هزار پا از سطح زمین بالا می برد، نمی گوید که از زمین خارج شده اید بلکه می گوید که در زمین پرواز می کنید. پس از نظر واقعی و علمی انسان فقط آنگاه از زمین خارج می شود که به وسیله سفینه های فضایی از غلاف جوی آن خارج گردد و مادامی که او در غلاف جوی پیرامونی کره زمین به سر می برد، مسلماً او در خود زمین قرار دارد نه در بیرون آن. بناءً غلاف جوی زمین، جزئی از آن و متلازم با آن می باشد که همراه با آن در چرخش و دوران قرار دارد.

اینک برمی گردیم به آیه کریمه، و می گوئیم: چرا خدای عزوجل در آن لفظ «فی» را به کار برد نه لفظ «علی» را؟

پاسخ روشن است؛ به این دلیل که ما در زمین سیر می کنیم و نه بر زمین. و این یک حقیقت علمی است که دنیا در وقت نزول قرآن از آن درک روشنی نداشت. لیکن از آنجا که خدای عزوجل خود گوینده و خود هم آفریننده است و اسرار کائناتش را می داند، پس می داند که انسان در زمین سیر می کند، نه بر زمین. یعنی اینکه انسان اگر حتی با پای پیاده هم بر روی زمین راه برود، او باز هم در زمین یعنی در وسط آن میان غلاف جوی که جزئی از زمین است و بر روی سطح آن که جزء دیگری از آن می باشد، حرکت می کند.

این چنین است که ما می توانیم دقت تعبیر قرآنی را فقط در محدوده یک حرف ملاحظه کنیم. و از آنجا که کلام خدای سبحان باید در منتهای دقت باشد، بناءً ما نمی توانیم حتی یک حرف زائد و بی معنی را در قرآن پیدا کنیم. و نه حتی یک کلمه مترادف را. و اینجاست که ملاحظه می کنیم یکی از بزرگترین معجزات قرآن بعد از گذشت چهارده قرن فقط در یک حرف تمثیل می شود. در حرف «فی» و تفاوت معنایی ای که با لفظ «علی» دارد. تفاوتی که در مقیاس ها و معادلات علمی، دنیایی از معانی را با خود به همراه می کشد.

اعجازی دیگر در عالم نباتات

و تا در زمین سیر می کنیم، پس با گلگشتی دیگر در اوجنای حرف «فی» به تماشای اعجاز علمی آیه 4 از سوره مبارکه «رعد» می نشینیم:

ما به دیدن مزارع و بوستانهای زمین رفته و عموماً بر سطح زمین، درختان و نباتات مختلفی را می بینیم. ولی آیا یکی از ما روزی در بارهء معجزه آفرینش این نباتاتی که هر روز و هر لحظه آنها را می بینیم، اندیشیده است؟

می دانیم که نباتات، از راه ریشه های بسیار باریک و ظریف رشته مانند خود تغذیه می کنند، ریشه هایی که در زمین فرو می روند تا عناصر و مواد غذایی خود را که سبب رشد و نمو و نهایتاً ثمردهی آنان می شود از آن برگیرند. اما آیا مکانیزم تغذیه این درختان و نباتات چگونه است؟ دانشمندان می گویند: غذا از ریشه های نباتات به ساقه ها و از ساقه ها به برگ ها و میوه ها می دود تا آنها را از مواد لازم و مورد نیازشان بهره مند گرداند. این عملیه توسط آنچه که به نام فشار اسموزی یا تئوری موسوم به «لوله های موی رگ مانند» نامیده می شود، انجام می گیرد. دانشمندان بر صحت نظریه شان چنین استدلال می کنند که اگر ما ظرف بزرگی از آب را آورده و در آن چند لوله مویی قرار بدهیم، خواهیم دید که آب در آن لوله ها بالا می رود. پس پرچمداران عرصهء دانش بدینگونه می خواهند تا به ما بفهمانند که این عملیه، صرفاً عملیهء میخانیکیت غذا می باشد بی آنکه آیات خلقت و اعجاز آفریننده، در آن نقشی داشته باشد.

اما ما می گوئیم: برعکس، این اعجاز آفریننده است که همه نقش ها را بازی می کند؛ زیرا تفسیر علمی فوق در بارهء چگونگی تغذیه نباتات فقط یک امر را روشن ساخته، در حالی که امور بسیار دیگری از معرض دید آن پنهان مانده است. و اساساً قیاس صعود آب در لوله ها با تغذیه نباتات از ریشه ها، قیاس مع الفارق است؛ زیرا این درست است که در آزمایش فوق، آب عملاً در این لوله های موی مانند بالا می رود، اما در این عملیه صعود آب با همهء محتویات آن انجام می گیرد؛ زیرا لوله های موی مانند آزمایشگاهی، در میان عناصر مختلفهء آب هیچ فرق و تمیزی نمی گذارند که یک عنصر را انتخاب نموده و عنصر دیگری را فروگذارند. در حالی که نباتات این چنین نیستند و قضیه در آنها کاملاً فرق می کند؛ زیرا غذای موجود در زمین با عناصر مختلفهء خود یک واحد متجانسی است، لیکن ما می بینیم که هر گیاه، یا هر درختی، فقط آن چیزی را از این غذای متجانس بر می گیرد که با میوه و محصول آن متناسب است. یعنی اینکه اشجار و گیاهان مختلفه، عناصر خاص مورد نیازشان را از میان عمهء عناصر دیگر با دقتی بی مانند انتخاب می کنند و به بقیهء عناصر کاری نداشته و از گرفتن آنها صرف نظر می نمایند.

از این جهت است که ما می بینیم چند گونهء گیاهی از نباتات در یک محل واحد کشت می شوند، از یک منبع واحد هم آب می خورند، اما هر میوه و محصولی از آنها شکل، طعم،

رنگ، بوی و حجم کاملاً متمایز و جداگانه خود را داراست. مشاهده می‌کنیم که این یکی شیرین است و آن یکی تلخ؛ این یکی کوچک است و آن یکی بزرگ؛ این یکی به رنگ قرمز است، آن یکی به رنگ زرد و آن دیگر به رنگ سفید؛ این یکی بویی تند و زننده دارد اما آن یکی اصلاً دارای بویی معین نیست؛ اشکال و الوان مختلفه و رنگارنگ به هزاران گونه و ده‌ها هزار نوع. پس هر گیاه یا درختی از این گیاهان یا درختان، فقط همان عناصری را از زمین برمی‌گیرند که با ساختمان دقیق آنها متناسب است. با تمام تفصیل و جزئیات این کار که اصلاً خود دنیایی است عظیم.

مثلاً شما درخت سیب را می‌بینید که میوه آن شیرین است و بوی آن هم مطبوع و گیرا. در کنار آن درخت لیمو طعمی ترش دارد و در کنار لیمو، گیاه حنظل دارای میوه تلخ و زهرآگین است. میوه‌ی است که آن را می‌خوریم و آنچه را که در داخل آن است به دور می‌اندازیم، مانند زردآلو و آلو و خرما؛ و میوه‌ی است که پوست آن را می‌کنیم و به دور می‌افکنیم و فقط آنچه را که در داخل آن است می‌خوریم؛ مانند پرتقال و کیوی. و میوه‌ی است که دارای پوست بسیار نازکی است؛ مانند آلوچه. و میوه‌ی است که پوست آن خشک و قوی است که نمی‌توانیم آن را با دست خود برکنیم؛ چون جوز، بادام، فندق و جوز هندی. میوه‌ی است که صلاحیت ذخیره‌سازی برای ماه‌های طولانی را داراست؛ چون جوز و بادام.

و می‌توانیم همین‌طور در مورد خواص انواع میوه‌جات مختلفه‌ی که درختان آنها را می‌رویانند تا سالها سخن بگوییم. لیکن قبل از آنکه این رشته‌ی بی‌سرانجام را پی‌گیریم و این سفره‌ی دراز دامن را بیشتر بگسترانیم، بهتر است که آیه‌ی کریمه 4 از سوره «رعد» را مرور نماییم که حق - تعالی در آن می‌فرماید:

[وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَغَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفْضِلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ]

«و در زمین قطعاتی است کنار هم و باغ‌های از انگور و کشتزارها و درختان خرما، چه از یک ریشه و چه از غیر یک ریشه، که با یک آب سیراب می‌گردند (و با این همه) برخی از آنها را در میوه (از حیث مزه و نوع و کیفیت) بر برخی دیگر برتری می‌دهیم. بی‌گمان در این (امر نیز) برای مردمی که تعقل میکنند دلایل (روشنی) است»

ولی ما انسانهای غافل و حقیقت گریز بر این چمنزار الهی در تمام نقاط و گوشه و کنار زمین می گذریم و این همه آیات و معجزات را می بینیم اما باز هم از خود سؤال می کنیم: کجاست دلائل مادی بر آفرینندگی پروردگار؟ این معجزات عظیم الهی را می خوانیم و انگار که اصلاً حقیقتی را نخوانده و آیتی را نشنیده ایم. پس پاک هستی ای پروردگار متعال که می گویی:

[وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ]

«و هیچ نشانه‌یی از نشانه‌های پروردگارشان به سوی‌شان نمی‌آید، مگر آنکه از آن روی برمی‌تابند»
[انعام/4].

و راست گفته‌ای ای خدای عظیم که فرموده‌ای:

[قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ]

«کشته باد انسان، چه ناسپاس است!» [عبس/17].

[ظُلُمَاتُ بَعْضِهَا فَوْقَ بَعْضٍ]

باز هم در گلگشت [سِيرُوا فِي الْأَرْضِ] از باغ و چمنزارها و نظاره جلوه‌هایی از اعجاز قدرت الهی در آنها، به عمق دریاها می‌رویم و همراه با «علم جیولوجی دریا» در برابر اعجاز علمی آیه 40 از سوره مبارکه «نور» درنگ می‌کنیم که می‌گوید:

[أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلْ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ]

«یا کارهای‌شان مانند تاریکی‌هایی است که در دریایی ژرف است، که موجی آن را می‌پوشاند و روی آن موجی دیگر است و بالای آن ابری است تاریکی‌هایی است که بعضی بر روی بعضی قرار گرفته است. هرگاه (غرقه) دستش را بیرون آورد، مشکل آن را ببیند و خدا به هر کس نوری نداده باشد، او را هیچ نوری نیست»

وقتی این آیات برای پروفیسر «دورگارا» استاد علم جیولوجی دریا تلاوت گردید، نام برده مبهوت شد و گفت:

انسان در گذشته بدون استخدام آلات و ابزار، قادر به غواصی بیشتر از بیست متر در عمق آب نبود، ولی ما امروز می‌توانیم با بهره‌گیری از آلات و ابزار جدید به اعماق دریاها فرو رویم و وقتی در این غواصی به عمق دوصد متری آب می‌رسیم، با تاریکی‌های بسیار سختی روبه‌رو می‌شویم.

آیه کریمه می‌گوید: «بحر لجی - دریای ژرف» و اینک اکتشافات علمی در اعماق دریاها، برای ما از این فرموده خدای متعال: [ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ] - تاریکی‌هایی که بعضی بر روی بعضی قرار گرفته است [تصویری دقیق ارائه می‌کنند.

بر اساس رهیافتهای علم، رنگها دارای هفت طیف اند که از آن جمله است: قرمز، زرد، آبی، سبز، بنفشه ای و غیره. اما وقتی ما در اعماق دریا فرو می‌رویم، این طیفها یکی بعد از دیگری ناپدید می‌شوند و با ناپدید شدن هر رنگ، بر حجم و ضخامت تاریکی دریا نیز افزوده می‌شود.

اولین رنگی که ناپدید می شود رنگ قرمز است، پس از آن رنگ پرتقالی است، پس از آن رنگ زرد است و آخرین رنگی که در عمق دوصد متری آب ناپدید می شود، رنگ آبی است. و در اینجا است که ما با افزایش متوالی ظلمت، به تاریکی کامل می رسیم.

اما در باره این فرموده خدای متعال: [مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ - موجی آن را می پوشاند که بر روی آن موج دیگری است] باید گفت: علم این حقیقت را ثابت نموده است که فاصله میان بخش عمیق دریا و بخش بالایی آن پر از امواج است. پس گو اینکه در اینجا بر لبه گاه بخش عمیق و نهایت تاریک دریا نیز امواجی وجود دارد که ما آن را نمی بینیم و ما تنها امواجی را که بر سطح بحر وجود دارند می بینیم. بناءً این تعبیر که در دریا موجی است و بر بالای آن موجی دیگر قرار دارد، از نظر علمی تعبیر بسیار دقیقی است که امروزه این حقیقت، با ابزارهای علم تثبیت گردیده است.

از این جهت است که پروفسر دورگاوا در نهایت با فروتنی و اذعان کاملی که از دقت و تأمل در این آیات به وی دست داده بود گفت: قطعاً ممکن نیست که این آیات از علم بشری برخاسته باشد.

وَالْجِبَالُ أَوْتَاداً

علم جدید امروزه بر این امر تأکید می گذارد که کوه ها دارای ریشه هایی در عمق زمین هستند. حقیقت علمی که قبلاً شناخته شده نبود؛ زیرا در تمام نقشه های جغرافیایی، کوه ها بدون ریشه هایی که در درون زمین امتداد یافته باشند نشان داده می شدند. اما ابزارهای علمی اخیراً تصاویری از کوه ها را به دست داده است که آنها را دارای میخ ها یا اهرم های داخلی نشان می دهد. نقش این میخ ها، استحکام بخشیدن به کوه ها است که دانشمندان آنها را ریشه می نامند و این ریشه ها تا اعماق بسیار زیادی امتداد پیدا می کنند. و اینچنین است که اعجاز آیات کریمه 6 و 7 از سوره «نبا» روشن می شود:

[أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَاداً، وَالْجِبَالَ أَوْتَاداً]

«آیا زمین را گهواره ای نگردانیدیم؟ و کوه ها را چون میخ هایی نگذاشتیم؟»

فرو دین منطقهء زمین

سپس حقیقت علمی - تاریخی دیگری در آیت مبارکه 1 - 3 از سوره «روم» تجلی می یابد:

[الْم، غُلِبَتْ الرُّومُ، فِي أَدْنَى الْأَرْضِ]

«الف. لام. میم. رومیان در فرودترین سرزمین شکست خوردند»

کلمه «أدنی» از دیدگاه بعضی از مفسران قدیم چنین تفسیر شده است: یعنی سرزمینی که میدان شکست رومیان در برابر امپراطوری فارس قرار گرفته، به سرزمین اعراب نزدیک است؛ زیرا آن نبرد در نزدیک بیت المقدس رونما گردید. اما نقشه‌های ژئولوژیکی که اخیراً به وسیله اعمار مصنوعی به دست آمده است منطقه‌ی را که صحنه جنگ میان رومیان و فارسیان قرار گرفته است از نظر چغری و گودی در پایین‌ترین سطح ممکن زمین نشان می‌دهد و کلمه «أدنی» هم دقیقاً به معنی مکان چغری و پستی است.

بگذریم از اینکه آیه کریمه بیانگر یکی از پیشگوییها (نبوءات) قرآنی است که پیروزی مجدد رومیان در ظرف چند سال بر فارسیان را اعلام می‌دارد و این اخبار هم دقیقاً به تحقق می‌انجامد. البته خود این، معجزه دیگری است که میدان دیگری دارد و آن میدان عبارت از معجزات قرآن در عرصه تاریخی با اخبار از امور غیبی است. و چون این کتاب تنها به بعد اعجاز علمی قرآن کریم پرداخته و وارد ابعاد دیگر اعجازی آن نشده است بنا براین از طرح مبحث معجزات غیبی قرآن کریم در این کتاب معذوریم.

استخوانهای انسان

قرآن کریم به هیکل استخوانی انسان اهتمام و عنایت بلیغی نشان داده و از این حقیقت که کالبد استخوانی، اصل و قاعده ساختمان وجود انسان را تشکیل می‌دهد در بیشتر از یک سوره سخن گفته است. مثلاً در آیه 14 سوره «مؤمنون» می‌خوانیم:

[فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ]

«بعداً استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم، آنگاه (جنین را در) آفرینشی دیگر پدید آوردیم، آفرین باد بر خدای بهترین آفریننده»

بنابراین استخوانها محافظ وجود انسان اند و هم از این روی است که استخوانها قاعده رستخیز

مجدد انسان نیز به شمار می‌روند. چنانکه در آیه 78 از سوره «یس» می‌خوانیم:

[وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ]

«و برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد؟ گفت: چه کسی این استخوانها را که چنین پوسیده است، زندگی (مجدد) میبخشد؟»
و در آیه 98 سوره «إسراء» میخوانیم:

[وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا]

«و کافران گفتند: آیا ما وقتی استخوان و خاک شدیم، باز در آفرینش جدیدی برانگیخته خواهیم شد؟»
و در آیه 3 از سوره «قیامت» میخوانیم:

[أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ]

«آیا انسان میپندارد که هرگز استخوانهای وی را جمع نخواهیم کرد؟»
بنا براین، از منظر قرآن گردآوردن و زنده ساختن استخوانها، مفید اعاده تکوین و تجدید بنای انسان است.

اکنون باید دید که موضع علم جدید در باره آنچه که قرآن کریم گفته است چیست؟
علم «نژادشناسی بشری» میگوید: استخوانها موجودات ناطقی اند که نه تنها از تسلسل تاریخی حیات انسانی به درستی سخن میگویند بلکه حتی آنچه را که یک انسان در زندگی و بعد از مرگ خویش با آن روبه رو می شود، بازگو می نمایند.

هیكل یا ساختمان استخوانی انسان در زندگی و بعد از مرگش نیز، جنسیت صاحب خود و همچنان سن، تبار و نژاد وی را مشخص می سازند. یا اگر چنانکه در میان پدر و مادر شخص یا پدر بزرگ و مادر بزرگش از نظر نژادی خلطیتی به وجود آمده باشد، بررسی روی استخوانها از این راز نیز پرده برمی دارد.

استخوانها همچنین عمر دقیق انسان، امراضی را که با آنها رو به رو شده است و عامل مرگش را نیز مشخص می سازند. به عبارتی دیگر، استخوانها پاسخ هر آنچه را که ممکن است به فکر هر سؤال کننده یی در باره اوصاف و ویژگی های یک انسان خطور کند، به بسیار سادگی ارائه می نمایند.

از همین روی است که در علم تشریح (اناتومی)، نه تنها استخوانها موقعیت و اهمیت بس شایانی را احراز نموده اند بلکه حتی استخوانها به دانشمندان باستان شناس کمک کرده اند تا بتوانند با بررسی علمی روی استخوانها، تاریخ تمدنهای بشری، تاریخ و تحولات در نژادهای بشر و تطوّر را که کائنات با آن رو به رو شده است را به کاوش گیرند. همینگونه دستگاه استخوانی

انسان، به دانشمندانی که دست اندرکار مبارزه با جرایم جنایی می‌باشند کمک کرده است تا با یک نظر اندازی بر استخوانهای مردگان به علل مرگ و میرها و حوادث قتل‌ها پی ببرند.

همچنان دانش تبارشناسی می‌گوید: بیگمان شناخت یک موجود و شناخت تاریخ آن از راه بررسی استخوانها، از ساده‌ترین امور است. مثلاً جمجمه انسان افریقایی دراز و پهن، فاصله دو چشمش دور و بازوهایش از دو ساقش نسبتاً درازتر اند. بدینسان بسیار سهل است که نژاد صاحب استخوان و اینکه او رنگین پوست است یا سفیدپوست یا دورگه، و کلاً همه چیز در این زمینه را دقیقاً تشخیص داد.

پس از شناخت اصل و نژاد صاحب هیکل استخوانی، آیا آگاهی از جنسیت وی نیز که مرد یا زن است، با کاوش روی استخوانها ممکن است؟ البته بعد از آنکه نشانه‌های ظاهری مشخص کننده مردانگی یا زنانگی وی کاملاً از میان رفت؟

علم جدید در این رابطه نیز می‌گوید: شناخت جنسیت از ساده‌ترین کارهای یک کارشناس و متخصص امور استخوان می‌باشد و فقط جمجمه یک انسان می‌تواند جنسیت وی را معرفی کند؛ زیرا اتساع جمجمه مرد از اتساع جمجمه زن بیشتر است. همین طور لبه استخوانی ابروها در مرد نسبت به زن برآمده‌تر می‌باشد. از دیگر علائم فارقه اتساع بیشتر استخوانهای لگن خاصره زن نسبت به مرد می‌باشد و کلاً هیکل استخوانی زن ظریفتر و زیباتر از هیکل استخوانی مرد می‌باشد.

بنابراین، با یک نگاه اجمالی به هیکل استخوانی انسان، می‌توان به این امر پی برد که آن هیکل به زن مربوط است یا به مرد.

اما در مورد اوصاف تفصیلی استخوان نیز باید گفت: در اینجا علایم و نشانه‌هایی وجود دارد که از این راز نیز پرده برمی‌دارد. مثلاً طول استخوان ران، درازای قامت مرد را مشخص می‌کند، به این ترتیب که درازای استخوانی ران را در (1.88) ضرب نموده و رقم (306 و 81) سانتی متر را بر حاصل ضرب می‌افزاییم تا طول قامت یک مرد مرده را مشخص کنیم. اما طول قامت زن عبارت از طول استخوان ران وی ضرب در (945 و 1) که رقم (844 و 72) سانتی متر را بر حاصل ضرب می‌افزاییم.

و چنین است که استخوانها از اصل و نژاد انسان، نوعیت، جنسیت و دیگر اوصاف وی پرده برمی‌دارند.

اما در مورد تشخیص سن باید گفت که دانش اناتومی این راز را از همه رازهای دیگر به شیوه ساده‌تری مکشوف ساخته است؛ زیرا هم دندانها، مراکز و حلقات آنها و درجه رشد و نمو این مراکز، سن انسان را به طور قاطع مشخص می‌سازند و هم فواصل استخوانهای سر و چگونگی ساختمان آن و همین طور ساختار کلی استخوان بندی انسان، عمر وی را دقیقاً معرفی می‌نمایند. و سر انجام این امر روشن شده است که استخوانها به تنهایی و بدون کمک سایر اعضای جسم می‌توانند ویژگیهای هویتی یک انسان را در قبرش تا هزاران سال حفظ نمایند. و دانشمندان از این طریق توانسته‌اند تاریخ زندگی قدما را تدوین نموده، داستانهای زندگی شان را در فرازهای عمرشان به رشته تحریر در آورند. از این روی، استخوانها امروزه، مشکلات و پرابلم‌های عدیده‌ی را که بر محور وراثت و نزدیکی نسبی انسانها به همدیگر وجود دارد، نیز حل نموده‌اند.

دانشمند روسی «ا. بوزینا» تحت عنوان «سخنی با اسلاف مان» می‌نویسد:

«در روند پرداختن به عملیه بازسازی و ترمیم کاتدرائیه «سنت صوفیا» در شهر «کییف» تابوتی بازگشایی شد، مرمین و مزین به نقش و نگارهای تزئینی. عقیده بر آن بود که این تابوت، استخوانهای درهم فرو ریخته‌ی امیر «یاروسلاف» حکیم، واضع اولین مجموعه قوانین مدون «حق روسی» را در خود حمل می‌کند. مگر مستحیل بود که با اطمینان بشود گفت که این استخوانهای پوسیده از آن وی است؛ زیرا تابوت یاد شده چندین بار باز و بسته شده و از جای خود انتقال داده شده بود. ولی این امر مانع از آن نگردید که بعد از گذشت ده قرن، باز هم برای اطمینان از شناخت شخصیت صاحب این استخوانهای مدفون در تابوت مرمین، اقدامی مجدد صورت نگیرد. سرانجام این عملیه با مهارت تمام به دست «دمتری روخین» عضو اکادمی علوم طبی روسیه انجام گرفت. روخین با دلایلی که اصلاً جای هیچگونه شکی را در زمینه باقی نمی‌گذاشت، ثابت کرد که آن تابوت آخرین اقامتگاه امیر «یاروسلاف» بوده است.

آری؛ و داستانها پیرامون این وقایع، بیش از آن است که در حوصله این کتاب بگنجد. همچنان ابعاد و جزئیات این علم، وسیع‌تر از آن است که بتوان برای آن در اینجا محلی را باز کرد. و چنین است که علم بعد از گذشت قرن‌ها خود را به تفسیر آنچه که قرآن کریم در این رابطه مطرح نموده است، نزدیک می‌نماید.

همین طور قرآن کریم یک هزار و چهار صد سال قبل از آن که علم به خود بجنبد، از زنده بودن استخوانها و اهمیت آنها در انجام وظایف انسان سخن گفته است؛ زیرا علوم بشری در گذشته استخوانها را ستونهای سخت و فاقد حیاتی که فقط برای حفظ توازن و ترکیب اندامهای

جسم آفریده شده‌اند، می‌پنداشتند. در حالی که قرآن مقرر می‌دارد که قضیه بسیار مهم‌تر از اینهاست؛ زیرا آیه 4 از سوره «مریم» می‌گوید: سیدنا زکریا را از پروردگار خود خواست که به رغم یائسه بودن زنش و سستی استخوانهای خودش، به وی فرزندی عنایت نماید:

[قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا
وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا]

«گفت: پروردگارا! من استخوان هایم سست گردیده و موی سرم از پیری سفید گشته است. ای پروردگارا! اما من هرگز در دعای تو نا امید نبوده‌ام!»

ملاحظه می‌کنیم که قرآن کریم رابطه میان استخوان را با تولد فرزند مطرح می‌کند. و بعد از این است که علم جدید می‌آید تا این حقیقت قرآنی را با ابزارهای خود نشان دهد.

«ج. راتکلیف» می‌گوید: «با انکشاف بررسیهای طبی در عصر جدید، پژوهشگران از اسرار زنده‌بودن استخوانها آگاه گردیدند، بعد از آنکه تا همین اواخر آنها را اشیای جامد و غیر زنده‌یی می‌پنداشتند».

بلی؛ علم اخیراً به این نتیجه رسیده است که استخوانها وظایف حیاتی بس مهمی را بر عهده دارند که حیات انسان بر آنها متوقف می‌باشد؛ زیرا نه تنها استخوانها حاوی همان عناصری اند که جسم انسان بدان نیاز دارد بلکه آنها عملیه توزیع این مواد حیاتی را نیز به گونه‌یی تنظیم می‌نمایند که سیستمهای وجود از جمله ضربان قلب و حرکات عضلات بدان دقیقاً عیار می‌شود. همین طور استخوانها در طول دوران زندگی انسان تولید کننده کروییات سرخ و سفید خون می‌باشند و کافی است بدانیم که در هر دقیقه نزدیک به (180) میلیون از کروییات سرخ خون انسان می‌میرند که استخوانها باید به فوریت آنها را تعویض نمایند. همین طور، استخوانها به عنوان ذخیره گاههای مواد غذایی زائد از نیاز بدن انسان می‌باشند تا بدن در هنگام نیاز، از آنها بهره‌برداری نماید.

چنانکه علم اخیراً روشن ساخته است که وضعیت استخوانها بر دستگاه عصبی انسان نیز تأثیر مستقیم دارد و هم از این روی است که استخوانها بر توانمندی انسان در تکثیر اولاد نیز مستقیماً دخیل می‌باشند. یعنی همان چیزی که قرآن کریم در آیه فوق صراحتاً آن را مطرح نموده است.

«کتاراکتا»

چشم انسان به بیماریهای بسیاری مصاب می شود که از آن جمله بعضی از آنها عارضه های بسیط، اما بعضی دیگر عوارضی خطر و بس مهم هستند. این امراض خطیر در دو بیماری شایع که عبارت از بیماری «گلوکاما» یا آب سیاه و «کتاراکتا» یا آب سفید است تمثیل می شوند. این بیماری ماده شفاف عدسیه چشم را به ماده سفید تیره یی مبدل می سازد. درست همانند سفیده تخم مرغ قبل و بعد از پخته شدن آن؛ سفیده مایع تخم مرغ قبل از پختن آن شفاف و زلال است، اما همین که در آب جوش افکنده شود، زلالیت آن به رنگ سفید تیره غلیظی مبدل می گردد.

عامل بیماری گلوکوما معمولاً پیری است. اما در بیماری آب سفید یا کتاراکتا، فقط پیری عامل آن نبوده بلکه علم طب در عصر حاضر اثبات کرده است که در ضمن اسباب و علل این بیماری؛ یکی هم بالا رفتن فشار خون، بسیاری گریه و اندوه و اضطرابات و تشوشات روحی و روانی است.

علائم این بیماری در آغاز همان ضعف دید است که رفته رفته بیشتر شده و به تدریج سفیدی در عدسیه چشم به ظهور می رسد و چون این سفیدی فراگیر شد، دید انسان دیگر تماماً از بین می رود.

علم طب تا اواخر قرن نوزدهم بر این پندار بود که علت این بیماری نزول ماده سیال سفیدی است که از مغز انسان سرازیر گردیده و در پشت عدسیه چشم وی جای می گیرد و لذا مانع دید وی گردیده و او را به کوری مبتلا می گرداند. از این جهت این مرض را به نام «کتاراکتا» یا «آب مروارید» نامیده اند.

عجیب این است که قرآن کریم چهارده قرن قبل در سوره «یوسف» اعراض این مرض را توضیح داده و در آیه 84 از این سوره، در باره حضرت یعقوب (ع) می گوید:

[وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَأَبْيَضْتُ عَيْنَاهُ
مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ]

«و از آنان روی گردانید و گفت: ای دریغ بر یوسف، و در حالی که اندوه خود را فرومی خورد، چشمانش از اندوه سپید گردید»

اما آیه 93 از همین سوره توضیح می دهد که چگونه سیدنا یوسف با افکندن پیراهنش بر رخساره پدر، در جهت درمان وی کوشید:

[اَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ
بَصِيرًا]

«این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهره پدرم
بیفکنید تا بیان شود»

آری؛ بعد از آنکه حضرت یعقوب با احساس کرد که فرزندش یوسف زنده و سلامت است، غم و اندوه عمیق وی برطرف گردیده فشارخون وی پایین آمد و حالتی از سعادت و شادمانی بر وی مستولی گردید. درست در این هنگام بود که بینایی وی مجدداً به وی باز گشت، چنانکه آیه 96 این سوره می گوید:

[فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا]

«و چون مژده رسان آمد، آن پیراهن را بر چهره او
انداخت، پس بینا گردید»

و این چنین است که قرآن کریم قرن‌ها قبل، اعراض این بیماری را توصیف نموده، اسباب و عللش را روشن می سازد و نهایتاً روش درمان آن را نیز بازگو می نماید. بیماری که بالارفتن فشار خون به علت حزن و اندوه بسیار، سبب آن می شود و پایین آمدن فشار خون بر اثر خوشحالی و سرور نیز آن را از بین می برد.

[وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ]

اعراب جاهلی عادت ماهیانه زن را یک نوع افزاز داخلی بدن وی دانسته و بیشتر از این در باره آن معلوماتی نداشتند. پس برای آنکه نسبت به این موضوع آگاهی بیشتر کسب کنند، از رسول خدا p در باره آن سؤال نمودند. همان بود که آیه 222 از سوره «بقره» نازل شد و با دستور کناره گیری از زنان در مدت حیض، روشن ساخت که حیض یک نوع ناراحتی و رنجی برای زنان است:

[وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ
فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ
فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ
الْمُتَطَهِّرِينَ]

«از تو در باره عادت ماهیانه زنان می‌پرسند.
 بگو: آن رنج و ناراحتی است، پس در هنگام عادت
 از آمیزش با زنان کناره‌گیری کنید، و به آنان
 نزدیک نشوید تا پاک شوند» [بقره/222]
 اما حکمت و حقیقت علمی این آیه مبارکه فقط آنگاه روشن شد که طب وقایوی به
 پیشرفت‌هایی نایل آمد.

طیب معروف مصری، مرحوم دکتور «عبدالعزیز اسماعیل» می‌گوید: «حقیقت این است که
 افرازات جسم بر دو نوع اند؛ نوعی از آنها برای جسم مفید فوایدی هستند؛ مانند افرازات غدد
 هاضمه، غده تناسلی و همه افرازات غدد داخلی که کار دستگاه‌های مختلفه وجود و انساج
 آن را تنظیم می‌نمایند. البته شکی نیست که این نوع از افرازات برای زندگی انسان ضروری
 می‌باشند.

اما نوع دیگر، افرازاتی هستند که افراز آنها در داخل جسم دارای هیچ فایده‌ی نبوده بلکه بر
 عکس، افراز آنها به خارج از جسم بسیار ضروری است؛ زیرا این افرازات مواد زهریه‌ی هستند
 که جسم باید خود را از شر آنها نجات دهد و چنانچه در جسم باقی بمانند، به آن زیانی بلیغ
 می‌رسانند. بلکه چه بسا که به هلاکت انسان منجر گردند. نمونه این افرازات عبارت است از
 پیشاب، مدفوع، عرق و خون قاعدگی.

علم طب می‌گوید که وقتی دختر متولد می‌شود، تخمدان وی حاوی حدود هفتاد هزار کیسه
 است که هر کیسه حامل یک تخمک می‌باشد. این تخمک‌ها در سن بلوغ دختر به درجه نضج
 و پختگی خود می‌رسند و سپس در هر نوبت از نوبت‌های عادت ماهیانه، یکی از این تخمک‌ها
 رشد کرده و در یکی از ساعات ما بین روز چهاردهم و شانزدهم، یعنی آغاز میعاد حیض، از
 کیسه خود جدا می‌شود و بعد از جدا شدن از کیسه، دیواره‌های آن فرسایش پیدا نموده و در اثر
 پایین آمدن فشار داخلی آن، بعضی از موی‌رگ‌های دموئیک منفجر می‌گردد و تخمک در داخل
 رحم به انتظار آنکه حیوان منوی آن را بارور گرداند، باقی می‌ماند. در اینجا است که به جای
 تخمکی که از کیسه حامل آن بیرون گردیده، سلول‌های جدیدی در داخل آن کیسه شروع به
 تکثیر می‌کنند که دارای ماده زردرنگی هستند. پس اگر آن تخمک با حیوان منی مرد متحد نشد
 و باروری انجام نگیرد، در این هنگام است که آن جسم زردرنگ خود را در هم کشیده و بر اثر
 این انکماش، سلول‌های آن به جان همدیگر می‌افتند که در نتیجه غشاء باطنی رحم که دارای
 انساج بسیاری است و موی‌رگ‌های خون‌زای زیادی دارد که دائماً در حال احتقان به سر می‌برند،
 پاره می‌شود. سپس این غشاء مخاطی از رحم فاصله می‌گیرد که بر اثر این انفصال، موی‌رگ‌ها،

خون ریزی را آغاز می‌کنند؛ خونی که با افرازات غدد متمدد با افرازات آن جسم زردرنگ همراه است. و اینها در مجموع عناصر سازنده خون حیض اند.

آری؛ حکمت خدای عزوجل اقتضا نمود که این افرازات از جسم زن خارج شوند؛ زیرا در غیر آن از طریق تسمم برای وی کشنده تمام می‌شدند. پس آیا حیض واقعاً ناراحتی و رنج نیست؟ اما قرآن کریم اولین کتابی است که حکمت کناره‌گیری از آمیزش با زنان در حال حیض را نیز با خلاصه نمودن آن در واژه «أذی» بیان نموده است.

البته علم جدید می‌آید تا در مقام توضیح این حکمت چنین بگوید:

اعضای تناسلی زن در اثنای حیض به علت افرازات غدد داخلی در حالت احتقان (انقباض و تجمع) و اعصاب و نیز در حالت اضطراب به سر می‌برند که این حالت، با اعراض معین بیمارگونه‌ی چون سردرد و احساس کسالت در کل جسم همراه است. گاهی این اعراض ازدیاد یافته و به حدی شدت می‌یابند که به بیماری واقعی مبدل می‌شوند. بنابراین، اختلاط و آمیزش جنسی در این حالت، زیانهای بسیاری را متوجه زن ساخته و چه بسا که مانع جریان خون حیض، یا عامل اضطراب عصبی وی گردند. چنانکه آمیزش در این مدت نیز، به التهاب اعضای تناسلی زن می‌انجامد که گاهی ممکن است معالجه آن دشوار باشد؛ زیرا وضعیت زن در زمان حیض، وضعیت بیمارگونه غیر عادی است. البته روشن است که داکتر هم نمی‌تواند او را در این مدت به درستی معاینه کند.

همچنان زیانهایی که از آمیزش با زن حائضه متوجه مرد می‌گردد، نیز روشن است. از آن جمله امراض التهابی سختی است که ممکن است مرد به آن مبتلا گردد.

علم طب همچنان بر ضرورت غسل زن بعد از حیض نیز تأکید نهاده است. البته پس از آنکه قرآن کریم چهارده قرن قبل آن را مشروع گردانید. این از جنبه بهداشتی با هدف دور ساختن پلیدیها، میکروبها و افرازات حاصل از حیض در بدن زن می‌باشد. اما از نظر سایکالوژی نیز علم طب این ضرورت را اثبات نموده است که زن باید پس از ختم میعاد حیض، با بدنی نظیف و آراسته در برابر مرد خویش ظاهر شده و با سرازیر ساختن موجی از خوشحالی و سرور در روان وی، آثار بد مشاهدات او را از دوره قبل، از ساحه ذهنش بزداید.

قرآن کریم همچنان ضرورت غسل جنابت را نیز مطرح نموده است، چنانکه در آیه 6 از سوره «مائده» می‌گوید:

[وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا]

«چنانچه جنب بودید پس خود را با غسل پاکیزه
نمایید»

علم طب می آید تا بگوید: از آنجا که عملیهء مقاربت جنسی موجب به هم چسبیدن اجسام مرد و زن در بیشتر از یک موضع با همدیگر می شود، طبیعی است که افرازاات مختلفه از بدن آن دو در اثر این عمل با هم درآمیزد که عدم شستن آنها به امراضی خطیر و از آن جمله امراض جلدی منجر می گردد. پس غسل بعد از عملیهء آمیزش یک امر حتمی است. چنانکه این امر نیز ثابت گردیده است که غسل پس از جنابت، عامل تحرک بیشتر دوران خون و نشاط اعصاب می گردد.

و چنین است که آیهء کریمه فقط با چهار کلمه، اصول طب و قایوی و معالجوی را هر دو با هم یکجا نموده است.

و چنین است که علم طب می آید تا هر چه را که در این عرصه گفته است و خواهد گفت، در راستای تفسیر علمی این باب از قرآن کریم قرار دهد.

اتم و کوچکتر از آن

آنگاه که در نیمهء اول قرن بیست «اتم» کشف گردید، دانشمندان بر این پندار بوند که اتم کوچکترین جزء ماده است که از آن اجزای کوچکتری منقسم نمی شوند.

اما قرآن کریم این حقیقت را روشن ساخته است که اتم کوچکترین جزء ماده نیست بلکه کوچکتر از اتم هم وجود دارد؛ جایی که در آیهء (3) از سورهء «سبأ» می گوید:

[لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ]

«از خداوند هموزن ذره یی نه در آسمانها و نه در زمین پوشیده نیست، و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر از آن است مگر آنکه در کتابی روشن درج شده است»

همچنین در آیهء 61 از سورهء «یونس» می فرماید:

[... وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ]

«و وزن ذره یی در زمین و نه در آسمان از پروردگارت پوشیده نیست و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر از آن است مگر آنکه در کتابی روشن درج شده است»

البته تجزیه اتم به واحدهای کوچکتر - همانگونه که قرآن کریم بیان کرده است - علماً نیز آنگاه به ثبوت رسید که پژوهشگران کشف کردند؛ اتمها از ذرات کوچکتری ترکیب یافته اند که عبارت از پروتونها، الکترونها و نیوترونها می باشند.

با پیشرفت علم در زمینه پژوهش اتم و ترکیبات آن، بشر به نتایجی دست یافت که عقلها را به حیرت در آورد؛ حیرت از چگونگی ساختار این کائنات دقیق، نظام پیچیده یی که بر آنها حکمفرماست و نهایتاً قدرت عظیمی که در آنها نهفته می باشد.

بررسی ها نشان دادند که هسته اتم حاوی (99/9) از وزن مجموعه شمس است. در اینجا بود که دانشمندان به این حقیقت پی بردند که «هسته» در «اتم» به مثابه «خورشید» در «مجموعه شمس» می باشد. همینگونه به ملاحظه رسید که چنانکه سیارات بر محور خورشید می چرخند، الکترونها نیز بر محور هسته اتم می چرخند. بلکه حتی دقیق تر از آن نیز کشف گردید و آن اینکه مسافت میان الکترونها نسبت به قطر اتم، تماماً معادل با عین مسافت میان سیارات و قطر مجموعه شمس است.

توازن در همه چیز

و در اینجا است که اعجاز علمی آیه 3 از سوره مبارکه «ملک» و آیاتی دیگر که از توازن و هماهنگی بی مانند خلقت پروردگار سخن می گویند بر ما مبرهن می گردد:

[الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُتُورٍ]
«همانکه هفت آسمان را طبقه به طبقه آفرید و در آفرینش آن خدای بخشایشگر، هیچگونه اختلاف و تفاوتی نمی بینی. باز بنگر، آیا خلل و نقصانی می بینی؟»

«ثعلب» در تفسیر قرطبی می گوید: اصل تفاوت از فوت است و آن این است که چیزی از جایی نادیده گرفته شود و بر اثر نادیده گرفتن آن، خلل و اضطرابی به وجود آید.

علامه «الوسی» در تفسیر «روح المعانی» می گوید: شما هیچگونه تفاوت، یعنی اختلاف، ناهماهنگی و عدم تناسبی را میان خلقت پروردگار نمی بینید.

چنانکه آیه کریمه 2 از سوره «فرقان» نیز می گوید:

[وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقْدَرَهُ تَقْدِيرًا]

«و هر چیزی را آفرید و بدان گونه که در خور آن بود آن را به اندازه و میزان (دقیق) آن اندازه گیری کرد»

و از آنجا که این توازن و هماهنگی فراگیر تمام عرصه خلقت پروردگار می باشد بناءً در این کتاب فقط به ذکر نمونه هایی از آن بسنده می کنیم.

بحث کوچکترین ذره کائات یعنی «اتم» را در عنوان قبل باز کردیم. اکنون علاوه می داریم که توازن در نظام داخلی اتم، در واقع سند توازن در همه ذرات کائات است، چه کائات در کل مجموعه یی از اتمهاست.

اکنون بشر دریافته است که در درون اتم پروتونها دارای بار الکتریسته مثبت و الکترونها دارای بار منفی هستند، در حالی که نوترونها دارای باری متعادل می باشند. این خود نشان دهنده حتمی بودن توازن در میان طبایع موجودات است؛ زیرا هر مثبتی در مقابل خود منفی دارد و هر منفی در برابر خود مثبتی را و در میان این دو است که بار متعادل و متوازی ایجاد می شود که نه خود جذب دیگری شود و نه هم دیگری را جذب خود نماید. بلکه در واقع نیروی تجاذب به وجود آمده از بار مثبت پروتون و بار منفی الکترون است که الکترونها را و می دارد تا بر محور هسته اتم شناور گردند. درست همانند معادلات حسابی که دقیقاً در میان نیروهای جاذبه خورشید و سیارات مجموعه خورشیدی حاکم است. حتی نیروی تجاذبی که الکترونها را و می دارند تا در مدارهای دایروی و بیضوی خود شناور باشند، خود همین نیروها هستند که سیارات مجموعه شمسی را نیز و می دارند تا در مدارهای معینه خود شناور گردند.

بیگمان میزان نیروهای ویرانگری که از درهم شکستن اتم به وجود می آیند - که امروز بشر این نیروها را در وجود بمب های اتمی می بیند - در خورشید به همان اندازه وجود دارد که موازی با تعداد اتمهای آن است. این خود عامل پدید آمدن انرژی عظیم و بی حد و مرزی است که خورشید از گرما و نور به سوی طبیعت و انسان سرازیر می سازد؛ قضیه یی که در شمار ادله قاطع بر قدرت و وحدانیت خدای عزوجل قرار دارد.

«کمیل فالاماریون» در حالی که از مشاهده توازن و هماهنگی عظیم در گستره خلقت پروردگار متحیر گردیده است می گوید:

«بیگمان خدای عزوجل در حقیقت هر چیز بر ما تجلی می کند. پس او فقط شاهنشاهی نیست که از بلندای آسمانها بر ما حکومت کند، بلکه او نظامی است که در متن همه موجودات و همه حادثات، مسلط و مراقب است. او هرگز در بهشتی پر از فرشتگان و نیکوکاران مقیم نیست، بلکه فضای لایتناهی همه پر از وی می باشد. او در هر نقطه یی از فضا و در هر لحظه یی از زمان حضور دارد. پس این نظام عام حاکم بر طبیعت و حکمت بالغه یی که در همه چیز متجلی است،

کلاً دلیل بر آن است که فقط قدرت مطلقه الهی، سامان دهنده نظم حقیقی و مصدر اصلی همه قوانین طبیعی و کافه اشکال و مظاهر آن می باشد.

اما «هنری یوانکاری» که یکی از بزرگترین دانشمندان ریاضی دان است می گوید: «قطعاً این هماهنگی و نظمی که در عالم متجلی است، ممکن نیست که زائیده تصادف باشد». این شواهد همه می روند تا در شعاع تفسیر آیه کریمه: [مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ] فریادگر اعجاز علمی قرآن کریم بوده باشند.

توازن محیر العقول در کره زمین

به بیان یک نمونه دیگر از نمونه های توازن بی مانند در کائنات پروردگار اکتفا می کنیم. استاد وحیدالدین خان مؤلف کتاب عظیم «الاسلام یتحدی» با تکیه بر ره آوردهای علم، پیرامون تفسیر اعجاز علمی آیه کریمه 2 سوره «فرقان» و آیه کریمه 19 سوره «حجر» از نظم محیرالعقول زمین سخن گفته، می نویسد:

زمین مهمترین عالمی است که ما آن را شناخته ایم؛ زیرا در آن احوال و اطواری را می بینیم که در هیچ جای دیگری از این کائنات بزرگ قادر به رؤیت آنها نگردیده ایم. در حالی که زمین در ضخامت خود با ذره یی از این کائنات عظیم الهی برابری کرده نمی تواند. پس چه عظیم است نظم و اعجاز خلقت در این کائنات بزرگ!!

از باب نمونه به مواردی از نظم خارق العاده در همین سیاره کوچک ما توجه نمایید: اگر حجم زمین کمتر و یا بیشتر از آنچه هم اکنون است می بود، زندگی بر روی آن محال بود. مثلاً اگر زمین در حجم کره ماه یعنی به اندازه یک چهارم قطر فعلی آن می بود، قوه جاذبه آن به یک ششم جاذبه فعلی کاهش می یافت. در نتیجه زمین نمی توانست آب و هوای پیرامون خود را نگه دارد. چنانکه وضعیت در کره ماه اینچنین است که نه آبی در آن وجود دارد و نه هم پوشش هوای ای؛ که البته دلیل آن فقط ضعف قوه جاذبه در آن می باشد.

از جهت دیگر پایین آمدن قوه جاذبه در زمین به اندازه قوه جاذبه در ماه، به بالا رفتن درجه برودت هوا از طرف شب منجر می گردید، در حدی که تمام اشیای موجود در زمین به انجماد کامل می پیوست. به موازات آن درجه حرارت در روز تا بدانجا بالا می رفت که تمام آنچه را بر روی زمین است، پاک می سوخت.

از سوی دیگر، نقص حجم زمین به مستوای حجم قمر، سبب آن می‌گردید که زمین مقادیر بزرگی از آب را در خود نگه داشته نتواند؛ در حالی که کثرت آب برای استمرار اعتدال موسمی در زمین، یک امر ضروری است. از این جهت است که یکی از دانشمندان این وضع را به «گردونه بزرگ توازن - Great Balance Wheel» لقب داده است.

از نتایج دیگر کمبود حجم زمین به مستوای حجم قمر، بالارفتن پوشش هوایی زمین در فضا و سپس تلاشی شدن آن بود. چنین وضعی به بالارفتن درجه حرارت زمین تا نهایت معدل ممکن آن و سپس پایین آمدن آن تا پایین‌ترین درجات آن می‌انجامید.

برعکس اگر قطر زمین دوچند قطر حالیه آن می‌بود، نیروی جاذبه فعلی آن نیز به همان اندازه مضاعف می‌گردید و در این حالت پوشش جوئی زمین - که هم اکنون در فاصله پنجصد مایلی آن قرار دارد - پایین می‌آمد. نتیجه این وضعیت آن بود که فشار هوا در هر اینچ مربع، از پانزده رطل به سی رطل می‌رسید و این فشاری است که بدترین اثر را بر زندگی موجودات حیه می‌گذارد.

همین طور اگر حجم زمین مثلاً به اندازه حجم کره خورشید می‌بود، قوه جاذبه کنونی آن یکصد و پنجاه برابر فعلی مضاعف می‌گردید و پوشش هوایی آن نیز به جای پنجصد مایل، فقط به فاصله چهار مایلی زمین می‌رسید و فشار جوئی به معدل یک تن در یک اینچ مربع ازدیاد می‌یافت. که در این وضعیت قطعاً پیدایش اجسام حیه بر روی زمین مستحیل بود. و این از بُعد نظری به معنی آن است که وزن حیوان یک کیلویی در اثر غلظت هوا به پنجصد کیلو افزایش می‌یافت. چنانکه حجم انسان به حد حجم یک موش بزرگ کم می‌گردید که در این حالت، موجودیت عقل در انسان مستحیل بود؛ زیرا وجود عقل در انسان به بافت‌های عصبی بسیاری در جسم نیازمند است که این امر محقق نمی‌شود مگر آنگاه که حجم جسم به مقدار معینی از رشد خود قرار داشته باشد.

≡ ≡ ≡

ما انسانها ظاهراً بر روی زمین ایستاده‌ایم. لیکن صحیح تر آن است که بگوییم: ما با پاهای خود در آن معلق و بر سرهای خود در آن افکنده‌ایم. برای توضیح این امر باید گفت: زمین در واقع مانند کره معلق است که انسان ساکن آن است. پس وضعیت بعضی از مردم نسبت به بعضی دیگر در این کره معلق در فضا این است که مثلاً ساکنان امریکا در زیر پای ساکنان هند به سر می‌برند و ساکنان هند در زیر پای ساکنان امریکا زندگی می‌کنند؛ زیرا ما می‌دانیم که گردونه ما به جای خود ثابت نیست، بلکه با سرعتی که مقدار آن هزار مایل در ساعت است، حرکت

دورانی دارد. این امر وضعیت ما را در سطح زمین همانند وضعیت یک سنگ ریزه نهاده شده بر کناره یک چرخ گاری که با سرعت زیادی در حال چرخش باشد قرار می‌دهد. سنگ-ریزه‌یی که نزدیک است سرعت حرکت چرخ، آن را به فضای بی نهایت پرتاب کند. اما زمین ما را به فضای بی نهایت پرتاب نمی‌کند بلکه ما در آن برقرار هستیم، چرا و چگونه؟ به این دلیل که زمین از یک سو دارای قوهء جاذبهء غیر عادی است که با این جاذبه همه چیز را به خود محکم می‌بندد، و از سوی دیگر زمین دارای فشار هوا است. بناءً جاذبهء زمین از یک سو و فشار هوا از سوی دیگر، همچون دو تسمهء قوی ما را به نسبت معینی بر روی زمین نگه می‌دارند. یعنی در واقع با این دو تسمهء محکم است که ما از هر سو به این کرهء زمین بسته شده‌ایم.

فشار هوا در هر اینچ مربع، نزدیک به 15 رطل است، به این معنی که: هر انسان نزدیک به (228.40) رطل از فشار جوی را بر جسم خود تحمل می‌کند. لیکن انسان این وزن را احساس نمی‌کند؛ از آن روی که هوا نه از یک ناحیه بلکه از تمام نواحی بر او به طور متوازن فشار می‌آورد. چنانکه وقتی ما در آب شنا می‌کنیم همین عملیه رونما می‌شود.

از این کفه بگذریم، هوا خود - که نام رسمی ترکیب‌های مختلفی از گازهاست - دارای فواید بسیاری است که حصر آن در یک کتاب ممکن نمی‌باشد.

≡ ≡ ≡

نیوتن از خلال مطالعات و مشاهدات خود به این نتیجه دست یافت که بعضی از اجسام بعضی دیگر را به سوی خود می‌کشند. اما او نتوانست علت این امر را بشناسد لذا اعتراف کرد که برای این عملیه تفسیری را ارائه کرده نمی‌تواند.

«هایت هید» با ذکر این قضیه می‌گوید:

«نیوتن با این اعتراف خود، از یک حقیقت فلسفی بزرگی پرده برداشت؛ آن حقیقت این است که اگر طبیعت بدون روح می‌بود، هرگز خود را تفسیر کرده نمی‌توانست. چنانکه شخص مرده هرگز نمی‌تواند برای ما واقعه‌یی را حکایت کند. پس بیگمان تمام تفسیرهای طبیعی و منطقی نهایتاً مفید این حقیقت هستند که هدفی را اظهار نمایند؛ زیرا مرده نمی‌تواند حامل هدف بوده باشد».

استاد وحیدالدین خان می‌گوید: «من این سخن هید را یک گام جلوتر برده و می‌گویم: اگر این کائنات تحت سلطهء ذات صاحب ادراکی نیست، پس چرا این روح عجیب در آن وجود دارد؟».

$\cong \cong \cong$

قطعاً زمین در هر بیست و چهار ساعت یک بار بر محور خود می چرخد. معنی این امر آن است که زمین به سرعت یک هزار مایل در ساعت بر محور خود حرکت می کند. پس اگر فرض کنیم که این سرعت به دو صد مایل در ساعت پایین آید، در آن صورت اوقات شب و روز ماده برابر بیش از حالت کنونی می شود و در این صورت نتیجه آن خواهد بود که خورشید با گرمای شدید خود همه چیز را بر روی زمین خواهد سوخت و آنچه هم که در پایان روز باقی بماند، سرمای شدید شب به حیات آن خاتمه خواهد داد.

گرمای سطح خورشید دوازده هزار درجه فارنهایت، و مسافت میان آن با زمین در حدود (93000000) مایل است و این فاصله هولناک هیچگاه کم و زیاد نمی شود. قطعاً در این امر درس عبرتی بزرگ برای ما نهفته است؛ زیرا اگر این فاصله کمتر از آنچه هم اکنون است می بود و خورشید مثلاً به اندازه نصف این فاصله به زمین نزدیک می گردید، در نتیجه حرارت زیاد، بی درنگ تمام برگهای درختان می سوخت. و اگر این فاصله دورتر می شد و مثلاً به دو چند حد فعلی خود می رسید، برودت شدید حاصله از این وضع دامنه حیات را از کره زمین برمی چید.

از اینکه بگذریم، زمین دایره یی در فضا است که کارش را با زاویه (33) درجه انجام می دهد. امری که از آن چهار فصل به وجود می آید و در نتیجه آن اکثریت مناطق زمین آماده سکونت و زراعت می گردد. پس اگر زمین بر این زاویه معینه خود قرار نمی داشت تاریکی هر دو قطب را در تمام سال می پوشانید و بخار دریاها به شمال و جنوب می رفت و نتیجتاً بر روی زمین جز کوه های برف و بیابانهای پهن خالی از سکنه، چیز دیگری باقی نمی ماند. به همین ترتیب عوامل تأثیر گذار زیاد دیگری نیز به وجود می آمد که حیات را بر روی این کره مستحیل می گردانید. جیولوجیست ها می گویند: اگر ضخامت قشر زمین به مقدار ده قدم بیشتر از وضع کنونی می بود، اکسیژن آن که به نوبه خود اعصاب زندگی است، به کلی ناپدید می گشت و به هیچ وجه ممکن نبود که در غیاب اکسیژن زندگی بر روی زمین پابرجا بماند.

و اگر پوشش هوایی زمین از آنچه هم اکنون هست نازک تر می بود، شهابسنگها و نیازک ها هر لحظه غلاف جوی را می شکافتند و در آن هنگام زمین بدون تردید میدان برخورد اجرام سرگردان آسمانی و یا اجسام پرتاب شده از فضای بی نهایت می گردید و علاوه بر آنکه ممکن بود این امر قیامتی بر روی زمین بر پا گرداند، خود سبب می شد تا ما زمین را در شب تماماً نورانی بینیم.

آری؛ این توازن در کمیت‌های حیاتی ای که ما در زندگی خود بدان نیاز داریم، جداً در همه چیز اعجاب انگیز است. و از آنجا که ما نمی‌توانیم همه اگرها در این رابطه را در اینجا و در این رساله مطرح کنیم، از آن که خود این مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد پس به آخرین مثال در این رابطه توجه نمایید:

غلاف یا پوشش جوی دورادور زمین از شش گاز مختلف النوع ترکیب گردیده است که از آن جمله (78) درصد گاز نیتروژن، (21) درصد گاز اکسیژن و بقیه گازهای دیگری اند که به نسبت‌های بسیار کمتری در آن وجود دارند. این پوشش یا غلاف جوی در هر اینچ مربع به میزان (15) رطل بر زمین فشار می‌آورد که میزان اکسیژن در این فشار (3) رطل در هر اینچ مربع است و مقادیر دیگر اکسیژن موجود، جذب زمین می‌شود. پس اکسیژن فقط وسیله حیات زنده جانهای روی زمین نیست، بلکه وسیله تنفس حیوانات موجود در دریاها و حتی لایه‌های خاکی زمین نیز می‌باشد. حالا سؤال در اینجا است که این گازهای شدید حرکت، چگونه با حفظ مقادیر معین و متناسب خود در فضا جمع شده اند؟

جواب این است که: اگر نسبت اکسیژن به جای (21٪) مثلاً (50٪) یا بیشتر از آن می‌بود، قابلیت احتراق به همان پیمانه افزایش می‌یافت و اگر تصور کنیم که با نسبت (21٪) اکسیژن یک درخت در جنگلی بسوزد، ارتفاع این نسبت تا (50٪) انفجار برق آسایی ایجاد می‌کند که تمام آن جنگل را فقط در یک لحظه به آتش می‌کشانند.

و اگر این نسبت مثلاً به (10٪) پایین می‌آمد، ممکن بود که حیوانات در امتداد قرن‌ها با این مقدار از سطح پایین اکسیژن عادت بگیرند، اما محال بود که تمدن انسانی در چنین نسبت پائینی شکوفا گردد. چه بر فرض اینکه انسان در این وضعیت قدرت ادامه حیات را می‌داشت، هرگز نمی‌توانست کارهای عادی روزانه خود را به طور معمولی پیش ببرد؛ زیرا مستحیل بود که بافتها و سلولهای بدنی و عقلی آن تحت چنین شرایطی رشد و نمو نمایند.

پس بیگمان اکسیژن، هیدروژن، اکسید کاربن دوم و گازهای کربونیک دیگر با اختلاف اشکال و انواع خود، با هم ترکیب گردیده و عناصری را می‌سازند که برای حیات موجودات حیه و نیز برای اساسیات حیات انسانی، دارای اهمیت بس عظیمی است و بنا بر این، به میزان (1 بر 10000000) احتمال این امر وجود ندارد که این گازها به تناسب مطلوب و معین خود و با تمام ویژگیهایی که برای حیات لازم و ضروری است از طریق تصادف برسیاره معینی وجود پیدا کنند، از این جهت یکی از بزرگان عرصه دانش طبیعی می‌گوید:

«Science has no expgation to offer for the facts, is to say it is, accidental, is to defy mothematics»

یعنی: «علم هرگز قادر به ارائه هیچگونه تفسیری برای حقایق نیست و این سخن که این حقایق به طور اتفاقی به وجود آمده‌اند، نیز یک نوع تصادم با ریاضیات محسوب می‌شود.» (

بنابراین، در اینجا و در همه جای این خلقت بی کرانه منظم و موزن الهی است که در برابر خالق عظیم متعال آفریننده سرعجز و نیاز و انکسار بندگی فرود می‌آوریم.

و همچنان در برابر اعجاز علمی خیره‌کننده آیات قرآنی که با ندایی بلند بر نظم، توازن و دقت در همه چیز کائنات تأکید می‌گذارند، با تمام خضوع و فروتنی می‌ایستیم و می‌گوییم:

«سُبْحَانَكَ مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا - پَاکي تو اي پروردگارا! این همه را که به باطل نیافریده‌ای».

و در اینجا است که خاضعانه در برابر آیه 2 سوره «فرقان» قرار می‌گیریم که می‌گوید:

[وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا]

«و هر چیز را آفرید و بدانگونه که در خور آن بود، آن را به اندازه و میزان دقیقش اندازه‌گیری کرد»

و در برابر آیه 3 سوره مبارکه «اعلی» که می‌گوید:

[الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى، وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى]

«همانکه آفرید و هماهنگی بخشید و آنکه اندازه‌گیری کرد و راه نمود»

و آیه 3 از سوره «طلاق» که می‌گوید:

[إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا]

«خدا فرمانش را به انجام رساننده است، به راستی

خدا برای هر چیزی اندازه‌ی مقرر کرده است»

و آیه 2 سوره «فرقان» که می‌گوید:

[وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا]

«و برای او شریکی در فرمانروایی نبوده است و هر

چیزی را آفریده و بدان گونه که درخور آن بوده

اندازه‌گیری کرده است»

و آیه 38 سوره «احزاب» که می‌گوید:

[وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَقْدُورًا]

«و فرمان خدا همواره به اندازه مقرر و متناسب

است»

و آیه 8 سوره «رعد» که می گوید:

[وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ]

«و هر چیزی نزد او اندازه یی دارد»

و آیه 21 سوره «حجر» که می گوید:

[وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ]

«و هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه های آن نزد ما است و ما آن را جز به اندازه معین فرو نمی فرستیم»

و آیه 49 سوره «قمر» که می گوید:

[إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ]

«ماییم که هر چیزی را به اندازه معین آن آفریده ایم»

و آیه 17 سوره «رعد» که می گوید:

[أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا]

«همو که از آسمان آبی فرو فرستاد پس رودخانه هایی به اندازه روان شدند»

و اخیراً آیه 19 سوره «حجر» که عنوان این مبحث قرار گرفته است و می گوید:

[وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ]

«و از هر چیز به طور سنجیده در زمین رویانیدیم»
شکی نیست که هر پرزه ناچیزی از پرزه های این کائنات بزرگ، از اتم گرفته تا افلاک، همه به دقت در نظام موزون و مناسب خود آفریده شده اند. حقیقتی که قرآن کریم یک هزار و چهارصد و بیست سال قبل آن را نه فقط در این چند آیه، بلکه در آیات زیاد دیگری نیز اعلام نموده است اما امروز علم در خوشه چینی از این خوان الوان آستینها را برزده ولی تا به کجا خواهد رفت و تا کجا خواهد رسید؟ پاسخ این است که شمعی است کم سو، افروخته در یک کائنات بی نهایت!

بلی؛ و همه این ها فریادگر حضور آن حی قیوم قدیر، و وجود آن معبود مسجود اند اما عقلی در کار باید که بیندیشد، دلی باید که با آهنگ یکپارچه خلقت آن خالق بزرگ هماوا گردد و ذره ای می باید آگاه که به این بیکرانه پیوندد.

شنود از آسمان

علم «نجوم بی سیمی» از جدیدترین علومى به شما مى رود که تقدم علمى در عصر جديد به آن دست یافته است.

در يکى از شبهای تابستان سال 1931 دانشمند نجومى «کارل جانسكى» برای گذراندن رخصتى کوتاهی که داشت، در مزرعه خود واقع «نیوجرسى» نشسته بود. او در این حال با دستگاه بیسیم خود که سیستمهای رادیوى مختلف جهان را در معرض شنود وى قرار مى داد، همین طور بی هدف مشغول بود. ناگهان متوجه شد که دستگاه وى صداهای مبهم و رمزهای مبهمی را که او قبلاً آنها را نشنیده است دریافت مى کند. برای وى جالب بود که در شب دوم نیز او امکان شنود این صداهای مجهول را پیدا کرد. پس به این موضوع علاقه مند گردیده، شبهای پی در پی همت خود را صرف این کار نمود تا بلکه برای این صداهای غامض تفسیر قابل قبولی بیابد.

البته توجه او به این امر بعد از آن بود که او اولاً مطمئن گردید، صداهایی را که مى شنود با صداهای امواج و توفانهای کهربایی تفاوت دارد. ثانیاً متوجه گردید که این صداها را به طور پیوسته از یک جهت معین و روى طول موج واحدی مى شنود. که این امر او را سخت تکان داد؛ زیرا این کشف، بعد مهم دیگری بود که وى را نسبت به این قضیه جدی تر مى ساخت.

سرانجام پس از مواظبت های پیوسته یی که بیش از هشت ماه طول کشید، او دریافت که این صداها با برنامه و نظام فرستاده مى شوند. و از جمله دریافتهای وى یکی این بود که آن صداها تا وقت معینی از سال هر شب نسبت به شب قبل، چهار دقیقه جلوتر دریافت مى شوند. و از آنجا که دوران زمین بر محور خورشید ستارگان را و مى دارد تا هر روز چهار دقیقه جلوتر از روز قبل طلوع و غروب نمایند، در اینجا بود که جانسكى به اولین حقایق علم جدیدی که آن را «علم نجوم بی سیمی» نامیدند دست یافت. چه این حقایق به روشنى بازگو کننده این واقعیت بودند که در آسمان صداها و امواجی وجود دارد.

در پایان سال 1933 همایشی دایر گردید که دانشمندان علم نجوم بی سیمی را گرد هم آورد. جانسكى در این همایش ضمن تقدیم گزارش خود چنین گفت: «قطعاً در آسمان نجوم و کهکشانهایی وجود دارند که پیوسته سخن مى گویند و این سخنان که دریافت آنها با تلسکوپ های بی سیمی امکان پذیر است، معلومات بسیار بیشتری از آنچه که هم اکنون در عرصه کونی وجود دارد را در اختیار بشر قرار مى دهد».

گزارش جانسکی اولین خشت بنای علم نجوم بی سیمی گردید. به دنبال آن بود که این علم موفقیت‌های دیگری را نیز احراز کرد تا آنکه سرانجام اولین نقشه بی سیمی آسمان در سال 1940 ترسیم گردید.

در فبروری سال 1942 دلایل بیشتری بر صحت نظریه جانسکی آنگاه به دست آمد که دانشمندان صحت پخش آن امواج را در حالی مورد تأکید قرار دادند که سلسله‌یی از صداهای بی سیمی، عملیه منظم دریافت رادار را در انگلستان مختل گردانید و بعد از کوششهای نفس‌گیر دانشمندان برای آگاهی از اسباب و علل تعطیل رادارها، آنان به این نتیجه رسیدند که این امر به علت وصول رمزهای بی سیمی از مکانهای مجهولی در نجوم بوده است.

و در اینجا بود که دانشمندان دانشگاه‌های مختلف دنیا و در رأس آنها دانشگاه‌های کمبریج، مانچستر، هاید و بیشتر رصدخانه‌های جهان، به تأسیس تلسکوپهای بی سیمی اقدام نمودند. و با پیشآهنگی رصدخانه بالومار، نیرومندترین تلسکوب بی سیمی جهان که رمزهای بی سیمی را از مسافت هشت هزار میلیون سال نوری دریافت می‌کرد، بر پا گردید. و با در نظر داشت اینکه سال نوری حوالی (5785343000000) مایل است، به اعتبار اینکه سرعت نور (186) هزار مایل در ثانیه می‌باشد، پس تلسکوب فوق از مسافت (4628275200000000000000) مایل اشارات و رموز بی سیمی را دریافت می‌کند.

در نتیجه تا کنون دریافت صداهای مبهمی از بیشتر کواکب ممکن گردیده است. اما این دستگاه‌ها در میان همه کواکب کشف شده قابل دسترس تلسکوبی، نیرومندترین اشارات و رموز را از خورشید و مشتری دریافت می‌کنند. در 23 نوامبر 1958 پروفیسر فرلوفل دانشمند بزرگ نجومی در بریتانیا اعلام کرد که او موفق به دریافت امواج بی سیمی از سیاره مشتری گردیده است.

هنوز هم دانشمندان پژوهش‌ها و بررسیهای خود را در رابطه با این دانشی که انتظار می‌رود، روشنیهای بیشتری را در باره این کائنات عظیم پرتو افکن سازد، ادامه می‌دهند. بدان امید که بتوانند توسط این تلسکوب‌های بی سیمی و از طریق این صداها، اشیای معینی را در مکانهای معینی ترصد نمایند. آخرین تلاش از این دست، فرستادن سفینه‌های بدون سرنشین فضایی توسط سازمان فضایی امریکا «ناسا» به سوی سیاره مریخ است. چنانکه انتظار می‌رود، این تلسکوب‌ها بتوانند شمار صحیح ستارگان را نیز ارائه کنند.

جیمس جینز دانشمند نجومی معروف می گوید: «برای آنکه مجموعه کلی نجوم آسمان را تخیل کرده بتوانیم، باید کتابخانه بزرگی را تصور کنیم که حاوی نیم میلیون جلد کتاب است. حروف طبع شده در تمام صفحات مجموعه کتابهای این کتابخانه، تقریباً می توانند خود را به تعداد نجوم کشف شده آسمانی نزدیک نمایند. حال اگر ما به سرعت یک صفحه در یک دقیقه، هشت ساعت در روز را مطالعه نماییم، پس ناگزیر باید به مدت هفتصد سال پیوسته برای خواندن این کتابخانه وقت صرف کنیم. اما زمینی که ما بر آن زندگی می کنیم، بسیار کوچکتر از نقطه بالای حرف نون یا نقطه زیرین حرف با در این کتابخانه یی است که حاوی نیم میلیون جلد کتاب می باشد.

اگر شنیدن این صداها و دریافت این رموز و امواج بی سیمی از ماورای نجوم را پایان مرزهای تقدم علمی در عصر جدید بدانیم، آیا بر ما لازم و ضروری نیست که بر همه عالم، بر همه تلسکوپ ها و بر همه دانشگاه ها سبقت گرفته و فقط یک لحظه در آیات قرآن کریم تدبّر ورزیم.

آری؛ قرآن کریم چهارده قرن قبل به ما گفته است که: جنیان در کمینگاه هایی از آسمان برای شنیدن صداهایی که در آن وجود دارد می نشستند. و سپس خدای عزوجل اراده کرد که آنان صدای ملکوت آسمانها را نشنوند. اینک توجه کنید به آیه 9 از سوره «جن» که می گوید:

[وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شَهَابًا رَصَدًا]

«و ما (جنیان) در آسمان برای شنیدن به کمین می نشستیم، اما اکنون هر که بخواهد به گوش باشد، تیر شهابی در کمین خود می یابد»
پس آیا جنیان نیز به همان کوششی برخاسته بودند که اکنون دانشمندان بشر به آن برخاسته اند تا چیزی از رموز آسمان را شناخته و از آفرینش آسمان و آنچه در آن است سر در آورند؟

اما آنانی که می گویند؛ تلاش جنیان برای شنیدن از آسمان، تلاش در جهت استماع وحی بوده است، پس این تواتر که وحی را جز خود انسانی که بر وی وحی فرستاده می شود شنیده نمی تواند، نظرشان را ابطال می کند. بناءً فقط خود پیامبر p است که می تواند وحی را بشنود و حتی آنانی که در جوار وی اند، نیز وحی را شنیده نمی توانند. حتی آنگاه که رسول خدا p در بستر خواب خویش قرار داشتند، همسر ایشان که در جوارشان قرار داشت، نه وحی را می شنید و نه هم از آن با خبر می شد. کما اینکه جنیان بعد از نزول قرآن بر پیامبر p نیز در کمینگاه های شنود خود در آسمان می نشستند؛ به دلیل اولین آیه از سوره «جن» که می گوید:

[قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قرآناً عَجَباً]

«بگو ای پیامبر! به من وحی شده است که تني چند از جنیان گوش فرا داشتند و گفتند: راستي ما قرآني شگفت آور شنیدیم»
و این نشان می دهد که آنان قرآن را بعد از نزول آن بر پیامبر شنیدند و به آن گوش فرا دادند، چنانکه انسانها به آن گوش فرا می دادند. از آن گذشته خبر دادن از تلاش برای شنود از آسمان و آنچه در آن است، محدود به همین یک آیه هم نیست، توجه کنید به آیه 18 از سوره «حجر» که می گوید:

[إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ مُبِينٌ]
«و به یقین ما در آسمان برجهایی قرار دادیم و آن را برای تماشاگران آراستیم، و آن را از هر شیطان رانده شده حفظ کردیم، مگر آن کس که دزدیده گوش فرا دهد، که شهابي روشن او را دنبال مي کند»
و آیه 8 از سوره «صافات» که می گوید:

[لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ]
«ما آسمان این دنیا را به زینت اختران آراستیم، و آن را از هر شیطان سرکشی نگاه داشتیم، بهطوري که نمی توانند به انبوه (فرشتگان) عالم بالا گوش فرا دهند و از هر سوي پرتاب مي شوند»
و آیه 38 از سوره «طور» که می گوید:

[أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلَيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ]

«آیا نردبانی دارند که بر آن (بر شوند و) بشنوند؟ پس باید شنونده آنان برهانی آشکار بیاورد»

بی گمان این آیات و آیات مشابه آن، توجیهی است از سوی قرآن کریم برای آن کوشش ها و تلاش هایی که جنیان در راه ترصد آسمان و اطلاع از چگونگی اوضاع و احوال آن به راه انداخته بودند تا به شناخت بیشتری از رازهای کائنات الهی نایل گردند.

قرآن کریم در بیشتر از یک سوره، انظار را متوجه این حقیقت می سازد که در آسمان آیات و نشانه های روشنی برای باورمندان وجود دارد. و نیز در آفرینش آسمان و آفرینش زمین آیات و نشانه های بسیار دیگری است. بلکه حتی قرآن ما انسانها را به صراحت به سوی آسمان و مطالعه در آن می کشاند؛ آنجا که آیه 101 از سوره مبارکه «یونس» می گوید:

[قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ
وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ]

«بگو بنگرید که در آسمانها و زمین چیست؟ ولی
نشانه‌ها و هشدارها، گروهی را که ایمان نمی‌آورند،
سود نمی‌بخشد»

رازهای دیگری در آسمانها و زمین

بلی؛ قرآن کریم انظار را به سوی آسمانها و زمین جلب نموده و اعلام می‌دارد که در آفرینش
آنها آیات و نشانه‌های قاطعی بر وحدانیت و مطلقیت قدرت الهی وجود دارد چنانچه بندگان در
آنها تفکر کنند. در آن هنگام است که آنها ناگزیر به این حقایق باورمند خواهند گردید.

مثلاً در آیات (190 و 191) از سوره «آل عمران» می‌گوید:

[إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ، الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا
وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا
مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ]

«مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر
آمدن شب و روز برای خردمندان نشانه‌های
(قانع‌کننده‌ای) است، هم آنانکه خدا را در همه
احوال ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد
می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند،
که پروردگارا! اینها را بیهوده نیافریده‌ای،
منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان
دار»

آیات مشابه دیگری که انسانها را به بررسی و تأمل در آسمانها و آنچه که در آنها وجود دارد فرا
می‌خوانند کم نیستند. بهترین دلیل برای این مدعا این است که لفظ «سما» و «سماوات» (319) بار
در قرآن کریم تکرار شده است.

پس از 1400 سال از این دعوت قرآن، امروزه ما شاهد پاسخگویی مثبت دانشمندان در نقاط
مختلف جهان به این فراخوان الهی هستیم و ملاحظه می‌کنیم که دانشمندان با تمام جد و جهد
خویش به این میدان آمده‌اند تا با پژوهش‌ها و مطالعات خود، به امور ناشناخته‌یی در آسمانها پی
ببرند.

البته با هماهنگی‌هایی که میان دانشمندان در این زمینه انجام گرفت، آنها برای این مطالعات خود
برنامه‌یی وضع نموده و توافق کردند تا روز اول ماه جولای سال 1957 به عنوان آغاز سال جیو

فیزیکی اعلام گردد و دانشمندان علوم طبیعی، جغرافیه، نجوم و ما فوق الطبیعه از کشورهای مختلف برای آغاز این مطالعات گرد هم آیند.

در اجرای این فیصله عملاً ده هزار دانشمند از سی کشور جهان برای انجام این بررسیها و پژوهشها گرد هم آمدند. همایشی که در نوع خود، بزرگترین اجتماع تاریخی به حساب می-آمد. این همایش، به ترتیب و تنسيق موضوعات و مسایلی که باید در جدول بررسیها و پژوهشها قرار گیرند پرداخته، کمیسیونهای مختلفی را به این منظور تشکیل دادند. از نخستین کمیسیونهای تشکیل شده، کمیسיוنی بود که عهده دار پژوهش روی طبقه «ایونوسفیر» گردید. این طبقه، مستقیماً با طبقه جوی پیرامونی زمین پیوسته است و با تأثیر پذیری از دگرگونیهای پدید آمده در سطح خورشید، به سهم خود در ارتباطات بی سیمی تأثیر می گذارد.

اما در مورد طبقات مافوق این طبقه باید گفت که انتظار می رفت بعد از دستیابی به نتایج کمیسیون موظف بررسی در اولین طبقه بعد از جو زمین، کمیسیونهای مختلف دیگری برای بررسی روی فضا تشکیل گردد. اما این جمعیت نتوانست منتظر دریافت نتایج کمیسیون فوق الذکر بنشیند لذا کمیسیون فرعی بخش موشک های صنعتی روسیه توصیه کرد که هر چه زودتر، سفینه یی فضایی با هدف بحث و بررسی رازهای آسمان به فضا فرستاده شود؛ رازهایی از این قبیل که آسمان چیست و چه چیزهایی در آن وجود دارد؟ سیارات در چه وضعیتی قرار دارند؟ و آیا وجود حیات در آنها محتمل است؟ و چنانچه زنده جانهایی در آنها به سر می برند، آنها چگونه زندگی می کنند؟ زیرا احتمال اینکه در این سیارات زنده جانهایی وجود داشته باشند، احتمال بسیار نیرومندی است، اما این احتمال که حیات آنها شبیه حیات ما بوده باشد، بسیار ضعیف به نظر می رسد. پس باید به سراغ این رازها رفت و دید که آیا اشکال اینها چگونه است؟ آیا این موجودات حیه دارای تنفس اند؟ اگر چنین است، چه گازی را استنشاق می نمایند؟ آیا خورد و نوش هم دارند؟ رشد آنها چگونه انجام می گیرد؟ و همچنان حرکت، حیات، مرگ و کلاً همه چیز آنها؟

آری؛ این فراخوان علمی ده هزار نفره، نخستین فراخوان بزرگ علمی بود که می خواست تا در این عرصه ها به تحقیق و پژوهش پرداخته و نتایج مطالعات و بررسیهای خود را به دنیا ارائه کند؛ نتایجی که بدون شک خیزشگاه و خاستگاه هدایت خلق به سوی خالق متعال و آفریننده بزرگ بی مثل و مثال بوده و خواهند بود. چه در بستر همین مطالعات و بررسیهاست که عظمت آفریننده در عرصه آفرینش تجلی می یابد.

کمیسیون مرکزی این همایش بین المللی در پایان منشوری را صادر کرد که در آن آمده بود: بیگمان اعلام سال جیوفیزیک بزرگترین تلاش انجام شده در گذار تاریخ بشر را برای بررسی وضعیت کره زمین و پدیده‌های طبیعی ماحول آن، به راه انداخته است. دانشمندان در گذار این سال برای دستیابی به نتایج مطلوب و مقتضی در این عرصه بزرگ، بررسیها و مطالعات فشرده‌ای را انجام دادند. آنها در این راستا و برای انجام موفقانه این مأمول به ستیخ کوه‌ها شتافتند، به حفر خاک زمین پرداختند، سوار سفینه‌ها گردیده و به فضا پرواز نمودند، در اعماق آب فرو رفتند و اکنون و تا فردا و فرداهای بسیار دور دیگر؛ تا هزاران سال آینده، بررسی اوجگاه آسمانها و اعماق اقیانوس‌ها و سیر و سفر با وسایل میکانیکی میان سیارات مختلف، وجهه همت و مقصد اساسی انسان جستجوگر خواهد بود.

و اما ما مسلمانان باید سپاسگزار پروردگار متعال خویش باشیم، آنگاه که به سوی ما پیامبری را فرستاد؛ پیامبری که بشر در عصر حاضر به بررسی و پژوهش روی حقایق و معارف عظیم آیاتی برخاسته است که چهارده قرن قبل بر آن حضرت نازل گردید. یقیناً هر تلاشی که در این میدان سامان یابد، در راستای خدمتگزاری به این دین بزرگ و این اسلام عظیم خواهد بود. چه آنها بدانند، یا که از این حقیقت غافل باشند. و راست گفت پروردگار بزرگ و ذوالجلال ما که فرمود:

[وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ]
 «و ما آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو
 است به بازی نیافریده ایم» [دخان/38]

سفر به سوی فضا

اگر انسان به دعوت قرآن کریم لبیک می گفت و در آیات شریفه آن تدبّر و تأمل می کرد و به ویژه در آیات کریمه‌ی که افق نگاه و اندیشه انسان را به سوی عوالم آسمانی توجیه می نمایند، بدون شک عصر فضا، چهارده قرن از زمان جلو می افتاد و بی تردید، باید این مسلمانان می بودند که عصر نهضت فضا را رهبری می کردند، انسان که حرکت های علمی جهان در عصرهای اولیه تاریخ اسلام را رهبری کردند.

همهء ما می دانیم که انسان در اکتبر سال 1957 با فرستادن اولین قمر مصنوعی وارد اسباب و مقدمات این سفر گردید. لیکن در زمانهای دور، قبل از آنکه حتی بشر در این باره فکر کند، یعنی هزار و چهارصد سال قبل، قرآن کریم نگاه انسان را به سوی آسمانها جلب کرده و او را به بررسی آنچه که در آنهاست، فراخواند و سپس آشکارا اعلام کرد که جنیان در این عرصه از انسان پیشی گرفته و در راهپیماییهای فضایی شان تا به آنجا پیش رفتند که سخنان ساکنان آسمانها را می شنیدند. چنانکه در سورهء «جن» این واقعیت به روشنی مطرح گردیده است؛ از جمله در آیات 8 و 9 این سوره که می فرماید:

[وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا
وَشُهْبًا، وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ
يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا]

«جنیان گفتند: و ما بر آسمان دست یافتیم و آن را پر از نگهبانان توانا و تیرهای شهاب یافتیم و در (آسمان) برای شنیدن به کمین می نشستیم، (اما) اکنون هر که بخواهد به گوش باشد، تیر شهابی در کمین خود می یابد»

قرآن کریم از این حد فراتر رفته و می گوید: این فقط جنیان نیستند که آهنگ تسخیر آسمان را کردند بلکه بشر نیز در این میدان به کوشش برخواهد خواست. کما اینکه جنیان نیز در راه دستیابی به آسمان از کوشش های خویش دست برنخواهند داشت، اما کامیابی در این سفر فقط و فقط منوط به یافتن سلطه و ابزار، یعنی قدرت علمی و توان تخنیکى خواهد بود. این حقیقت را متن آیهء شریفهء 33 از سورهء مبارکهء «رحمن» اینگونه بیان می کند:

[يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ
أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ]

«ای گروه جنیان و انسیان! اگر می توانید از کرانه های آسمانها و زمین به بیرون رخنه کنید، پس رخنه کنید (ولی) جز با (به دست آوردن سلطه) و تسلطی رخنه کرده نمی توانید»

اما از دیدگاه قرآن، میدان و ابعاد این کامیابی محدود است و هرچند قرآن حدّ و مرزی دقیق را در این رابطه مطرح نکرده است اما دستیابی بشر به فضا، فراتر از کل و یا بعضی از مجموعهء شمسی را در بر نخواهد گرفت؛ زیرا آیات شریفه به روشنی می گویند که بعد از پیمایش فاصله ی معین در این مسیر، امکان پیشروی بیشتر برای انسان و جن موجود نیست. چه در آنجا

شرارهای گداخته از آتش و عناصری بسیار اشتعال‌زا وجود دارند که جلو پیشروی انسان و جن را می‌گیرند. این حقیقت از متن آیه 35 سوره «رحمن» دانسته می‌شود که می‌گوید:

[يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوَاظٌ مِّن نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ]

«بر سر شما شراره‌هایی از (نوع) تفتهء آهن و مس فرو فرستاده خواهد شد و (از کسی) یاری نتوانید طلبید»

قطعاً تعمق در این آیات نشان می‌دهد که قرآن کریم انسان را در دنیا و نه در آخرت - چنانکه بعضی بر آنند - به راهپیمایی و گشودن قلمروهای آسمان تحریک می‌کند، از آن رو که در روز حساب امکان این امر هرگز وجود ندارد که انسان به سیر در قلمروهای آسمان و زمین پردازد، چه در آن روز آسمان و زمین دگرگونه می‌شوند. چنانکه متن آیهء شریفه 48 از سورهء «ابراهیم» می‌گوید:

[يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ]

«روزی که زمین به غیر این زمین، و آسمانها (به غیر این آسمانها) مبدل گردد و (مردم) در برابر خدای یگانهء قهار ظاهر شوند»

و در آن روز آسمانها درهم پیچیده می‌شوند، پس برای نفوذ در آنها جایی موجود نبوده و هیچ کوششی هم برای رخنه کردن در آنها معنی و موضوعیت ندارد. این حقیقت از نص آیه 104 سوره «انبیاء» استنباط می‌شود که می‌گوید:

[إِنَّمَا نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ]

«روزی که آسمان را همچون در پیچیدن صفحهء نامه‌ها در می‌پیچیم. همانگونه که بار نخست آفرینش را آغاز کرده ایم، دو باره آن را باز می‌گردانیم. وعده یی است بر عهدهء ما که ما انجام دهندهء آنیم»
به علاوه قرآن کریم در آیاتی دیگر، اعراض صعود به فضا را به روشنی توصیف نموده است. چنانکه در آیه 125 از سوره «انعام» می‌گوید:

[فَمَنْ يُرِدْ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ]

«پس کسی را که خدا بخواهد هدایتش نماید، دلش را به سوی پذیرش اسلام می‌گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می‌گرداند، چنانکه گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود»

بلی؛ این حقیقت علمی که قرآن هزار و چهارصد سال قبل به آن اشاره نموده، اساس علم جدیدی است که فتح قلمروهای فضا آن را پدید آورده و این علم، به نام علم طب فضایی نامیده می‌شود. این علم می‌گوید که انسان در حال صعود به فضا به دلایلی چون کمبود فشار هوا، نبود یا کمبود اکسیژن، عدم ثبات درجه حرارت در طبقات بالایی جو و از دست دادن وزنش در بلندای سیر و سفرهای فضایی، سخت در فشار و تنگنا قرار می‌گیرد. همچنان آیات کریمه سوره «انشقاق» گشودن فضا را توصیف نموده و مراحل آن را بازگو می‌نماید. جایی که می‌گوید:

[فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ، وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ، وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ، لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ]

«نه؛ نه؛ سوگند به شفق، سوگند به شب و آنچه شب فرو پوشاند، سوگند به ماه آنگاه که بدر تمام شود، که قطعاً شما از حالی به حالی (و از مرحله یی به مرحله یی) برخواید نشست»
شفق: سرخی افق در هنگام غروب است، اما شب و آنچه که شب آن را فرو می‌پوشاند: ستارگان درخشان اند که شب آنها را پوشش می‌دهد.

ملاحظه می‌کنیم که آیات مبارکه فوق، نگاه انسان را به سوی آسمان معطوف می‌نماید؛ به سوی آنچه که در آن از ستارگان و سیارگان و ماه است آنگاه که بدر تمام می‌شود. اما همه اینها در نصّ آیه به صیغه سوگند مطرح می‌شود تا بر یک حقیقت بزرگ تأکید بگذارد؛ آن حقیقت عبارت است از:

[لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ]

بلی؛ و در اینجا است که این آیات شریفه حقیقت علمی را تثبیت می‌کند که علم فضا اخیراً به آن دست یافته است. و آن عبارت از ضرورت راهپاری به سوی فضا از طریق پیمودن مرحله یی به سوی مرحله بعدی و از طبقه یی به سوی طبقه دیگر است. چنانکه امروز ایستگاه‌های فضایی ساخته می‌شود که دانشمندان آنها را توقف گاه‌های ضروری برای پیمایش مراحل دورتر فضایی می‌دانند.

[لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ]

شما طبقه طبقه، مرحله به مرحله و ایستگاه به ایستگاه، بر دایره‌های فضا بر می‌نشینید و در نتیجه مشاهدات خود آیات قاطع وجود و وحدانیت خداوند بزرگ را می‌بینید؛ زیرا آیه بعدی بی‌درنگ می‌گوید:

[فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ]

«پس آنان را چه شده است که ایمان نمی‌آورند»
 بلی؛ چرا این انسانهایی که آثار قدرت و عظمت الهی را در کیهان مشاهده می‌کنند، چرا این
 انسانهایی که می‌بینند قرآن کریم صدها سال قبل این حقایق علمی را با این همه وضوح و
 روشنی بیان نموده است، ایمان نمی‌آورند؟

و چرا این انسانهایی که می‌بینند خدای سبحان اینگونه قرآن عظیمی را نازل نموده است، در
 هنگام قرائت آن در پیشگاه خدای عزوجلّ به سجده نمی‌افتند؟

[وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ]

«و چون بر آنان قرآن تلاوت شود، چهره بر خاک
 نمی‌سایند؟»

زندگی و زندگان در آسمان

استاد عبدالرزاق نوفل در کتاب «الله و العلم الحديث» تحت عنوان «ساکنان کواکب» این حقیقت را روشن ساخته است که قرآن کریم اولین کتابی است که از وجود موجودات زنده در آسمانها خبر داده است.

و بعد از انتشار این کتاب، اخبار و اطلاعات علمی در این عرصه به حدی از تواتر رسید که هیچ مجالی را برای شک در این حقیقت باقی نمی گذاشت.

قرآن کریم به روشنی و به تکرار بر این حقیقت تأکید می گذارد که در کواکب آسمانها زندگان و موجودات آگاهی وجود دارند که حمد و تسبیح خداوند Ψ را می گویند و از او آمرزش می طلبند.

روایات و مشاهدات شبه علمی در باره وجود موجودات زنده در کواکب دیگر و از جمله داستان «بشقاب پرنده ها» که احیاناً نقل محفل مجلات داستانی و علمی می شود، موضوعی نیست که ما بتوانیم در مساحت اندک این کتاب برای آن جایی بیاییم، پس ناگزیر به اشاراتی گذرا در این باره اکتفا می کنیم:

دانشمند بزرگ روسی «پروفسر لیابانوف» بعد از پژوهش و بررسی ممتد چهل و پنج ساله خویش، اثبات کرد که انفجار هولناک حاصله از سقوط شهاب آسمانی در سیریا به تاریخ 30 جنوری 1908 در نتیجه برخورد سفینه یی بوده است که از سیاره دیگر راهی زمین گردیده بود.

بعد از گذشت مدت نسبتاً اندکی، یعنی دقیقاً در مارچ سال 1959 کتابی در روسیه منتشر گردید که به طور قاطع می گفت: انفجار مهیب فوق الذکر در اثر برخورد سفینه یی بوده است که از سیاره زهره وارد زمین شده بود و قربانیان این حادثه، با اعراض بیماری مبهمی که از نظر وصفی با مرگ در اثر اشعاع اتمی «Atimic Reduation» منطبق است، از بین رفته اند و آهن باقی مانده از آن سفینه نیز هیچگونه شباهتی با آهن زمین یا آهنک نیازکهای شهاب ندارد.

نظیر چنین حادثه یی در ایالات متحده آمریکا دقیقاً در سال 1956 آنگاه رونما گردید که کره معدنی به قطر یک متر در ایالت کنتاکی به دست آمد. در داخل آن کره استوانه یی قرار داشت که آن استوانه با سرعت بسیار زیادی در حال چرخش بود. دانشمندان علوم طبیعی و شیمی پس از آزمایش دقیق آن به نتیجه یی رسیدند که چون صاعقه یی بر سرشان فرود آمد و همه را

وحشت زده ساخت؛ این نتیجه گیری می گفت که: کرهء فوق الذکر از مادهء کوبالت خالص و طبیعی ساخته شده و این معدن در این حالت طبیعی و خالص اصلاً در کرهء زمین وجود ندارد. پس هیچ تفسیر و تعلیلی برای این پدیده غیر از این فرضیه نمی توان داشت که این کره، از سیارهء دیگری به زمین سقوط کرده باشد.

اخیراً دانشمندان علم نجوم به این باور قطعی رسیده اند که در این کائنات بزرگ، میلیونها سیارهء دیگر وجود دارند که محل سکونت مخلوقات عاقل و دارای فهم و ادراکی هستند. چنانکه دانشمند نجومی مشهور ژاپنی «چوینوساهیکی» به این عقیده است که دلایلی قاطع بر وجود مخلوقاتی که به درجهء عالی از ذکاوت قرار دارند، در سیارات دیگر موجود است.

همچنان دانشمندان اتفاق نظر دارند بر اینکه دو سیارهء مریخ و زهره، از نظر سازگاری با شرایط حیات بیشترین شرایط و ظروف واقعی را دارا هستند. از جملهء دلایلی که بر این باورمندی ارائه می نمایند، یکی هم وجود کربن، نیتروژن و سلکونها در این سیارات است. جیولوجیست ها می گویند که اتم کربن و مشتقات آن در حقیقت اصل و جوهرهء حیات می باشد؛ زیرا کربن دارای مرکبات متعدد و حلقات و زنجیره های طولانی و پیچیده یی است «Compnex Chains» که به پایان نمی رسند و در سوائل دیگری غیر از آب نیز به سهولت ذوب می شوند.

ساختمان سلولی جسم بشر یا هر موجود زندهء دیگری، از نیتروژن نیز بی نیاز نتوان بود. چنانکه سلیکونها «Silicons» مرکبات پایان ناپذیری اند که درجات بالایی از حرارت را تحمل می کنند. و از آنجایی که این سلیکونها در آن سیارات وجود دارند، پس این خود از قرائن نیرومند وجود موجودات حیه در آن سیارات است.

واقعیت دیگر، دریافت رمزهای صوتی است که دانشمندان آنها را از فضای خارجی اخذ کرده اند.

دکتر عبدالرزاق نوفل در کتاب «القرآن و العلم الحديث» می گوید:

به تاریخ 31 جنوری سال 1971 جریدهء «الأهرام» مصر پژوهش علمی را تحت عنوان «جستجوگران حیات در سیارات دیگر» منتشر کرد که در آن آمده است: «دانشمند امریکایی پروفیسر «روبرت گنگاک» استاد دانشگاه پنسلوانیا در این هفته مقدمات خبری را با خود به قاهره آورد که شاید از هیوط انسان بر کرهء ماه تکان دهنده تر باشد.

او می گوید: قبل از آنکه به قاهره بیاید، در رصدخانهء «گودریک» با دانشمندان انگلیسی، رمز صوتی را از فضای خارجی دریافت کرده است. تصور قطعی بر آن است که این رمز از

موجودات عاقلی صادر گردیده باشد که در یکی از سیارات دوردست خورشیدی به سر می‌برند. این رمز صراحتاً می‌گوید: «ما در اینجا هستیم. پس شما کیستید؟».

چنانکه این دانشمند امریکایی می‌گوید: تاکنون هیچ کسی نمی‌داند که این رمز صوتی از کجا آمده و کدام نوع از موجودات زنده عاقل آن را فرستاده‌اند؟ البته این نخستین تماس از جانب آنهاست و نه از جانب ما. یعنی تماس یک جانبه از موجودات عاقلی که ما از آنها شناختی نداریم و آنها در یکی از سیارات مجموعه شمسی بسیار دور از ما زندگی می‌کنند. و شاید هم این رمز صوتی، در پاسخ رمزهای صوتی باشد که از پانزده سال قبل دانشمندان در طول 24 ساعت به طور پیوسته آن را به فضای خارجی می‌فرستند.

پس باید دید که عقل الکترونیکی این رمز صوتی را چگونه تفسیر می‌کند؟
پروفسور نامبرده می‌گوید: من خود به کمک عقل الکترونیکی این صدا را شنیده‌ام؛ این صدا از نوع «یب. ییب. ییب» بود که دانشمندان آن را به خوبی می‌فهمند و لی نکته بدیع در اینجا این است که این آهنگ صوتی به گوش آنان کاملاً جدید بود.

از پروفسور سؤال شد: آیا ممکن نیست این رمز از یکی از صدها قمر مصنوعی که در فضای دوردور زمین شناور اند، و یا از یکی از موشک‌های فضایی فرستاده شده باشد؟ او در پاسخ گفت: مؤکداً نه! زیرا اقمار و سفینه‌های فضایی رمزهای معینی را که دارای طول موج‌های به خصوصی اند، صادر می‌نمایند. پس از آنجا که دانشمندان هر رمزی از این قبیل را با دقت تمام می‌شناسند، بناءً در قبال دریافت رموز غیر عادی که از فضای خارجی ارسال می‌شود حساسیت ویژه‌ی دارند. شایان ذکر است که این پروفسور در نهایت می‌گوید: از آنجا که سیارات مجموعه شمسی میلیون‌ها سال نوری با زمین فاصله دارند، بناءً دانشمندان بر این باور اند که رمزهای صوتی از این قبیل که از سیارات دیگر به سوی زمین می‌آید، بر اساس سنجش‌های عقل الکترونیکی، ممکن است کم یا بیش هزار سال قبل از آن ارسال شده باشند. عین این وضعیت نسبت به دانشمندان زمین نیز که رموزی را ارسال می‌کنند مصداق دارد. یعنی ممکن است رمزی را که ما اکنون می‌فرستیم، بعد از هزار سال بیش یا کم به موجودات عاقل در فضای خارجی برسد و باز پاسخ آن نیز در یک هزار سال آینده دریافت شود. بناءً دانشمندان انتظار دارند که چنانچه بر فراز این سیارات موجودات عاقلی همچون انسان وجود داشته باشند، ما باید پاسخ رموز ارسال شده خود در پانزده سال قبل را در حوالی سال 3972م دریافت نماییم؛ و این مقوله‌ی 100٪ علمی.

اما ما هرگز نمی‌گوییم که ارزیابیها و دستاوردهای مطالعات دانش نوین بشری با تمام طول و عرض خود صد در صد صحیح اند و باحقیق انطباق دارند، ولی اگر پای علم در این میدان می‌لنگد و بالهای آن از پرواز تا دوردست‌های این افق ناتوان است، ما را باکی نیست؛ چراکه قرآن کریم هر گونه ابهامی را در این عرصه از جلو ما به کنار زده و در آیات متعددی وجود زندگی و زندگان در آسمانها را اعلام نموده است. و از آنجا که این آیات بسیار اند، ما از باب نمونه فقط چند آیه کریمه از این باب را در اینجا نقل می‌نماییم.

آیه 15 از سوره مبارکه «رعد» می‌گوید:

«وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا»
 «و هر که در آسمانها و زمین است، خواه و ناخواه
 برای خدا سجده می‌کنند»

آیه 49 از سوره «نحل» می‌گوید:

«وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ
 وَالْمَلَائِكَةِ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ»
 «و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین از جنبندگان
 و فرشتگان است، برای خدا سجده می‌کنند و تکبر
 نمی‌ورزند»

آیه 44 از سوره «إسراء» می‌گوید:

«تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ»
 «آسمانهای هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست
 او را تسبیح می‌گویند»

آیه 55 از همین سوره می‌گوید:

«وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»
 «و پروردگار تو به هر که (و هر چه) در آسمانها و
 زمین است، داناتر است»

آیه 93 از سوره «مریم» می‌گوید:

«إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا»
 «هر که در آسمانها و زمین است، جز بنده وار به
 سوی (خدای) رحمان نمی‌آید»

آیه 4 از سوره «نبأ» می‌گوید:

«قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»
 «پیامبر گفت: پروردگارم هر گفتاری را در آسمان و
 زمین می‌داند»

آیه 9 از همین سوره می‌گوید:

[وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ]

«و هر چه (و هر که) در آسمانها و زمین است، از آن اوست»

آیه 29 از سوره «رحمن» می گوید:

[يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ]

«هر که در آسمانها و زمین است از او سؤال می کند. هر زمان او در کاری است»

یعنی اینکه در آسمانها زندگانی اند که در آن حرکت می کنند، سخن می گویند، خدا را بندگی می کنند، ثنا و ستایش وی را می گویند، از او در شئون مختلفهء حیات خویش یاری می طلبند و در این امر همانند زندگان روی زمین اند.

اما آیا اهالی آسمانها و اهالی زمین گرد هم نیز می آیند؟

بلی؛ خدای سبحان بر این امر نیز تواناست و هر گاه که اراده کند این گردهمایی را دایر می کند. این حقیقت در نص آیه 29 از سوره «شوری» چنین بیان شده است:

[وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ]

«و از نشانه های (قدرت) اوست، آفرینش آسمانها و زمین و آنچه از (انواع) جنبنده در میان آن دو پراکنده است و او هر گاه بخواهد، بر گردآوردن آنان توانا است» البته آیات مبارکهء فوق به حدی از صراحت و روشنی برخوردار اند که از هر گونه تبصره و تعلیقی بی نیاز می باشند.

فسبحان ربنا رب الملك والملكوت!

اتساع مستمر کائنات

خدای متعال در آیه 47 از سوره «ذاریات» می فرماید:

[وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ]

«و آسمان را به قدرت خود برافراشته ایم، و بی گمان ما توسعه دهنده (آسمان) ایم»

چنانکه ملاحظه می کنید، قرآن به صراحت می گوید که کائنات و آسمانها مستمراً راه توسعه را می پیمایند.

و امروزه علم جدید با روشهای پیشرفتهء خویش، در روشنایی این حقیقت به جلو گام برمی دارد.

دانشمندان برای به تصویر کشیدن ذهنی اتساع مستمر کائنات می گویند: اگر ما طیارهء خیالی را تصوّر کنیم که با سرعت (186000) مایل در ثانیه به ما در پیمودن دورادور کائنات کمک می کند، بدون شک این پرواز مدت زمانی در حدود (1000000000) یک هزار میلیون سال را در بر خواهد گرفت. اما از آنجا که کائنات ما جامد و ساکن نبوده بلکه دائماً در حال اتساع می باشد، پس مسافت های هولناک هستی فوق الذکر، بعد از گذشت (13000000000) سال دوچندان خواهد شد. هم از این رو، طیارهء خیالی ما هرگز نمی تواند دورادور کائنات را بیماید؛ زیرا همینکه بخواد بعد از یک هزار میلیون سال به پایان کائنات برسد، باز در برابر یک مرحلهء مضاعف دیگر قرار می گیرد. و این سیر مضاعف و توسعهء مستمر و پایان ناپذیر همچنان پیوسته ادامه دارد.

استاد وحیدالدین خان در کتابش: «الاسلام یتحدی» می گوید:

«امروزه این حقیقت به ثبوت رسیده است که فضای هستی، بی نهایت پریپنا و وسیع است. در این فضای هستی بینهایت وسیع، سیارگان و کواکب بی شماری با سرعت خارق العاده یی در حال حرکت اند که هرگز نمی توان آنها را در تحت حصر و شمار درآورد. بعضی از این کواکب به تنهایی رهسپار سفر خویش می باشند، بعضی از آنها به صورت جفت های دوتایی در فضای بی نهایت شناور اند و بعضی هم در گروه های دسته جمعی مسیرهای معینهء خویش را می پیمایند.

اگر شما به پرتو خورشید که از پنجره به اطاق شما می تابد خیره شوید، در آن ذرات بسیار زیاد غبار گونه یی را می بینید که در هوا دست اندر کار سیر و حرکت اند. حال اگر شما این کائنات بی انتها را که به هر سو گسترده است، به این ذرات غبار مانند مشاهده شده در پرتو شعاع خورشید مقایسه کنید، تصویر تخیلی کمرنگی از این کائنات بزرگ در ذهن شما ایجاد می شود. البته با در نظر داشت فرق بزرگی که میان واقعیت اول و واقعیت دوم وجود دارد؛ زیرا مجموعهء ذرات غبار در مسیرهای حرکت وسیر و سفر خود؛ سرگردان، مضطرب و بی برنامه اند، بعضی با بعضی دیگر تصادم می کنند و در عین حال میدانی برای توسعهء خویش ندارند، در حالی که مجموعه های کهکشانها و سیارات موجود در فضای هستی اولاً با همدیگر تصادم نمی کنند؛ زیرا که این مجموعه ها قهراً و بر اساس برنامهء دقیق در مسیر ها و مدارهای معینهء خود رهنوردند و در غیر آن، در نظام هستی خلل و فروپاشی رونما می گردید. ثانیاً این مجموعه ها، پیوسته در حال توسعه می باشند».

دانشمندان نجومی توسعه کائنات را به بالون مصنوعی‌ای تشبیه کرده‌اند که چون بادکنکی که بر آن بدمید، دائماً از درون و از همه جهات بر آن دمیده شود.

حقا که دست قدرت لایزال الهی، آفرینشگر این نظام همیشه توسعه‌پذیر است که می‌فرماید:

[وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ]

نظر شیخ محمد عبده و مناقشه آن

مفسر توانای قرآن کریم شیخ محمد عبده در تفسیر آیه 27 از سوره «نازعات»:

[أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا]

«آیا آفرینش شما دشوارتر است، یا آفرینش آسمان که خداوند آن را بنا کرد»؛

می‌گوید:

«از مفهوم جمله «بَنَاهَا - آن را بنا کرد»؛ چنین استنباط می‌شود که حق تعالی هر سیاره‌یی از سیارگان کائنات را به مثابه خشتی از بنای یک سقف یا یک گنبد قرار داده است. و آنگونه که ما در ترکیب مواد ساختمانی با همدیگر از مواد و مصالحی چون سیمان و غیره استفاده می‌کنیم، حق تعالی در اتصال این خشتهای کوکبی به همدیگر نیز نیروی جاذبه زمین یا امثال آن از نیروهای دیگر را به کار گمارده است.

شکی نیست که رأی امام محمد عبده برخاسته از تخیلات و تصورات اندرونی وی نیست، بلکه نظرش در این رابطه، گزیده و عصاره آن حقایق علمی می‌باشد که او با آگاهی از تطورات جدید علمی و در روشنایی آنها، بدان پرداخته است.

شیخ محمد عبده در توضیح رأیش می‌گوید: بنا، عبارت است از چسبانیدن اجزای متفرقه به همدیگر به وسیله مواد کمکی دیگری که بتواند آن اجزاء را با هم به گونه‌یی پیوند دهد که با هم درهم آمیخته و از یکدیگر نگسلند تا در نتیجه از این اجزای متفرقه، یک بنیه و ساختمان واحد اعمار شود.

و از آنجا که خدای عزوجل در اعمار کائنات و آسمانها واژه «بنا» را به کار گرفته است پس او مسلماً کواکب را با این شیوه ساخته است. یعنی اینکه او هر کدام از آنها را در فاصله معینی از یکدیگر قرار داده است همراه با وسایل نگه دارنده‌یی که آنها را در یک مجموعه منظم در ارتباط با هم نگه دارد تا در همان مدار معینه خود سیر نمایند و نهایتاً همه این مجموعه‌های هستی، در نماد یک عالم واحد در نظر آیند و به نام واحدی که ما آن را آسمان می‌نامیم، نامیده شوند؛ همین آسمان پر نقش و نگاری که بالای سر ما قرار دارد.

جلّ الخالق! آیا تعجب برانگیز نیست که باز این انسان می‌آید و از دشواری اعاده آفرینش خود سخن می‌گوید در حالی که «آفرینش» فرمانبر امر الهی است؟ و مگر آفرینش انسان دشوارتر است یا آفرینش این کائنات عظیم بی‌نهایت؟!

کاستن از اطراف زمین

خدای عزّوجلّ در آیه 41 از سوره «رعد» می‌فرماید:

[أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَكْثُرُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ]

«آیا ندیده‌اند که ما (همواره) می‌آییم و از اطراف این زمین می‌کاهیم؟ و خدا است که حکم می‌کند. برای حکم او بازدارنده‌ی نیست، و او به سرعت حسابرسی می‌کند»

بعضی از قدمای مفسرین در تفسیر کاستن از اطراف زمین گفته‌اند: «مراد از آن مرگ صالحان دانشمندان و پارسایان است». بعضی دیگر گفته‌اند: «مراد از آن فتوحات لشکریان اسلام است؛ چه به اندازه‌ی که مسلمانان ظفر می‌یابند، به همان اندازه از موجودیت کفار و محدوده سرزمینهای شان کاسته می‌شود».

البته تفاسیر و برداشتهای مفسران از آیه کریمه در عصور متقدم و قبل از انکشافات جدید علمی، محمل و معنای روشن خود را دارد و ما را در مورد آن هیچ مجالی برای مناقشه نیست. لیکن دانشمندان علم جدید آمده‌اند تا از آیه کریمه تفسیر علمی جدیدی ارائه نمایند.

آری؛ جیولوجیست‌ها در نتیجه مطالعات خود به قضیه نجومی بسیار مهمی رسیده‌اند؛ و آن این است که: کره زمین در منطقه قطبین گسترده و منبسط شده ولی در موقعیت خط استوا از هم شکافته شده است که عامل این امر، سرعت دوران آن بر مدار خود بوده است. در نتیجه، کمیت‌های بسیار بزرگی از گازها و عناصری که کره زمین را در احاطه خود دارند، به وسله نیروی دافعه مرکزی موجود پیرامون خط استوا، از سطح زمین به خارج از آن طرد گردیده و رها شده‌اند؛ امری که به نوبه خود، منجر به شکافتگی زمین در موقعیت خط استوا و کاهش دو طرف آن در مناطق قطبی شمال و جنوب گردیده است. بدین گونه است که مشاهده می‌شود، زمین از اطراف خود پیوسته کاهش می‌یابد.

پس اگر این همان نظریه ای است که امروزه دانشمندان این عرصه به صحت آن مطمئن گردیده و آن را قطعی می‌پندارند، ما نیز می‌توانیم بگوییم که این نظریه می‌تواند در تأویل آیهء کریمهء فوق الذکر، در جایگاه بررسی قرار داده شود.

وسائل ترانسپورتی جدید

قدیمیان تفسیر و تأویل بسیاری از معجزات علمی قرآن کریم را که در عصرهای قدیم فهم آنها دشوار بوده است به خدای سبحان تفویض نموده‌اند، در حالی که به حقایق آنها ایمان راسخ داشته‌اند. در مواردی هم که به تأویل پاره ای از این حقایق در حد ظن قریب به یقین دست یافته‌اند، بر صحت تأویلات خود به طور قطع حکم نکرده‌اند؛ زیرا حکم قاطع نسبت به یک امر، دستیابی به نتیجهء قطعی از آن را می‌طلبد.

از جمله این امور غیبی، یکی هم اخبار قرآن کریم از وسایل حمل و نقل جدید در آیات 41 و 42 از سورهء مبارکهء «یس» است که می‌گوید:

[وَأَيُّ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ،
وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ]

«و نشانهء دیگر برای آنان اینکه: ما نیاکانشان را در کشتی انباشته سوار کردیم، و برای ایشان به مانند آن مرکب‌های دیگری خلق کردیم»
اما امروز در سایهء انکشافات جدید به طور قطع می‌توانیم بگوییم که مراد آیهء شریفه، وسایل دیگری شبیه کشتی است که انسانها در خشکه از آنها استفاده می‌کنند. همانند موتر، قطار و دیگر وسائل که اختراع گردیده است تا خلقی بسیار را با امتعه و اثاثیهء شان در روی زمین جا به جا نمایند.

مأموریت بادها

تجربیات جدید به اثبات رسانده‌اند که بادها، از مهمترین وسائل بارورسازی نباتات اند. بدینگونه که بادها، دانه‌های بارور کننده را از گیاه مذکر به سوی گیاه مؤنث حمل می‌کنند تا عملیهء

باروری انجام گیرد و این عملیه، در بسیاری از گیاهان و درختان یک عملیه ضروری بلکه حتمی می باشد.

قرآن کریم، یک هزار و چهار صد سال قبل در آیه 22 از سوره «حجر» گفته است:

[وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ]

«و باده را بارور کننده فرستادیم، و از آسمان آبی نازل کردیم، پس شما را بدان سیراب نمودیم و شما خزانة دار آن نیستید»

همچنان در آیه 57 از سوره «اعراف» می گوید:

[وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّى
إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ
الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ
الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ]

«و اوست که باده را پیشاپیش رحمتش مژده رسان می فرستد تا آنگاه که ابرهای گرانبار را بردارند آن را به سوی سرزمینی مرده برانیم و از آن باران فرود آوریم. و از هر گونه میوه ای (از خاک) برآوریم. بدینسان مردگان را (نیز از قبرها) خارج می سازیم. باشد که شما متذکر شوید»

≡ ≡ ≡

نتیجه گیری

بلی؛ این قرآن کریم است...

در روشنی آنچه گذشت می توانیم بگوییم که به نتایج آتی دست یافته ایم:

- 1- نقش علم در قضیهء اعجاز قرآن، میسر ساختن زمینه برای مشاهدهء این اعجاز از طریق حقایق ملموسی است که بشر با درپیش گرفتن راه علم، در کوران پژوهش و کاوش بدان دست یافته است. به عبارتی دیگر، علم شاه کلید دروازهء ام القرای اعجاز می باشد.
 - 2- از مشاهدهء تطابق حقایق علم با آیات قرآن، این نتیجه به وضوح بر می آید که قرآن حقیقتی سیال و همیشه جاری است. و بنابراین در این داعیه که کتاب پروردگار متعال برای همهء زمان و همیشهء تاریخ است، برهانی به وسعت اوقیانوس علم را در اختیار دارد.
 - 3- میان اینکه حقایق قطعی چندی را به علم نسبت داده و بناءً لباس مرجعیت بر آنها بپوشانیم و بین اینکه آن حقایق را مانند غیر آنها از محسوسات و موجودات با تجلیل از نقشی که علم در آرایش دهی به آنها بر عهده دارد بپذیریم، فرق وجود دارد.
- به تعبیری دیگر، معرفت علمی (اعم از آنکه نظری باشد یا حقیقی) تا آنگاه به علم منسوب خواهد ماند که صحت آنها به اثبات رسد، اما پس از آنکه صحت آنها به اثبات رسید، دیگر از محیط علم به محیطی فراتر از آن که محیط حسّ است قدم نهند گذاشت.
- بنابراین، حقایق علمی قرآن نیز با آنکه از دریچهء علم عبور می کنند، ولی در انحصار محیط علم باقی نمانده بلکه مطلقیت غیر محدود خود را دارا می باشند.
- نقش علم در دستیابی به این شهود را می توانیم به روزنامه ای مثال بزنیم که اخبار روز را به ما می رساند. روشن است که در این روزنامه هم اخبار صحیح وجود دارد، هم اخبار نسبتاً صحیح و هم اخبار دروغ. پس اگر این روزنامه - مثلاً - از تصادم چند موتر در تونل سالنگ به ما خبر داد و

سپس در نتیجهء معاینات حسی خود از صحت این خبر آگاه شدیم، در آن صورت این خبر برای ما به یک حقیقت مشهود که امکان تردید در آن وجود ندارد، تبدیل می شود. وانگه دیگر برای ما تصور این امر که آن روزنامه فردا آن خبرش را تکذیب خواهد کرد، از اساس منتفی است. مسلماً ریشهء این اطمینان نزد ما، پایبندی روزنامه نگاران آن روزنامه به اصل راستی و درستی، یا دقت آنها در انعکاس اخبار نیست بلکه منشأ این اطمینان، مشاهدهء ملموس خود ما از جریان واقعه می باشد. حال مشاهدهء ما از صحت این واقعه ما را در موقعیتی قرار نخواهد داد که نظر خویش را در مورد اخبار آن روزنامه به شکل عام تغییر داده و چنین حکم نماییم که دیگر هرگز و برای همیشه اخبار آن قابل تکذیب نیست.

قضیهء علم بشر نیز چنین است. قطعاً نقش آن در کشف بعضی از حقایق علمی قرآن ما را بر آن نمی دارد که به مطلقیت معارف آن باور کنیم و در گام بعدی همهء مطلقیت های قرآن را به یافته های نسبی آن گره بزنیم.

بهترین گواه این حقیقت، جریان غالب بر رویکرد کاوش های علمی در عصر ما است. این رویکرد به علاوه آنکه همیشه دستخوش تغییر بوده است، از جهتی گروگان مؤسسات، نهادها یا حکومت های نیز قرار گرفته است که علم را نه برای قدسیت نتایج آن بلکه برای منافع خودشان می خواهند. به همین جهت توجه علم در عصر حاضر بیشتر توجهی پراگماتیستی است تا توجه انتولوژی فلسفی.

از همین روی، علم - که در واقع نمایندهء تکنولوژی است - در میدان پاسخگویی به نیازها و جاذبه های مادی بشر کامیاب ولی در میدان پاسخگویی به بسیاری از پرسش های موجود در ضمیر انسان درمانده است؛ پرسش هایی که بیشتر به وظیفهء انسان در دایرهء هستی و نقش وی در گاه عالم ارتباط می گیرند تا این مقدمات که بشر در تب و تاب روزمره گی حیات چه می خورد و چگونه از لذت های شکم و شهوت برخوردار می شود.

با در نظر داشت همین واقعیت است که این کتاب ناگزیر بوده است تا عناوین خود در قضیهء اعجاز قرآنی را به حوزهء حقایق حسی - مادی وابسته نموده و اعجاز آن را فقط از همین دریچهء محدود

بنگرد و هرچند در عناوینی چند به قلمروهای روحی غیر محدود نیز سرک کشیده ولی غلبهء نیروی ماده بر پهنای ذهن بشر عصر حاضر، عمده و غالب مباحث آن را در اختیار خود گرفته است.

4- آنچه در این کتاب باز گفتیم، گذری سریع و بسیار شتابزده بر بخشی از آیات علمی قرآن کریم بود.

البته در هر آیهء قرآن معجزه و بلکه معجزاتی وجود دارد و برای همیشه نیز چنین خواهد بود. و آن روز که علوم جدید در آن به اوجگاه پرواز خود دست یابند، در آن روز است که ابعاد علمی قرآن به گونه‌یی متجلی خواهد شد که همهء مردم را با اختلاف ادیان و باورهایشان، فوج فوج و دسته دسته به سوی دین خداوند Ψ راهنمون خواهد شد.

و در اینجا است که با همهء ایمان و اذعان خویش در پیشگاه آیهء 93 از سورهء «نمل» قرار می‌گیریم و به شکوه و جلال و حقانیت قرآن کریم، این کتاب جاویدان پروردگار حی سبحان تسلیم می‌شویم، آنجا که می‌فرماید:

[وَقُلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا]

« بگو: ستایش از آن خدا است. به زودی آیاتش را به شما نشان خواهد داد، و آن را خواهید شناخت»

و نیز آیهء 53 از سورهء «فصلت» که می‌گوید:

[سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ]

«به زودی نشانه‌های خود را در آفاق و انفس بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است، آیا کافی نیست که پروردگارت شاهد هر چیزی است؟»

ستایش باد تو را پروردگارا! که آیات خویش را به ما نمودی؛ و ما نیز آنها را شناختیم.

ستایش باد تو را که آیات خود را به آیندگان مان نیز می‌نمایی؛ و ایشان نیز آنها را می‌شناسند.

ستایش بر تو را پروردگارا! که تو خود حقی؛ و این روشن‌ترین حقیقت زمان ما است.

پروردگارا! از ما بپذیر و اعمالمان را به زیور اخلاص بیارای.

پروردگارا! ما را به راه حق، به راه ایمان و رضای خویش هدایت بفرما.

پروردگارا! ما را از رحمت و مغفرت بی پایان خود برخوردار گردان

پروردگارا! دل‌های بندگانت را به نور ایمان منور ساز تا دیگر میان آنها و میان حقیقت هیچ

حجابی حایل نگردد.

انك قريب سميع مجيب، يا رب العالمين
پایان

فهرست آیات

- 1- (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ
اِخْتِلَافًا كَثِيرًا) [نساء / 82].
- 2- (لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ
يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا) [نساء / 166].
- 3- كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَذَّبَ رُوحًا [آياته]
«این کتابی مبارک است که آن را به سوی تو نازل کرده ایم
تا در باره آیات آن بیندیشند» [ص/29]
- 4- [أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا]
آیا مگر به آیات قرآن نمی‌اندیشند، یا که بر دلهایشان
قفل‌هایی نهاده شده است؟» [محمد/24]
- 5- [إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ
لِأُولِي الْأَلْبَابِ. الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ
وَيَتَذَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا
سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ]
«مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب
و روز، برای صاحبان خرد نشانه‌های (قانع‌کننده) است. همانان
که خدا را (در همه احوال) ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده
یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند. (که):
پروردگارا! اینها را بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو! پس ما را
از عذاب آتش دوزخ در امان بدار» [آل عمران/190-191].
- 6- [إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ]
«و از بندگان خدا فقط علمایند که از او پروا دارند»
[فاطر/28].
- 7- [أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ
مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيَضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا
وَعَرَابِيْبٌ سُودٌ. وَمِنَ النَّاسِ وَالْدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ
إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ]
«آیا ندیده‌ای که خدا Ψ از آسمان آبی فرود آورد و (به
وسيله) آن میوه‌هایی که رنگ‌های آن گونه گون است بیرون
آوردیم؟ و از برخی کوه‌ها راه‌ها (و رگه‌های) سپید و گلوگون به
رنگ‌های مختلف و سیاه پر رنگ آوردیم. و از بنده‌گان خدا فقط
علماء (و دانیان اند) که از او می‌ترسند. آری! خدا ارجمند
آمرزنده است» [فاطر/27-28].
- 8- [شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا
بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ]
«خدا که همواره به عدل قیام دارد، گواهی می‌دهد که جز او
هیچ معبودی نیست و فرشتگان (او) و دانشوران (نیز گواهی
می‌دهند که) جز او که توانا و حکیم است، هیچ معبودی نیست»
[آل عمران/18].
- 9- [سُئِرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ
الْحَقُّ]

«به زودي آيات و نشانه هاي خود را در آفاق و در نفس هایشان بدیشان خواهیم نمود، تا برایشان روشن گردد که او خود حق است.» [فصلت/53].

10- وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

«و ما نفرستادیم تو را اي پیامبر، مگر رحمتي براي عالميان» [انبيا/107].

11- وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا

«ما نفرستادیم تو را، جز بشارتگر و هشداردهنده براي تمام مردم» [سبا/28].

12- [قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا]

«بگو اي مردمان! بيگمان من فرستادهء خدايم به سوي تمامي شما» [اعراف/158].

13- [وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَارْتَابَ الْمُضْطَلُّونَ]

«و تو هيچ كتابي را پيش از اين نميخواندي و با دست راست خود كتابي را نمينوشي، وگرنه باطلانديشان قطعاً به شك مي افتادند» [عنكبوت/48].

14- [اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا]

«خداوند ذاتي است که آسمانها را بدون ستون هايي که شما آنها را ببينيد، برافراشت» [رعد/2].

15- [وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ]

«هر کدام آنها در سپهري شناور اند» [يس/48].

16- لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ

«نه در گردش منظم عالم، خورشيد را شايد که به ماه فرا رسد و نه شب بر روز سبقت ميگيرد و هر يك در مدار معينی در فضاي بيپايان شناورند» [يس/48].

17- وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا

«و اوست ذاتي که دو دريا را به هم درآميخت که اين يکي داراي آب گوارا و شيرين و آن ديگر، شور و تلخ است و بين اين دو آب در حين به هم آميختن آنها واسطه و حايلى قرار دارد تا هميشه از هم جدا باشند» [فرقان/53].

18- [مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ]

«اوست ذاتي که دو درياي شور و شيرين را به هم در آميخت، به نحوي که در ميان آنها پردهء حايلى قرار داد که به هم در نمي آميزند» [رحمن 19-20].

19- [رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ]

«پروردگار مشرق و مغرب» [شعرا/28].

20- [رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ]

«پروردگار مشرقين و مغربين» [الرحمن/17].

21- [رَبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ]

«پروردگار مشرق ها و مغرب ها» [معارج/40].

22- [وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ]

«و از هر چیزی دو گونه (نر و ماده) آفریدیم، تا شاید که شما عبرت گیرید» [ذاریات/49]

23- [سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ]

«پاك خدايي كه از آن چه زمين مي‌روياند و نيز از خودشان، و از آنچه نمي‌دانند، همه را نر و ماده گردانیده است» [یس/36]

24- [أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا]

«آيا كافران ندیدند كه آسمان‌ها و زمين بسته بودند و ما آنها را بشكافتيم و توسعه داديم» [انبيا/30]

25- [يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ]

«روزي كه آسمان‌ها را مانند طومار درهم پيچيم و به حال اول آفرينش آن بازگردانيم» [انبيا/104]

26- [ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ]

«و آن گاه به خلقت آسمان‌ها توجه كامل نمود و در حالي كه آسمان‌ها دودي بيش نبود، پس به امر تكويني خويش فرمود كه اي آسمان و زمين همه به سوي خدا در اطاعت فرمان حق به شوق و رغبت يا به جبر و كراهت بشتابيد، آنها عرضه داشتند، با كمال ميل به سوي تو مي‌شتابيم» [فصلت/11].

27- [يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ]
«روز هنگامهء بزرگ، آسمان‌ها را مانند طومار درهم مي‌پيچيم» [انبيا/104]

28- وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ، إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ
«قسم به درياهاي آتش فروزان، البته عذاب پروردگارت بر كافران واقع خواهد شد» [طور/6-7]

28- وَإِذَا الْيَخَارُ سُجِّرَتْ
«و هنگامي كه درياها چون آتش شعله‌ور گردند» [تكوير/6]

29- [وَإِذَا الْيَخَارُ فُجِّرَتْ]
«و هنگامي كه درياها منفجر گردند» [انفطار/3]

30- [فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ]
«آن گاه كه آسمان شكافته شود تا چون گل سرخ‌گون و چون روغن مذاب و روان گردد» [رحمن/37]

31- [يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ، وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ]
«روزي كه آسمان فلز گداخته شود و كوه‌ها چون پشم زده شود» [معارج/8-9]

32- [كَلَّا إِنَّهَا لَنَطْيٍ، نَزْأَةً لِّلشَّوَى]
«نه چنان است كه مي‌پندارند، بلكه آتش دوزخ بر آنها شعله‌ور است تا سر و صورت و اندامشان را بسوزاند» [معارج/15-16]

33- وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

«و كار قيامت به مانند چشم بر هم زدن، يا نزديكتر از آن بيش نيست و البته خداوند بر همه چيز توانا است» [نحل/77]

34- [إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ، وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ، وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ، وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ]

«هنگامي که آسمان شکافته شود و به فرمان حق گوش فرا دهد و سزد که فرمان او را پذيرد و هنگامي که زمين منبسط ساخته شود و هر چه درون دل داشته همه را بيرون افکند» [انشقاق]

35- [يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ، يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ]

«اي مردمان! خدا ترس و پرهيزگار باشيد که زلزله روز قيامت حادثه بسيار بزرگ و واقعه سختي خواهد بود، آن روز هنگامه بزرگ و سختي را مشاهده ميکنيد. روزي که هر زن شيرده از هول طفل خود را فراموش کند و هر آبستن بار حمل خود را بيفکند و مردم را از وحشت آن روز بيخود و مست بنگري. در صورتي که مست نيستند و ليکن عذاب خداوند بسيار سخت است» [حج/1]

36- [يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بَبْنِيهِ، وَمَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ، وَقَصِيْلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ، وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ]

«مجرمين در آن روز دوست دارند و آرزو ميکنند که کاش توانستي فرزندان، همسر، برادر و هم خويشان قبيله اش را که هميشه حمايتش کردند و هم هر که را که در روي زمين است، فدای خود گردانند و از ان عذاب نجات يابد» [معارج/11-14]

37- فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ، يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ، وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ، وَمَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ، لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ]

«آن گاه که آن فرياد و صداي تکان دهنده به گوش ايشان رسيد، آن روز روزي است که هر شخص از برادرش ميگريزد و از مادر و پدرش و از زن و فرزندان، در آن روز هر کس چنان گرفتار کار خود است که به هيچ کس نپردازد» [عبس/33-37]

38- [وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنْفَعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ، وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيخُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ، وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْإِخِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرءُوفٌ رَحِيمٌ، وَالْخَيْلَ وَالْإِبْغَالَ وَالْخَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ]

«و چهارپايان را براي انتفاع نوع بشر خلق کرد، براي شما در آن رفاهيت و منافع است و از گوشت آنها غذا ميخوريد و در آنها براي شما زيبايي است، آن گاه که آنها را از چراگاه برميگردانيد و هنگامي که آنها را به چراگاه ميبريد. و بارهاي شما را به شهري ميبرند که جز با مشقت بدن آنها بداند نمي توانستيد برسيد، قطعاً پروردگار شما رؤوف و مهربان است و اسب و شتر و الاغ را براي سوازي و تجمل مسخر شما گردانيد و چيزهايي ديگري هم که هنوز نمي دانيد براي (سوازي) شما مي آفريند» [نحل/5-8]

39- [هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ، يُنْثِثُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزُّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ]

«اوست خدائي که از آسمان براي شما آب نازل کرد تا از آن بياشاميد و درختان را پرورش دهيد تا شما از ميوه آن و حيوانات از برگ و سبزه اش برخوردار شوند و هم زراعت هاي شما از آن آب باران برويد، درختان خرما و زيتون و انگور و از همه انواع ميوه جات» [نحل]

40- [وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ]

«و هم شب و روز و خورشيد و ماه را براي زندگاني شما در گردون مسخر ساخت و ستارگان آسمان را به فرمان خويش مسخر

ساخت، در این کار نشانه‌های قدرت خدا برای اهل خرد پدیدار است»

41- [وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا]

«و اوست خدایی که دریا را برای شما مسخر کرد تا از گوشت (آبزیان حلال) آن تغذیه کنید و از زیورها و مواد موجود در آن استخراج کرده و تن را بیارایید» [نحل]

42-

[وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ، وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ]

«و نیز کوه‌های بزرگ در زمین بنهاد تا از اضطراب و ناامنی در روی زمین برهید و جویبارها و راه‌ها را آفرید تا شما را رهنمون باشند و نشانه‌های رهنمای دیگر و همچنین آنها با ستارگان رهنمون می‌شوند» [نحل]

43- [الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ]

«خورشید و ماه بر اساس نظام و محاسبه دقیق حرکت می‌کنند» [رحمن/5]

44- [هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ]

«اوست خدایی که آفتاب را رخشان و ماه را تبار نمود و سیر و سفر ماه را در منازل معین کرد تا بدین وسیله شماره سالها و حساب ایام را (برای امر معاد و نظم معاش خود) بدانید. این‌ها را خدا جز به حق و مصلحت نظام خلق نیافریده و خداوند آیات خود را برای اهل علم و معرفت به تفصیل بیان می‌فرماید» [یونس/5].

45- [افْتَرَبْتُ السَّاعَةَ وَأَنْشَقُّ الْقَمَرَ]

«قیامت نزدیک شد و قمر شق گردید» [اقترب/1]

46- [أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ]

«قیامت آمد و شتابزده آن را جویا مشوید» [نحل/1]

47- [وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ]

«و در روی زمین کوه‌های بزرگ بنهاد تا از اضطراب برهید»

[لقمان/10]

49- [وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا، أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا]

«و زمین را بعد از خلقت آسمان، بگسترانید و از آن آب و گیاه پدید آورد» [نازعات/30-31]

48- «سپس کوه‌ها را استوار گردانید» [نازعات/32]

49- [وَإِنْ مِنْ الْحِجَارِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنْ مِنْهَا لَمَا يَشَقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ]

«و از برخی سنگ‌ها آب نهرها می‌جوشد و نیز از بعضی دیگر که بشکافند آب بیرون می‌آید» [بقره/74]

50- [وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ]

«و ما برای زنده‌گی شما آب را از آسمان به قدر معین به زمین نازل و (در اندرون زمین) مسکن دادیم و محققاً در

نابود ساختن آب هم توانائیم» [مؤمنون/18]

51- [أَلَمْ تَرَى أَنَّ اللَّهَ يُرْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ

جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ]

«آیا ندیدی که خدا ج از هر طرف ابر را می راند تا به هم می پیوندند باز آنها را انبوه و متراکم می گرداند آنگاه می بینی که قطرات باران از میان ابر فرو می ریزد و نیز از کوه های آسمان تگرگ فرو می باراند» [نور/43]

52- [وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ] «و آب را به اندازه معین از آسمان نازل کردیم و سپس آن را در زمین اسکان دادیم، و محققاً که بر بردن آب از «فضای» زمین نیز قادر و توانایم» [مؤمنون/18]

53- [وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ] «و ما آهن را فرود آوردیم که در آن نیرویی سخت شدید و منافع بسیار برای مردم هست» [حدید/...]

54- [اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ] «خداوند تعالی در وقت مرگ ارواح را قبض می نماید و آن کس که نمرده است، قبض می کند روح آن را در وقت خواب. پس نگاه می دارد آن را که حکم مرگ کرده است بر آن. و رها می کند آن دیگر را تا وقت معین، بی شک در این حقیقت نشانه های روشنی است برای کسانی که تفکر کنند» [زمر/42]

55- [وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ] «و از نشانه های قدرت پروردگار، خواب شما است در شب و روز» [روم/23]

56- [الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ] «آن کسانی که رباخوار اند، در روز قیامت برنخیزند جز به مانند آنانی که در اثر مساس و وسوسه شیطان دیوانه شده اند» [بقره/475]

57- [يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ] «خداوند امر عالم را (به نظام احسن و اکمل) از آسمان تا زمین تدبیر می کند، سپس روزی که به (حساب و نسبت به شما بندگان) مقدارش هزار سال است، باز (ارواح) را به سوی خود بالا می برد» [سجده/5]

58- [نَعْرُجُ الْمَلَائِكَةَ وَالرُّوحَ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ] «فرشتگان و جبریل به سوی عرش خدا بالا روند، در روزی که مدت آن پنجاه هزار سال است» [معارج/4]

59- [فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا] «پس اگر کافر شوید، باز چه گونه از عذاب حق نجات یابید در روزی که کودک را پیر می سازد» [مزل/17]

60- [وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ] «همانا یک روز (در قیامت) نزد خدا چون هزار سال به حساب شماس» [حج/47]

61- [وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا، أَفْرَأَ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا]

«و ما مقدرات و نتیجه اعمال نیک و بد هر انسان را طوق گردن او ساختیم و روز قیامت کتاب اعمال او را بیرون آریم، در حالی که آن نامه چنان باز باشد که همه اوراق آن را به یک بار ملاحظه نماید. بخوان نامه اعمال خود را، امروز نفست نفست بر خودت برای حسابگری بسنده و کافی است» [اسراء/13-14]

62- [وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا]

«و در آن روز کتاب اعمال نیک و بد خلق را پیش نهند و اهل عصیان را از آنچه در نامه اعمال آنها است هراسان بینی در حالی که با خود گند وای بر ما این چه گونه کتابی است که اعمال کوچک بزرگ ما را سر مویی فرو نگذاشته جز آنکه همه را در شمار آورده است و از آن کتاب همه اعمال خود را حاضر بینند و خداوند به هیچ کس ستم نخواهد کرد» [کهف/49]

63- [وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَتَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ]
«و به تحقیق که ما انسان را آفریدیم و می دانیم آنچه نفسش به او وسوسه می نماید (لاشعور) و ما نزدیکتریم به او از رگ گردن» [ق/16]

64- [مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ]
«انسان هیچ سخنی را تلفظ نمی نماید مگر اینکه بر ن ناظر و رقیبی گماشته است» [ق/18]

65- [وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقْنَا اللَّهَ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ]
«و آنها به اعضای بدن خود گویند، چگونه بر اعمال ما شهادت دادید و آن اعضا جواب گویند، خدایی که همه موجودات را به نطق آورد، ما را نیز گویا گردانید» [فصلت/31]

66- [الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ]

«امروز بر دهان کافران مهر خموشی نهیم و دست های شان با ما سخن می گویند و پا های شان به آنچه کرده اند گواهی دهند» [یس/65]

67- [يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ]
«و باید بترسند از روزی که زبان و دست ها و پا های شان بر اعمال آنان گواهی می دهند» [نور/24]

68- [يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا]

«ای وای بر ما این چگونه کتابی است که هیچ کار کوچک و بزرگی را رو نگذاشته است، مگر آنکه آن را در شمار و حساب آورده است» [کهف/49]

69- [مُتَكَبِّرِينَ عَلَى رُفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ]
«در حالی که بهشتیان بر رفر ف سبز و بساط زیبا تکیه زده اند» [رحمن/76]

70- [عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَخُلُوعٌ أَسَاوِرٌ مِنْ ذَهَبٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا]
«بر بالای بهشتیان دیبای سبز لطیف و حریر سطر است و بر دست هاشان دستبند نقره فام و خدای شان آنان را شرابی پاک و گوارا بنوشاند» [انسان/21]

71- [وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ]
«بهشتیان لباس های حریر سبز و دیبا از سندس و استبرق در پوشند» [کهف/21]

72- [يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا]
«ای مریم! ای خواهر هارون! تو را نه پدری ناصالح بود و نه مادری بدکار» [مریم/28]

73- [وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ...] [نساء/23]

74- [إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ]

«به تحقیق که حرام گردانید خدا بر شما گوشت حیوان خود مرده، و خون و گوشت خوک را و هر چه را که به اسم غیر خدا کشته باشید» [بقره/73]

75- [حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكَ فِسْقُ الْيَوْمِ الَّذِي كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمِهِ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مَنِ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ] [مائده/3-4]

76- [إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ] [نحل/115]

77- [قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ] [انعام/145]

78- [لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ]

«هر آینه ما انسان را در نیکوترین ساختار (در نیکوترین صورت و مراتب وجود) بیافریدیم» [تین/4]

79- [فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ]

«انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است؟» [طارق/5]

80- [خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ]

«او از آب جهنده نطفه آفریده شده است» [طارق/6]

81- [سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى. الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى. وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى.]

«نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای؛ همانکه آفرید و هماهنگی بخشید. و آنکه اندازه گیری کرد و

راهنمود» [اعلیٰ/3-1]

82- [يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تَرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَتُقَرَّبَ إِلَى الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِنَبْلُغُنَّ أَشَدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يُتَوَفَّى وَمِنْكُم مَّن يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأُتْبِتَتْ مِن كُلِّ رَوْحٍ يَهِيحُ] [الحج/5]

83- [إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً] [الانسان/2]

84- [قَتَلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ {17} مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ {18} مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ {19} ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ {20} ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ {21} ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ {22}] [عبس]

85- وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا]

«اوست ذاتی که از آب، انسانی را آفرید؛ سپس او را نسب و سبب قرار داد و پروردگار تو همواره توانا بوده است» [فرقان/54]

86- [لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنِائًا وَيَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذُّكُورَ، أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَانًا وَيَجْعَلُ مَن يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ]

«ملکیت آسمانها و زمین فقط از آن خدا است، هر چه را که بخواهد می آفریند، به هر که خواهد فرزند اناث و به هر که خواهد فرزند ذکور عطا می کند، یا در یک رحم بیشتر از دو فرزند دختر و پسر قرار می دهد و هر که را بخواهد عقیم و نازاینده می گرداند زیرا او دانا و توانست» [شوری/49-50]

87- وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ، ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ

«همانا آفریدیم انسان را از سلاله گل خالص، پس آنگاه او را نطفه گردانیده و در جای استوار (صلب و رحم) قرار دادیم، آنگاه نطفه را علقه (پاره خون) و علقه را مبدل به پاره گوشت، و سپس آن گوشت را تبدیل به استخوان نمودیم، و سپس بر استخوانها گوشت پوشانیدیم و پیکر آن را کامل کردیم و پس از آن با دمیدن روح، خلقتی دیگر انشاء نمودیم، آفرین بر قدرت کامل بهترین آفریننده» [مؤمنون/12-14]

88- [خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ]

«انسان را از سلاله گل خالص آفرید» [رحمان/14]

89- [يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن ثَرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِيَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يُّتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يُّرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ]

«ما شما را نخست از خاک آفریدیم، آنگاه از آب نطفه و سپس از خون بسته، و بعداً از پاره گوشت تمام و ناتمام...» [حج/5]

90- {قَتَلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ، مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ. مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ. ثُمَّ السَّيْلَ يَسْرَهُ}

«ای کشته باد انسان! چرا تا این حد کفر و عناد می ورزد، از چه چیز خلق شده است؟ از نطفه یی، خدا این نطفه را آفرید و به دقت همه چیز را در آن گنجانید، سپس راه کمال را بر او سهل و آسان ساخت» [عبس/17-20]

91- {وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلَها قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ؟...}

«ای بنی اسرائیل! زمانی را به یاد آورید که به موسی (اعتراض کرده) و گفتید: ما هرگز به یک نوع غذا صبر نخواهیم کرد، پس از خدای خود بخواه تا برای ما از زمین نباتاتی مانند باقلا، خیار، سیر، عدس و پیاز را بپویاند. موسی گفت: آیا می خواهید غذای بهتری را که دارید، به پست تر از آن تبدیل کنید؟...» [بقره/61]

92- سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى، وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى، وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى، فَجَعَلَهُ غَنَاءً أَحْوَى]

«به نام خدای خود که برتر از همه وجود است، تسبیح بگوی، آن خدایی که عالم را خلق کرد و آن را به سامان رسانید و آن خدایی که همه چیز را به اندازه و نظام آفرید و سپس در طریق کمال هدایت کرد و آن خدایی که گیاهان را از زمین برویانید و سپس آنها را خشک و سیاه گردانید» [اعلی/1-5]

93- [الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ]

«ثنا و ستایش جملگی از آن خدای پرورش دهنده عالمیان است» [فاتحه/1]

94- [فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ، وَمَا لَا تُبْصِرُونَ، إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ]

«قسم به آنچه که شما می بینید و قسم به آنچه که شما نمی بینید، همانا قرآن وحی الهی بر رسول بزرگوار است» [حاقه/38-39].

95- {سُرِّبِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ} «در آینده نزدیک به انسانها آیات و نشانه های قدرت خویش را در آفاق و انفس آشکار خواهیم ساخت تا برای آنها روشن شود که خداوند بر حق است» [فصلت/53]

96- [لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ] «هر چه در آسمانها و در زمین و در میان آنها و یا درون کرهء خاک موجود است همه ملک اوست» [طه/6]

97- [قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ، وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ، وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ، وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ]

بگو پناه می برم به پروردگار سپیده دم، از شر آنچه آفریده و از شر تاریکی چون فرا گیرد و از شر دمنندگان افسون در گره ها و از شر حسود، آنگاه که حسد ورزد» [سوره فلق]

98- [قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ، إِلَهِ النَّاسِ، مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ، الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ، مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ] [سوره ناس].

«بگو پناه می برم به پروردگار مردم، پادشاه مردم، معبود مردم، از شر وسوسه گر نهانی، ان کس که در سینه های مردم وسوسه می کند، چه از جن و (چه از) انس» [سوره ناس]

99- [هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ] «اوست آن کس که در دل های مومنان آرامش را فرو فرستاد تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند» [فتح/4]

100- [ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ]

«آنگاه خدا آرامش خود را بر فرستاده خود و بر مؤمنان فرود آورد» [توبه/26]

101- [إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ]

«آن گه که در غار (ثور) بودند، هنگامی که به همراه خود میگفت، اندوهگین مباش که خدا با ما است، پس خدا آرامش خود را بر او فرو فرستاد» [توبه/40]

102- [يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً] «ای نفس مطمئنه! خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد» [فجر/27-28]

103- [لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا] «به راستی خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می کردند، از آنان خشنود شد و آنچه در دل های شان بود بازشناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آنان پاداش داد» [فتح/18]

104- {أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ} [یونس/62].

105- {قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ} [البقره/38].

106- {بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ} [البقره/112].

107- {الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ} [البقره/262].

108- {إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ} [البقره/277].

109- {فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ} [آل عمران/170].

110- {وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ} [الأنعام/48].

111- {يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَتَّبِعُكُمْ رَسُولٌ مِّنْكُمْ يَفْضُونُ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ} [الأعراف/35].

112- {وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ} [الزمر/61].

113- [وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ]

«و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید، و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است» [بقره/216]

114- [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَغْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْنَهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا] [النساء/19]

«...پس چه بسا اینکه شما چیزی را ناخوش دارید در حالی که خداوند در آن خیری بسیار می‌نهد»

115- [وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ]

«و اما به نعمت پروردگار خویش سخن بگویی» [ضحی/11]

116- {وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى}

«تو را نادار یافت سپس غنی گردانید» [ضحی/8].

117- [الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا]

«مال و فرزندان آرایش زندگی دنیا اند» [کهف/45]

118- [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حقیقت برخی از همسران شما و فرزندان شما، دشمن شمایند، از آنان برحذر باشید»

[تغابن/14]

119- [يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا]

«خداوند به هر کس که بخواهد، حکمت می‌بخشد، و به هر کس حکمت داده شود، به یقین خیری فراوان به او داده شده

است، و جز خردمندان کسی پند نمی‌گیرد» [بقره/269]

120- [وَأِنْ جَادَلُوكَ فَقُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ]

«و اگر با تو مجادله کردند، بگو: خدا به آنچه می‌کنید داناتر است» [حج/86]

121- [ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ]

«با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به شیوه که نیکوتر است، مجادله نما، در حقیقت

پروردگار تو به حال کسی که از راه او منحرف شده دانا تر، و او به حال راه‌یافتگان نیز داناتر است» [نحل/125].

122- [وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ]

«و با اهل کتاب مجادله نکنید، مگر به آن شیوه که نیکوتر است» [عنکبوت/46].

123- [فَمَنْ قَرَضَ فِيهِنَّ الْحَقَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَقِّ]

«پس هر کس که در این ماه‌ها حج را بر خود فرض گرداند، بداند که در اثنای حج همبستری و فسوق و جدال روا

نیست» [بقره/197]

124- [الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ

وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ]

«آنانکه در فراخ دستی و تنگ حالی انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از مردم درمی‌گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد» [آل عمران/ 134]

125- [فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ]

«پس از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آنان (اصحاب خویش) مشورت کن» [آل عمران/ 159]

126- [فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ]

«پس از آنان درگذر و چشم‌پوشی کن که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد» [مائده/ 13]

127- [فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهَ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ]

«پس گذشت کنید، و چشم بپوشید تا خدا فرمان خود را بیاورد» [بقره/ 109]

128- [وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ]

«بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید بی‌گمان خداوند مسرفان را دوست ندارد» [اعراف/ 31].

129- [وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا]

«و کسانی‌اند که چون انفاق کنند، نه ولخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند و میان این دو روش حد وسط را برمی‌گزینند» [فرقان/ 67].

130- [وَأْتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا]

«و حق (بینوایان از) آن را روز بهره‌برداری از آن بدهید، ولی زیاده‌روی نکنید که او اسرافکاران را دوست ندارد» [انعام/ 41].

131- [قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ]

«بگو: ای اهل کتاب! در دین خود به ناحق غلو و افراط نکنید» [مائده/ 77].

132- [إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ]

«بی‌گمان خدا کسی را که افراطکار دروغزن باشد، هدایت نمی‌کند» [غافر/ 28].

133- [كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ]

«این گونه خدا هر که را اسراف کار شکاک باشد گمراه می‌سازد» [غافر/ 34].

134- [وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ]

«و از دستور مسرفان اطاعت نکنید» [شعراء/ 151].

135- [ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ]

«سپس وعده خود به آنان را راست گردانیدیم و آنها و هر که را خواستیم نجات دادیم و اسراف کاران را به هلاکت رساندیم» [انبیاء/ 9].

136- [لِتُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةٌ مِنْ طِينٍ، مُسَوَّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ]

«تا سنگ‌هایی از گل رس بر سر آنان فرو فرستیم، که نزد پروردگارت برای مسرفان نشانه‌گذاری شده است» [ذاریات/ 33-34].

137- [رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَبِتُّ أَفْذَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ]

«پروردگارا! گناهان مان و اسراف مان در کارمان را بر ما ببخش و گامهامان را استوار دار و ما را بر گروه کافران یاری ده» [آل عمران/174].

138- [وَالْأَرْضُ مَدَدْنَاهَا]

«و زمین را گسترانیدیم» [حجر/19].

139- [لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي جُومٍ يَسْبَحُونَ]

«نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید، و هر کدام در سپهری شناورند» [یس/40]

140- [وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذْكُرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا]

«و اوست که برای هر کس که بخواهد عبرت گیرد، یا بخواهد سیاسگزاری نماید، شب و روز را جانشین یکدیگر گردانید» [فرقان/62].

141- [خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ]

«آسمانها و زمین را به حق آفرید، شب را به روز درمی پیچد و روز را به شب درمی پیچد و آفتاب و ماه را تسخیر کرد. هر کدام تا مدتی معین رواناند، آگاه باش که او همان شکستناپذیر آمرزنده است» [زمر/5].

142- [وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ]

«و کوهها را می بینی؛ می پنداری که آنها بی حرکت اند حال آنکه آنها ابرآسا در حرکت اند. این صنع خدایی است که هر چیزی را در کمال استواری پدید آورده است» [نمل/88].

143- [وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ]

«و خداوند همه اسماء را به آدم تعلیم داد و سپس آنها را بر فرشتگان عرضه کرد» [بقره/31].

144- [وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ]

«داستان دو پسر آدم را به درستی برای شان بخوان، هنگام که (هر یک از آن دو) قربانی پیش داشتند، پس از یکی از آن دو پذیرفته شده و از دیگری پذیرفته نشد. (قابیل) گفت: حتماً تو را خواهم کشت، (هابیل) گفت: خدا فقط از تقوایندگان می پذیرد» [مائده/27].

145- {وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ}

«و خداوند همه (معانی) نامها را به آدم آموخت. سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست می گویند از اسامی اینها به من خبر دهید. گفتند: منزهی تو! ما را جز آنچه خود به ما آموخته ای، هیچ دانشی نیست، تویی دانای حکیم. فرمود: ای آدم! ایشان را از اسامی آنها خبر ده. و چون آدم ایشان را از اسماء شان خبر داد، فرمود: آیا من به شما نگفتم که نهفته آسمانها و زمین را می دانم و آنچه را آشکار می کنید و آنچه را پنهان داشتید، می دانم؟» [بقره/31-33].

146- [...] كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا

الْعَذَابِ]

«به زودي کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده اند، در آتشی سوزان درآوریم، که هر گاه پوستشان (بسوزد) و بریان گردد، پوستهای دیگری را بر جایش نهیم تا عذاب را بچشند، آری خداوند توانا و حکیم است.» [نساء/45].

147- [إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ، لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْسُونَ]

«بی گمان مجرمان در عذاب جهنم ماندگار اند. عذاب از آنها تخفیف نمی یابد و آنها در آنجا نومیداند» [زخرف/74-75].

148- { قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي }

«بی گمان من این گنج های فراوان را بر اساس دانش (و مهارت) خودم به دست آورده ام» [قصص/78].

149- وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ

«و هیچ نشانه یی از نشانه های پروردگارشان، بر آنان نمی آید مگر اینکه از آن روی گردان می شوند» [یس/46].

150- [فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً]

«نشانه شب را تیره گون و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم» [إسراء/12].

151- [يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ]

«ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است» [حجرات/13].

152- [أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ...]

«آیا مگر ندیدی که پروردگارت با دارندگان فیل چه کرد...» [فیل/1].

153- [قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ]

«فرعون گفت: ای قوم من! آیا مگر پادشاهی مصر و این نهرها که از فرودست کاخهای من جاری است از آن من نیست؟ مگر نمی بینید؟» [زخرف/51].

154- [وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي]

«ملک گفت: او را نزد من آورید تا وی را خاص خود کنم» [یوسف/54].

155- [وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَىٰ سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ]

«ملک مصر گفت، من در خواب دیدم هفت گاو فربه است که هفت گاو لاغر آنها را می خورند» [یوسف/43].

156- [قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ]

«بگو در زمین سیر کنید، سپس بنگرید که فرجام تکذیب کنندگان چه گونه بوده است» [انعام/11].

157- [وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٍ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَغْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِّلُ

بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ]

«و در زمین قطعاتی است کنار هم و باغ‌های از انگور و کشتزارها و درختان خرما، چه از یک ریشه و چه از غیر یک ریشه، که با یک آب سیراب می‌گردند (و با این همه) برخی از آنها را در میوه (از حیث مزه و نوع و کیفیت) بر برخی دیگر برتری می‌دهیم. بی‌گمان در این (امر نیز) برای مردمی که تعقل میکنند دلایل (روشنی) است» [رعد/4].

158- [وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ]

«و هیچ نشانه‌یی از نشانه‌های پروردگارشان به سوی‌شان نمی‌آید، مگر آنکه از آن روی برمی‌تابند» [انعام/4]

159- قَتَلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ [

«کشته باد انسان، چه ناسپاس است!» [عبس/17].

160- [أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ]

«یا کارهای‌شان مانند تاریکی‌هایی است که در دریایی ژرف است، که موجی آن را می‌پوشاند و روی آن موجی دیگر است و بالای آن ابری است تاریکی‌هایی است که بعضی بر روی بعضی قرار گرفته است. هرگاه (غرقه) دستش را بیرون آورد، مشکل آن را ببیند و خدا به هر کس نوری نداده باشد، او را هیچ نوری نیست» [نور/40].

161- [أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا، وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا]

«آیا زمین را گهواره نگردانیدیم؟ و کوه‌ها را چون میخ‌هایی نگذاشتیم؟» [نبأ/7].

162- [الْم، غُلِبَتِ الرُّومُ، فِي أَدْنَى الْأَرْضِ]

«الف. لام. میم. رومیان شکست خوردند، در نزدیکترین (فروترین) سرزمین» [روم/1-3].

163- [فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكِ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ]

«بعداً استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم، آنگاه (جنین را در) آفرینشی دیگر پدید آوردیم، آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است» [مؤمنون/14].

164- [وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ]

«و برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد؟ گفت: چه کسی این استخوانها را که چنین پوسیده‌است، زندگی (مجدد) می‌بخشد؟» [یس/78].

165- [وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَيْنَا لِمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا]

«و گفتند: آیا ما وقتی استخوان و خاک شدیم، باز در آفرینش جدیدی برانگیخته خواهیم شد» [إسراء/98].

166- [أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ]

«آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد؟» [قیامت/3].

167- [قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا]

«گفت: پروردگارا! من استخوانم سست گردیده و موی سرم از پیری سفید گشته و ای پروردگار من هرگز در دعای تو ناامید نبوده‌ام» [مریم/4].

168- [وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَى عَلَى يُوسُفَ وَآيَيْضَ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ فَهُوَ كَظِيمٌ]

«و از آنان روی گردانید و گفت: ای دریغ بر یوسف، و در حالی که اندوه خود را فرو می‌خورد، چشمانش از اندوه سپید گردید» [یوسف/84].

169- [ادْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا]

«این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهره پدرم بیفکنید تا بیان شود» [یوسف/93].

170- [فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا]

«پس چون مژده رسان آمد، آن (پیرآهن) را بر چهره او انداخت، پس بینا گردید» [یوسف/96].

171- [وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ]

«از تو در باره عادت ماهیانه زنان می پرسند، بگو: آن رنج و ناراحتی است، پس در هنگام عادت از آمیزش با زنان کناره گیری کنید، و به آنان نزدیک نشوید تا پاک شوند» [بقره/222]

172- [وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا]

«چنانچه جنب بودید پس خود را با غسل پاکیزه نمایید» [مائده/6].

173- [لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ]

«از (خداوند دانای نهان) که هموزن ذره نه در آسمانها و نه در زمین از وی پوشیده نیست، و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر از آن است، مگر اینکه در کتابی روشن درج شده است» [سبا/3].

174- [...] وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ]

«و وزن ذره از پروردگارت در زمین و نه در آسمان پوشیده نیست و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر از آن است مگر اینکه در کتابی روشن درج شده است» [یونس/61].

175- [الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ

تَفَافُوتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِنْ فُطُورٍ]

«همانکه هفت آسمان را طبقه به طبقه بیافرید و در آفرینش آن خدای بخشایشگر هیچگونه اختلاف و تفاوتی نمی بینی، باز بنگر، آیا خلل و نقصانی می بینی؟» [ملک/3].

176- [وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا]

«و هر چیزی را آفرید و بدان گونه که در خور آن بود آن را به اندازه و میزان (دقیق) آن اندازه گیری کرد» [فرقان/2].

177- [إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا]

«خدا فرمانش را به انجام رساننده است، به راستی خدا برای هر چیزی اندازه مقرر کرده است» [طلاق/3].

178- [وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا]

«و برای او شریکی در فرمانروایی نبوده است و هر چیزی را آفریده و بدان گونه که درخور آن بوده اندازه گیری کرده است» [فرقان/2].

179- [وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا]

«و فرمان خدا همواره به اندازه مقرر و متناسب است» [احزاب/38].

180- [وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ]

«و هر چیزی نزد او اندازه دارد» [رعد/8].

181- [وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ]

«و هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه های آن نزد ما است و ما آن را جز به اندازه معین فرو نمی فرستیم» [حجر/21].

182- [إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ]

«مایم که هر چیزی را به اندازه معین آن آفریده ایم» [قمر/49].

183- [أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا]

«هم او که از آسمان آبی فرو فرستاد پس رودخانه‌هایی به اندازه روان شدند» [رعد/17].

184- [وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ]

«و از هر چیز به طور سنجیده در زمین رویانیدیم» [حجر/19].

185- [وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمَعُ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا]

«و ما (جریان) در آسمان برای شنیدن به کمین می‌نشستیم، اما اکنون هر که بخواهد به گوش باشد، تیر شهابی در کمین خود می‌یابد» [جن/9].

186- [قُلْ أَوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قرآنًا عَجَبًا]

«بگو ای پیامبر! به من وحی شده است که تنی چند از جنیان گوش فرا داشتند و گفتند: راستی ما قرآنی شگفت‌آور شنیدیم» [جن/1].

187- [إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ]

«و به یقین ما در آسمان برجهایی قرار دادیم و آن را برای تماشاگران آراستیم، و آن را از هر شیطان رانده شده حفظ کردیم، مگر آن کس که دزدیده گوش فرا دهد، که شهابی روشن او را دنبال می‌کند» [حجر/18].

188- [لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ]

«ما آسمان این دنیا را به زینت اختران آراستیم، و آن را از هر شیطان سرکشی نگاه داشتیم، بهطوری که نمی‌توانند به انبوه (فرشتگان) عالم بالا گوش فرا دهند و از هر سوی پرتاب می‌شوند» [صافات/8].

189- [أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلَيَاتِ مُسْتَمِعُهُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ]

«آیا نردبانی دارند که بر آن (بر شوند و) بشنوند؟ پس باید شنونده آنان برهانی آشکار بیاورد» [طور/38].

190- [قُلْ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ]

«بگو بنگرید که در آسمانها و زمین چیست؟ ولی نشانه‌ها و هشدارها، گروهی را که ایمان نمی‌آورند، سود نمی‌بخشد» [یونس/101].

191- [إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ، الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ]

«مسلمانان در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز برای خردمندان نشانه‌های (قانع‌کننده) است، هم آنانکه خدا را در همه احوال ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند، که پروردگار! اینها را بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان دار» [آل عمران/190-191].

192- [وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِينَ]

«و ما آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازی نیافریده‌ایم» [دخان/38].

193- [وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَأَتٍ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا، وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمَعُ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا]

«جنیان گفتند: ما بر آسمان دست یافتیم و آن را پر از نگهبانان توانا و تیرهای شهاب یافتیم و در (آسمان) برای شنیدن، به کمین می‌نشستیم، (اما) اکنون هر که بخواهد، به گوش باشد، تیر شهابی در کمین خود می‌یابد» [جن/8-9].

194- [يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنَّ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ]
 «ای گروه جنیان و انس! اگر می‌توانید از کرانه‌های آسمانها و زمین به بیرون رخنه کنید، پس رخنه کنید (ولی) جز با
 (به دست آوردن سلطه) و تسلطی رخنه کرده نمی‌توانید» [رحمن/33].

195- [يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ]
 «بر سر شما شراره‌هایی از (نوع) تفته آه‌ن و مس فرو فرستاده خواهد شد و (از کسی) یاری نتوانید طلبید» [رحمن/35].
 196- [يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ]

«روزی که زمین به غیر این زمین، و آسمانها (به غیر این آسمانها) مبدل گردد و (مردم) در برابر خدای یگانه قهار ظاهر شوند» [ابراهیم/48].

197- [يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ]

«روزی که زمین به غیر این زمین، و آسمانها (به غیر این آسمانها) مبدل گردد و (مردم) در برابر خدای یگانه قهار ظاهر شوند» [انبیاء/104].

198- [فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ]

«پس کسی را که خدا بخواهد هدایتش نماید، دلش را به سوی پذیرش اسلام می‌گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می‌گرداند، چنانکه گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود» [انعام/125].

199- [فَلَا أَقْسِمُ بِالشَّفَقِ وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ، وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ، لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ، فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ. وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ]

«نه؛ نه؛ سوگند به شفق، سوگند به شب و آنچه شب فرو پوشاند، سوگند به ماه چون بدر تمام شود، که قطعاً از حالی به حالی (و از مرحله‌ی به مرحله‌ی) برخواید نشست» [انشقاق].

200- آیه 15 از سوره مبارکه «رعد» می‌گوید:

[وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا]

«و هر که در آسمانها و زمین است، خواه و ناخواه برای خدا سجده می‌کنند» [رعد/15].

201- [وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ]

«و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین از جنبندگان و فرشتگان است، برای خدا سجده می‌کنند و تکبر نمی‌ورزند» [نحل/49].

202- [تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّعْيُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ]

«آسمانهای هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست او را تسبیح می‌گویند» [إسراء/44].

203- [وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ]

«و پروردگار تو به هر که (و هر چه) در آسمانها و زمین است، داناتر است» [إسراء/55].

204- [إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا]

«هر که در آسمانها و زمین است، جز بنده‌وار به سوی (خدای) رحمان نمی‌آید» [مریم/93].

205- [قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ]

«پیامبر گفت: پروردگارم هر گفتاری را در آسمان و زمین می‌داند» [نبا/4].

206- [وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ]

«و هر چه (و هر که) در آسمانها و زمین است، از آن اوست» [نبا/9].

207- [يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ]

«هر که در آسمانها و زمین است از او سؤال می‌ظکند هر زمان او در کاری است» [رحمن/29].

208- [وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّاءٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ]

«و از نشانه‌های (قدرت) اوست، آفرینش آسمانها و زمین و آنچه از (انواع) جنبنده در میان آن دو پراکنده است و او هر گاه بخواهد، بر گرد آوردن آنان توانا است» [شوری/29].

209- [وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ]

«و آسمان را به قدرت خویش برافراشته‌ایم، و بی گمان ما توسعه‌دهنده (آسمان) ایم» [ذاریات/47].

210- [أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا]

«آیا آفرینش شما دشوارتر است، یا آفرینش آسمان که خداوند آن را بنا کرد» [نازعات/27].

211- [أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْفُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ]

«آیا ندیده‌اند که ما (همواره) می‌آییم و از اطراف این زمین می‌کاهیم؟ و خدا است که حکم می‌کند. برای حکم او بازدارنده نیست، و او به سرعت حسابرسی می‌کند» [رعد/41].

212- [وَآيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفَلَكِ الْمَشْحُونِ، وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ]

«و نشانه دیگر برای آنان اینکه: ما نیاکان‌شان را در کشتی انباشته سوار کردیم، و برای ایشان به مانند آن مرکب‌های دیگر خلق کردیم» [یس/41-42].

213- [وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ]

«و بادها را بارور کننده فرستادیم، و از آسمان آبی نازل کردیم، پس شما را بدان سیراب نمودیم و شما خزانه‌دار آن نیستید» [حجر/22].

214- [وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذَا أَفْلَتَ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ]

«و اوست که بادها را پیشاپیش رحمتش مژده‌رسان می‌فرستد تا آنگاه که ابرهای گرانبار را بردارند آن را به سوی سرزمینی مرده برانیم، و از آن باران فرود آوریم. و از هر گونه میوه (از خاک) بر آوریم، بدینسان مردگان را (نیز از قبرها) خارج می‌سازیم. باشد که شما متذکر شوید» [اعراف/57].

215- [وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا]

«بگو: ستایش از آن خدا است. به زودی آیاتش را به شما نشان خواهد داد، و آن را خواهید شناخت» [نمل/93].

فهرست منابع

- 1- نوفل، عبدالرزاق. القرآن والعلم الحديث. نوبت چهارم، 1998 م. جای چاپ: بیروت، لبنان. دار الكتاب العربي.
- 2- نویسنده به زبان اردو: خان، وحیدالدین. گزارنده به عربی: خان، ظفرالاسلام. مراجعه و تحقیق: شاهین، عبدالصبور، دکتور. الاسلام يتحدي. نوبت ششم، 1996 م. جای چاپ: قاهره، مصر. دارالبحوث العلمیه.
- 3- الشعراوي، متولي، محمد. معجزة القرآن الكريم. نوبت سوم، 2000 م. جای چاپ: دمشق و بیروت. دارالنصر.
- 4- نوفل، عبدالرزاق. المسلمون و العلم الحديث. نوبت اول، 1978 م. جای چاپ: بیروت، لبنان. دار الكتاب العربي.
- 5- شهيد قطب، سيد. في ظلال القرآن، تفسير. نوبت هفدهم، 1989 م. جای چاپ: قاهره. دارالشروق.
- 6- عطا، عبدالقادر. عظمة القرآن. نوبت سوم 2001 م. جای چاپ: بیروت - لبنان. دارالكتب العلمیه.
- 7- الزرقاني، الشيخ، عبدالعظيم، محمد. مناهل العرفان في علوم القرآن. نوبت دهم 1995 م. جای چاپ: بیروت - لبنان. دار احیاء التراث العربی.
- 8- الزحيلي، وهبة، الاستاذ الدكتور. القرآن الكريم بنيته التشريعيه و خصائصه الحضارية. نوبت نهم 2003 م. جای چاپ: دمشق. دارالفكر.
- 9- الشعراوي، متولي، محمد. الادلة المادية علي وجود الله. نوبت اول، 1977 م. جای چاپ: قاهره. مكتبه التراث الاسلامي.
- 10- رافعي، صادق، مصطفى. اعجاز القرآن والبلاغة النبوية. نوبت دوم، 1993 م. جای چاپ: بیروت - لبنان. دار الكتاب العربي.
- 11- جميلي، السيد، الدكتور. الاعجاز العلمي في القرآن الكريم. نوبت سوم، 2001 م. جای چاپ: بیروت - لبنان. دار و مكتبة الهلال.

- 12- سلجوقی، صلاح الدین. تقویم انسان. نوبت اول، 1348ش. جای چاپ: کابل - افغانستان. مطبعة دولتی.
- 13- فؤاد عبدالباقي، محمد. المعجم المفهرس لالفاظ القرآن. 1380ش. استانبول - ترکیه - المكتبة الاسلامية.
- 14- ابن منظور. لسان العرب. سلسلة المعاجم. 1385ش. دار احیاء التراث العربی.
- 15- دکتور جزّ، خليل، مترجم: طبیبیان، سید حمید. فرهنگ لاروس. 1386ش. موسسه انتشارات امیر کبیر - تهران.
- 16- الدکتور عبید، عبدالرؤوف. الانسان روح لاجسد. 2007. مكتبة بولاق. قاهره.
- 17- د. کارم السید غنیم. عرض: الصاوي، محمود. الاشارات العلمية في القرآن الكريم بين الدراسة و التطبيق 1998م. دار الرشید.
- 18- السيوطي الإمام، جلال الدين. معترك الأقران في إعجاز القرآن. تحقيق: أحمد، شمس الدين. الطبعة الأولى 1408هـ. دار الكتب العلمية.
- 19- الإمام الباقلاني، محمد بن الطيب. إعجاز القرآن - تحقيق: الشيخ، أحمد حيدر عماد الدين. 2002م. مؤسسة الكتب الثقافية.
- 20- الزركشي، بدر الدين - البرهان في علوم القرآن. 2004م. تحقيق: أبو الفضل إبراهيم، محمد. المكتبة العصرية.
- 21- الإمام القرطبي، محمد. الجامع لأحكام القرآن. الطبعة الأولى - 1408هـ. دار الكتب العلمية.
- 22- الفخر الرازي- التفسير الكبير (مفاتيح الغيب). الطبعة الأولى - 1411هـ. دار الكتب العلمية، دمشق.
- 23- قطب، سيد. التصوير الفني في القرآن. الطبعة الثالثة - 1410هـ. دار الشروق، المكتب الإسلامي. قاهره.
- 24- د. بن لطفي الصباغ، محمد - لمحات في علوم القرآن. الطبعة الثالثة - 1410هـ. المكتب الإسلامي.
- 25- علي الصابوني، الشيخ محمد. التبيان في علوم القرآن. الطبعة الأولى - 1405هـ. عالم الكتب.
- 26- أنس، عبد الحميد القوز. وفي أنفسكم أفلا تبصرون. الطبعة الأولى 1409هـ. مجهول.
- 27- د/ عبد العليم، عبد الرحمن خضر. الطبيعيات والإعجاز العلمي في القرآن الكريم. الطبعة الأولى - 1409هـ. الدار السعودية للنشر والتوزيع.
- 28- د/ زغلول النجار. الإعجاز العلمي في القرآن الكريم. نوار صوتي. تسجيلات مكتبة الاسلامية.
- 29- زنداني، عبد المجيد بن عزيز. توحيد

- الخالق. الطبعة الرابعة - 1411هـ. مؤسسة الكتب الثقافية.
- 30- د/ عبد العليم، عبد الرحمن خضر. الظواهر الجغرافية من العلم والقرآن. الطبعة الثالثة - 1407هـ. الدار السعودية للنشر والتوزيع.
- 31- الشيخ مناع القطان. مباحث في علوم القرآن. الطبعة الثالثة. مكتبة المعارف.
- 32- دلائل الإعجاز - عبد القاهر الجرجاني - تعليق وشرح: محمد عبد المنعم خفاجي. الطبعة الأولى - 1389هـ. مكتبة القاهرة.
- 33- الحافظ السيوطي، جلال الدين. الإتيان في علوم القرآن. تقديم وتعليق د. ديب، مصطفى البغا. ط: أولى 1407هـ. دار ابن كثير، بيروت.
- 34- د. عائشة، عبد الرحمن. الإعجاز البياني للقرآن الكريم. ط: ثانية 1987 م. دار المعارف، مصر.
- 35- الحافظ أبو الفداء إسماعيل بن كثير، عماد الدين. تفسير القرآن العظيم. 1403هـ. دار المعرفة، بيروت.
- 36- الألوسي البغدادي، شهاب الدين. روح المعاني. ط: ثانية بدون تاريخ، دار التراث العربي، بيروت.
- 37- القاضي بن موسى اليحصبي، عياض. الشفا بتعريف حقوق المصطفى. بدون تاريخ، مكتبة دار التراث بالقاهرة.
- 38- الإمام البخاري، أبي عبد الله، محمد بن إسماعيل. صحيح البخاري مع فتح الباري. بدون تاريخ. دار المعرفة، بيروت.
- 39- الإمام أبي الحسين، مسلم بن الحجاج القشيري. صحيح مسلم - حقه ورقم أحاديثه: عبد الباقي، محمد فؤاد. 2005م - دار إحياء التراث العربي.
- 40- الإمام أبو زهرة، محمد. المعجزة الكبرى. 1998م. دار الفكر العربي - مصر.
- 41- د. جمال العمري، أحمد. مفهوم الإعجاز القرآني حتى القرن السادس الهجري 1984م. - دار المعارف - مصر.
- 42- د. قطب فرغلي، د. السيد زيدان. من أوجه الإعجاز العلمي للقرآن في عالم النبات. ط: أولى 1417هـ. هيئة الإعجاز العلمي في القرآن والسنة - مكة المكرمة.
- 43- الشيخ الغزالي، محمد. نظرات في القرآن. ط: ثالثة بدون تاريخ "من المجلات العلمية" دار الكتب الحديثة.

www.nooran.org	-44
www.Islahweb.org	-45
http://www.harunyahya.com/arabic/index.php	-46
http://www.almeshkat.net/books/index.php	-47
http://www.saaaid.net/book/index.php	-48
http://www.islamacademy.net/mawsoah.asp	-49
http://www.douralquran.com/arabic	-50
http://www.khayma.com/islam-links	-51